**فاضل یزدی**

**منهاج الاحکام**

**قسمت اوّل**

*این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه به تعداد محدود به منظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی‌باشد. شهرالسلطان 132 بدیع.*

\*\*\* ص 1 \*\*\* بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون اِنَّ اوّل ما كتب الله علی العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الّذی كان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بِكلّ الخير و الّذی منع من اهل الضلال ولو يأتی بِكلّ الاعمال.

حضرت بهاءالله عزّ کبریائه این آیه مبارکه را دیباچۀ کتاب شریعتی خود مقرّر داشته بعبارت ساده سر کتاب مستطاب اقدس باین آیه مبارکه مصدر و مزیّن فرموده و همچنین جمیع انبیاء و رسل اهمیّت و لزوم این موضوع را بعبارات عدیده با تأکیدات صریحه گوشزد نوع بشر فرموده و علّت غائی ایجاد را معرفت ربّ‌العباد بیان نموده‌اند و احدی را سوای دیوانه در این تکلیف استثناء نفرموده و معذور ندانسته‌اند و همه را بر این نکته مطلع و آگاه نموده و در قرآن می‌فرماید "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ الّا لِيَعْبُدُونِ" و در حدیث قدسی معروف می‌فرماید "کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن اُعرف فخلقتُ الخلق لکَی اُعرف" یعنی من گنجی پنهان بودم دوست داشتم معروف گردم پس آفریدم خلق را برای آنکه شناخته شوم و این ظهور اعظم غیر از این آیه مبارکه الواح عدیده نزول یافته در کلمات عربی مکنونه می‌فرماید "كُنْتُ فی قِدَمِ ذاتِی وَ أَزَلِيَّةِ كَيْنُونَتِي عَرَفْتُ حُبّی فِيكَ خَلَقْتُكَ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثالِی وَأَظْهَرْتُ لَكَ جَمَالی" \*\*\* ص 2 \*\*\* این مطلب از مسلّمیات جمیع ملل و مذاهب است و این نکته نیز مسلم و مبرهن است که عرفان ذات بر احدی ممکن نیست چنانچه برعموم این نکته معلوم است که هیچ مصنوعی قادر بر عرفان صانع خود نیست و هیچ نقشی نقاش خود را نمی‌تواند شناخت و این بیان مبارک امیرالمؤمنین در این موضوع در الواح الهیّه تکراراً برای تنبّه نزول یافته و برای آگاهی ما کافیست می‌فرماید کُلَّمَا میزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِکُمْ فی أَدَقِّ الْمَعَانِی فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُکُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْکُمْ یعنی هر چه بر هم خود امتیاز دهید در دقیق‌ترین معانی پس آن مخلوق ذهن و زاده فکر شماست و بخود شما باز می‌گردد ابداً در ساحت قدس حق راهی ندارد و نیز می‌فرماید "السبیلُ مسدودٌ و الطلبُ مردود" یعنی این راه بسته و طلب آن نکوهیده و باطل است پس راهی برای ما جز راه معرفت مظاهر مقدّسه الهیّه باقی نمی­ماند و خداوند مهربان عرفان مظاهر امر خود را معرفت ذات مقدس خود مقرّر فرموده یعنی هر کس ایشان را شناخت خدا را شناخته و هر کس ایشان را اطاعت نمود خدا را اطاعت نموده چنانچه در قرآن می‌فرماید "مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ" هر کس اطاعت کند رسول خدا را البته خدا را اطاعت کرده است و همچنین "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ" یعنی اگر خدا را دوست می‌داشتید پس مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد بهتر آنکه این موضوع را بالواح الهیّه بپایان برسانیم بقوله عزّ اسمه "هوالهادی الخبیر " \*\*\* ص 3 \*\*\* مقصود حق جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود و نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب به عرصه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و اطاعت و معصیت و کفر و ایمان را به آن هیاکل مقدّسه راجع فرمود هر نفسی اقبال نمود از مقبلین محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی از مؤمنین مسطور و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر مشاهده شدند و سبب و علّت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده‌اند چنانچه هر صاحب بصری و درایتی باین فقره گواهی داده و می‌دهد از حق می­طلبیم باصبع قدرت حجبات عالم را خرق فرماید و عباد خود را از بحر معانی محروم نسازد الی آخر و در لوح دیگر می‌فرماید "قوله جلّ کبریاؤه بر هر صاحب بصری واضح و مبرهن بوده که مقصود از آفرینش موجودات معرفت حق بوده و خواهد بود و بسی لائح و محقق است که این معرفت بوهم تمام نشود و بظنّ اتمام نپذیرد زیرا که در عالم الفاظ جمیع فرق مختلفه شریکند چنانچه ملاحظه می‌شود که ساکنین ارض کلّا و طرّا خود را مخلوق و مرزوق می‌دانند و در ظل اسماء و صفات الهی خود را ساکن می‌دانند چنانچه هر ملّت و مذهبی اسامی چندی در میان ایشان هست که آن اسماء را شرائط فیض الهیّه و وسائل رحمت ربانیه می‌دانند پس در این مقام جمیع من فی الارض شریک و سهیمند منتها اینست که در اسامی مختلفند چنانچه \*\*\* ص 4 \*\*\* السن جمیع مختلف است همان قسم اسامی اولیا و اصفیای ایشان هم مختلف است در این صورت اهل حق را برهانی محقق باید و دلیل و مقامی محکم شاید تا ممتاز باشند از جمیع ممکنات و قناعت بآنچه ناس باو متمسکند ننمایند" الی آخراللوح باری از این بیانات معلوم شد اولین تکلیف که بر هر فردی از افراد بشر فرض و واجب است شناختن مظهر امر الهی است که در عالم امر و خلق و ملک و ملکوت قائم مقام ذات غیب مکنون است هر که باین مقام رسید بکل خیر فائز و هر که محروم شد گمراه و در درگاه احدیّت غیر مقبول است اگر چه جمیع اعمال و عبادات را انجام دهد.

**نطق دوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

اذا فُزتم بهذا المقام الأسنی و الأفق الأعلی ينبغی لکلّ نفسٍ اِن يتّبع ما امُرَ بهِ من لدی المقصود لانّهما معاً لا يقبل احدهما دون الآخر هذا ما حکمَ بهِ مطلعُ الالهام.

چنانچه عرض شد اولین فریضه انسان تحصیل عرفان مظهر امر رحمانست چنانچه در سابق نیز گفته شد "مَنْ ماتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّة یعنی هر کس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد بحال بت پرستی مرده است" و همچنین بیان امیرالمومنین

"اِعلَموُا أنَّ الارض لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إمـّا ظاهِراً مشهورٌ وَ إمـّا خائفُ مَغْمُوراً " یعنی هرگز زمین از حجت خالی نیست یا حجت الهی ظاهر است یا از ابصار خلق مستور است" باری مفاد این آیات مبارکه اینست \*\*\* ص 5 \*\*\* که چون عرفان مظهر امر حصول یافت و هر انسانی که باین مقام ارجمند فائز شد لازم است برای او که متابعت کند آنچه را که از مقصود عالمیان صادر گشته و بدیهی است در جمیع امور جزئی و کلّی مادی و روحانی و معنوی اوّل علم و معرفت و بصیرت در آن لازم است و بعد از حصول دانش و بینش عمل لازم زیرا علم و عمل در جمیع امور توأم و با هم است نه علم بی‌عمل انسان را بسر منزل مقصود می‌رساند و نه عمل بی‌علم انسان را به ساحت قدس معبود می‌کشاند چنانچه مرغ را برای پرواز دو بال لازم و با یک بال پرواز غیرممکن به همین قسم برای انسان در پرواز به عالم قدس الهی دو بال لازم یکی بال علم و دیگری بال عمل و این هر دو توأم است و قبول یکی بدون دیگری در آستان احدیّت مردود و غیر مقبول است و این موضوع در جمیع شرایع مبرهن و مشروح خصوصاً در این ظهور اعظم به تأکیدات صریجه مؤکد و در الواح عدیده مصرّح و منصوص است حضرت بهاءالله جلّ کبریائه در لوحی می‌فرماید "اوّل الامر عرفان الله و آخره هوالتمسّک بما نزل من سماء مشیّته المهمینة علی من فی السموات و الارضین" یعنی اوّل امر معرفت الهی لازم و آخر امر تمسّک جستن به آنچه از آسمان مشیّت او نزول یافته است و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی "هر نفسی الیوم باین امر اعظم فائز شد و مستقیم ماند او بجمیع خیر فائز است هذا ما شهدالله فی اوّل الایّام اوّل معرفت حق جلّ جلاله و بعد عمل به آنچه در \*\*\* ص 6 \*\*\* کتاب از قلم وهاب نازل گشته انشاء الله کلّ به آن موفق شوند" الی آخراللوح و همچنین درباره عمل بی‌علم در لوح علی که یکی از الواح مفصله است می‌فرماید قوله جلّ کبریائه "چنانچه اگر کسی بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن نبخشد و نخواهد بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطالب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهیّه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولوالبصر واضح و مبرهن است پس مقصود اولیّه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقت‌های لایحصی را جمیع بعلّت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان محروم ماند ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله لازال عرفان مظهر نفس او بوده در میان خلق او و همچنین راجع بعلم بی‌عمل نکوهش بسیار در الواح مقدّسه نزول یافته" از آن جمله در این لوح مبارک می‌فرماید "امروز باید نفوسی که باسم حق ظاهرند و بافقش ناظر بطراز اخلاق روحانیه مزیّن باشند تا اهل عالم از این فیض نصیب برند از حق می‌طلبیم شاریان رحیق معانی را بما یرتفع به امره تأئید فرماید بسا از نفوس که بلسان معترفند بظهور حق قدرت او و لکن چون باعمال که در کتاب الهی نازل شده تمسّک نجسته‌اند لذا سبب توقف اهل ارض شده‌اند انشاءالله باید بما ینبغی \*\*\* ص 7 \*\*\* لایّام الله عامل شوند" در لوح دیگر می‌فرماید "طوبی لنفس تربی العباد بحدود الله الّتی نزلت فی الزبرو الالواح" یعنی خوش آن کسی که تربیت کند بندگان را باحکام الهی این موضوع را نیز به این بیان مبارک به پایان می‌رسانیم در لوحی که به افتخار حاجی میرزا محمد تقی طبسی نزول یافته و اشاره بلزوم معرفت و طاعت است می‌فرماید قوله عزّ اسمه "حق جمیع عالم را به آنچه سبب و علّت نجات است در جمیع احوال امر نموده و می‌نماید یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه العزیز المنیع اگر به بصر انصاف و آنچه ظاهر شده ناظر باشی در اقلّ من آن به مقام بلند استقامت فائز گردی قبل از ظهور حجت و برهان امر بعرفان نشده چشم عطا فرموده و بکلمه انظر نطق نموده لسان عنایت شده و کلمه اذکر نازل قوت بخشید باعمال امر نمود انّ ربّک لهو العادل الحکیم" الی آخر از فضل الهی توفیق عبودیت آستان مقدس را آمل و سائلیم.

**نطق سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

انّ الّذين اوتوا بصائر من اللّه يرون حدود اللّه السّبب الأعظم لنظم العالم و حفظ الاُمم و الّذی غفل انّه من همج رعاع.

البته صاحبان بصر و بصیرت که با چشم تیزبین آیات کتاب تکوین و تدوین را مشاهده و مطالعه می‌کنند و شرایع و ادیان الهیّه را در هر عصر و زمان کامل سعادت \*\*\* ص 8 \*\*\* بشر و حافظ نوع انسان از هر گونه خطر و شرّی دیده و می‌بینند و حدود و قوانین الهی را بزرگترین سبب از برای تنظیم عالم و حفظ بنی‌آدم دانسته و می‌دانند چه هر انسانی که بحِلیّهِ عقل و دانش آراسته باشد می‌داند برای جلوگیری از مفاسد طبیعت و حفظ نوع بشر از شرور و مفسده و عدم تجاوز نفوس از حدود و حقوق خود قانونی لازم است و این عقیده اتفاقی عُلما و فلاسفه و دانشمندان الهی و طبیعی است چنانچه این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الابهی اشاره باین موضوع دقیق است قوله جلّ بیانه "آئین الهی درمان هر دردی است زیرا بمقتضای حقائق اشیاء است" علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده‌اند مشاهیر آنها گفته‌اند که قانون باید از روابط ضروریّه باشد و آن بمقتضای حقائق اشیاست لکن مظاهر مقدّسه الهیّه فرموده‌اند که تشریع چنین قانونی از قوه بشر خارج است زیرا عقل بشرّی احاطه بحقائق اشیاء ندارد و محیط بمقتضیات روابط ضروریّه نیست لهذا قانون الهی لازم است که محیط بحقائق و نافذ در اشیاست حضرت بهاءالله جلّ بیانه در لوح تجلیات می‌فرماید "متغمسین بحر بیان باید در کلّ حین باوامرالله و نواهی الهی ناظر باشند اوامرش حِصن اعظم است از برای حفظ عالم و صیانت اُمَم نورا لمن اقّر و اعترف و نارا لمن ادبرو انکر" و نیز در لوح مبارک اشراقات می‌فرماید تعالی قوله "این نوری است مبین و حُصنی است متین از برای حفظ و آسایش \*\*\* ص 9 \*\*\* اهل عالم چه که خشیة الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد نَیّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند" باری بر هر ذی شعوری واضح است که بزرگترین اسباب نظم عالم و حفظ و صیانت اُمَم در هر عصر و زمان شرایع الهیّه بوده و خواهد بود و هر سیاست و قانونی در ظل شرایع الهیّه بوده و خواهد بود و هر سیاست و قانونی در ظل شرایع الهیّه در عصر خود کافل سعادت و حفظ و صیانت بشر است لذا در کتب سماویه و لسان انبیای الهی و اهل بیت عصمت گاهی بکِشتی و گاهی بکهف و مَغارَه و وقتی بحصار و قلعه تشبیه و تعبیر شده چه هر کس در بیابان گرفتار برف و بوران شود به مَغارَه کوه پناهنده گردد تا محفوظ ماند و اگر انسان در مقابل دشمنانی قوی پنجه از مقاومت عاجز ماند ملتجی بقلعه و حصار شود تا از شرّ ایشان امان یابد و همچنین اگر انسان مسافرت دریا کند بکِشتی سوار می‌شود تا از خطر غرق و طوفان آسوده و راحت باشد از این نقطه نظر است که رسول اکرم در لزوم تمسّک بشریعت و توسل باهل بیت عصمت که مبین آیات و مروج شریعت بودند می‌فرماید "مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق" یعنی مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر که در کشتی سوار شد از غرق نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق شد و در معنی کشتی نوح حضرت بهاءالله جلّ بیانه در سوره مبارکه نصح می‌فرماید "فلمّا ثمّ سفینة الروح فی کلمة الاکبر ظنا یا نوح فادخل فیها من اهلک \*\*\* ص 10 \*\*\* الذین سبقت علیهم القول و کانوا فی دین الله ان یسبقون اذا انزلنا من من غمام القهر أمطار الغفلة وأغرقنا كلّ من فی الارض الّا الّذينهم كانوا على سفينة الرّوح راكبون" مفاد و مفهوم چنین است چون سفینه روحانی در کلمه بزرگ نوح باتمام رسید گفتیم ای نوح اهل بیت خود را که سابقه ایمان دارند داخل کشتی کن در آن حال نازل کردیم از ابر قهر و غضب باران‌های غفلت را و غرق نمودیم هر کس بر روی زمین بود مگر کسانی که بر کشتی سوار بودند و از حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی حقیقت حال اصحاب کهف را سؤال نمودند در لوحی که بافتخار مرحوم اخوان­الصفا نزول یافته می‌فرماید قوله تعالی "أَنَّ أَصْحَبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ عباد فازوا بالفوز العظیم و آووا الی کهف رحمة ربّک الکریم رقدوا عن الدّنیا و استیقظوا بنفحات اللّه و التجاءوا الی ذلک الغار ملاذ الأبرار و ملجاء الاخیار شریعة ربّک المختار و شمس الحقیقة تقرضهم ذات الیمین و ذات الشّمال"یعنی اصحاف کهف و رقیم بندگانی بودند که بفوز عظیم رسیدند و بمَغارَه پروردگار مهربان پناهنده گشتند از شئون دنیا خوابیدند و بنفحات الهی بیدار شدند و پناه بردند بسوی آن غار که پناه ابرار است و ملجاء اخیار و آن شریعت پروردگار مختار است و شمس حقیقت ایشان را بطرف راست و چپ حرکت می‌داد و اما آنچه در خصوص اصحاب کهف در السنه و افواه عوام شهرت و انتشار دارد اوهام و خرافات است \*\*\* ص 11 \*\*\*

**نطق چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

انّا امرناکم بکسر حدودات النّفس و الهوی لا ما رقم من القلم الأعلی انّه لروحُ الحيوانِ لمن فی الامکان.

این بسی معلوم و واضح است که آنچه از قلم اعلی نزول یافته سبب ترقیات روحانیه و جسمانیه اهل عالم است حضرت بهاءالله جلّ جلاله در این آیه مبارکه بندگان آستانش را تذکر می‌دهد و باطاعت و تمسّک به آنچه از قلم وحی نزول یافته متوجه می‌دارد و هم اشاره به اعمال نالایقه اتباع یحی و نهی از متابعت نفس و هوی می‌فرماید این آیه مبارکه توضیح لازم دارد و آن برحسب اجمال آنست که در اوقاتی که حضرت اعلی روح ماسواه فداه در قلعه ماکو محبوس بودند و کسب تکلیف از آن حضرت در خصوص اوامر و احکام و وظائف مؤمنین چندان آسان نبود هنوز هم بیان نازل نشده بود اتباع آن حضرت کلمه کسر‌حدود شنیده بودند تابعان نفس و هوی برای این کلمه سوء تعبیر نمودند و بعد از شهادت حضرت اعلی با غوای سید محمد اصفهانی یحیی با جمال مبارک آغاز مخالفت و فساد نمود و بعضی از مفسدین از قبیل میرزا حسین قمی و حسین سوخته و ملاحسین هندیجانی و قاضی لاهیجانی و غیره از هیچگونه قبایح اعمال و شنایع افغال فروگذار نکردند چنانچه شرح مفاسد یحیی و اتباع او در الواح عدیده از \*\*\* ص 12 \*\*\* قلم اعلی نزول یافته از آن جمله در لوح مفصلی که بعضی از شنایع اعمال آنها را اشاره می‌فرماید قوله تعالی قوله "آن محبوب مطلعند که اعمال شنیعه ما بین این فرقه ظاهر فی الحقیقه انسان قادر بر تقریر نه احدی اختیار زن و فرزند و مال و اموال خود نداشت اکثری تاغی و یاغی و طاغی و لکن خود را از اصحاب خلّص الهی می‌دانستند معدودی مقدس از شئونات و شُبهات دیده شدند" الی آخراللوح پس از اظهار و قیام حضرت بهاءالله جلّ ذکره بر امر الهی و تحمل زحمات لاتحصی بقوت قلم و نزول الواح نصحیه آن مفاسد مستولیه اصلاح شد چنانچه در عین لوح مبارک قوله جلّ اقواله "از عراق و ارض سرّو ارض سجن متصل اهل بیان را نصیحت و بما ینبغی لامرالله امر فرمودیم هنوز بغی و فساد مرتفع نشده اکثری آلوده‌اند و بتقدیس و تنزیه فائز نه" الی آخراللوح بر مطلعین و متتبعین در الواح الهیّه واضح و معلوم است نصائحی که از قلم اعلی نازل شده از حدّ احصاء خارج است از آن جمله در این لوح مبارک می‌فرماید قوله جلّ کبریائه "بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی تحمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات به چه جهت شده هر سارق و ماسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده براستی می‌گویم ندای احلی را بشنوید و خود \*\*\* ص 13 \*\*\* را از آلایش نفس و هوی مقدس دارید الیوم ساکنین بساط احدیّه و مستقرین سرر عزّ صمدانیه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغیر، حق ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیّه و اعمال مقدّسه کلّ را مزیّن فرماید بگو بر خود و ناس رحم نمائید امر الهی که مقدس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالایقه میآلائید" الی آخر و در لوح مرحوم ایادی می‌فرماید قوله تعالی شأنه "یا علی ناسرا سکر غرور اخذ نموده و از امرالله غافل کرده نعتی در بعضی از دیار مرتفع باید باسم حق دوستان الهی خود را حفظ نمایند باطل بلباس حق ناس را از صراط مستقیم منع می‌نماید چه اگر به لباس خود ظاهر شود احدی از عباد به او توجه ننمایند تمسّک بعروة اسم ربّک و کن من الراسخین" و در لوح قفقاز می‌فرماید "یا اهل قفقاز در آخر بیان شما را وصیّت می‌نمایم بامانت و دیانت و عفت و صدق و وفا امروز جنودالله اعمال طیّبه و اخلاق مرضیّه بوده و هست باین جنود حق را نصرت نمائید و مدائن قلوب را اخذ کنید و سلطان این جنود تقوی الله بوده حق آگاه و عالم گواه که این مظلوم لازال اولیای حق را بنصائحی که سبب نجاح و علّت فلاح است وصیّت فرموده" از این مقدار بیانات الهیّه مفاد و معنای کسر‌حدود معلوم و واضح شد که مقصد از کسر‌حدود \*\*\* ص 14 \*\*\* شکستن حدود نفس و هوی و اتصاف به تقوی و پرهیزکاری بوده نه ترک اوامر و احکامیه از قلم الهی نزول یافته بلکه آنچه از قلم اعلی نازل شده روح حیات است از برای اهل عالم پناه می‌بریم بحق از شرّ نفس و هوی.

**نطق پنجم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قَد ماجت بحورُ الحکمةِ و البيان بما هاجت نَسمةَ الرّحمن اغتنموا يا اولیِ الالباب.

همه می‌دانند در عالم وجود فصول اربعه مشهور است بهار و تابستان و پائیز و زمستان و هر فصلی را خصائصی و اقتضائی است فصل بهار را طراوت و لطافتی و خضرت و نظارتی مخصوص است ابر گریان و چمن خندان و مرغانی خوش­خوان و اشجاری سرسبز و خرم دارد و فصل تابستان موقع ظهور اثمار از اشجار است و فصل پائیز موقع خزان و ظهور خمودت در جمیع اشیاء و در فصل زمستان نهایت برودت و خمودت در کافه موجودات عالم وجود ظاهر و عیانست همین قسم روحانیات نظیر جسمانیات است چنانچه حضرت بهاءالله عزّ اسمه الاعلی در لوحی می‌فرماید قوله تعالی "انسان بمثابه شجر است اگر باثمار مزیّن گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست والّا شجر بی‌ثمر قابل نار است اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیّه و اعمال حسنه ربیع اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیه ایّام ظهور حق جلّ جلاله بوده اگر در این \*\*\* ص 15 \*\*\* ربیع الهی سدره‌های وجود باثمار مذکوره مزیّن شوند البته انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کلّ خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار بیان محبوب امکانست در یک آن غَرَس می‌شود و در آنِ دیگر از امطار مرحمت رحمانی فرعش در سماء مشاهده می‌گردد شجره یابسه قابل ذکر نبوده و نیست طوبی از برای مقبلی که بطراز همّت مزیّن شد و بر خدمت امر قیام نمود او بمقصود فائز و به آنچه از برای او خلق شده عارف صد هزار افسوس از برای نفوس غافله فی الحقیقه ایشان بمثابه اوراق یابسه مطروحۀ بر ارضند باد اجل هر یک را بمقر خود راجع نماید غافل آمدند و غافل زیستند و غافل بمقام خود رجوع نمودند" الی آخراللوح و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعاله شأنه "همیشه سراج روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن جز اهل بقا ادراک ننماید زیرا که فیض کلیّه و رحمت منبسطه و جمال هویه و بحر احدیّه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست بهار ظاهری که تربیت اشیاء بامر خالق اسماء به او موکول و معوض است در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی که تربیت ارواح و افئده منیره می‌نماید و حیات باقیه دائمه مبذول می‌فرماید در هزار سنه او از یَد یکبار جلوه می‌نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ می‌فرماید دیگر تا کی مستحق آید و چه کسی لایق که ادراک نماید \*\*\* ص 16 \*\*\* پس تا نسیم‌های خوش روحانی از باغ‌های قدس معانی می‌وزد و بلبل بیان بر شاخ‌های کلّ رضوان می­سراید جهدی باید تا گوش از آوازهای ملیح ربّانی بی‌نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشد و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازه دائمه عنایت فرمود" الی آخر و در کتاب مستطاب ایقان می‌فرماید قوله جلّ جلاله "ای برادر من جهدی باید تا ایّام باقی است از اکواب باقی چِشیم همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند، ‌آید وقتی که عندلیبان چنان از گلستان قدرت به آشیان‌های الهی پرواز نمایند دیگر نه نغمۀ بلبل شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازل در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی‌بهره مکن" الی آخر پس از بیانات الهیّه مفاد و مفهوم آیه مبارکه معلوم شد که می‌فرماید تا در پاهای حکمت الهیّه در جریان است و نسائم عنایت در موج و سریان غنیمت شمارید ولی صدهزار افسوس و دریغ که غفلت و نسیان بحدیست که تا در دریای نعمت مستغرق است بشکرانه که سبب ازدیاد نعمت است قیام نمی‌کند و بکفران نعمت که موجب زوال است ایّام را می‌گذراند و چون آن نعمت را از کف داد آنوقت ندامت و افسوس گذشته فائده و ثمری نبخشد جز عذاب الهی چنانچه این آیه مبارکه قرائنی شاهد مقال است لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِی لَشَدِيدٌ \*\*\* ص 17 \*\*\* اِنَّ لعذابی شَدید شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند.

**نطق ششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

اِنَّ الّذين نکثوا عهد اللّه فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضّلال لدی الغنی المتعال.

در جمیع شرایع الهیه و بالاخص در این ظهور اعظم وفای بعهد ممدوح و مقبول و نقض عهد و پیمان ناستوده و غیر مقبول بوده و هست بقدری در الواح الهیّه از ناقضین عهد و پیمان نکوهش و مذمت شده که از حدّ احصاء خارج و قلم و زبان از تحریر و تقریر آن عاجز است و در نزد عقل و ارباب عقول نیز این خوی زشت نکوهیده و مرذول است در قرآن مجید نازل که هر یک از مظاهر احدیّه از امّت خود عهد عبودیت و وفای بعهد الهی را گرفتند و ثابتین بر عهد را ستایش و نیایش و ناقضین را نکوهش و سرزنش فرمودند در قرآن سوره مائده می‌فرماید يَا أَيُّهَا الّذين آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ یعنی ای مؤمنین بعهدهای خود وفا کنید و در سوره فتح می‌فرماید وَمَن أَوفى بِما عاهَدَ عَلَيهُ اللَّهَ فَسَيُؤتيهِ أَجرًا عَظيمًا یعنی هر کس وفا کند بعهد الهی پس زود است که خداوند اجری عظیم به او عطا فرماید و بالعکس در سوره درباره ناقضان عهد در سوره بقره می‌فرماید الّذين يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ میثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا امرالله بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فی الارض أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسرونَ یعنی کسانیکه می‌شکنند پیمان \*\*\* ص 18 \*\*\* خدا را و قطع می‌کنند آنچه را که خدا امر بوصل فرموده و فساد می‌کنند در روی زمین آنان از اهل خسرانند و حضرت بهاءالله جلّ کبریائه می‌فرماید "من وفی بعهدالله انّه من اهل البهاء واّلذی نقض لیس له الیوم من لدنا من وال» هر کس بشکند عهد الهی را نیست برای او امروز از طرف ما دوستداری و از شرائط معلومات وفای بعهد و پیمان الهی تخلّق باخلاق روحانی و اتّصاف بصفات ربّانی است چنانچه می‌فرماید "طوبی لمن تخلق باخلاق ربّه انّه ممن وفی بالعبد فی یوم الطلاق" صفحه 353 کتاب مبین از این آیه مبارکه مفهوم می‌شود همچنآنکه تخلق باخلاق رحمانی وفای بعهد الهی است متابعت هوای نفسانی و خوی شیطانی نیز نوعی از نقض عهد است و در مناجات است "الهی الهی احفظ عبادک بجودک و کرمک من شرّ اعدائک الّذین نقضوا عهدک و میثاقک" از این عبارات مبارکه واضحاً مفهوم می‌شود که آنانی که عبد الهی را می‌شکنند دشمنان خدا هستند در لوحی دیگر می‌فرماید "خذوا ما امرتهم به ولا تتبعوا الّذین نقضوا عهدالله و میثاقه الّا انّهم من اهل الضلال" از این آیه مبارکه معلوم می‌شود که مقتضای وفای بعهد اطاعت اوامر الهیّه است و مخالفت آن نقض عهد و ضلالت است و در لوح دیگر می‌فرماید "طوبی لعبد آمن و لامة آمنت و ویلٌ للمشرکین الّذین نقضوا عهدالله و میثاقه و اعرضوا عن صراطی المستقیم" مفاد اینست خوشا بحال آن بنده و آن کنیزی که ایمان آورد و وای بر مشرکان آن کسانی که شکستند عهد و پیمان الهی را و روح گردانیده‌اند از راه \*\*\* ص 19 \*\*\* راست من و در لوح دیگر می‌فرماید "ان الذین وفوا بمیثاق الله اولئک من اهل النار عند ربک العزیز المختار" مفاد این آیه مبارکه اینست کسانیکه بعهد الهی وفا کنند آنان در نزد حق متعال رتبه بلند را دارا هستند و کسانی که غفلت ورزند از اهل آتشند و در لوح دیگر می‌فرماید "ان الذین تزیّن برداء الوفاء بین الارض والسماء یصلّی علیه الملاء الاعلی واّلذی نقض بلعنه الملک والملکوت" مضمون آیه مبارکه اینست هر کس بردای تقوی مزیّن گشت اهل ملاء اعلی بر او صلوات می‌فرستند و هر کس نقض عهد نمود اهل ملک و ملکوت او را لعنت می‌فرستند و در لوح دیگر می‌فرماید "یا یحیی قد انی الکتاب بقوة من لدنا خذو لا تتبع الّذین نقضوا میثاق الله و عهده و کفروا بما نزل من لدن مقتدر علام" یعنی ای یحیی آمد کتاب بگیر آن را با قوتی از طرف ما پیروی مکن آنانی را که شکستند عهد و پیمان الهی را و کافر شدند به آنچه از طرف خداوند توانای دانا نزول یافته باری از این قبیل آیات در مذمت ناقضین عهد و میثاق در الواح الهیّه زیاده از حدّ احصا است از اینرو در کتاب مستطاب اقدس نیز برای تنبّه و تأکید نزول یافت عموم احبای الهی بدانند کسانی که عهد الهی را شکستند و بر اعقاب خود بازگشتند و طریق آباء و اجداد خود گرفتند در آستان الهی از اهل ضلال محسوب و از شاهراه هدایت دورند در هر حال پناه میبریم به آستان مقدس حضرت ولیّ امرالله از نقض عهد و پیمان که حضرت البهاء جلّ اسمه الاعلی درباره آن حضرت از ما گرفته و همه بهائیان بصدای رسا یکدل \*\*\* ص 20 \*\*\* و یک زبان به آستان مقدس مولای توانای خود عرض می‌کنیم ای ولی عزیز امر الهی عهد ما با تو نه عهدیست که تغییر پذیرد بوستانیست که هرگز نوزد باز خزانش.

**نطق هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا ملأ الارض اعلموا اِنَّ اوامری سرج عنايتی بين عبادی و مفاتيح رحمتی لبريّتی کذلک نزّل الأمر من سمآء مشيّة ربّکم مالک الاديان.

بر هر ذی بصری واضح و روشن است که عالم طبیعت ناقص و تاریک است روشنی و کمال آن بانوار لامعه دیانت است چه اگر انسان را به طبیعت خود واگذارند از هر حیوانی پست‌تر شود هر عاقلی می‌داند که روشنی عالم طبیعت منوط باشراق انوار دیانت است و هر یک از اوامر مقدسۀ الهی چراغ روشن است که در ظلمات طبیعت راهنمای گمگشتگان است و هر یک از احکام محکمۀ ربّانی کلید رحمت و عنایت حق است که ابواب عنایت و رحمت او را بروی طالبان می‌گشاید سعادتمند کسی که این نکته را بیابد و ملتفت شود و بدبخت آن که از این لطیفه ربانیّه غافل و بی‌خبر ماند زیرا آنچه سبب و مورث فوزو فلاح نوع بشر است بنهایت لطف و مرحمت امر فرموده و هر چه مستلزم فساد و زحمت است نهی فرموده چنانچه الواح مقدّسه و همین آیه شریفه شاهد صادق و گواه عادلست اوامر الهیست که انسان را از حیوان ممتاز می‌کند شریعت ربانیست که انسان را بکمالات انسانیه رهبری می‌نماید اوامر الهیّه \*\*\* ص 21 \*\*\* است که امّاره بسوء را بمقام اطمینان و رضا و تسلیم می‌رساند و اوامر الهیست کهدیو طبیعت را فرشته آسمانی می‌کند انوار دیانت است که ظلمت طبیعت را محو و زائل می‌کند خلاصه اوامر الهی است که مربّی عالم امکانست شاهد این مقال همین آیه مبارکه و بسیاری از الواح مقدّسه دیگر حضرت عبدالبهاء و حضرت بهاءالله و حضرت ولیّ امرالله است از آن جمله در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی است قوله تعالی "هوالله در نزد عموم عقلا مسلم است که طبیعت ناقص است و محتاج بتربیت ملاحظه می‌کنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت توحش است انسان را تربیت انسان می‌کند اگر بر حال طبیعت گذارده شود مثل سائر حیوانات است نظر بممالک متمدنه کنید که انسان تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود کامل گردد لکن در ممالک متوحشه مثل اواسط آفریقا چون تربیت نمی‌شود لهذا بر حالت توحش می‌ماند فرقی که در ممالک امریکا و اواسط آفریقا است اینست که اینجا تربیت شده‌اند آنجا تربیتی نیست و اهالی آفریقا برحال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده‌اند تربیت شاخ کج را راست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی‌ثمر را با ثمر کند خارستان را سنبلستان نماید تربیت ممالک مخروبه را آباد کند متوحش را متمدن نماید تربیت جاهل را کامل کند انسان را از ملکوت الهی خبر دهد از خدا با خبر نماید انسان را روحانی کند کشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر طبیعت اشیاء کند خلاصه \*\*\* ص 22 \*\*\* نزد جمیع مسلّم است که عالم طبیعت ناقص است و کمال طبیعت منوط بترتیب است اگر تربیت نباشد انسان مثل سایر حیوانات درنده است بلکه پست­تر" الی آخر بیانه الاحلی و حضرت بهاءالله جلّ عنایته در لوحی می‌فرماید قوله جلّ بیانه "انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرصه شهود‌ آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" الی آخر و نیز می‌فرماید تعالی قوله "یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمثابه نهال است مقر و مستقرش افئده عباد باید آنرا بکوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتحاد و اتفاق ثبت فرمودیم نعیما للعالمین" در یکی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء جلّ بیانه این بیان رشیق است قوله تعالی "اگر عالم انسانی از روح دین محروم ماند جسدی است بی‌جان و از نفئات روح القدس محروم مانده از تعالیم الهی بی‌نصیب گشته چنان انسان حکم میّت دارد این است که حضرت مسیح می‌فرماید واگذارید مرده را تا دفن کنند مرده‌ها زیرا آنچه از جسد زائیده شده جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است مقصود از روح حقیقت دین است پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میّت است ولو کمالات صوریه داشته باشد و دارای صنائع \*\*\* ص 23 \*\*\* و علوم باشد" الی آخر بیانه الاحلی و در قرآن می‌فرماید "وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ توتی اکلها کلّ حین باذن ربها" الی آخر یعنی مثل کلمۀ طیّبه مانند درخت پاکیزه­ایست که ریشه آن در زمین استوار باشد و شاخسار آن سر بفلک کشیده باشد و هر دم میوه‌های لطیف ببار آورد پس از این بیانات واضحه معلوم و مبرهن شد که اوامر مقدّسه الهیّه انوار درخشنده است از برای خلق امکان و کلیدهای رحمت ربانیه است از برای نوع انسان از فضل الهی امیدواریم که بصیرت‌ها روشن شود تا به نتائج مفیده و ثمرات لطیفه اوامر الهیّه پی بریم و بموقع اجراء و عمل گذاریم و عالم را از انوار اوامر مقدسه‌اش روشن کنیم.

**نطق هشتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لو يجد احد حلاوة البيان الّذی ظهر من فم مشيّة الرّحمن لينفق ما عنده و لو يکون خزائن الارض کلّها ليثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العناية و الالطاف.

این بسی واضح است که هر چیزی تا حقیقت آن معلوم و محقق نشود حسن و قبحش پوشیده است و چون حقیقت آن تحقق یابد و بحیز شهود‌ آید محسنات و قبائحش ظاهر گردد مثلاً عدل عادل یا ظلم ظالم تا ظهور و بروز ننماید نه محسنات و لطائف عدل معلوم است و نه انسان لذت و تمتعی از عدالت می‌برد و همچنین تا ظلم \*\*\* ص 24 \*\*\* ظالم ظهور نیافته نه قبایح و شنایع ظلم مشهود است و نه انسان متأذی و متأثر از شراره ظلم می‌گردد و لکن چون انوار عدالت بتابد و محسنات آن ظاهر گردد انسان از ثمرات و نتائج آن بهره‌مند و متلذذ می‌شود و همچنین چون ظلم احاطه کند و شراره‌اش شعله­ور گردد انسان از قبایح آن متأذی و متألم شود همین قسم چون مظهر امر الهی از غیب احدیّت در عالم شهود ظاهر شود و انزال آیات و اظهار بیّنات فرماید و شریعتی تشریع و قانونی تقنین نماید که متضمن سعادت و راحت و آسایش و ترقیات صوری و معنوی بشر باشد البته هر کس بمحسنات و مصالح و حکم و لطائف اوامر و نواهی ونصائح و علوم و معارف و بیان بدیع آن شریعت کاملاً آگاه شود و از نتائج مفیده و فوائد مطلوبه آن التذاذ یابد بی‌شبهه عنان اختیار از دست داده شب و روز بجان و دل می‌کوشد و دقائق عمر و هستی خود را در ترویج آن مبذول مگر آنکه از بصیرت و بصر محروم و از حلیه عقل و ادراک عاری باشد زیرا چشم کور از اشعه آفتاب جهانتاب بهره‌ئی نبرد و گوش کر از آواز خوش و ساز و نغمۀ دلکش لذتی نیابد اراضی طیّبه یابد تا سبزه نو خیز معرفت الله برویاند و سنبلات علم و حکمت و عشق و انجذاب ببار آرد والّا اراضی جرز جز خار و خس خمودت و انجماد نروید و قلوب طاهره شاید تا مخزن جواهر زواهر نصایح و علوم الهی شود و عالم را از انوار ساطعۀ آن روشن و منوّر نماید والّا از قلوب کدره آلوده بزخارف و اوهام جز خرافات و ظنون \*\*\* ص 25 \*\*\* مشهود نشود چنانچه محسوس و مشهود است در قرآن مجید می‌فرماید " وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا" یعنی محلّ پاک گیاه پاکیزه آن باذن پروردگارش بیرون ‌آید و محل ناپاک چیزی مدید نروید پس خوشا بحال آن نفوسی که در نتیجه تقوی و پرهیزکاری قلوب خود را منیّت گل‌های محبت الله و ریاحین معرفت الله نمودند و بدا به حال کسانی که در اثر غفلت و جهالت افئده خود را از قابلیت انداختند تا خارزار شکوک و شُبهات شد اینست که جمال قدم جلّ اسمه الاعظم با هزاران عطوفت و مهربانی در کلمات مکنونه فارسی بندگان آستان خود را تذکر می‌دهد می‌فرماید جلّ بیانه ‌"ای برادران من از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نَمَکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام یعنی تخم‌های حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیّبه اثبات نماید" و در لوح دیگر می‌فرماید "جلّ اقواله جمیع خلق در اوّل ظهور در صف واحدند حال مشاهده می‌شود نفسی بقوا دم انقطاع در هواء محبت الهی طائر و سائر است و نفسی بمثابه خراطین بطین مشغول یا عزیز باید بصد هزار لسان حق منبع را شکر نمائی چه که شما را بفضل و عنایت خود بمقام عزّ بلند عرفان فائز فرمود و آنکه خود را سید قوم می‌شمرد در ایّام \*\*\* ص 26 \*\*\* ظهور بكلمه­ائی از کلمات عليا فائز نگشت و شما بحمد­الله فائز شدید بمقامی که اکثر اهل ارض از ادراك عاجز و قاصرند" الى آخراللوح و در لوح دیگر که مخاطب بیان مبارك شمس جهآنست می‌فرماید"بنام خداوند مهربان ای شمس بجان آواز عندلیب جانان بشنو تمام روان قدم از مكان عزّ بقا گذاری و از جان مایوس شوی و بجان جانان مأنوس گردی اگر از صحرای با فضای روح بگذری البته پیراهن صبر و شکیب چاك کنی و در جان باختن چالاك شوی از آلايش عدم بگذری بر کرسی قدس آسایش گیری ناچار از هر چیزی امری ظاهر شود و از هر امری سرّی آشکار گردد تا آفتاب جهانتاب نتابد مشرق از مغرب ممتاز نگردد و گلشن از گلخن معلوم نیاید آخر نغمه الهی از نعره ترابی معلوم است و ناله زاغ از بلبل باغ بغایت واضح و مبرهن است زیرا که آن از یمن جانان حکایت می‌کند و بر جان بیفزاید و آن از شهر کوران دلالت نماید و ایمان را بکاهد باید قدمی برداشت و همتی برافروخت بخدا اگر بیان معنوی را از این بنده فانی در این لوح معانی بشنوی البته سر بصحرای فنا گذاری و از جان و دل بیزار گردی و سر در پای دوست اندازی چه بلند است عنقای عشق را پرواز و چه کوتاه است ما را نیاز اندکی بر سر تا بفر سلطان ازلی از خاندان عدم پر رفرف قدم مقّر یایی روح قدسی را پری بخش و جان معنوی را روانی ده تا در هوای قرب الهی تواند پرواز نمود و بس منزل غیب تواند رسید از این دهر بی‌بهر \*\*\* ص 27 \*\*\* جز زهر نخیزد و از درد فانی زلال باقی نیاید اگر عیسی روح از شاهباز ملکوتی شهناز قدسی بشنود البته از سجان بخروشد و چون روان عاشقان بجوشد موسی بقا از آن سروش مدهوش گشت و خليل وفا ازآن نوابتهای تن بشکست پس بت تن بشکن تا بمکمن دوست مسکن کنی و از هوای بگذر تا قّر بقا پرواز نمائی و مدینه قلب را پاك كن تا جمال هويه مشاهده کنی و از روح القدس زنده گردی الى آخر این موضوع را باین آیه شریفه که در دعای افطار است به پایان می‌رساند قوله تعالی شأنه "ولو يخرج من فم ارادتك مخاطبا ايّاهم یا قوم صوموا حبّا لجمالی ولا تعلّقه بالميقات و الحدود فوعزتك هم يصومون و لا ياكلون الى ان يموتون لانّهم ذاقوا حلاوة ندائك و ذكرك و ثنائک و كلمة الّتی خرجت من شأنتی مشیّتک" مضمون چنین است که خدا را بندگانی است که اگر از فم مشیّت او بصوم صادر شود و مشروط بوقت و افطار نفرماید آن عباد روزه می­گیرند و افطار نمی‌کنند تا بمیرند آنان شیرینی ندای حق را چشیده‌اند از رحمت منبسطه و فضل محيطه­اش امیدواریم که همه بندگان آستانش را از بیان خود محروم نفرماید حضرت بهاءالله جلّ جلاله می‌فرماید "اگر منادی را بشناسید و لذت بیان رحمان را بیابند عالمرا معدوم شمرند و بما يرتفع به الامر ناظر و متشبّث و متمسّک گردند".

**نطق نهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\* ص 28 \*\*\* قل من حدودی‌ یمّر عرف قمیصی و بها تُنصبُ اعلام النصر على القُننِ والاتلال.

بر هر عاقلی واضحست که هر اثری بر مؤثر خودش دلالت می‌کند چه متین می‌فرماید مولوی عليه الرحمة: "آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رخ متاب / خود نباشد آفتابی را دلیل / غیر نور آفتاب مستطیل" دلیل آتش همان حرارت و دلیل آب جریان و دلیل هر چیزی در خود آن موجود است محتاج باقامه ادلّه خارجی نیست مثلاً انشاء هر منشی دلالت بر مقدار و مراتب کمالات او دارد و هیچ لازم نیست از دیگری کمالات او را استشهاد و استفسار نمایند همین قسم كلمات و آیات الهی دلالت واضحه بر عظمت و بزرگواری منزل و مکلم خود دارد و بهیچوجه بكلمات و آثار خلق مشتبّه نمی‌شود و در جميع شئون از کلمات خلق ممتاز است و از همین جهت است که در هر عصر مظاهر مقدّسه الهیّه حجت اعظم و دليل اقوم بر حقیت خود کتاب مقرّر فرموده‌اند و در قرآن در سوره بقره می‌فرماید"وَإِنْ كُنْتُمْ فی رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" یعنی اگر شما شك دارید در آنچه نازل کردیم بر بنده خود پس بیاورید يك سوره مثل آن را و دعوت کنید شهدای خود را غیر از خدا اگر راست گوبانید و همچنین در سوره هود می‌فرماید‌ "ام يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَش سرور مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإن ِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا \*\*\* ص 29 \*\*\* أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ" یعنی یا می‌گویند کفار که رسول اکرم قرآن را بخدا افتراء بسته است و اگر می‌توانید بیاورید ده سوره مثل آن را از دروغها و مفتريات و دعوت کنید غیر از خدا هر که را خواهید اگر راست گویانید پس اگر از جواب عاجز ماندند بدانید که قرآن بعلم الهی نزول یافته و مثل آن در سوره یونس می‌فرماید: "أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" یعنی یا می‌گویند دروغ بخدا بسته بگو بیاورید یک سوره مثل آن را و هر که را می‌توانید دعوت کنید اگر راست می‌گوئید و در کتاب دینکرد چاپ مرحوم مانکچی صفحه یکصد و پنجاه (۱5۰) حضرت زردشت می‌فرماید کتابی فرو فرستاده­ام در جهان کسی از فصحا و بلغا و حکما چنین سخن نیارد گفت اگر توانند بگویند چون عاجر شوند دانند که قول یزدانست باری این مضمون در جميع كتب آسمانی موجود و منزول است و حضرت اعلی و حضرت بهاءالله جلّ ذكرهما در اتيان بمثل بيك آیه تحدید می‌فرمایند از آن جمله در لوح برهان که مخاطب بیان حاجی شیخ محمد باقر اصفهانی و امام جمعه هستند قوله جلّ و احسانه "یا باقر انّک تک من أهل هذا المقام الأعلى فأت بآية من لدی الله فاطر السماء و ان عرفت عجز نفسك خذ اعنةّ هويك" الى آخر و در لوح مبارك احمد می‌فرماید "ان تکفروا بهذه الايات فبای حجة آمنتم بالله من قبل­ها توابها يا ملاء الكاذبين" خلاصة القول اینکه چنانچه از كلّ احمر نفحۀ معطر ساطع است همین قسم از کلمات و آیات و اوامر و \*\*\* ص 30 \*\*\* احکام الهی رایحه معطر قميص الهی ساطع و متضوع است چه مناسب فرموده است فردوسی طوسی: "بعنبر فروشان اگر بگذری/ شود جامه تو همه عنبری / و گر بگذری سوی انگشت گر / بغیر از سیاهی نه بینی دگر" بر صاحبان بصر و بصیرت معلوم و مشهود است که جميع شئون و صفات كمالیه چنانچه حضرت بهاءالله می‌فرماید "هوالباقی کلام الله ولو انحصر بكلمة لا تعادلها کتب العالمين انّك لاتحزن بما اختصرنا وقولك الحميه یری کتاب عظيم هذا لوح امتزج بملح الله اذا وقتقم و قل لك الحمد يا اله العالمین" مضمون آیه مبارکه چنین است کلام حق اگر منحصر بیک کلمه باشد کتابهای عالم با آن کلمه برابری ننماید تو اندوهگین مباش برای اینکه مختصر کردیم این لوح را در این لوح دیده نمی‌شود کتابی بزرگ این لوح آمیخته است بملاحت الهی چون چشیدی برخیز و بگو حمد سزاوار تواست ای خدای عالميان و در لوح مختصر دیگر که به افتخار یکی از اماء است می‌فرماید "باسم محبوب ابداع ای امة کلام الهی اگر منحصر بكلمه­ئی ‌باشد آن کلمه سلطان کلمات بوده و خواهد بود و عرف رحمان از او در مرور نیکو است حال نفسی که او را استشمام نمود و بقلب منیر بشطرش توجه نمود در السن و افواه ضرب المثل است که می‌گویند کلام الملوك ملوك الكلام یعنی کلام پادشاهان، پادشاهان کلام است ولی چه می‌توان کرد که ذوق سلیم باید تا طعم عسل را از حنظل فرق گذارد و شامه صجيح شاید که بوی مشک را از پشک تمیز دهد مشام مذکوم عطر طيب مشموم و دیده نابینا ضیاء خورشید جهان آرا مشاهده نکند \*\*\* ص 31 \*\*\* مدح خورشید جهان مدح خود است که دو چشمم روشن نامرمد است ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشم کور و تاریک و بد است.

**نطق دهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد تکلّم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبريّتی ان اعملوا حدودی حبّا لجمالی طوبی لحبيب وجد عرف المحبوب من هذه الکلمة الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند در نزد ارباب بصیرت و کمال سرمایه هر سعادت و خوش بختی عشق و محبت­ایست چه خوب فرموده است عارف رومی: "عشق را با پنج با شش کار نیست / مطلب عاشق بجز دیدار نیست / عاشقی گر زین سر و گر زان سر است / عاقبت ما را بدان شه رهبر است" هیچ شبهه نیست که محبت حقیقی جالب وجاذب حبّ محبوب است و غیر ممکن است کسی از صمیم قلب کسی را دوست دارد و آن شخص آنرا دوست ندارد چنانچه گفته‌اند "و من القلوب على القلوب دلائل بالود قبل تشاهد الاشباح و حديث القلب يهدی الى القلب" معروف است بلکه ممکن است محبّ و محبوب یکدیگر را ندیده باشند و روابط قلبيه هر دو را مجذوب کرده باشد مانند اویس قرنی که ندیده عاشق رسول اکرم بود و پیغمبر نیز محبت بی‌نهایت باویس داشت که وقتی شترهای اویس بمدينه می­آمدند رسول اکرم فرمود از پشم شتر بوی جان استشمام \*\*\* ص 32 \*\*\* می‌کنم مولوی می‌فرماید: بوی جان می‌آید از پشم شتر/ این شتر از خیل سلطان ویس در و اما اگر محبت ظاهری و زبانی باشد اساس و پایه حقیقی ندارد باز مولوی می‌فرماید و این شعر در الواح متعدده از قلم میثاق نزول یافته: عشقهائی کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت ننگی بود. پس بمحض زبان اظهار محبت کردن نمی‌توان آن را محبت حقیقی نامید چنانچه در بیان این موضوع شعری از مجنون عامری از قلم میثاق نزول یافته شاهد این مقال است "و كلّ يدعى وصل بليلى و ليلى لا تقربّهم بذاكا اذا سال الدموع على الخدود تبيّن من بکی ممّن تباكا" یعنی هر کس طالب وصل لیلی است و لیكن ليلى اقرار به محبت ایشان ندارد هر گاه سیلان کند اشك بر رخسارها آشکار گردد که کی از سوز دل می­گرید و کی خود را بگریه وا می‌دارد بلکه عشق و محبّت حقیقی چنانست که مولوی فرموده و این شعر در الواح عدیده از قلم مرکز میثاق نازل شده: ترك جان و ترك مال و نام ننگی در طریق عشق اوّلِ منزلست در این زمینه ارباب علم و ادب و طریقت و شریعت داد سخن داده و چه شعرهای شیرین و مثل‌های دلنشین سوده و بیان کرده‌اند از آن جمله گویند مریدی نسبت بمراد خود بسیار اظهار محبت و ارادت می­نمود چند مرتبه بدر خانه مراد خود آمد و حلقه بر در زد پیر طریقتش گفت کیستی جواب گفت منم مرادش در خانه را برویش باز نکرد تا آنکه دفعه آمد و حلقه زد حبیبش گفت \*\*\* ص 33 \*\*\* کیستی مرید گفت توئی محبوب در خانه را باز کرد و گفت چون من شدی داخل شو در این موضوع مرحوم فیض کاشانی یك رباعی بسیار مناسبی فرموده و آن اینست:

با من بــودی منّت نمیـــــــــــ­­­ــدانستم تا من ز میان شدی تو را دانستم

رفتم چه من ار میان تُرا دانستم با من بودی منّت نمــــــــــی‌دانستم

و نیز مثلی دیگر در مثنوی است اختصارش اینست که معشوقی با عاشق هوسباز برلب بام نشسته بودند معشوقه از عاشق پرسید که سبب عشق تو بمن چیست؟ عاشق گفت سبب عشق من بتو حُسن و جمال و زیبائی است معشوقه تبسمی اشاره کرد و گفت اگر حسن و جمال و زیبائی او را ببینی چه خواهی کرد. بیچاره عاشق بوالهوس روی خود را بآنطرف کرد که ببیند معشوقه او را از بام بزیر انداخت و گفت اگر فی­الحقيقه عاشق صادق نبودی از من رو نمی‌گرداندی و بطرف دیگر توجه نمی­کردی و چون در آثار و اعمال بزرگان دین بدقت نظر کنیم مفهوم این آیه مبارکه را ادراك می‌نمائیم حضرت امیرالمومنین در مقام مناجات عرف می‌کند "الهی ما عبدتك خوفا لنارک و لا طمعاً لجنتك بل وجدتك اهلها" تو را عبادت نکردم بجهت ترس از آتشت و نه برای طمع بهشتت بلکه تو را سزاوار پرستش یافته و همچنین مناجات سيد­الشهدا در شب شهادتش می‌فرماید: "تَرَکتُ الخَلْقَ طُرًّا فِى هَوَاکا وَ أَیتَمْتُ الْعِیالَ لِکىْ اواکا فَلَوْ قَطَّعْتَنِى فِى الحُبِّ إربًا لَمَا حَسنَ الفُؤادُ إلَى سِوَاکا" یعنی الهی از جمیع شئونات خلق گذشتم در عشق تو راضی به ترك عیال خود گشتم بامید وصل تو پس اگر \*\*\* ص 34 \*\*\* مرا در محبت تو قطعه قطعه کنند دل من بغیر تو مایل نخواهد شد پس معلوم شد اگر فی­الحقيقه انسان عاشت حق باشد منتظر صدور اوامر حسن است تا بجان و دل اطاعت نماید اینست که می‌فرماید اوامر مرا اطاعت کنید محض دوستی جمال من و نظیر این آیه مبارکه در الواح مقدّسه بسیار است از آن جمله در کلمات مکنونه عربی می‌فرماید "اعمل حدودی حبّا لجمالى ثمّ انّه نفسك عمّا تهوى طلباً لرضائی" مضمون اینست بجا آور احکام مرا محض دوستی جمال من پس بازدار خود را از خواهش خود محض طلب رضای من و در کلمات مكنونه فارسی می‌فرماید "قوله جلّ ذكره" کدام عاشق جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی‌مطلوب راحت جوید عاشق صادق را حیات در وصالست و موت در فراق صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدس از صد هزار جان درگذرند و بکوی جانان شتابند همچنین این لوح مبارک " بسمه العظيم محبّ" صادقرا غفلت اخذ ننماید و عاشق موافق از آنچه سبب ظهور امر است محروم نمانده‌ای عاشقان محبوب ظاهر و ای قاصدان مقصود حاضر امروز روز توجه و روز عهد و میثاق است بقوت و قدرت تمام بحبل محكم محبت الهی متمسّك باشید و بذيل عنایتش متشبّث ظلمت ظلم عالم را احاطه نموده انشاءالله در این تاریکی از انوار یوم الهی محروم نمانید زود است مقام و شأن هر مقبل مستقیمی در عالم ظاهر شود "كذلك نطق قلمی بامری المحكم المتين "و در كلمات مکنونه عربی می‌فرماید "الحب الصادق يرجوالبلاء كرجاء العاصى إلى \*\*\* ص 35 \*\*\* المغفرة و المذنب الى الرحمة یعنی عاشق صادق امیدوار بلاست مثل امیدواری معصیت کار بآمرزش پروردگار و مثل امیدوار گناهکار برحمت الهی پس باید در الواح الهى و الطاف و فضل نامتناهی او فکر کنیم تا عشق و محبت بمحق کامل شود تا بدرجۀ که اگر صد هزار جان داشته باشیم برایگان در راه رضایش فدا کنیم تا چه رسد باطاعت اوامر مقدسه‌اش و زبان حال هر یک مصداق این شعر گردد عشق می­ورزم و امید که این فن شریف چون هنرهای دیگر باعث حرمان نشود سخن باین بیان مبارك خاتمه داده می‌شود قوله تعالى: "یابن الانسان لا تترك أوامری حبّا لجمالي، ولا تنس وصايای ابتغاء لرضائی" یعنی ترک کن اوامر مرا محض دوستی من و فراموش مكن وصایای مرا برای خوشنودی من.

**نطق یازدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لعمری من شرب رحيق الانصاف من ايادی الالطاف انّه يطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع لا تحسبنّ انّا نزّلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرّحيق المختوم باصابع القدرة والاقتدار یشد بذلك ما نزّل من قلم الوحی تفکرو ایااولی الأفكار.

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست یکی از صفات الهی انصاف است و هر بنده­ئی که باین صفت حمیده متصف \*\*\* ص 36 \*\*\* و موفق شد به بهترین موهبت و عطيه الهی بهره‌مند و مفتخر شده است چه هر کس دارای انصاف باشد و چشم انصاف در عالم وجود نظر کند همین نقصانی در آفرینش نمی‌بیند بلکه هر چیزی را بجای خویش نیکو بیند زیرا جمیع کائنات چه از ذرّات صغير و چه از کرات جسيمه عالم مصنوع حقند و در صنع و ایجاد الهی هیچ نقصانی ملحوظ و متصور نیست زیرا آفرینش جمیع کائنات رعایت هرگونه حکمت و اتقان شده چنانچه از کلمات یکی از بزرگان دین است "و فی كلشيئی له آية على انّه واحد" مفاد و مفهوم این شعر را هاتف اصفهانی بفارسی در نهایت فصاحت و ملاحت سوده می‌گوید "دل هر ذرّه را که بشکافی آفتابیش در میان بینی" پس در صورتیکه شخص منصف بنظر انصاف در کتاب تكوين الهی نظر کند چنین مشاهداتی و مکاشفانی نماید که هر ذرّه را در عين كمال ببیند بدیهی است چون در کتاب تدوین الهی دیدۀ انصاف باز کند و در مضامین کلمات و آیات بنظر تعمق و تدقيق ملاحظه کند البته بجان ودل طائف حول اوامر الهی گردد و در ترویج امرالله كلمةالله نهایت جد و جهد را مبذول دارد بلکه مال و جان و جميع شئون خود را فدا و انفاق نماید و اما اگر از این عطيه كبرى و موهبت عظمی که برترین خصائص است، محروم باشد دیگر انتظار انسانیّت از چنین شخصی نباید داشت ملاحظه کنید جمیع ظاهر مقدس و اولیا الهی در فضیلت و اوصاف انصاف بیان فرموده‌اند از آنجمله \*\*\* ص 37 \*\*\* حضرت امیرالمومنین در دیوان مبارك می‌فرماید "ان كنت تطلب رتبة الاشراف فعلی بالاحسان والانصاف و اذ اعتدى أحد عليک فضله والدهر فهو له مكاف كاف" يعنى اگر طالب رتبه شرافت مندی پس بر تو باد احسان و انصاف و هر گاه کسی با تو تعدی کند واگذار او را با روزگار زیرا برای مجازات او روزگار کافيست و حضرت بهاءالله در كلمات مکنونه عربی می‌فرماید "احب الاشياء عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الى راغباً و لا تغفل منه لتكون لی امينا و انت توفق بذلک ان تشاهد بعينك لابعين العباد و تعرفئهم بمعرفتك لا بمعرفة احد فی البلاد فكر فی ذلک کیف ینبغی ان يكون ذلك من عطيتی عليك وعنايتی لك فاجعله امام عينيك" مضمون بیان مبارك اینست "محبوبترین چیزها در نزد من انصاف است از آن رو مگردان اگر بسوی من راغب و مایلی و غافل مشو از انصاف تا امین من باشی و تو در صورتی موفق بانصاف می­شوی که هر چیزی را بچشم خود به بینی نه بچشم مردمان و بمعرفت خودت بشناسی نه بمعرفت کسی در عالم فکر کن در این بیان چگونه سزاوار است اینکه باشد این انصاف از بخشش من برتر و عنایت من برای تو پس قرار بده و انصاف را پیش روی چشم خودت از این بیان مبارك شرافت مقام انصاف معلوم است و در لوحی دیگر می‌فرماید که بكلمات حکمت معروف است و در آن لوح صفات فاضله و اخلاق ممدوحه را بیان می‌فرماید بعد از بیان آن فضائل می‌فرماید "كلما اذكرناه لك هوالانصاف و هو خرج العبد عن الوهم والتقليد \*\*\* ص 38 \*\*\* والتفرّس فی مظاهر الصنع بنظر التوحيد والمشاهدة فی كلّ الامور به بصر الحديد" الى آخر یعنی اصل و خلاصه آن چه را برای تو ذکر نموديم انصافست و آن بیرون رفتن بنده است از موهومات و تقلید اعمال و فکر و دقت نظر در مظاهر صنع الهی بنظر یگانگی و مشاهده و نظر در جمیع امور بچشم تیزبین و در لوح دیگر می‌فرماید" طوبی از برای عالمی که تارکش بتاج عدل مزيّن و هیکلش بطراز انصاف" و در لوح دیگر می‌فرماید "در جميع امور بعدل و انصاف ناظر باشید" و در مناجات می‌فرماید "امرا را عدل عنایت فرما و عُلما را انصاف" الى آخر از این بیانات، صریحه واضحه معلوم و واضح شد که افضل از مواهب الهی و اشرف خصال و صفات حمیده انسانی انصاف است و عکس آن نیز چنین است یعنی بی­انصافی و اعتساف مذموم­ترین صفات است چنانچه در لوحی می‌فرماید "قل انصفوا یا اولی الالباب من الانصاف له لا انسانية له" یعنی بگو انصاف دهید ای صاحبان عقول هر کس انصاف ندارد انسانیّت ندارد فی­الحقيقه چنینست شخص بی­انصاف را نمی‌توان در ردیف انسان شمرد از این نقطه نظر است که در این آیه مبارکه بذات خود قسم یاد می‌فرماید که هر کس شراب انصاف نوشیده باشد ازدست الطاف الهی و ملتفت عنایات حق نسبت بعبادش باشد و اوامر و احکام الهی را سبب راحت و آسایش خلق بیند البته طائف حول اوامر مقدّسه حق جلّ و جلاله شود و هر یک از احكام محكمه الهیّه را آفتاب درخشانی بیند که از افق عالم طلوع نموده و با انامل قدرت ختم شراب مختوم را گشود \*\*\* ص 39 \*\*\* و باده نوشان بزم وحدت را سرمست کرده فسبحان ربی الاعلى و اما نفوسیکه از این موهبت محروم گشتند بخسران دنیا وآخرت افتادند و از فضائل و کمالات انسانی بهره­ئی نبردند چقدر مناسب این مقام است این قسمت از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى "چه بسیار که موهبت کبری توجه بانسان کند و در خانه بکوبد و صاحبخانه عوض از شکرانه بجنگ و ستیز برخیزد و خاک مذلت بر سر خویش بریزد و آن موهبت كبری را بكمال همّت براند پس باید احبای الهی بروش و سلوکی قیام نمایند که سبب انتباه ناس شود و هر غافلی بیدار گردد و آن روش و سلوك تعاليم الهی است که در الواح نازل اوّلاً باید که در نهایت صداقت و حسن نیّت و خیرخواهی و امانت اطاعت بحكومت نمایند و از هر جهت خیرخواه دولت و ملت، باشند ثانیاً آنکه باید با جميع ملل عالم بنهايت نیکخواهی و مهربانی و نیّت صادقه و محبت تامه معامله کنند آیت رحمت عالمیان باشند و سبب نعمت و الفت آدمیان" الى آخر از فضل الهی امیدوارم که انصاف و ادراکی بعموم خلق عطا فرماید تا از این فیض عظیم محروم نمانند.

**نطق دوازدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

[قد كتب عليكم الصّلوة](https://kitab-i-aqdas.org/p/%D8%A7%D9%82%D8%AF%D8%B3_%DB%B1#myM3) [تسع ركعات](https://kitab-i-aqdas.org/p/%D8%A7%D9%82%D8%AF%D8%B3_%DB%B1#myM4) لله منزل الايات [حين الزّوال و فی البكور والاصّال](https://kitab-i-aqdas.org/p/%D8%A7%D9%82%D8%AF%D8%B3_%DB%B1#myM5) [و عفونا \*\*\* ص 40 \*\*\* عدّة اخرى](https://kitab-i-aqdas.org/p/%D8%A7%D9%82%D8%AF%D8%B3_%DB%B1#myM6) امراً فی كتاب الله انّه لهو الامر المقتدر المختار.

از جمله اوامر تكليفيه حتميّه نماز است و این حکم محکم در جميع شرایع الهیّه بر عباد واجب و معمول بوده خصوصاً در شریعت محمد عليه الف ثنا و تحية بقدری اهمیّت داده‌اند که نماز را شرط قبول و رد سایر مقررات اعمال مقرّر داشته‌اند چنانچه این حدیث معروف شاهد این مقال است "اول ما يحاسب به العبد الصلوة ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها" یعنی اوّل چیزی که از بنده حساب خواسته شود نماز است اگر مقبول واقع شود سایر اعمال نیز مقبول است و اگر نماز مقبول نشد سایر اعمال نیز قبول نخواهد شد حتی اینکه جمال مبارك جلّ برهانه در کتاب مستطاب ایقان نماز و روزه را بشمس و قمر در آسمان شریعت محمدیه تشبیه فرموده است همچنین در دیانت مقدّسه حضرت بهاءالله جلت عنايته نهایت اهمیّت را دآراست بقسمی که اگر کسی تکاهل كند از او باید اجتناب کنند اکنون در آیه مبارکه بیان چند مطلب بر سبیل اختصار لازم است اوّل راجع رکعات نماز دوم راجع باوقات نماز سوم تعداد نماز چهارم لزومیّت نماز اما رکعات نماز آن نمازی که دارای نُه رکعت بوده و پس از نزول این نمازهای معمولی که می­خوانیم منسوخ شده چنانچه در این شریعت و در شرایع سابقه ناسخ و منسوخ بسیار بوده و این آیه شریفه قرآنی شاهد این قول است "مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا" یعنی منسوخ نمی‌کنیم آیه­ئی را با بطاق نسیان نمی­گذاریم آنرا مگر آنکه \*\*\* ص 41 \*\*\* بهتر از آنرا بیاوریم یا مثل آنرا همچنین در این امر مبارک پس از نزول صلوة نسخه آن را با بعضی از آیات برای حفظ بطرفی ارسال شده بود چنانچه شرح آن در سؤال و جواب در جواب حضرت زین­المقربین و در صورت صلوة از قلم اعلى نزول یافته رجوع بآن دو موضوع فرمایند باری اخیراً درجواب عرایض احباب و رجای نزول احکام نماز سه گانه نازل شده اوّل صلوة کبیر که در ظرف شبانه روز هر وقت حال توجه از برای انسان دست بدهد باید اداء شود اگر کسی بادای صلوة كبير موفق شود در شبانه روزی یکدفعه كفایت است و نمازهای دیگر نیز ساقط است دوم صلوة کوچک که از ظهر تا ظهر باید خوانده شود و این نمازهم در شبانه روز یکمرتبه کافی است و هر کس بخواند نمازهای دیگر از او ساقط است سوم نماز وسطی که معمول و واجب است و باید هر شبانه روزی سه دفعه خوانده شود اوّل نماز صبح از اوّل طلوع فجر تا قبل از زوال ظهر هر وقت خوانده شود مقبول است ولی اگر ظهر شد دیگر نماز صبح قضا است باید قضای آن خوانده شود دوم نماز ظهر که وقت آن از اوّل ظهر تا قبل از غروب است و چون غروب شود قضاست سوم نماز مغرب که وقت آن از اوّل مغرب تا دو ساعت از شب گذشته و چون از دو ساعت بگذرد قضاست چون در کتاب مستطاب اقدس در این آیه مبارکه نُه رکعت نماز ذکر شده مناسب چنانست که عین لوح مبارکه از قلم مرکز میثاق در جواب از سؤال و استفسار نماز و نه رکعتی شده معروض داریم تتریز جناب آمير \*\*\* ص 42 \*\*\* على اصغر اسکوئی هوالله ‌ای ثابت بر پیمان در خصوص صلوة تسع رکعات سؤال فرموده­اید آن صلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاريك و تاریک بدر آرد اِنَّ هذا­ لحزن عظيم لعبد البهاء منحصر بآن که جميع امانات ابن عبد را مركز نقض سقت نموده و جميع احباء در ارض اقدس مطلع بر آن تالله اِنَّ عبد‌البهاء يبكی دما من هذه المصيبة العظمی و یتاجج فی قلبه نار الجوی بين الضلوع والاحشاء و آن فی هذه الحكمة بالغة فسوف يظهرها الله للاحباء اما صلاتهای ثلاثه دیگر نیز ناسخ است هر يك معمول گردد مقبول شود و صلوة قبل از آفتاب جائز و عليك التحية و الثناء ع ع بموجب این لوح مبارك صلوة نُه رکعتی بسبب نزول نمازهای سه گانه منسوخ است اگر بعد هم از دست ناقضین بیرون ‌آید حکم دعا و مناجات دارد و نماز معمولی همین است که متداول و معمول به است وحزن مرکز میثاق نه از باب فقدان صورت صلوة بوده بلکه از برای این بوده که آثار و امانات الهیّه بدست نااهل افتاده و اما در وجوب و اهمیّت نماز حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى در یکی از الواح می‌فرماید قوله تعالی صلوة و صيام از اعظم فرائض این دور مقدس است اگر نفسی تأویل نماید و تتهاون کند البته از چنین نفوس احتراز لازم والّا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد باید حِصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود والّا بکلی اساس دین الهی منهدم گردد الى آخر بيانه الاحلى در \*\*\* ص 43 \*\*\* لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالى صلوة اساس امر الهی است سبب روح و حيات قلوب رحمانی اگر جميع احزان احاطه نماید چون بمناجات در صلوة مشغول گرديم كلّ غموم زایل گردد و روح و ریحان حاصل گردد إلى آخر بیانه جلّ بیانه در لوح معاون التجار شهید نراقی می‌فرماید "ادای صلوة کبیر روزی یكمرتبه كافی و هر نفسی که این صلوة بگذارد از ادای صلوة وسطی و صغری معاف است" الى آخر و در لوح دیگر که در مکاتیب جلد سوم است می‌فرمایند "ای یار روحانی بدان که مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختل العقل یا دچار موانعی فوق­العاده باشد" إلى آخراللوح از این بیانات صريحه اهمیّت نماز معلوم و واضح شد و همچنین معلوم شد که ترك صلوة بچه اندازه مذموم و مقدوح است که می‌فرماید هر کس تارك صلوة باشد نباید با او معاشرت و تقرّب نمایند بلکه اجتناب و احتراز از تارك صلوة باید کرد از الطاف خفیه حق جلّ و جلاله تأئید می­طلبیم که عموم احبای خود را بر اطاعت و اجرای اوامر مطاعه خود بالاخص صلوة موفق فرماید در خاتمه تذکر این نکته را نیز لازم می‌دانیم که بصریح بیان مبارك حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله باید در اعراب صلوة دقت نمود که غلط قرائت نشود و همچنین الواح و آیات دیگر.

**نطق سیزدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

واذا ارادتم الصلوة ولوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَى آلاقدس المقام \*\*\* ص 44 \*\*\* المقدس الّذی جعله الله مطاف الملاء الأعلى و مقبل أهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی أرضين والسموات و عند غروب شمس الحقیقه التبيان المقر الّذی قدرناه لكم انّه لهو العزيز العلام.

جميع اوامر و احکام الهی از جزئی وکلی واجب و مستحب حرام و مکروه مبنی بر حكم و مصالحى است که بعضی از آنها را می‌توانیم ادراك و برخی از آنها برتر از درک عقول قاصر ماست و گرنه جميع اوامر و نواهی معقول است نه تعبدی چنانچه نسخه طبیب حاذق برای زوال مرض و حصول صحت است و اگر آن نسخه را بطبیب حاذق دیگر ارائه دهند آن نسخه را تصدیق و تقدیر و تحسین می‌کند و لكن ممكن است کسی که از فن طبابت اطلاعی ندارد آن نسخه را تنقید کند بدیهی است تنقید آن نادان بیخبر دليل بر نقصان نسخه طبیب حاذق نخواهد بود بنابر این شرايع الهیّه درهر عصر و زمان کاقل حفظ و سعادت بشر و تنظیم عالم ملك و ملكوت بوده بعضی از احکام برای حصول سعادت و نظم این عالم است و برخی برای حصول راحت و آسایش عالم بعد است و پارۀ سبب راحت و انتظام این عالم و عالم بعد است ولی بعضی از اوامر برای امتحان عباد است تا معلوم و واضح شود که کدام یك مطبوع امرند و کدام مخالف امر و حکم چنانچه در قرآن در موضوع قبله مصرّح و مشروح نازل شده و شرح آن بر سبيل اجمال اینست که چون رسول اکرم اظهار رسالت خود را فرمود تا مدت دوازده سال \*\*\* ص 45 \*\*\* بیت­المقدس را قبله خود قرار داد و بآنطرف نماز می­خواند بعد محض امتحان امّت اراده تغییر قبله بسمت كعبه فرمود و این آیه شریفه نزول يافت: "قل لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ" یعنی مشرق و مغرب برای خداست پس هر کس بهر کجا روی نماید آنجا خداست بعد از آن این آیه نازل شد "قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَیهَا" يعنی بتحقیق می‌بینم گردش روی تو را در آسمان پس می‌گردانم روی تورا بقبله­ئی که پسند تو باشد بعد در حال نماز این آیه نازل گشت "قول وجهك شطر المسجد الحرام" یعنی بگردان روی خود را به طرف کعبه پس آن حضرت در حال نماز توجه بخانه کعبه فرمودند و بسبب این امتحان جمعی از دین اعراض نمودند و باعتراض زبان گشودند که اگر قبله سابق ممدوح بود چرا از آن رو گردانیدی و اگر غیر مقبول بود چرا دوازده سال بآن توجه می‌نمودی‌این بود که این آیه نازل شد "وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الّتی كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ" يعنی ما قرار ندادیم قبله­ئی را که بودی بر آن مگر برای اینکه بدانیم کسی را که متابعت می‌کند رسول خدا را از آنکه بر می‌گردد بر عقب خود یعنی بعقیده آبا و اجداد خود بر می‌گردد و اما در این ظهور مبارک حضرت اعلی روح ما سواه فداه هيكل مقدس حضرت بهاءالله را قبله خود مقر فرمود چنانچه در کتاب مستطاب بیان می‌فرماید" انما القبلة من يظهره الله متى ينقلب تنقلب الى ان يستقر" مضمون اینست همانا قبله من يظهره الله است بهرجا انتقال یابد قبله نیز انتقال \*\*\* ص 46 \*\*\* می‌يابد تا آنکه استقرار یابد یعنی آن ذات مقدس در هر جا باشد باید در حال نماز بآن سمت توجه کرد تا آنکه در یک محل ساکن شود و هرجا آن وجود مسکن فرمود آن محل قبله عالم خواهد بود این است که جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در این آیه مبارکه می‌فرماید که چون خواهید نماز بخوانيد باين شطر مقدس توجه نمائید و بعد از غروب شمس حقیت نیز به همین مقام توجه کنید با وجود صراحت آیه مبارکه بعد از غروب شمس حقیقت در بين احباب درخصوص قبله مذاکراتی بمیان آمد بعضی را تصور چنان بود همان قسمی که در حال حيات هیکل حضرت بهاءالله قبله احباب بود بعد از صعود هم حضرت عبدالبهاء قبله احباب هستند و در حال نماز بایشان باید توجه نمود لذا از آنحضرت مکرر سؤال شده و جواب نازل گشته که قبله اهل بها مرقد مطهر حضرت بهاءالله می‌باشد نه غیر آن از آنجمله در این لوح مبارك قوله تعالی از توجه در وقت صلوة سؤال نموده بودید در کتاب اقدس نصّ صریح است که می‌فرماید "اذا اردتم الصلوة ولوّا وُجُوهَكُمْ شَطْرَی الاقدس تا آنکه می‌فرماید و عند غروب شمس الحقيقة والتبيان المقام الّذی قدرناه لكم این مقام مقام مقدس است که باثر قلم اعلی در لوح مخصوص تصریح شده است و در آن لوح احکام دیگر نیز موجود که جميع باثر قلم اعلى است و آن لوح در محفظه مبارک بود و بعبدالبهاء پیش از صعود آن محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه حائز اوراق كثيره بود ولی بیوفایان ببهانه­ئی از میان بردند و الان در نزد \*\*\* ص 47 \*\*\* ایشان است مقصود اینست که آن مقام باثر قلم اعلی معین است و آن مطاف ملاء اعلى است مرقد منوّر است دیگر نفسی تأویل ننماید ع ع" و در لوح دیگر می‌فرماید "در خصوص محل توجه مرقوم نمودید بنصّ قاطع الهی محل توجه مطاف ملاء اعلى و آستان مقدس کبریا روحی وذاتی و كينونتی لتربته الفداء است و جز آن عتبه مقدّسه توجه جائز نه اياك اياك ان تتوجه الى غيرها و محل توجه این عبد آن مقام منزّه مقدس است انّه لمسجد الاقصی و صدرتی المنتهى وجنتی العليا و مقصدی الاعلى والبهاء عليك ع ع" بنابر این دو بیان مبارك مفهوم آیه مبارکه شطر اقدس و مقام مقدس که قبله اهل ههاء و مطاف ملاء اعلى است واضح و مكشوف گشت که مرقد جمال قدم جبل اسمه الاعظم است و توجه بقبله مخصوص نماز است و در عبارات و اذکار دیگر توجه بقبله واجب نيست و در نماز میّت نیز توجه بقبله واجب نیست.

**نطق چهاردهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کُلُ شیئیٍ تَحَققَ بأسه المبرم إذا اذا اشرقت من افق البيان شمس الأحکام لکلّ ان يتّبعوها و لو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان انّه يفعل ما يشاء و لايسئل عمّا شاء و ما حکم به المَحبوب انّه لمحبوب و مالک الاختراع.

بر هر ذی حسّی واضح و مشهود است که تحقق و ثبوت و ایجاد هر موجودی چه از حروف و كلمات و آیات تدوینی یا تکوینی بامر و كلمه الهیّه \*\*\* ص 48 \*\*\* است چنانچه این مطلب در جمیع کتب و زبر الهیّه مصرّح و منصوص است در قرآن می‌فرماید: "إنما اَمُرُه اِذا اَرادَ شَيئاً اَن يَقُولَ كُن فَیَکون" یعنی همانا امر الهی هرگاه اراده چیزی فرماید که بگوید موجود باش ایجاد می‌شود حضرت بهاءالله جلت عنايته می‌فرماید يا هو آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط باو است و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلشيئی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود تجلّی او در هر مرآت بلون او ظاهر مثلاً در مزايای قلوب حکما تجلی فرمود حكمت ظاهر شد و همچنین در مزايای افئده اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعۀ منبعه ظاهر و در افئده عارفين تجلّی فرمود بدایع عرفان و حقایق تبيان ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر به انسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانيّه موجود و اسماء حسنى و صفات عليا طائف حول كلمه بوده و خواهند بود اوست نارالهی و چون در صدور برافروخت ما سوى الله بسوخت افئده عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر ظلم شده ظاهر‌ها نار و باطنها نور و از این ماء کلشیئی باقی بوده و خواهد بود و من الماء كلشئی حی از خدا می‌طلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبيل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبيل محبتش بگذريم والبهاء على اهل البهاء و همچنین در یکی از خطابه­های مبارکه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى بهمین مضمون موجود چند کلمه از آن \*\*\* ص 49 \*\*\* بيانات مبارکه را معروض می­دارم قوله تعالى "و از این اکتشافات اخيره است که جماد هم حیات دارد و حیات او به آب منجمد شفاف ثابت می‌شود پس سبب حیات آبست از اینست که می‌فرماید باید از آب و روح تعمید شد یعنی از آن چیزی که سبب حیات ابدیست پست و آن ماء عين آتش است یعنی محبة الله زیرا محبة الله چون پرده‌ها را می­سوزاند آتش گفته می‌شود چون سبب حیات است آب گفته می شود" الى آخر بیانه الاحلى و این کلمه مبارکه باید از آب و روح تعمید شود اشاره بفرمایش حضرت مسیح در انجيل است و مفهوم آن اینست که موجد انسان و سبب حبات انسان و سائر کائنات موجوده کلمه الهیّه است که بامر کن بخلعت وجود و هستی مخلع شده‌اند باری چون موافق بيانات الهيّه واضح شد که تحقق و وجود هر شیئ بامر مبرم الهی است معروض می­داریم که قبل از ظهور مظاهر الهی و اظهار امر احدی مكلف بامری نیست ولی بمحض اشراق و طلوع شمس حقیقت و ارتفاع ندای جانفزای الست بربکم جميع افراد بشر كه باستماع این کلمه نائل شدند مآمورند که بدون توقف در جواب ندای الهی بكلمه بلی هم آواز گردند وهرکس توقف نموده بقدر توقفش مقصر و در نار احتجاب و محترق است چنانچه حضرت اعلی روح ما سواه فداه بصريح بیان می‌فرماید "هرکس هر جواب ندای الهی بقدر كلمه بلی توقف نماید بهمان اندازه کلمه بلی در نار است" و این مطلب نیز در الواح عدیده باصرح بيان مصرّح و منصوص است از آن جمله در لوحی که بافتخار مرحوم حاجی میرزا محمد تقی طبسی است قوله جلّ اقواله "قبل از ظهور \*\*\* ص 50 \*\*\* حجت و برهان امر بعرفان نشده چشم عطا فرموده و بكلمه انظر نطق نمود لسان عنایت شد و كلمه اذکر نازل قوت بخشید باعمال امر نمود ان ربّک لهو العادل الحكيم" و در جمیع کتب آسمانی این مضمون موجود چنانچه در قرآن می‌فرماید "لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" و در لوح ابن ذبیح جمال كبرياء جلّ کبریاءوه می فرماید "در اوّل امر حق جلّ جلاله ناظر باقبال وحده بوده چه که قبل از نزول اوامر و احكام اظهار نمود القای کلمه فرمود هر نفسی من غير توقف قبول نمود او بِكلّ خير فائز و بعد از ارتفاع سماء حكم الهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسّک نمایند و به آن عامل شوند "الى آخرا للوح اینست که در این آیه مبارکه بندگان آستان خود را باین نکته لطيفه متذکر می‌نماید که آسمان شریعةالله بنجوم ساطعۀ او امر و احكام تزیین یافت بر كلّ افراد اطاعت واجب و لازم است گرچه سبب انفطار آسمانهای شرایع دیگر باشد و این مطلب بر احدی پوشیده نیست که خلقت انسان برای عبودیت و عرفان جمال رحمانست، جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید قوله تعالی "آنچه اليوم افضل اعمالست استقامت بر امرالله و متابعت اوامر اوست انشاءالله به آن فائز شوید بدنیا ناظرنباشید چه که عنقریب آنچه در اوست معدوم و مفقود خواهد شد و از برای نفوس عاملین مقدّر شده آنچه که باو معامله ننماید كنائز ارض لذا باید احباءالله بكمال روح و ريحان به اوامرش عمل نمایند و از نواهی‌اجتناب کنند اینست نصح اعظم که از قلم مالك قدم ظاهر شد طوبی للعاملين " و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثناءوه \*\*\* ص 51 \*\*\* می‌فرماید تفاوت و امتیاز بهائی از سائر خلق اعمال است والّا هیچ امتیازی در میان نیست قوله تعالی بیانه اگر فی­المثل بیگانگان از یاران سؤال کنند که امتیاز شما از سائرین چيست اگر جواب گویند که در سبیل عشق و محبت، بمركز امر جان و مال فدا و ایثار نمائیم عالم متمدن باین جواب اكتفا ننماید و خواهند گفت که محبت و فداکاری شما از برای شخص واحد امراض مزمنه عالم اجتماعی را امروزه درمان ننمايد و علاج نکند اگر گویند که دین و آئین با دارای تعاليم و مبادی است که دانایان روزگار انکار آن نتواند جواب شنوند که مبادی و تعاليم عاليه وقتی سایت در خلق امکان نماید و امراض قتاله هیئت اجتماعيه هنگامی شفا یابد که مدعیان و پیروان آن خود اوّل بآن عامل شوند و قدر و قیمت و فوائد آنرا درحيات و معاملات یومیه خود بکار برند و مجسم نمایند اگر چنین نباشد و چنین نشود ما به الامتیازی نماند" الى آخر بيانه الاحلى از الطاف الهی توفیق معرفت و اطاعت از برای خود و عموم احباب خواستارم .

**نطق پانزدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

ان الّذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذ البيان انّه مستقبل بعينیه السهام لا ثبات الاحكام بين الأنام طوبی لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب.

ادراك مفهوم این آیه مبارکه بسته بمراتب يقين ذكر و بيان فرموده­اند سه رتبه است اوّل علم اليقين دوم عين اليقين سوم حق اليقين مثلی \*\*\* ص 52 \*\*\* که از برای توضیح و بیان این موضوع گفته شده حکایت پروانه و آتش است و خود مثلی است گویند پادشاه پروانگان خواست کیفیت آتش را معلوم کند پروانه را گفت در فلان مکان آتشی است برو و چگونگی آنرا معلوم کن و مرا مطلع ساز آن پروانه رفت و از دور شعله آتش را ديد و مراجعت نمود و بپادشاه گفت آتش چیزیست شعله­ور و روشن دیگری را مآمور کرد که چگونگی آتش را معلوم کند و خبر بیاورد آن پروانه دیگر تا نزديك آتش رفت و حرارت آنرا احساس نموده برگشت و بپادشاه گفت آتش چیزیست سوزنده و پر حرارت پادشاه پروانه دیگری را برای تحقیق از کیفیت فرستاد این پروانه آمد و خود را بآتش زد و سوخت چون مراجعت نکرد پادشاه به پروانگان گفت حقیقت و کیفیت آتش را دانستم از این است که شیخ سعدی عليه­الرحمة فرموده است:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کانرا که خبرشد خبرش باز نیامد

فی الحقيقه برای توضیح و بيان مراتب یقین از این بهتر نمی‌شود مثلی زد و این مقام حى­اليقين که اعلی رتبه علم است بحكمت تعبیر می‌شود چنانچه حضرت عبدالبهاء می‌فرماید قوله تعالى "اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الهی است وحکمت عبارت از اطلاع بحقائق اشیاء على ما هی علیهاست و علم و احاطه بحقائق اشیاء ممکن نیست جز بحکمت الهيّه زیرا علم بر دو قسم است یکی تصوری و دیگر تحققی است بعبارت اخری حصولی و حضوری مثلاً ما می‌دانیم که آبی هست اما این تصور است اما وقتی \*\*\* ص 53 \*\*\* نوشیدیم تحققی گردد لهذا گفته‌اند علم تام تحقق بشئی است نه تصور شئی مثلاً انسان اگر بداند که مائده و نعمتی موجود است از این تصور تلذذ و تغذی نماید پس معلوم تحقق تام علمی حاصل شود مثلاً انسان می‌داند در دنیا عسلی هست لكن این تصور کفایت نکند و مذاق شیرپن ننماید بلکه باید بچشد تا علم ذوقی حصول یابد پس حکمت عبارت از اطلاع بحقائق اشیاء است "على ما هی عليها ذوقاً وتحققاً" الى آخر بيانه الاحلى و اما استشمام رایحه یقین نسبت بحدت مشام هر شامه است چه شخص مزكوم عطر طيب مشموم را نیابد مثلاً اویس قرن از یمن بوی خوش رحمن را از یثرب و بطحا استشمام نمود ولى ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان که در جوار رسول‌الله بودند چون بِزُکام جهل و حسد و بغضا مبتلا بودند نیافتند چه نیکو فرموده حافظ عليه­الرحمة حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام ز خاک مكه ابوجهل این چه بوالعجبی است بیگانگان از هندوستان رائحه رحمان را یافتند اما یحی در دارالسلام از استشمام محروم گشت اهالی امر یک نفحه معطره میثاق را دریافتند و ناقضين از آن نفحه معطر با آنکه در جوار مرکز میثاق بودند بی­نصیب گشتند چشم بازیگوش باز و این عمّا حیرتم از چشم بندی خدا باری هر کس رائحه حق را بیابد و برتبه بلند یقین و عرفان فائز شود تیرهای اعدا را بچشم خود استقبال کند برای اثبات اوامر و احکام الهی چنانچه در سلف و خلف اشخاص بزرگواری بودند که \*\*\* ص 54 \*\*\* باین مقام نائل گشتند در روز عاشورا دو نفر از اصحاب سيد­الشهدا بودند که پیش روی آنحضرت ایستادند و سینه خود را سپر تیر اعداء نمودند تا حضرت نماز بخواند و بعد از اتمام نماز‌ آن دو نفر از زخم تیر دشمنان برتبۀ شهادت فائز شده بودند و همچنین در این ظهور اعظم که بصریح بیان جمال قدم جلّ ذكره الاعظم در لوحی باین مصرع تلفظ فرموده‌اند قوله تعالى"س بریده فراوان بود بخانۀ ما" الى آخر عاشقان دلداده که بكمال اشتياق بميدان فدا شتافتند بسیارند میرزا محمد على زنوزی که در حین شهادت خواهش کرد که او را نوعی بیاویزند که رویش بفوجی باشد که او را تیرباران می‌کنند تا بچشم خود ببیند آن گلوله­ها را که از دهان تفنگ بیرون می‌آید و سليمانخان که او را با مُلا فتحعلی قمی ‌شمع آجین کرده بودند و باطراف می‌گرداندند غزلخوانی می‌کرد و میرزا سلیمان برادر شاطر باشی که او را بر الاغ سوار کرده در کوچه و بازار می‌گردانیدند این شعر را می­خواند: گر تیر بارد از کوی آنماه گردن نهادیم الحكم­لله و سيد اسمعیل ذبیح زواره که بدست خود سر خود را برید و حضرت نبيل اعظم که تاب مفارقت جمال مبارك را نیاورد و بعد از صعود خود را بدریا غرق کرد و حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء که در حین شهادت بكلمه یا بهاءالابهی ناطق بودند و حضرت روح­الله ورقا که در حین شهادت بصریح بیان حضرت عبدالبهاء غزلخوانی می‌نمود حضرت مرتضای سوستانی که خواهش کرد که سینۀ او را بتوپ به بندند که آتش توپ را بچشم خود به بیند و حضرت نجفعلی زنجانی بصریح بیان جمال مبارک \*\*\* ص 55 \*\*\* درحین شما درست سمت ما بها و خون بها را یافتیم چقدر مناسب این مقام است این شعر هر کس بزیر تیغ رخت را نظاره کرد زان پیشتر كه كشته شود خونبها گرفت و همچنین میزا مهدی خویدگی را برای شهادت حاضر کردند تكليف تبّری باو نمودند فرمود سالها آرزو می‌بردم که روزی بیاید که این ریش سفید خود را بخون گلویم رنگین کنم حال که چنین روزی برای من روزی شده این موهبت را از دست بدهم حاشا و کلا پس آن مظلوم را بنهایت مظلومیّت سر بریدند و بشهادت رسانیدند و همچنین بدیع خراسانی را که حامل لوح مبارك برای ناصرالدین شاه بود چون خواست لوح را بناصرالدین شاه بدهد بزبان فصیح و بیان بليغ این آیه قرآن را تلاوت فرمود: "یا سلطان انّی جِئْتُكَ مِنْ سَبَاء بِنَبَاء يَقِينٍ" و همچنین میرزا يعقوب متحده که رجای شهادت از مرکز میثاق نمود و مقبول شد و در کرمانشاه بشهادت فائز گردید و چون خبر شهادت این جوان بنا بر وصیت او بمادرش رسید این شیرزن در محفل تذکر جوانش بشکرانۀ اینکه پسش برتبه شهادت نائل شده شیرینی داد و همچنین حضرت سید اشرف زنجانی که مادرش بجوان خود توصیه می‌فرمود که مبادا خلاف استقامتی از او بروز کند و از کوی عشق زنده برگردی و همچنین در یزد شهیدی در وقت شهادت بصریح بیان حضرت عبدالبهاء نبات در دهان قاتل خود گذارد که با کام شیرین مرا بشهادت برسان بهتر اینکه بیش از این طول کلام نداده و بشهادت حضرت ملا على سبزه­واری \*\*\* ص 56 \*\*\* در یزد باین بیان مبارک موضوع را بپایان برسانیم حضرت بهاء­الله جلّت عظمته می‌فرماید قوله جلّ بيانه" و از قرار مذکور عارف ربّانی على سبزه­واری را درب خانه شیخ می‌آورند و لكن آن مست باده الست بخلق می‌فرماید در ارض طف سیدالشهدا روح ما سواه فرمودند "هل من ناصر ینصرنی این عبد می‌گوید هل من ناظر ينظرنی سبحان الله از این کلمه عليا نَیّر انقطاع مشرق نشهد انّه شرب رحيق البقاء من ایادی عطاء ربّه المشفق الكريم رحیق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالميان گذشت و جان را كه اعّز اشياء عالم است در سبیل دوست فدا نمود او را هم سر بریدند و بدن مبارکش را سنگ یاران کردند جذب واشتیاق عشاق در آن يوم ملاء اعلی را متحیر نمود "الى آخر از فضل الهی معرفت و یقین را برای عموم دوستان الهی سائل و آمليم.

**نطق شانزدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قَدْ فَصَّلْنَاالصلوة فی ورقة أخرى طوبى لمن عيل بما امره به من لدن مالک الرقاب.

این نماز و روزه و حجّ و جهاد هم گواهی دادنست از اعتقاد بدیهیست اطاعت و عمل باوامر و احکام الهی جالب رضای حق بوده و خواهد بود و مخالفت سبب عذاب و عقوبت و بنصوص قاطعۀ هر يك از کتب آسمانی صلوت و مناجات اهم عبادات و اعظم وسیله تقرّب بآستان الهی است زیرا بهترین عبادات ذکر الهی است چه از برای جمیع اعمال جدی تحدید و تعیین شده است در قرآن و الواح می‌فرماید \*\*\* ص 57 \*\*\* "يَا أَيُّهَا الّذين آمَنُوا اذْكُرُواللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً"یعنی ای گروه مومنین خدا را بسيار ذکر کنید و هر شب و شام مقدسش را تسبيح گوئيد و مسلم است چون نماز مایه ذکر و جامع اذکار است عندالله اقرب قربات و مقبول­ترین عبادات است واقامه صلوة برای ذکر الهی و توجه بحق است در قرآن می‌فرماید "أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی" یعنی برپا دار نماز را برای ذکر من چون ذکر الهی سبب توجه و تقرّب بحق و توجه مانع از غفلت و بعد از حق است لذا انسان را از اعمالی که مخالف رضای حق است نگاه داری می‌کند چنانچه در قرآن اقامه نماز را سبب منع از فحشا و منکر فرموده است "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ لَو کُنتُم تَعلَمونَ" یعنی بر پا دارید نماز را البته نماز مانع شود انسان را از اعمال زشت و قبيح و يقين است ذکر الهی بزرگتر است اگر بدانید و این واضح و محسوست که هر خطا و عصیانی که از انسان صادر می‌شود در نتیجه و اثر غفلت و نسیآنست اگر انسان پیوسته متذکر و متوجه بحق باشد هرگز مرتکب عمل مخالف رضای الهی نمی‌شود تا چه رسد باعمالی که موجب سخط و غضب خداوند منتقم قهار گردد و بدیهی است که نماز اعظم وسیله تذکر و توجه بحق است اینست که در این آیه مبارکه نماز گذاران را تشویق فرموده است باین کلمه که می‌فرماید خوشا بحال عمل کنندگان این کلمه دليل صریح است بر تمجید و تقدیر نفوسی که توفیق می‌یابند باطاعت اعمالی که با مآمورند و این در نهایت \*\*\* ص 58 \*\*\* وضوح است که بنده مطیع در آستان احدیّت مقبول و مقرّب است و بنده عاصی مردود و مطرود از بارگاه عزّت حال چیزی که توضیح و بیانش لازم است اینست که بعضی از عباد غافل و جاهل مومنین و موحدین اعتراض کرده و می‌گویند خدا احتیاجی بنماز و عبادت بندگان ندارد در اينصورت ادای نماز یا تلاوت مناجات چه فایده دارد یا در صورتیکه خدا واقف و آگاه بحال عباد است و موافق عدل بهر کس آنچه را استحقاق دارند عطا می‌کند دیگر دعا و مناجات چه لزومی دارد جواب گوئیم بلی خدا احتیاج بذکر و دعا و مناجات بندگانش ندارد و لكن بندگان آستانش بتوجه و توسل و ذکر او محتاجند چنانچه پدر مهربان بفرزندان خود هیچ احتیاجی ندارد و لكن اولاد از هر جهت بپدر محتاجند و باید رفع احتياجات خود را از پدر مهربان درخواست نمایند مکلف و مآمورند که دفع حوائج خود را از آستان مقدس الهی بتضرع و دعا و مناجات طلب کنند و گذشته از مراتب احتياج انسان وقتیکه متذکر می‌شود خدای مهربانی دارد بنهایت اشتیاق مایل می‌شود که با خالق مهربان خود مشغول راز و نیاز گردد و اظهار عبودیت نماید چنانچه در کتاب بهاءالله و عصر جدید است که شخصی از مرکز میثاق روح العشاق لتربته الفداء فلسفه نماز را سؤال نمود جواب شنید بهتر آنکه عین عبارت آن کتاب را نقل کنیم قوله خبرنگاری دیگر سؤال نمود نماز برای چه حکمت آن چیست زیرا خداوند جميع اشياء را با حسن ترتيب تنظيم نظام مقنن و نافذ فرموده در اینصورت تضرع \*\*\* ص 59 \*\*\* و ابتهال و اظهار احتباج و استمداد را چه حکمت است حضرت عبدالبهاء در جواب می‌فرمایند بدآنکه هر ضعیفی را شایسته آنست که بدرگاه قوی استغاثه کند و هر طالب فیضی را سزاوار آنست از فیاض ذوالجلال مسئلت نماید و چون انسان بمولای خود تضرع کند او توجه نماید و از بحر رحمت رحمت طلبد نفس این حالت و ابتهال جالب انوار بر قلبش شود بصیرتش روشن گردد بجانش روح بخشد و وجودش بپرواز‌ آید وقتیکه بمناجات پردازی و تلاوت کنی یا الهی اسمک شفائی ملاحظه کن چگونه قلبت مستبش گردد و حالت از روح محبت الله فرحی بی­اندازه یابد و دلت منجذب ملكوت الله شود این انجذابات سبب ازدياد قابلیت و استعداد گردد هر چه وسعت ظرف بیشتر است گنجایش آب در آن بیشتر و چون عطش شدت نمايد فیض سحاب بمذاق گواراتر‌ آید اینست حکمت و سر ابتهال در طلب حصول نیّت و آمال" در لوح یکی از احبای امر یک می‌فرماید مناجات ترجمان محبت است بشخص دیگر که سؤال نموده بود آیا مناجات و نماز فرض است و حال آنکه خداوند از آمال قلوب خبير است جواب می‌فرمایند قوله تعالى "اگر یک دوستی بدیگری محبت دارد آرزویش اظهار آن محبت است و حال آنکه می‌داند دوستش از محبت او آگاه است با وجود این میل دارد احساسات خوبش را بیان کند خدا از آرزوهای قلوب خبير و علیم است ولی عواطفی که انسان را بمناجات با حق دلالت می‌کنند از مقتضيات طبیعت است که ناشی از محبت \*\*\* ص 60 \*\*\* انسانست بحضرت دزدان" إلى آخر و در صحبتی دیگر می‌فرماید وقتیکه انسان بنهایت تضرع و ابتهال بمناجات پردازد قصدش بیان محبتی است که بخدا دارد که نه از جهت خوف از او یا ترس از نار جهنم و نه بامید نعیم و جنت وقتی انسان مفتون حبّ دیگری گردد ممکن نیست از ذکر آن معشوق سکوت اختیار کند پس چقدر صعب است برای انسانی مفتون محبت­الله باشد از ذکر او دم فرو بندد شخص روحانی از هیچ چیز مست نیابد مگر ذکر الهی" الى آخر باری در این آیه مبارکه می‌فرماید نماز را در ورقه عليحده شرح داده­ایم.

**نطق هفدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد نزّلت فی صلوة الميّت ستّ تكبيرات من الله منزل الايات. واّلذی عنده علم القرآئة له ان يقرء ما نزّل قبلها والّا عفا الله عنه انّه لهو العزيز الغفّار.

مثلی است هر که را گوش عزیز است گوشواره برای گوش است چون زیور گوش است والا گوشواره هر قدر نفیس و گرانبها باشد عزتش بخودی خود نیست بلکه عزّت و محبوبیتش برای گوش است و همچنین رعایت هر مرکویی بجهت احترام راکب است از این نقطه نظر است که در هر یک از شرایع الهیّه امر باحترام و تشییع جنازه اموات و اقامه \*\*\* ص 61 \*\*\* صلوة و دعا و طلب مغفرة وارد شده زیرا این جسد مركوب روح بوده و چندی روح در آن هیكل تجلی و سطوع داشت از اینرو محترم است چنانچه از مرکز میثاق در خصوص شرافت و احترام قبور و مقامات متبرکه سؤال شده در جواب می‌فرماید قوله تعالى "امّا بقاع مقدّسه مستحق تعظیم و تکریم است زیرا منسوب است بشخص جليل و اين تعظیم وتکریم راجع بروح پاک است نه جسم خاک این محل وقتی کوی جانان بود و آن جان پاک در آن ماوی داشت لهذا عاشقان خاک آن کوی را كحل بینش نمایند ولی تعلق بتراب نگمارد بلکه بفیص آفتاب نگرند "و حضرت ولیّ امرالله در خصوص جواز انتقال اجساد از قبور بجای دیگر می‌فرماید قوله جلّ تناؤه "انتقال اجساد ممنوع نه و محل اولی پس از انتقال هرچند رسما از اماکن متبرکه محسوب نه حرمت و محافظه‌اش بقدر امکان لازم و واجب "الى آخر بيانه الاعلى از این بیانات مبارك لزوم احترام اجساد و جنائز اموات واضح و معلوم است با وجود اینکه جسد بیروح مانند جماد بکلی از احساس محروم است و بدیهی است که این رعایت و احترام نظر بشرافت و رعایت روح مقدس مومن است و از بیان مبارک حضرت اعلی نیز چنین مفهوم می‌شود می‌فرماید" جسد ذاتی همراه جنازه خودش طائر است اگر مشاهده رعایت و احترام کند مسرور می‌شود والّا محزون می‌گردد" و چون در فلسفه اوامر و احکام نظر کنیم خواهیم یافت که اقامه نماز یومیه را تنها امر \*\*\* ص 62 \*\*\* فرموده و لكن در نماز اموات بجماعت امر فرموده باری در اسلام نماز میّت ‌را چهار تکبیر بود ولی در این امر مبارك در صلوة میّت شش تكبير امر شده و قبل از تكبير مناجات مختصری در طلب مغفرت آن میّت نزول یافته برای کسی که بتواند قرائت نماید ولی واجب نیست و آن اینست "یا الهی هذا عبدك و ابن عبدک الّذی آمن بك و بآیاتک و توجّه اليك منقطعا عن سواك انك انت ارحم الراحمين اسئلك ياغفارالذنوب و ستّار العیوب بآن تعمل به ما ينبغی لسماء جودک و بحر افضالک و تدخله فی جوار رحمتك الكبرى الّتی سبقت الارض والسماء لااله الّا انت الغفور الكريم "از چیزهائی که توضیح آن لازم است اینست که دعای مذکور برای میّتی است که مرد باشد و لكن اگر میّت زن باشد ضمائر تانیث بیاورند باین ترتیب کلمۀ "یا الهی هذا عبدک است باید گفت هذه امتك و ابنة عبدك الّتی آمنت بک و بآیات و توجهت اليک منقطعة عن سواك انك انت ارحم الراحمين اسئلکت یا غفارالذنوب وستارالعیوب بآن تعمل بها ما ينبغی لسماء جودک و بحر أفضالك وتدخلها فی جوار رحمتك الكبرى" الى آخر و بعد از هر یک تكبيرات ششگانه هر آیه­ئی را نوزده مرتبه باید خواند بعد از تکبیر اوّل نوزده مرتبه "انّا كلّ لله عابدون و بعد از تکبیر دوم نوزده مرتبه بخواند انّا كلّ لله صابرون و بعد از تکبیر سوم انّا كلّ لله ساجدون" و بعد از تكبير چهارم نوزده مرتبه "انّا كلّ لله ذاکرون" و بعد از تکبیر پنجم نوزده مرتبه "انّا كلّ لله شاکرون" \*\*\* ص 63 \*\*\* و بعد از تكبير ششم نوزده مرتبه بخواند "انّا كلّ لله صابرون" باری از این بیانات مبارکه معلوم شد که احترام جسد برای شرافت روح است والّا همه می‌دانیم که جسد از عالم ترکیب است و هر ترکیبی را تحلیل در پی اما روح چون از عالم تركيب نیست تحليل و فنائى از برای آن متصور نیست چنانچه از بیان صریح حضرت عبدالبهاء جلّ بيانه مفهوم می‌شود قوله تعالى "جسد در زیر خاك می‌رود از آنجا آمده و بانجا می‌رود هر چه می‌بینی ازکجا پیدا شده بهمانجا می‌رود جسم انسان چون از خاك آمده بخاك می‌رود اما روح انسان از نزد خدا آمده بنزد خدا می‌رود" الى آخر و نظیر همين بيان در الواح مقدّسه جمال مبارک جلّ أسمه موجود است در لوحی می‌فرماید جلّ اقواله "قسم باسم اعظم که موقنین جمال رحمان را فنا اخذ نکند بلکه انتقال از عالمی است بعالم دیگر و در لوح دیگر " و در لوح سمندر می‌فرماید قوله جلّ ذكره "الحمدلله الّذی جعل الموت با یا للقائه وسببا لوصاله و علة لحيوة عباده و به اظهر اسرار كتابه و ماکان مخزونا فی علمه" مفهوم این بیان مبارک اینست که خداوند موت را دری از برای لقای خود مقرّر فرموده است و سبب وصال بخود تصریح فرموده و این موت را علّت حيات و سبب ظهور اسرار کتاب خود فرموده است زیرا سبب ظهور چیزهائی است که از نظرها مستور است قوله جلّ بيانه "يا امتى اعلمی اِنَّ الموت باب من أبواب رحمة ربّک به یظهر ما هوالمستور عن الابصار و ما لموت الّا صعود الروح \*\*\* ص 64 \*\*\* من مقامه الادنی الى المقام الأعلى و به يبسط بساط النشاط و يظهر حكم الانبساط الامر بيد­الله مولى العالم و الاسم‌الاعظم الّذی به ارتعدت فرائض الامم نسئل الله تبارك و تعالی ان بعرف­الكل ثمرات الصعود و آثار الخروج من هذا الدنيا الى الرفين الاعلى لعمری اِنَّ الموقن بعد صعوده یری نفسه فی راحة ابدية و فراغة سرمدیه ان الله هوالتوّاب الرحيم و الغفور الكريم" مفهوم بیان مبارک چنین است ای کنیز من بدان که موت دریست از درهای رحمت پروردگار تو بسبب موت ظاهر می‌شود آنچه از دید‌ه­ها پنهان است و این موت نيست مگر بالا رفتن روح ازمقامی پست‌تر بمقامی بالاتر بسبب این موت بساط شادمانی گسترده می‌شود و حکم گشایش ظاهر می‌گردد از خدا خواهیم که بهمه بشناساند ثمرات و نتایج صعود و آثار خروج از این عالم را برفيق اعلى قسم بذات مقدسم که ارباب یقین خود را در راحتی ابدی و آسایش سرمدی خواهند دید البته خداوند مهربان توبه پذیرنده و آمرزنده و صاحب کرم است.

**نطق هيجدهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لا يبطل الشّعر صلوتکم و لا ما منع عن الرّوح مثل العظام و غيرها البسوا السّمّور کما تلبسون الخزّ و السّنجاب و ما دونهما انّه ما نهی فی الفرقان ولکن اشتبه علی العلماء انّه لهو العزيز العلّام.

از این مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست فی الحقيقه اگر کسی بنظر دقیق بشرایع سابقه عطف توجهی کند و اوهام و خرافات و بدعت­هائی که در هر یک از شرايع الهيّه از جهّال عالم نمائی که زمام مردم را در دست داشتند راه یافته مشاهده کند و فرع­هائی که بر اصل مزید گشته با میزان اعتبار بسنجد بر مزایای این امر و روحانیّت اوامر و احكام این شریعت مقدّسه مطلع می‌گردد و بمفهوم این جمله مختصر که از قلم اعلى در الواح مكرر در مکرر می‌فرماید" فاغبّروا یا اولی الابصار مطلع و مستحضر می‌گردد و از اوهام وخرافات قبليه عبرت حاصل می‌کند بقدری بر احکام الهی پیرایه بسته‌اند که اصل شرايح الهیّه از بین رفته بود چقدر ملیح سروده است شاعری که رسول اکرم را مخاطب خود نمود و عرض می‌کند: بسکه بر او آمده و پیرایه ساز گر تو ببینی نشناسیش باز باری از برای هر یک از احکام فرعیه هزاران حشو و زوائد افزوده بودند از آن جمله برای نماز مبطلاتی فرض کرده بودند که موی حرام گوشت یا موی حیوان حلال گوشت در صورتیکه ذبح شده باشد یا مرغی که مرده باشد یا استخوان حرام گوشت از قبيل صدف یا استخوان فیل و غیره و یا استخوان حلال گوشتی که از دست غیر مسلمان ذبح شده یا بمرگ خود مرده و امثال اینها همراه نماز گذار باشد یا بر لباس نماز گذار باشد سبب بطلان نماز است بلکه بعضی از جهال عالم نما موی انسان را اگر بلباس انسان دیگر بود مبطل نماز می‌دانستند مثلاً اگر مردی نماز میخواند بعد از نماز \*\*\* ص 66 \*\*\* می‌دید موی زوجه­اش بر لباس او بوده باید نمازش را اعاده كند بقدری فروعات بر اصل افزوده بودند که در زمان حضرت صادق یکی از آن حضرت پرسید که اگر خون مگسی در لباس دیده شود آیا نماز صحیح است یا باطل فرمود سبحان الله فرزند دختر پیغمبر خود را می‌کشند و نمی­پرسند کشتن آن چه صورت دارد از خون مگس در لباس خود سؤال می‌کنند که آیا مبطل نماز است یا نه و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی می‌فرماید این سؤال را در شام از حضرت سجّاد نمودند قوله تعالى وقتیکه امام زین­العابدین را بشام آوردند یکی از مسلمين آمد نزد ایشان که اگر خون بعوضه بر لباس ایشان بنشیند آیا نمازش قبول خواهد شد یا خیر آن حضرت فرمودند العجب "يقتلون الحسين و يسئلون عن دمم البعوضه الى آخر بیانه الاعلى" ممکن است این سؤال از هر دو امام شده باشد در صورتیکه در زمان حیات مبیّن آیات اینگونه بدعتها در دین پیدا شده باشد دیگر معلوم است که در غیاب حجت و آخرالزمان امر بر چه منوال بوده اگر کسی اطلاع در این باب خواهد بكتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدّسه رجوع نماید و در این مقام بذکر چند کلمه از بیانات الهيّه اكتفا می‌شود قوله جلّ ذكرة و بقسمى بادهای هوی وهوس غالب شده که سراج­های عقل و فئواد را در قلوب خاموش نموده یا اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممكنات بنور علمی و فیوضات قدسی منوّر و مبتدی گشتند بقسمی که در هر شش بابی از علم باز گشت و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه \*\*\* ص69-67 \*\*\* بتواند مانند خودی را تولید کند زیرا قبل از آن بمقام مردی و رجولیت نرسیده چه هر وقتی از اوقات سنّ با سعی موسوم طفلی که تازه تولّد می‌یابد بفارسی بچه شیرخوار بعربی رضیع می‌گویند چون بسنّ تمیز برسد بفارسی نونهال و بعربی صبّی گویند چون نزدیک بلوغ رسد بفارسی نونهال و بعربی مراهق گویند و چون بسن رشد و بلوغ رسد او را بفارسی مرد و بعربی رجل گویند در اینجا بی‌مناسبت نیست بیان مطلبی و آن اینست که تعلق تکلیف بانسان مشروط بصحّت جسم و وجود عقل است چه اگر انسان فاقد عقل شد تکلیف از او ساقط می‌شود حال باید دانست که قبل از بلوغ آیا در حین تولّد انسان دارای عقل بود وجلوه نداشت و چون ببلوغ رسید آن عقل نیز بحدّ کمال رسید یا در حین تولّد بکلی انسان فاقد عقل بود و در سن بلوغ عقل در او ایجاد شد گوئیم جميع شئون و قوای انسانی در نطفۀ انسان بالقوه موجود بود ولی بالفعل جلوه و ظهوری نداشت چنانچه میوه و ثمر در دانه بالقوه موجود است ولی بروز و ظهور ندارد تا وقتی که نهال بحدّ كمال رسد آنوقت موسم ظهور ثمرات است همچنین عقل انسان بتدریج نشو و نما می‌کند تا وقتی بسن بلوغ می‌رسد و موقع ظهور عقل و ابتدای شبابست چنانچه از حضرت عبدالبهاء جلّ بهاء وه سؤال شده و جواب می‌فرماید در كتاب مفاوضات قوله تعالی "در عالم رحم نیز در نطفۀ عقل و روح موجود است ولی مكتوم است بعد ظاهر می‌شود مانند دانه که شجر در آن \*\*\* ص 70 \*\*\* موجود است ولی مكتوم و مستور است چون دانه نشو و نما نماید شجر بتمامه ظاهر شود بهمچنین نشو و نمای جمیع کائنات بتدریج است این قانون کلّى الهی و نظم طبیعی است دانه پخته شجره نمی‌شود نطفه دفعة واحدة انسان نمی‌شود جماد دفعة واحدة حجر نمی‌شود بلکه بتدریج نشو و نما می‌كند و بحدّ كمال می‌رسند جمیع این کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات از اوّل تمام وكامل خلق شده است منتهایش اینست که بتدریج این كمالات در او ظاهر می‌شود و قانون الهی یکیست ترقيات وجودی ‌یکیست نظام الهی یکیست چه از کائنات صغیره و چه از کائنات كبيره جميع در تحت يك قانون و نظامند هر دانه از ابتدا جميع كمالات نباتيه در او موجود است مثلاً این دانه از بدایت جمیع کمالات نباتيه در او موجود بود اما آشکار نبود بعد بتدریج در او آشکار گشت مثلاً از دانه اوّل ساقه بعد شاخه بعد برگ بعد شكوفه بعد ثمر ظاهر گردد امادر بدایت تكوّن جمیع اینها در دانه موجود است اما ظاهر نيست همين قسم نطفه از بدایت دارای جمیع کمالات است مثل روح و عقل و بصر و شامّه و ذائقه مختصر جمیع قوی لكن ظاهر نیست بعد بتدریج ظاهر می‌شود" الى آخر باری در این آیه مبارکه امر بوجوب نماز و روزه از ابتدای بلوغ می‌فرماید ولی نفوسیکه مریض یا ضعیف باشند و این ضعف یا در نتیجه کسالت عارض شده باشد از اثر پیری دست داده باشد معافند چه هرگز حق جلّ جلاله تكلیف فوق طاقت بر احدی نفرموده چنانچه \*\*\* ص 71 \*\*\* می‌فرماید "لايكلّف الله نفساً الّا وسعها" و این معلوم است که در آغاز شباب و ابتدای جوانی انسان را نشاط و انبساط قوائی مخصوص موجود است که بهر کاری قیام و اقدام نماید دلبر سعادت و توفیق در کنار ‌آید و موفق بانجام گردد خصوصاً در امر الهی و انجام وظائف مرجوعه بنوع انسان و لكن چون شخص جوان را در آغاز جوانی هوائی در سر و پروازی دیگر در نظر است بیشتر مایل باتباع نفس و هوی است بندرت اتفاق می‌افتد که جوانی در عنفوان جوانی اسیر کمند عشق الهی شود و بحبل المتین دین تمسّک جوید و سلسله دیانت برگردن نهد و دیو نفس و هوی را بزنجير تقوی محکم به بندد ولی اگر چنین جوانی پیدا شود در آستان احديت بسیار عزیز و مقرب است چنانچه صریح بیان جمال مبارکست قوله جلّ اقواله "طوبی از برای نفسی که در اوّل جوانی و ربعان شباب بر خدمت امر مالک مبدء و آب قیام نماید و بحبّش مزیّن شود ظهور این فضل اعظم از خلق سموات و ارض است طوبی للراسخین و نعيما للثابتين ولى در هر عصری جوانانی پیدا شدند که نام نامی خود را زیب دفتر عالم نمودند در یکی از الواح جمال قدم جلّ ذكره الاعظم حکایه فضيل خراسانی را بعربی بیان می‌فرماید که مضمون آن اینست که فضيل مردی پر شقاوت و دزدی راهزن بود عاشق دختری شد و بقصد کامجوئی از معشوقه خود روان گشت از دیوار بامی بالا رفت ناگاه شنید صدای کسی را که قرآن می‌خواند باین آیه رسید آیا وقت آن نرسیده است برای مومنین که قلوب ایشان برای ذکر خدا ترسان شود این کلمه در قلب \*\*\* ص 72 \*\*\* فضيل تأثير نمود و گفت پروردگار وقت آن رسیده و از دیوار فرود آمد و روانه مکّه شد و سی سال بقیه عمر خود را بعبادت گذرانید تا روحش بافق اعلى صعود نمود و لیكن در این امر مبارک جوانان بسیاری بوده و هستند که از لذائذ دنیا گذشتند و دقائق عمر خود را در خدمت امر الهی صرف نمودند از جمله حضرت فخرالشهداء بدیع خراسانی ازجمله حضرت ابوالفضائل و حضرت اخوان­الصفا که این ذوات مقدس هر دو حصور بودند یعنی عیال اختیار نکردند که فارغ البال باشند و عمر خود را فقط در خدمت و تبلیغ امر مصروف دارند چنانچه معروف است حضرت اخوان­الصفا از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد که اگر ازدواج واجب است اطاعت کنم والّا خود را آلوده نکنم و بفراغت خاطر بتبليغ امر مشغول باشم فرمودند واجب نیست هر که را تبلیغ کنی فرزند روحانی تو است بسیاری از جوانان هستند که موفق و مؤیدند و بتمام قوی بخدمت امر مشغولند و شاید از ذکر نامشان راضی نباشند از قبیل آقایان علی اکبر فروتن و ابوالقاسم فیضی و میرزاحسن نوش آبادی و هزاران از امثال ایشان که شب و روز بخدمات امريّه مشغول و مفتخرند مقاله باین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء خاتمه داده می‌شود " قسم باسم اعظم که یك ولد روحانی بهتر از صد فوج اولاد جسمانی این نور علی نور است و آن شاید سبب رسوائی وافتضاح در يوم نشور والبهاء عليك ع ع .

**نطق بیستم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\* ص 73 \*\*\* قد أذن الله لکم السجود على كلشئی طاهر و رفعاً حكم الحدّ فی الكتاب إن اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ من لم يجد الماء یکذر خمس مرآت بسم الله الاطهرا لا طهرتم یشرع فی العمل هذا ما حکم به مولی العالمین.

این دو آیه مبارکه نیز متعلق بصلوة و شرایط آداب نماز است چون در شریعت اسلام مابین فِرَق مختلف و مذاهب متفرقه آن دین مبین بالاخص شیعۀ اثناعشر اختلاف عقيده و آداب و بدعت­های رکیکه زياده از حدّ احصاء و شماره بوده و در مسائل فقهیه فقهای هر مذهب کتب مبسوطه مفصله در احكام و شرايط و آداب و مقدمات و مقارنات و مبطلات نماز تالیفات و تصنیف کرده بودند از آن جمله برای سجود شرایط و آدابی و قواعد و رسومی تعیین و تحديد نموده بودند منجمله مايصحّ به السجود و ما لايصحّ السجود یعنی چیزهائی که سجده بر آن صحیح است و چیزهائی که سجده بر آن صحیح نیست باری ظلمات اوهام پایانی نداشت روز بروز بر ظلمت و تیرگی می‌افزود تا آنکه بعنایت و الطاف الهی صبح سعادت دمید و شمس حقیقت از افق اراده مطلقه درخشید ظلمات حال كه اوهام زائل گشت و انوار حقائق عرفان قلوب را روشن و منير گردانید رحمت منبسطه الهیّه شامل حال عباد گشت و معارف و علوم ربانیه تعمیم یافت و آنهمه حشو و زوائد بدعت وخرافات محو و مصدوم شد و تا کسی از آن عقائد واهيه مطلع و باخبر نباشد از این احكام محكمه چنانچه باید و شاید لذت نمی‌برد چنانچه \*\*\* ص 74 \*\*\* بیان صریح جمال مبارك است قوله جلّ جلاله "تا بر کذب قبل آگاهی نیابید بر صدق امروز گواهی ندهید و از دریای راستی محروم مانید" فی الحقيقه اگر انسان بچشم انصاف و ادراک در تعاليم و احكام حضرت بهاءالله امعان نظر کند می‌بیند قوانین این شرع مبین را از جزئی و کلّى هر یک موسس بنیان محبت و ایتلاف و هادم بنیاد کدورت و اختلاف است چنانچه خود ذات مقدسش در لوحی می‌فرماید "بنام خداوند یکتا ای اهل عالم بعد از کشف حجاب جمعی بايات متمسّک آیات نازل نمودیم و برخی به بیّنات متشبّث آنرا اظهارداشتیم و حزبی باحكام متوجه شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم آنچه خواستند مجری شد و هر چه گفتند باصغا فائز مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعد شود از برای اصغاء یک کلمه عليا و آن اینست یا ملاء الارض لا تجعلوا دين الله سببا للبغضاء اگر این کلمه در عالم محل اخذ نماید کلّ خود را فارغ و مستريح مشاهده نمایند بگو لعمرالله مذهب الهی و دینش از برای اتحاد و اتفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق يشهد بذلك‌ام الكتاب والقوم نبذوا الاوهام متمسكين بانوار اليقين" اگر بصر و بصيرت و انصاف و ادراکی یافت شود و در مضمون همین لوح مختصر تأمل و تدبّر کند مزایای این امر مبارک را بر شرایع و ادیان سابقه ملتفت می‌شود و اقرار و اذعان می‌نماید که یگانه علاج امراض مزمنۀ روحانيه عالم بشر این شریعت مقدسۀ حضرت بهاءالله است زیرا موجب الفت و اتحاد و قامع کلفت و اختلاف است ملاحظه \*\*\* ص 75 \*\*\* کنید ادیان شرایع الهیّه را که هر یک اساس محبت و ایتلاف بود چگونه دستخوش هوی و هوس واختلاف کرده بودند مثلاً نماز که اعظم عبادات و بهترین وسیله توجه و تقرّب عبد بمعبود است چگونه اختلافاتی در آن ایجاد کردند و حال آنکه مسلم است نمازی که رسول اکرم می­خواند يک نماز بود عبارات آن یك عبارت بود رکوع و سجود و تشهد و سلام آن بر يک منوال بود در اذکار آن اختلاف نبود بعد از آن حضرت علمای هر فرقه و مذهبی چه اختلافاتی ایجاد کردند بی‌مناسبت نیست قسمتی از لوح مبارک اتحاد و مشاهدات حضرت بهاءالله را در مسافرت اسلامبول گوشزد حضار و سامعین کنیم قوله جلّ جلاله "این مظلوم ایّامی که از زوراء بادرنه نفی شد در بین راه در مسجدی وارد صلوة مختلفه در آن محل مشاهده نمود اگر چه كلّ لفظ صلوة بر او صادق و لكن هر يك باسباهی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقيقه بآنچه از قلم رحمان نازل شد عمل می‌نمودند جميع من على­الارض بشرف ایمان فائز می‌گشتند اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد یکی دست بسته بصلوة قائم و جزیی گشوده یکی در تشهد التحیات می‌گوید و ديگرى السلام از اینها گذشته جزیی می­رقصند و می‌گویند این ذکر حق است نعوذ بالله حق از این اذکار مقدس و منزّه و مبرّاست شریعت رسول‌الله روح ما سواء فداه را بمثابه بحری ملاحظه نما كه از این بحر خليج­های لايتناهی برده‌اند و این سبب ضعف شریعت الله شد ما بين عباد و تا حين نه ملوك و نه ملوك و نه صعلوك \*\*\* ص 76 \*\*\* هیچ یک سبب و علّت را ندانستند و بآنچه عزّت رفته راجع شود وعلم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند باری یک خلیج شیعه یک خلیج سنی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمت­اللهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاعی يك خليج خراباتی ان تعدوا سبل الجحيم لا تحصوها" الى آخراللوح باری مضمون آیه مبارکه راجع بسجده می‌فرماید بر هر چیز پاك و تمیزی سجده جایز است و حدّ محدودی تعیین نشده است که سجده بر چه چیز جائز و بر چه چیز جائز و بر چه چیز ممنوع است و همه ما می‌دانیم که نماز شبانه روزی ما سجده ندارد فقط صلوة كبير دارای سجده است و قضای نماز و همه می‌دانیم که در اسلام اگر برای وضو نماز معذور بودند بایستی بخاك تیمم کنند دست و صورت خود را بخاک بيالایند اما در این امر مبارك اگر کسی آب را نیابد برای وضو یا از استعمال آب معذور باشد باید بذکر الهی تیمم کند و مشغول نماز گردد و ذکر تیمم اینست که پنج مرتبه "بسم الله الاطهر الاطهر" حال اگر سراپای ما زبان شود و بشکرانه آستان مقدس قیام کنیم آیا می‌توانیم از عهده شکر این عنایات برآئیم که چگونه ما را از اوهام و خرافات نجات بخشید و از سلاسل تقلید رهانید و بصراط مستقیم و بنیان قویم خود دلالت فرمود و در سفينۀ حمرای خویش مقر و ماوی داد و از خطر غرق و هلاكت ايمن و آسوده فرمود لاوالله از ادای شکر الطافش عاجزیم چارۀ جز اعتراف بعجز خود نداریم چه نیکو فرموده است شيخ عليه الرحمة بنده همان به \*\*\* ص 77 \*\*\* که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه بخدا آورد ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد.

**نطق بیست و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

والبلدان الّتی طالت فیها اليالى و الايّام فلیصلوا بالساعات و المشاخص الّتی فیها تحدّت الاوقات انّه لهو المبین الحکیم قد عفونا عنکم صلوة الآیات اذا ظهرت اذکروالله بالعضمة و الاقتدار انّه هوالسمیع البصیر قولوا العضمة لله ربّ ما یری و ما یری ربّ العالمین.

از مسلميات جميع ادیان و ملل عالم است که موجد امکان را در ایجاد عالم منظور و مقصودی بوده و آن مقصود و منظور بموجب نصوص صریحه کتب سماویه عرفان و عبادت ذات مقدسش بوده است از این جهت انبیاء و رسل را مبعوث فرموده که هادی و راهنمای بشر در بندگی و معرفت باشند و آن ذوات قدسیه تا حدی که در دسترس ایشان بوده و وسيله ابلاغ رسالت برای ایشان میسر بوده جد وجهد در هدایت و تربیت خلق فرموده‌اند و عموماً به امّت خود بشارت بظهور عظمی در عالم داده و فرموده‌اند جميع بشر با هم مربوط و معاشر خواهند بود و چنان وسائل و وسائط مراوده و ارتباط و معاشرت نوع بشر با یكدیگر فراهم شود که جمیع عالم حكم یک خانه یابد و اهل عالم مانند یک \*\*\* ص 78 \*\*\* عائله مشاهده گردد چنانچه از نور یک شمس روشن است اهل علم نیز از انوار ساطعه یک شمس حقیقت استفاضه نمایند و بتربیت واحده پرورش یابند و بدین واحد متدین شوند آفتاب عدل الهی چنان بر تمام عالم اشراق نماید که جمیع اهل عالم در مهد امن و امان و راحت و اطمینان آنان بیاسایند که گرگ و میش و شیر و گوساله و پلنگ و بزغاله بیکدیگر تعرض و مزاحمت نكنند باز و تیهو در یک هوا پرواز کنند کبوتر و شاهین در یک آشیانه مأوی جویند نزاع و جدال و حرب و قتال بصلح و سلام تبدیل شود علم صلح عمومی در قطب عالم بلند کردن خلاصه این بشارت در جمیع کتب آسمانی مصرّح و منصوص است و در الواح الهیّه نازل و مشروح است از جمله در این لوح از لسان عظمت نازل "بنام خداوند یکتا حق منيع خلق را مخصوص این یوم از نیستی به هستی آورد و بعد آفتاب فضل بر كلّ بيك نحو تجلی فرمود تا جميع بعرفان دوست حقیقی فائز شوند و همچنین کلّ را بر استقامت امر نمود معذلك بعضی بطنین ذبایی نقص عهد نمودند و میثاق الهی را شکستند ای امة الله تو بافق استقامت ناظر باش بشأنی که از کلمات ناعقين و اشارات معرضين و كتاب سجین از حق ممنوع نمانی اینست وصیّت حق عباد و اما «خود را» و در لوح دیگر می‌فرماید قول جلّ جلاله "امروز روزیست که آفتاب مقام انسان و جوهر او ظاهر می‌شود وامروز روز تجلى السرائر است و لکن اکثری از آن غافل امروز روزیست که آفتاب از نور او روشن و منیر است و بحور فنا نزد کلمه­اش فقیر" الى آخر و در لوح عيد نوروز می‌فرماید جلّ جلاله الحمد بما جعلّت هذا اليوم عيدا للمقربين من عبادك المخلصين \*\*\* ص 79 \*\*\* "من أحبتک وسميّته بهذا الاسم الّذی به سحرت الاشیاء و فاحت نفحات الظهور بين الارض و به ظهرما هوالمسطور فی صحفك المقدسة و كتبت المنزلة و به بشرّ سفرائوک واوليائك ليستعد الكل للقائك والتوجه الی بحر وصالک و يحضروا مقرّ عرشک و يسمعوا ندائك الاحلى." مفهوم بیان مبارک چنین است مخصوص تواست حمد که مقرّر فرمود و این روز را برای بندگان مقربت و دوستان خالصت و آنرا یوم­البهاء نام کردی و باین اسم هر چیزی را تفسیر نمودی و منتشر شد نسیم معطر این ظهور در میان زمین و آسمان و در این روز ظاهر گشت آنچه نوشته شده بود در صحیفه‌های مقدس تو كتابهائی که نازل شده از نزد تو و بشارت یافتند بظهور این روز فيروز و ظهور تو جميع فرستادگان و دوستان تو برای آنکه تماماً مهیای لقای تو گردند و به دریای وصال تو توجه نمایند و بر مقرّ عرش تو حاضر شوند و ندای شیرین تو را بشنوند و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى می‌فرمايد "قوله تعالی در جميع كتب الهیّه ازجميع ملل روزی موعود است که آنروز جميع بشر در امن و امان راحت خواهند بود و عالم انسانی اتحاد و اتفاق حاصل خواهد نمود نزاع و جدال نخواهد ماند جنگ و حرب نخواهد بود جميع ملل با هم ارتباط خواهند یافت و وحدت عالم انسانی جلوه خواهد کرد حال ملاحظه می‌کنیم که آنروز صبح دمیده است" الى آخر بيانه جلّ بيانه باری باصل موضوع رجوع کنیم چون این ظهور اعظم برای جمیع اهل عالم است و چون تفاوت آفاق مسلم اهل آفاق است و طول و قطر شبها و روزها از تفاوت کره ارض تحقق می‌یابد \*\*\* ص 80 \*\*\* و این تفاوت از تقابل با آفتاب مشهود می‌شود بعضی از نقاط ارض هست که بجهت عدم تقابل با شمس چند ماه شب و چند ماه روز است و این حکم صوم و صلوة فریضه نوع بشر است لذا حتی جلّ احسانه می‌فرماید بلادیکه در آن شب و روز طولانی است باید بواسطه ساعت یا آلات دیگر که وقت را تشخیص می‌دهد اتّکال نمود و صیام را اداء کرد و در سؤال و جواب بالصراحة اتكال بساعت را تجویز فرموده است چه حضرت زین سؤال کرده است که آیا در صوم اتّکال بساعت می‌توان کرد می‌فرمایند اتکای بساعت جائز است چون در اسلام عُلما را عقائد و اوهامی دیگر بود می‌گفتند تا دهات حصره مشرقه تحقق نیابد افطار جائز نیست و این تشخیص در هوای صاف ممكن بود ولی در هوای ابر که حمرت و خضرت بیاض نبود تشخیص مغرب غیرممکن بود مگر آنکه صبر کنند تا شب تاریک شود و تکلیف افطار معلوم گردد و اما راجح بنماز آیات در اسلام صلوة آيات یکی از صلوة واجبه بشمار میرفت و هنگام حادثه هولناك در عالم واقع می‌شد اقامه صلوة آيات واجب می‌شد و آن حوادث عبارت از کسوف شمس يا خسوف قمر یا زلزله با وزیدن بادهای مخالف با رعد یا برق شدید بود که موجب خوف شود یا هرگونه حادثه خوفناکی روی دهد و آن نماز دو رکعت بود و در هر رکعتی پنج رکوع و قنوت داشت ولی در این امر مبارك این نماز عفو شده و باین آیه مبارکه اكتفا گشته و تلاوت آنهم واجب نیست ولی محبوب است بدیهی است که هر يك از احكام و آداب هر شریعتی در عصر خود متضمن حكم و مصالحی بوده است و حال چون آن منتضی مفقود است آن حكم نیز منسوخ و غیر مطلوب است نه آنکه \*\*\* ص 81 \*\*\* احکام منسوخه را تنقید کنیم یا بنظر تحقیر بنگریم بلکه باید بجمیع شرایع و ادیان الهیّه بنظر تعظیم و تفخیم ناظر باشیم.

**نطق بیست و دوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کتب علیکم الصلوة فُرادی قد رفع حكم الجماعة الّا فی صلوة الميت انّه لهو الامر الحکیم قد عفا الله عن النساء حین ما يجدن الدم الصوم بالصلوة و لهون ان يتوضان و عن یسبحن خمسا و تسعين مرة من زوال إلى زوال سبحان الله ذی الطلعة و الجمال هذا ما قدر فی الكتاب ان انتم من العالمين.

همه می‌دانیم که جمیع عبادات، باید منزّه از ریب و ریا باشد و با نیتی خالص باید هر عملی لله انجام یابد و مقصدی جز تحصيل رضای الهی نباشد خصوصاً در نماز و مناجات و اذکار هر قدر محل عبادت خلوت و خالى از اغیار باشد اقرب بخلوص و عبودیت و اظهار رزقيّت است بالاخص نماز عبارتی است که مخصوص راز و نیاز جسد است با معبود بی‌نیاز خود بدیهی است وقتی تنها باشد حال توجه و حضور قلب بیشتر است تا آنکه جمعیت و ازدحام باشد لهذا در این آیه مبارکه بنماز فرادی امر می‌فرماید و از جماعت نهی می‌فرماید مگر در نماز میّت که بجماعت امر می‌فرماید در دیانت اسلام نماز جماعت از مستحبات موکده بوده بلکه اهل تسنن نماز جماعت را واجب \*\*\* ص 82 \*\*\* می‌دانند حتی اگر دو نفر بخواهند نماز بخوانند باید یکی پیشنماز بشود و آن ديگری باو اقتدا نماید و نماز را باجماعت اَدا نماید ولی در مذهب اثنا عشری واجب نمی‌دانند مگر در نماز جمعه آنهم بشرایطی مشروط است و معلوم و مسلم است وجوب با استحباب صلوة بجماعت در دیانت مقدّسه اسلام مبتنی بر حکم و مصالحی بود که اقامه نماز جماعت بسیار ممدوح و مقبول بوده است در این امر مبارك مستحسن و ممدوح نیست و می‌فرماید در این امر جماعت برداشته شده حكم دیگر که در این آیه مبارکه است راجع بتكليف نسوانست می‌فرماید چون بعذر معروف متعذر شدند نماز و روزه از ایشان ساقط می‌شود و تكليف در ایّام اعتذار نیست که وضو بگیرند و هر روزه هنگام ظهر نود و پنج مرتبه این تسبیح را بخوانند سبحان الله ذی الطلعة والجمال فی الحقيقه از مرد و زن در این ظهور اعظم از ادای شکر الطاف و عنایات حق عاجزیم چه هر کس از احکام شریع سابقه وتكاليف شاقه زنان در موقع عذر معتادشان مطلع و مسبوق نباشد ملتفت مواهب و الطاف الهیّه در این امر و روحانیّت احکام و اوامر مقدّسه این ظهور نمی‌شود مثلاً در شریعت حضرت زرتشت چون زنان بعذر معتاد معذور می‌گشتند باید آن بیچارگان در محل معینی مسکن نمايند و کسی با آنان معاشرت نکند چون ایشان را نجس می­پنداشتند و همچنین کلیمیان درایّام عذر معاشرت با زنان را جایز نمی‌دانستند و در اسلام گر چه معاشرت با نسوان را ممنوع نمی­دانستند ولی وظائف شرم آوری را باید انجام دهند پس ما بندگان آستان مبارک \*\*\* ص 83 \*\*\* عموماً و اماء‌الرحمن خصوصاً چگونه می‌توانیم از عهده شکرانه عنایات و مواهب او برآئیم بالاخص اماء‌الرحمن که ازعواطف ربانیه با رجال مساوی و هم عنان گشتند بلکه بعنايات مخصوصه تخصیص یافتند و تاج وهّاجی بر سر گذاشتند که الى الابد كوكب لامع بر قرون و اعصار ساطع و درخشان است در الواح عدیده بخلعت عنایت و تخصیص مخلع گردیدند و در الواح و زِبَر متعدده از قلم اعلى و براعۀ میثاق و كلک مبارك حضرت ولیّ عزیز امرالله مورد مراحم مخصوصه واقع گشتند منجمله در این لوح المبارك می‌فرمايد "بسم الله الاعز الامنع الابهی اکثری از رجال از فضل ذی الجلال محروم مانده‌اند از فضل الهی شاید نساء بر امرش قیام نمایند و بذکرش ناطق شوند و بشطرش متوجه گردند ای کنیز حق الیوم کل در صنع واحد بين يدی الله مذکورند هر نفسی اقبال نمود از اهل بها محسوب و از رجال اعراف مذکور از خدا بخواه که بذکرش موفق شوی در این ایّام که شمس ؟؟ از افق عظمت و اجلال لايحصى طالع شده و فضلش كلّ من فی السموات و الارض را احاطه نموده‌ای کنیز حق خمر حیوان را از معانی كلمات رحمان بیاشام قسم باسم اعظم هر نفسی باین کوثر روحانی مرزوق شد و فائز گشت حجبات اهل عالم او را از شطر قدم منع ننمایند بلکه کلّ امكان را معدوم مشاهده کند و بشطر رحمان توجه نماید بگوش جان كلمات سلطان معانی را بشنو اينست وصیّت جمال قدم اماء خود را و در لوح دیگر می‌فرماید قول جلّ اقواله "ای کنیزان مردانه بر امر حق قیام نمائید بسی از \*\*\* ص 84 \*\*\* نساء كه اليوم از رجال مذكور و بعضی رجال که ازنساء محسوب" الى آخر و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی می‌فرماید "هوالابهی ای اماء­جمال قدم هر چند در کور قرقان طائف نساء جنس ضعيف شمرده شدند و در حقوق قليل النصيب الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء نازل و للذکر مثل خط الاثنين وارد ولی اهل فرقان یا ازاندازه ؟؟ بیرون نهادند و از حد تجارز کردند بقسمی که بیچاره نساء اسیر مانند زرخرید شدند ولى الحمدلله در این کور عدل الهی چنان خيمه و خرگاه در قطب آفاق زد که نساء در جميع حقوق سهیم و شریك رجال گشتند و علم كم من ربَاّت الخدور و الججال ناقت الرجال بر­افروختند در میدان امتحان گوی سبقت و پیشی ربودند و در حمل شدائد و بلایا آیت کبری شدند و در عفت و عصمت رایت ملكوت تقی گشتند والبهاء عليكن ع ع" و حضرت ولیّ امرالله عزّ تناوه در یکی از الواح مفصله می‌فرماید قوله عزّ قوله "امر ترقی نساء و تشويق حضرات اماء‌الرحمن درتحصیلات مادی و معنوی و خدمت بامرالله و تعاون و تعاضدشان با حضرات رجال در تحكيم و تقدم امرالله در این دور اعظم عموماً و در این اوقات خصوصاً از امور سیاسیه محسوب ملاحظه فرمائید که در لوحی از الواح حضرت عبدالبهاء بافتخار امّتی از اماء‌رحمن چه می‌فرمایند "ای ورقه طيبه همای اوج عزّت قديمه بر سر اماء‌الرحمن سایه افکنده و آفتاب افق توحید بر وجوه موقنات پرتو انداخته ربات حجال ابطال میدان \*\*\* ص 85 \*\*\* گردیده و پرده نشینان خلوتگاه عفت پرده غفلت دریده و بس منزل هدایت رسیده بانوار موهبت درخشیده و شهد عنایت چشید و در سایه ربّ احدیّت آرميده خوشا به حال ایشان و از واجبات اولیّه محافل روحانی تهیه و اجرای وسائل فعاله برات ترقی امر نسوان است" الی آخر بیانه الاحلی.

**نطق بیست و سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

و لکم و لهنّ فى الاسفار اذا نزلتم و استرحتم المقام الامن مکان کلّ صلوةٍ سجدةٌ واحدةٌ و اذکروا فيها سبحان الله ذى العظمةِ و الجلال و الموهبةِ و الافضال و الذى عجز يقول سبحان الله انّه يکفيه بالحقّ انّه لهو الکافى الباقى الغفور الرحيم بعد اتمام الّسجود لکم و لهنّ ان تقعدوا على هيکل التوحيد و تقولوا ثمانى عشرة مرّة سبحان الله ذى الملک و الملکوت کذلک يبيّن الله سبل الحق و الهدى و انّها انتهت الى سبيلٍ واحدٍ و هو هذا الصراط المستقيم.

چون در شریعت مطهره رسول اکرم حكم قضای نماز و روزه محقق و از فراع محسوب بود حتی اینکه از برای میّت صوم و صلوة استيجار می‌کردند که اگر در ایّام حیات نماز یا روزه از او فوت شده آن نماز و روزه كه از برای میّت خرید‌ه­اند بجای صوم و صلوة فوت شده او باشد و در این امر مبارک نه صوم قضا دارد و نه این اوهام و خرافات معمول و جائز است فقط در \*\*\* ص 86 \*\*\* این امر مبارک قضا برای صلوة فائقه محقق است بترتیبی که در این آیات مبارکه نزوله یافته که مضمون بیان اینست که "در سفر اگر بموقع ناامن عبور کنند و وقت صلوة برسد برای نماز پیاده نشوند تا مقام امنی برسند و چون آسوده و راحت شوند بجای هر نمازی که قضا شده است وضو بگیرند و به سجده روند و ذکر سجده اینست سبحان الله ذى العظمة والاجلال و الموهبة و الافضال بعد از سجده بهیکل توحید یعنی چهار زانو نشسته و هیجده مرتبه این ذکر را بخوانند سبحان الله ذی الملك والملكوت و این قضای نماز نه تنها مخصوص سفر است بلکه در سفر و ضر قضای نماز همین است" چنانچه در سؤال و جواب مصرّح و منصوص است و این عین عبارت سؤال و جواب است "سؤال از آیۀ مبارکه فی الاسفار اذا انزلتم و استرحام المقام الأمن مكان كلّ صلوة سجدة واحدة جواب این سجده قضای نمازیست که در اثنای حرکت و مواقع ناامن فوت شده و اگر در وقت نمازی در جای امن مستریح باشد باید همان نماز موقوت را بجای آورد و این حکم که در قضا نازل در سفر و حضر هر دو يکسانست و اما راجع بقبله که آیا توجه به قبله مخصوص عبادت صلواة است یا در ادای اذکار واجب نیز توجه بقبله لازم است" آنچه از حق جلّ جلاله در اینباب سؤال شده و جواب از فم مشیّت نازل شده عین عبارت اينست سؤال "در صلوة امر بتوجه بسمت قبله \*\*\* ص 87 \*\*\* نازل در اذکار توجه بکدام سمت باید کرد جواب در صلوة حکم قبله ثابت و در اذکار حكم ما انزلة الرحمن فی الفرقان جاری اینما تولّو انتم وجه الله" و همچنین ازحق جلّ احسانه سؤال شده که آیا بموجب ظاهر آیه مبارک این قضای نماز مخصوص نمازهائی است که در سفر فوت شده است یا مطلقاً قضای هر نمازی است که فوت گشته چه در سفر و چه در حضر اكنون این عبد عین عبارات سؤال و جواب را مروض می‌دارد "سؤال از آیه مبارکه و فی الاسفار اذا انزلتم واسترحتم المقام الّا من مكان كلّ صلوة سجدة واحده قضای نمازیست که بعلّت عدم امنیّت فوت شده یا بکلی در سفر جلوة ساقط است و سجده بجای آنست جواب اگر وقت صلوة برسد و امنیّت نباشد بعد از وصول بمکان امن هر قدر فوت شده بجای هر يك یكبار سجده نماید و بعد از سجدۀ اخیر بر هیکل توحيد نشسته ذکر معهود را قرائت نماید در سفر اگر موقع امن باشد صلوة ساقط نه" سؤال پس از نزول استراحت هر گاه وقت صلوة باشد صلوة معین است و یا باید در عوض صلوة فائقه متعدد باشد تعدد ذکر بعد از سجده لازم است يا نه جواب "بعد از سجده اخیر خواندن ذکر معهود کافی است بتعدد سجده تعدد ذکر لازم نه" سؤال درحضر "اگر صلوة فوت شود \*\*\* ص 88 \*\*\* عوض فائقه سجده لازم است یا نه جواب در جواب سئوالات قبل مرقوم این حکم که در قضا نازل در سفر و حضر هر دو یکسانست " باری مسائل متعلقه بقضای نماز و حکم نماز در سفر و حضر بتمامها در این نطق بیان شد بی‌مناسبت نیست که این مطلب دیگر نیز معروض گردد چون وضو برای هر نمازی واجب است حال اگر کسی برای تلاوت الواح یا اذکار وضو گرفته باشد آیا وقت صلوه مصادف شود همان وضو کافی است و یک تجدید لازم "جواب همان وضو کافیست تجدید لازم "جواب همان وضو نیست تجدید لازم نه" مسئله دیگر که بیان آن لازم مناسب این مقام است اینست که اگر برای نماز صبح مثلاً وضو گرفته باشند و این وضو باطل نشده باشد تا وقت نماز ظهر برسد و همچنین وضو نماز ظهر باقی باشد تا وقت نماز شام آیا می‌شود نماز ظهر یا وضوی نماز صبع یا نماز شام یا وضوی نماز ظهر خوانده شود یا برای هرنماز باید وضوى مخصوص گرفته شود ظاهركتاب سؤال و جواب اینست که برای هر نمازی وضوی مخصوص لازم است ولی حضرت عبدالبهاء می‌فرماید جائز است قوله تعالى "و اما السؤال بوضوء واحد اداء و نماز جائز مگر آنکه وضوء ساقط گردد" الى آخراللوح از فضل واسع و رحمت منبسطۀ حق داریم که توفیق عمل بعموم مرحمت فرماید.  \*\*\* ص 88 \*\*\*

**نطق بیست و چهام**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا قلم الاعلى قل يا ملأ الانشآء قد کتبنا عليکم الصيّام ايّاماً معدودات و جعلنا النيروز عيداً لکم بعد اکمالها کذلک اضآئت شمس البيان من افق الکتاب من لدن مالک المبدء و المآب.

از جمله اوامرقطعيه حتميّه دينيه حكم محكم صوم است که دراغلب شرایع الهیّه این امر مفروض از فرائض لازمۀ هر امّتی بوده و فوائد دينيه ونتائج مفیده این امر مبرم در جميع عوالم الهیّه بسیار است و بعضى از آن در الواح مقدّسه جمال مبارك و حضرت عبدالبهاء نزول و صدور يافته از آنجمله در لوحی که بافتخار احبای آمریکا ازكلك میثاق نازل گشته می‌فرماید قوله تعالى "هوالله‌ای حزب الله نامه­ئی بامضای شما عموماً واصل گردید عبارت در نهایت ملاحت و بلاغت و فصاحت وحلاوت بود از قرائت نهایت مست حاصل گردید ناطق بر روزه ماه صيام بود خوشا بحال شما که حكم الهی را مجری داشتید و در ایّام مبارکه بصيام قيام نمودید زیرا این صيام جسمانی رمزی از صیام روحانی است یعنی کلّ نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلق باخلاق روحانی و انجذاب بنفحات رحمانی و اشتعال بنار محبت سبحاني" الى آخر و در لوحی که از قلم اعلى نزول یافته می‌فرماید قوله جلّ جلاله "حمد خداوند را که اولیائش را تأیید فرمود بر اخذ صوم و موفق نمود بر اعمالی \*\*\* ص 90 \*\*\* که حکمش درکتاب نازل فی الحقيقه صد هزار حمد و شکر لازم که دوستان خود را مؤید فرمود و برعمل بآنچه سبب اعلاء کلمۀ اوست اگر انسان را صد هزارجان باشد و در سهيل ظهور اوامر و احکامش ندا نماید خود را خجل مشاهده کند چه که آنچه از امر مبرم ظاهرخیرش راجع باوليا و احباء اوست" الى آخر الوح بدیهی است اطاعت اوامر الهی جالب رضای الهی از عبد است و برای عباد هيچ مقامی بالاتر از رضای الهی نبوده و نیست چنانچه تأکیدات حضرت اعلی جلّ اسمه الابهی درجميع آثار مبارکه‌اش شاهد این مقال است می‌فرماید در یوم ظهور نهایت سعی وکوشش را مبذول داريد که بکلمۀ فائز شوند و بیانات الهیّه را در این موضوع در مقام دیگر معروض خواهيم داشت باری همه می‌دانیم که در اوامر الهیّه حکم و مصالحی منظور است که فواعد و نتایج آن بخود عاملين راجع است همینقدری باید باوامر الهیّه نهایت اهمیّت را رعایت کنم و در اطاعت و انجام آن مسامحه و تکامل روا نداریم زیرا تکامل در انجام وظایف عبودیت منافی با ادعای محبت و بندگی بارگاه الوهیّت است و چون درالواح مقدّسه تعمق و امعان نظر نمائیم خواهیم دید که در اغلب موارد حق جلت عنايته اطاعت اوامر مقدّسه خود را معلق و \*\*\* ص 91 \*\*\* "و مشروط بمحبت و عشق ذات مقدس خود فرموده حتی در زیارت مبارك نزول یافته قوله جلّ بیانه اسئل الله بك والّذين استضائت وجوههم من انوار وجهک واتّبعوا ما امروا به حبّا لنفسك ان يكشف السبحات الّتی حالت بينك و بين خلقك" مضمون چنین است از خدا خواهم بحرمت او و کسانیکه روشن شد رومیهای آنان از انوار ذات نور پیروی کردند اوامر مقدّسه تو را محض دوستی ذات تو که زائل فرماید موانعی را که حایل و حجاب شده در میان تو و خلق تو و در لوح دیگر که مخصوص صوم و ماه صیام از قلم اعلى نزول یافته می‌فرماید: "الاعظم الاههی سبحان الّذی نزل الحكم كيف يشاء انّه لهو الحاكم على ما اراد یا احبائی ان اعملوا بما أمرتم به فی الكتاب قد كتب لکم الصيّام فی شهر العلاء صوموا لوجه رهکم العزيزالمتعال کفوا انفسكم من الطلوع الی الغروب كذلك حكم المحبوب من لدى الله المقتدر المختار ليس لاحدان ینجاوز عن حدود الله و سنته ولا لاحدان یتبع الاوهام طوبی لمن عمل اوامری حبّا لجمالى و ویل لمين غفل عن مشرق الامر فی ایامه ربّه العزيز الجبار" مضمون بیان بدین تقريت است پاک و منزّه است خدایی که نازل فرمودحکم را چنآنکه خواست البته اوست حاکم بر هر چه اراده فرماید \*\*\* ص 92 \*\*\* ای دوستان من بجا آرید آنچه را بآن مآمور شده­اید دركتاب الهی بتحقيق ثبت شده است برای شما روزه در شهرالعلاء روزه بگیرید محض رضای پروردگارتان که صاحب عزّت و علو است جلوگیری کنید از خودتان از ابتدای طلوع تا نهایت غروب چنین حکم فرموده است محبوب ازطرف خداوند توانای صاحب اختيار جائز نيست برای احدی ‌آنکه تجاوز کند از قوانین الهی و طريقه او و نه جائز است برای کسی که پیروی کند اوهام را خوشا به حال کسیکه عمل کند باوامر من محض دوستی جمال من و وای بر آنکسی که غافل شود از مشرق این امر در وز پروردگار عزيز جبار خودش" و در آخر این لوح می‌فرماید "تمسكوا یا قوم بماينفعكم فی الدنيا و الآخرة و لا تتبعوا­ الّذين هاموا فی بيداء الضلال" مفهم آیه مبارکه اینست تمسك جوئيد ای قوم من بآنچه سود می‌رساند شما را در دنیا و آخرت و متابعت نکنید کسانی را که سرگردان شدند در بیابان گمراهی باری مفهوم آیه مبارکه اقدس راجع بحكم روز چنین است ای اهل عالم ما نوشتیم برشما روزه را ایّامی معدود و معلوم مقررداشتیم نوروز راعید از برای شما پس از اتمام ماه صیام چنین درخشیده است، آفتاب بیان از افق این کتاب.

**نطق بیست و پنجم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

و اجعلوا الايّام الزآئدة عن الشهود قبل شهر الصيّام انّا جعلناها مظاهر الهآء بين اللّيالى و الايّام لذا ما تحددّت بحدود السنة و الشهود ينبغى لاهل البهآء ان يطعموا فيها انفسهم و ذوى القربى ثمّ الفقرآء و المساکين و يهلّلن و يکبّرن و يسبحّن و يمجّدن ربّهم بالفرح و الانبساط.

چون سال سیصد وشصت و شش یا سیصد و شصت وپنج روز است هر ماهی سی روز یا بیست و نه روز باختلاف ماه شمسی و قمری است و چون شمس حقیقت دمید و صبح حقیقت درخشید و ظهور الهی دوره را تجدید فرمود حضرت اعلى جلّ اسمه الابهی احکام و اوامر دينيه را بر حروف بسم الله الرحمن الرحيم كه نوزده حرف است مبتنی فرمود از آنجمله سال را نوزده ماه ماه را نوزده روز مقرّر فرمود و بهر تقدیر چه ماه سی روز باشد یا نوزده روز پنج روز از سال زیاد می‌آید و در سابق این پنج روز بخمسة مسترقه یا کبیسه معروف بود و در عصر درخشان پهلوی این پنج روز در ماههای فروردین و اردیهبشت و خرداد و تیر و مرداد و شهریور مستهلك شد چون بر این مقدمه اطلاع صاعل شد معروض می­شود که حق جلّ جلاله در این آیات مبارکه این نکته لطیفه را به عباد خود تذکر می‌دهد که چون این پنج روز بعدد هاء بود و هاء در عدد پنج است و هاء آنرا مظاهر هاء هویت مقرّر داشتیم در میان شب­ها و روزها از این جهت این پنج روز بحدود سال و ما‌هها \*\*\* ص 93 \*\*\* مقید و محدود نگشت و شما نیز این پنج روز زائد سال را قبل از ماه صیام قرار دهید زیرا این ایّام مظاهر هاء هویت است و محترم است، و سزاوا چنانست که بهائیان در این پنجروز که بایّام هاء موسوم است بر شادمانی بگذرانند و به هیچوجه بر خود و کسان خود سخت نگیرند بلکه در این ایّام اطعام بخود و خویشان خود کنند و در صورت امکان و توانائی بفقراء و مساکین ارباب استحقاق نیز اطعام و انفاق کنند و این ایّام بذکر الهی و مناجات بگذرانند خدا را تهیلیل بگویند و مراد ازتهليل طمئه توحيد است که لااله­الاالله باشد یعنی خدا را بوحدانیت ستایش کنند وتکبیر بگویند که مقصود کلمه الله اكبر است یعنی خدا را بزرگی بستایند و تسبیح بگویند و مقصد ازتسبيح گفتن سبحان الله است و خدا را تمجید گویند که مراد کلمه الله امجد است و در نهایت فرّ و انبساط این ایّام را بس برند و مناجاتی که مخصوص ایام‌ها از قلم اعلى نزول يافته تلاوت نمایند و آن مناجات اینست: "بسمی الأعظم يا إِلهِی وَنارِی وَنُوْرِی قَدْ دَخَلَتِ الايّام الّتی سَمَّيْتَها بِأَيَّامِ الهَاءِ فِی كِتابِكَ يا مالِكَ الأَسْماءِ وَتَقَرَّبَتْ أَيَّامُ صِيامِكَ الّذی فَرَضْتَهُ مِنْ قَلَمِكَ الأَعْلى لِمَنْ فِی مَلَكُوتِ الإِنْشاءِ، أَی ربّ أَسْئَلُكَ بِتِلْكَ الايّام والّذين تَمَسَّكوا فِيها بِحَبْلِ أَوامِرِكَ وَعُرْوَةِ أَحْكامِكَ بِأَنْ تَجْعَلَ لِكُلِّ نَفْسٍ مَقَرًّا فِی جِوارِكَ وَمَقامًا لَدى ظُهُورِ نُورِ وَجْهِكَ، أَی ربّ أُولئكَ عِبادٌ ما مَنَعَهُمُ الهَوى عمّا أَنْزَلْتَهُ فِی كِتابِكَ" \*\*\* ص 95 \*\*\* "قَدْ خَضَعَتْ أَعْناقُهُمْ لأَمْرِكَ وَأَخَذُوا كِتابَكَ بِقُوَّتِكَ وَعَمِلُوا ما أُمِرُوا بِهِ مِنْ عِنْدِكَ وَاخْتارُوا ما نُزِّلَ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ، أَی ربّ تَرَى انّهم أَقَرُّوا وَاعْتَرَفُوا بِكلّ ما أَنزَلْتَهُ فِی أَلْواحِكَ، أَی ربّ أَشْربّهم مِنْ يَدِ عَطائِكَ كَوْثَرَ بَقائِكَ ثمّ اكْتُبْ لَهُمْ أَجْرَ مَنِ انْغَمَسَ فِی بَحْرِ لِقائِكَ وَفازَ بِرَحِيقِ وِصالِكَ، أَسْئَلُكَ يا مالِكَ المُلُوكِ وَراحِمَ المَمْلُوكِ بِأَنْ تُقَدِّرَ لَهُمْ خَيْرَ الدُّنْيا وَالآخرة ثمّ اكْتُبْ لَهُمْ ما لا عَرَفَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ ثمّ اجْعَلْهُمْ مِنَ الّذين طافُوا حَوْلَكَ وَيَطُوفُونَ حَوْلَ عَرْشِكَ فِی كلّ عالَمٍ مِنْ عَوالِمِكَ إِنَّكَ أَنْتَ المُقْتَدِرُ العَلِيمُ الخَبِيرُ." ترجمه این آیات قریب باین مضمون است بنام بزرگ من ای خدای من و نار من و نور من بتحقيق درآمد روزهایی که موسوم فرموده­ئی بایّام هاء دركتاب خودت ای خداوند اسمها و نزديك شد ایّام صیام که فرض نموده­ئی آنرا از قلم اعلای خودت برای اهل عالم ای پروردگار من درخواست می‌کنم از تو به حرمت آن ایّام و کسانی که تمسّک جستند در آن برشتۀ اوامر دوست آویز احكام تو باینکه مقرّر فرمائی برای هر کس آرامگاهی در جوار خودت و مقامی در نزد ظهور نور خودت ای پروردگارم ایشانند بندگانی که مانع نشد آنانرا هوی از آنچه نازل فرمود و آنرا در كتاب خودت بتحقیق کج شد گردنهای ایشان برای امر تو و گرفتند کتاب تو را بقوت تو و بانجام رساندند آنچه را مآمور بودند بآن از نزد تو و اختیارنمودند آنچه را نازل گشته بود از طرف تو \*\*\* ص 96 \*\*\* ای پروردگار من می‌بینی ایشان را که اقرار کردند بهرچه نازل فرمودی آنرا در الواح خودت ای پروردگار من بنوشان بایشان از دست رحمت خودت کوثر بقای خودت را پس بنویس برای ایشان اَجر کسیکه مستغرق است در دریای تو و فائز گشته است بشراب وصل تو از تو سؤال می‌کنم ای پادشاه پادشاهان و رحم کننده بر بندگان که مقرّر فرمائی برای ایشان خیر دنیا وآخرت را پس ثبت فرما برای ایشان آنچه که نشناخته است آنرا کسی از خلقت پس از آن قرار ده ایشان را از کسانیکه طواف کردند در حول تو و طواف می‌کنند دور عرش تو را در سر عالمی از عوالم خودت البته توئی تو توانای دانای آگاه از مناجات مبارك و مضامین عالیه آن شرافت این ایّام و صيام معلوم و واضح است از فضل و عنایت حق امیدواریم که همه بندگان خود را موفق باطاعت و انجام اوامر مطاعه خود فرماید و احدی را از شرافت این ایّام و فضل و رحمت­هائی که در آن ایّام از سماء عنايت حق نازل می‌شود محروم نفرماید گرچه در عالم بهائیت بین بهائیان در جمیع نقاط معمول است که درایّام هاء اقدامات خصوصی و مهم برای پژوهش و رعایت حال فقراء و تهیه وسائل وسعت و راحت ایشان در ماه صیام می‌شود که هیچگونه نگرانی خاطر برای فقرا روی ندهد و لكن نظر بامر مطاع و فوائد و ذکر فانّ الذكرى تنفع المومنین "احباء را یادآور و متذکر می­شویم که فقرا را فراموش نکنند" زیرا بصريح بیان می‌فرماید «فقرا امانت منند». \*\*\* ص 97 \*\*\*

**نطق بیست و ششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

"و اذا تمت ايام الاعطآء قبل الامساک فليدخلن فى الصيّام کذلک حکم مولى الانام ليس على المسافر و المريض و الحامل و المرضع من حرج عفا الله عنهم فضلاً من عنده انّه لهو العزيز الوهاب هذه حدود الله التى رقمت من القلم الاعلى فى الزبر و الالواح." چون لسان قدم برخی از آداب اعتارا درآیات قبل بیان فرمود در این آیات شریفه می‌فرماید چون ایّام اعطا تمام شود باید همگی در صيام داخل شوند و در این آیه مبارکه نفوسیکه از گرفتن صوم معاف و معذورند بیان می‌فرماید از آن جمله مسافرین و مردان و زنان باردار و زنان شیرده و نیز اشخاص دیگر معاند که در جای دیگر بیان میفرما گرچه ماه صيام معلوم و معين و تعيين عدة ايام صيام لزومی نداشته با وجود این در الواح عم بده د یگر عده ايام صيام نیز از قلم اعلى تصریح شده از آن جمله در سوره مبارکه هیکل مخاطب بیان مبارك ناپلیون سوم استقوله جلّ بیانه" قد كتبنا الصوم تسعة عشر برسانی اعتدال الفصول و عنونا مادونها فی هذا الظهور المشرق المنير كذلك فصلنا و بيننا لكم ما أمرتم به لتتبعوا اوامرالله و يجتمعوا على ما قدر لكم من لدن عزيز حكيم أن ريم الرحمن يحب ان یری من فی الاكوان كنفس واحدة و هيكل واحد اغتنموا فضل الله و رحمته \*\*\* ص 98 \*\*\* فیهذه الايّام الّتی ما راءت عين الابداع شبهها طوبى لمن نبذ ما عنده ابتغاء ما عند الله نشهد انّه من الفائزين "مفهوم آیات مبارکه چنین است ما فرض کردیم و ثبت نمودیم روزه را نوزده روز در معتدل‌ترین فصلها و عفو نمودیم غیر از آنرا در این ظهور درخشان نورانی چنین شرح دادیم و بیان نمودیم برای شما آنچه مآمور شده­اید به آن برای آنکه پیروی کنید اوامر الهی را و اجتماع کنید بر آنچه مقدّر شده از برای شما از جانب عزیز دانا البته پروردگار رحمان شما دوست می‌دارد که به بیند اهل عالم را مانند یک شخص و یک هيكل غنیمت دانید فضل الهی و رحمت او را در این ایّامی که ندیده است چشم روزگار شبه آنرا خوشا بحال کسیکه بیفکند آنچه را در نزد خود دارد محض طلب و آرزوی آنچه نزد خداست شهادت می­دهیم که او از رستگاران است فی الحقيه اگر در عنایات و فضل و رحمت الهی در این ظهور اعظم اندکی فکر کنیم خود را از ادای شکر عاجز می‌بینیم در هیچ عصری مانند این عصر نورانی اهل عالم مشمول چنین فضل و رحمتی نبوده‌اند بلکه از هر جهت مکلف بتكاليف شاقّه بوده‌اند و در شریعت مطهره خاتم الانبياء قدری از تکالیف شاقّه کاسته شد و نسبت بشرائع سابقه و قرون ماضيه تخفيف يافت چنانچه آیات شریفه قرآنی شاهد مقال است که می‌فرماید "رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الّذين مِن قَبْلِنَا ربّنا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ**"** یعنی پروردگارا بر ما تحمیل مفرما آنچه فوق طاقت و تحمل ماست با اینکه شریعت اسلام نسبت بشرايح گذشته تکالیفش آسانتر است ولی نسبت بدیانت \*\*\* ص 99 \*\*\* مقدّسه بهائی وظائفی سخت‌تر و صعب‌تر دارد خصوصاً در امر صوم بمراتب و لحاظ عدیده بر ماه صیام اسام رجحان دارد اوّل ماه صيام چنانچه فرموده است در فصلی است که از فصول اربعه سال بهتر و در نهایت اعتدال است نه زیاد سدّ و نه گرم است و شبانه روز مساوی نه روز ها بسیار گرم طولانی و نه زیاد کوتاه است دوم برای نفوسی که باشغال شاقّه مشغولند حكم صوم مرتفع است سوم اگر کسی بعذری از اعذار افطار کند قضا بر او تعلق نمبگیرد بخلاف شریعت اسلام اگر کسی مسافر یا مریض می‌شد باید قضای روزه را در ایّام دیگر روزه بگیرد یا زن حامله و شيرده از روزه معاف نبود مگر احتمال خوف و ضرری برای طفل با خود آن زن متصور باشد همچنین زن که بسبب معاذیری از روزه معاف می‌شد باید پس از رفع عذر قضای روزه را بجا آورد یعنی هر قدر در ماه صیام روزه نگرفته است باید در سایر ایّام سنه قضای آنرا بگیرد چهارم بایستی در سحر برخیزد و سحری بخورد تا قبل از طلوع فجر اگر فجر طالع می‌شد و کسی چیزی می­خورد روزه او باطل بود ولی در این امر مبارك سحر خیزی بسیار محبوب است خصوصاً در ماه صيام و تلاوت الواحی که باید در اسحار تلاوت شود یا ترتيل الواح دیگر ولی تا آفتاب طالع نشده اكل و شرب ممنوع نیست چنانچه در لوحی که با فتخار حضرت ورقا از قلم اعلى نزول یافته می‌فرماید قوله جلّ اقواله از لسان خادم "و اینکه در باره ذکر مرقوم داشتید که از بعضی دوستان الهی قبل از طلوع بر می­خیزند و بذکر حق جلّ \*\*\* ص 100 \*\*\* جلاله مشغول می‌گردند و حال آنکه این ذکر مخصوص یوم است و تحدید يوم در ایّام صيام من الطلوع الى الافول شده این فقره هم در ساحت اقدس من لا یعزب من علمه شئی عرض شده هذه ما نطق به الحق جلّ جلاله يوم فی الحقيقه در بيان من الطلوع الافول است و لكن نفوسی که قبل از طلوع حبّا لله بر می­خیزند و بذکر مشغول می‌شوند این لدى العرش محبوب است و مقبول دیگر اعاده لازم نه و همچنین در مشرق الاذ کار دوستان الهی متمسكين بما نزل فی كتاب الاقدس در اسحار توجه بمشرق الاذکار می‌نمایند و بذکر محبوب عالمیان مشغول می‌شوند ایشان هم اگر در طلوع و بعد از طلوع ساعتی بذکرش مشغول شوند مقبول است حق در جمیع احوال راحت عباد خود را خواسته و ذکرش اگر بتمام روح و ریحان از ذاکری ظاهر شود محبوب و مقبول بوده و خواهد بود طوبی لنفس تنفست بحبّ مولاه و طوبی لعبد ايقظته نفحات محبةالله انتهى بموجب این بیان مبارك اگر کسی قبل از طلوع فجر بعبارة اخرى سحر برخیزد و مشغول تلاوت و ترتیل آیات و الواح نازله مخصوص بلیالی و ايام صيام شود و چون روشن شود به تناول سحری و صرف چای یا مشروبات ديگر مشغول شود تا قبل از آفتاب ممدوح است زیرا در تمام سال بیداری در ا سحار ممدوح و مستحسن است در کلمات مكنونه فارسی می‌فرماید "ای جوهر هوی بسا سحرگاهان که از مشرق لامكان بمکان تو آمدم و تو را در بستر راحت بغیر خود مشغول یافتم و چون برق روحانی بغمام عزّ سلطانی رجوع نمودم و در مکامن قرب خود نزد جنود \*\*\* ص 101 \*\*\* قدس اظهار نداشتم.

**نطق بیست و هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

"تمسکوا بأوامرالله و أحكامه و لا تكونوا من الّذين اخذوا أصول انفسهم و نبذوا اصول الله ورائهم بما اتّبعوا الظنون و الاوهام کفّوا انفسكم عن الأكل والشرب من الطوع الى الافول اياکم ان يمنعکم الهوى عن هذا الفضل الّذی قدّر فی الكتاب" در این آیات مبارکه محض فضل و عنایت بندگان خود را امر بتمسك أوامر و احکام مقدّسه خویش می‌فرماید و از هوی پرستی و متابعت ظنون و اوهام نهی می‌کند و حد صوم را تعيين و تحدید می‌فرماید که ابتدای صوم از چه وقت است و افطار چه موقع می‌فرماید باز دارید خود را از خوردن و نوشیدن از ابتدای طلوع آفتاب تا غروب آفتاب مبادا هوی نفسانی شما را مانع شود از آنچه در کتاب الهی برای شما مقدّر شده است مناسب چنانست که مسائل متعلقه بصوم و صیام را موافق آنچه صریح بیان مبارک حق است معروض داریم اوّل نفوسی که از صوم معافند مریض و مسافر و حامله و زن شیرده و پیر هفتاد ساله و نفوس ضعیف المزاج و ناتوان و اشخاصی که باعمال و افعال شاقه مشغولند ولی باید محض اجلال امر و احترام شهر صیام را در انظار مردم از خوردن و آشامید خودداری کنند چنانچه در سؤال و جواب از لسان عظمت تصریح \*\*\* ص 102 \*\*\* شده و عین عبارت اينست " سؤال ازصوم نفوسی که در شهر صیام باشغال شاقه مشغولند جواب صيام نفوس مذکوره عفو شده و لكن در آن ایّام قناعت و ستر لاجلّ احترام حكم الله و مقام صوم اولى را حبّ سؤال از حد دوم مسافر پياده جواب حدّ ان دو ساعت مقرّر شده اگر بیشتر سود افطار جائز سؤال از حدّ هرم جواب نزد اعراب اقصی الكبر و نزد اهل بها تجاوز از سبعین سؤال از تعیین سفر جواب تعيين سفر نه ساعت از قرار ساعت مصنوع و اگر مسافر در جائی توقف کند و معین باشد توقف او تا یک شهر بیان باید صائم شود و اگر اقل از یك شهر باشد صوم بر او نیست و اگر در بين شهر صوم وارد شود بجائی که یک شهر بیانی در انجا توقف می‌نماید باید سه روز افطار کند و بعد از آن مابقی ایّام را صائم شود و اگر بوطن خود رسد که دائم الاقامه در آنجا بوده است باید همان يوم اوّل ورود صائم شود اما راجع باعياد و حكم صوم که چه روزی عید صیام است یا اگر ایّام صوم با عید مبعث یا مولود تصادف نمود حكم آن چگونه است اما تعیین عید نوروز عین عبارت اینست سؤال در باب نوروز جواب هر روز شمس تحویل بحمل شود همان يوم عيد است اگر چه یک دقیقه بغروب مانده باشد سؤال اگرعید مولون و یا مبعث در ایّام صيام واقع شود حکمش چیست؟ جواب اگر عید مولود و یا مبعث در ایّام صیام واقع شود حکم صوم در آن يوم مرتفع است\*\*\* ص 103 \*\*\* از حضرت عبدالبهاء نیز همین سؤال شده و همین جواب را فرموده است و اما عوم در غیر ماه صيام هم از حضرت بهاءالله و هم مرکز میثاق سؤال شده و بعدم لزوم و فائده آن تصریح شده عین عبارت اینست "سؤال در غیر شهر علاء اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جائز است يانه و اگر نذر و عهد کرده باشد صائم شود مجری و ممضی است يانه؟ جواب حكم صوم از همان قرار است که نازل شده و لکن اگر نفسی عهد نماید که لله صائم شود بجهت قضاء حاجات و دون آن یاسی نبوده و نیست و لکن حق جلّ جلاله دوست داشته که عهد و نذر در اموری که منفعت آن بعبادالله می رسد واقع شود سؤال از صوم و صلوة مریض جواب براستی می‌گویم از برای صوم و صلوة عندالله مقامی است عظیم و لکن در حین صحبت فضلش موجود و عند تکس عمل به آن جائز نه اینست حکم حق جلّ جلاله از قبل و بعد طوبی للسامعین و السامعات والعالمین و العاملات الحمدلله منزل الآیات و مظهرالبینات" از این بیان مبارك و بسیاری از الواح مقدّسه مقام صوم و صلوة و اهمیّت آن و فضیلت این دو حكم بر سایر احكام و اوامر معلوم و مبرهن است و خالی از فائده و مناسب نمی‌دانم که صحبت خود را بقسمی از این لوح مبارك که مشعر بر فضیلت صوم و ماه صیام است، بپایان برم بسم الله الاقدس الابهی یا الهی هذه ایّام فیها فرضت الصيّام على عبادك و \*\*\* ص 104 \*\*\* به طرزت دیباج کتاب اوامرک بين بریتک و زینت صحائف احكامک لمن فی ارضک و سمائک و اختصصت كلّ ساعة منها بفضيلة لم یحط بها الاعلمک الّذی احاط الاشياء كلها و قدرت لكل نفس منها نصیبا فی لوح قضائك و زبر تقدیرک و اختصصت كلّ ورقة منها بحزب من الاحزاب و قدرت للعشاق کا سر ذ کرک فی الاسحار یا ربّ الارباب اولئك عباد اخذهم سكرخمر معارفك على شأن یهربون من المضاجع شوقا لذكرک و قنائك و يقرون من النوم طلبا لقربك و عنایتك لم يزل طرفهم الی مشرق الطافك و وجههم الى مطلع الهامك فانزل علينا و عليهم من سماء رحمتك ما ينبغی لسماء فضلك و كرمك" الى آخر مفهوم قریب باین مظمونست ای خدای من این ایّامی است که در آن فرض کردی روزه را بر بندگان خود و بان مزیّن فرمودی رخسارۀ کتاب اوامر خودت را در میان خلق خودت و آراستی صحیفه‌های احکام خود را برای هر کس در زمین و آسمان تو است و مخصوص فرمودی هر ساعتی از آنرا بفضیلتی که احاطه نکرده است بآن مگر علم تو که محیط است بر هر چیزی بتمامه و مقدّر فرمودی برای هر شخصی از آنها بهره‌ئی در لوح قضای خود و كتب تقديرخودت تخصیص دادی هر ورقی از آنرا بحزبی از احزاب و مقدّر نمودی برای عاشقان جام ذکرت را در سحرها ای پروردگاران ایشانند بندگانی که گرفته است \*\*\* ص 105 \*\*\* ایشان را مستی شراب معرفتهایت بحالتی که فرار می‌کنند از بسترهای خواب محض اشتیاق ذکر و ثنای تو و می­گریزند از خواب محض طلب قرب و عنایت تو پیوسته نظر ایشان بمشرق الطاف تو است درویشان بسوی مطلع الهام تو است پس نازل فرما بر ما و بر ایشان از ابر رحمتت آنچه سزاوار آسمان فضل کرم تو است، از بیانات مبارکه مقام روزه و روزه دار در ماه صيام واضح و معلوم است.

**نطق بیست و هشتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد کتب لمن دان بالله الدیان ان يغسل فى کل يوم يديه ثمّ وجهه و يقعد مقبلاً الى الله و يذکر خمساً و تسعين مرة الله ابهى کذلک حکم فاطر السمآء اذا استوى على العراش الاسمآء بالعظمة و الاقتدار کذلک توضأوا للصلوة امراً من الواحد المختار" از جمله اعمال واجبه و تكاليف، لازمه ذكر الله ابهی است که در روزی نود و پنج مرتبه که یک دور تسبیح بهائی است باید گفته شود و این عمل مفروض نیز مانند نماز وضو فرض است و این عمل در هر وقت از روز بجا آورند ممدوح و مقبول است مثلاً اگر بعد از نماز صبح نود و پنج مرتبه الله ابهی بخوانند ديگر تجدید وضو لازم نیست با همان وضوی نماز صبح کافی است اما اگر بیش ازظهر یا وقت ديگرا ز اوقات روز بخواهند انجام دهند یا به وضوی مخصوص برای ادای این ذکر مبارک بگیرند چنانچه نص صريح است ولی برای این ذکر توجه \*\*\* ص 106 \*\*\* بقبله لازم نیست چنانچه صریح عبارت سؤال و جواب است باری مفهوم آیات مبارک، اینست خداوند فرض کرده است برای هر کس متدین بخدای جزا دهنده آنکه درهر روز دو دست و صورت خود را بشوید و بنشیند درحالی توجه بخدا و نود و پنج مرتبه بگوید «الله ابهی» چنین حکم فرمود خالق آسمان وقتی که بر عرشهای اسماء حسنی جلوس فرموده ببزرگواری همچنین وضو بگیرید برای نماز نظر بامری که از خداوند یگانه مختار است ازسوق آیه مبارکه چنین مفهوم می‌شود که این ذکر مبارك یکی از اوامر مهمه حضرت اعلى روح فداه بود و چه که آن حضرت بتمام وسائل توسل جسته که در نفوس ایجاد استعداد فرمایند برای آنکه خلق مستعد ظهور حضرت بهاءالله کردند اینست که در جميع الواح و آثار مبارکه خود بتقریبی نام مبارک را ذکر فرموده مثل اینکه در تسمیه شهور سنه ماه اوّل سال را شهر البهاء ناميده و تحيّت مومنین را چهار مقرّر فرموده الله ابهی الله اكبر الله امجد الله اجمل و در میان این چهار تكبیر الله ابهی را انتخاب فرموده و در جمیع موارد باين كلمه مبارکه مترتّم بود و حتی در زیارت شمس ظاهر، بكلمه بهاء تلفظ فرموده و مقصد آنحضرت بایما و اشاره و کنایه تفهیم این نکته دقیقه بوده است که شمس دقیقت طالع است ولی در زیر سحاب است والّا \*\*\* ص 107 \*\*\* شمس ظاهر یکی از آیات مخلوقه شمس حقیقت است باری حضرت أعلى روح ماسواه فداه اوّل آفتاب هر روز رو بآفتاب ایستاده این زیارت را میخواندند "انما البهاء من عندالله علی طلعتك يا ايتها الشمس الطالعة فاشهدی على ما قد شهدالله على نفسه انّه لااله­الّا هوالعزيز المحبوب" از ساحت عزت، حضرت بهاءالله عزّاعزازه سؤال کرده‌اند که شأن شخص عالی اجل از آنست که در مقابل دانی و پست­تر از خود خاضع و خاشع گردد با آنکه شمس ظاهر نسبت بحضرت اعلی موجودی حقیر بود معذلك آنحضرت هر روز این کلمات شمس را ستایش می‌فرمود حکمت و فلسفه آن چیست درجواب می‌فرماید قوله جلّ ذكره قل الله انّه ما اراد من الشمس لاجمالی الّذی كان مشرقاً تحت السحاب بانوار عظیم فلمّا جعلنا الشمس من أعظم آياتنا بين الارض والسما اذا كان واقفا تلقائها خضعا لنفسی الممتنع العزیز المنيع "مضمون بیان چنین است بگو بخدا قسم حضرت اعلى اراده نفرمود از کلمه شمس مگر جمال مرا که تابان بود در زیر آب بانوار ا عظم پس چون مقرّر داشتیم شمس را بزرگترین نشانه‌های خود در میان زمین و آسمان از این رو آن حضرت مقابل شمس می‌ایستاد محض خضوع ذات من تا اینکه بزبان فارسی می‌فرماید قوله كعزّ بيانه چون در ایّام شمس مشرق بوده و لكن خلف سحاب اتماماً لميقات الله لذا ان ساذج \*\*\* ص 108 \*\*\* وجود تلقاء شمس قائم چه كه اعظم آیه شمس حقیقی بوده ليظهر خضوعه لله الفرد الاحد و باين اسم اعظم ناطق شدند تا كلّ در یوم ظهور بآنچه شهادت داده شهادت دهند و این حکم از اصول اوامر الهیّه است که در بیان نازل شده و بر هر نفسی اليوم لازم است در هر بلدی که هست در یوم جمعه متوجهاً الى شطرا لله باین کلمات ناطق شود و محبوب عالمیان را ذکر نماید نزد اهل بصر مشهود است که شمس بنفسها آیتی از آیات پروردگار بوده و معذلک ساذج قدمی که جمیع ممکنات بقول اوخلق شده چگونه جائز که نزد آیتی از آیات باین قسم خضوع و خشوع فرماید بلکه حبّا لمن وجد فی الالواح بوده و خواهد بود چنانچه این امور در ظاهر هم واقع مثلاً نفسی محبوبی داشته نامه­ئی از آن باو می‌رسد او كمال خضوع و خشوع بآن نامه می‌نماید بشأنی که بر دیده و ستر می­گذارد و استشمام می‌نماید بر اولوالابصار محقق است که این امور ظاهره مخصوص خود مکتوب بنفسه لنفسه نبوده و نیست بلکه بنسبته الى محبوبه بوده و خواهد بود حال غفلت اهل بیانرا ملاحظه کن که چه مقدارغافل شده‌اند نفسی را که بآیه­ئی از آیاتش محبوب عالميان باین قسم و باین نحو اظهار حبّ فرموده ازاو غافل شده‌اند و بنفسيكه لائق ذکر نیست، متبّع فاف لهم ولو فائهم" الى آخراللوح خلاصه و مقصد اینست که این ذکر مبارك و امر باینکه در هر روزی با وضو نود و پنج مرتبه گفته شود نظر باین نکته بود که هر \*\*\* ص 106 \*\*\* روزی با وضو نود و پنج مرتبه گفته شود نظر باین نکته بوده که هر مومنی مستعد ظهور موعود بیان باشد و باین کلمه مبارک مترنم و رطب اللسان تا موهوم ظهور محتجب و محروم نگردد و از جمله اوامر و احکام مطاعه حضرت اعلی روح ما سواه که از قلم اعلى امضاء شده و در کتاب مستطاب اقدس شرف نزول یافته همین امر مبارك است که مانند نماز شبانه روزی که واجب است این ذکر مبارك نیز از فرائض حتمیّه است و ترك آن جائز نبوده و نیست و بدیهی است که این ذکر مبارك اعظم از جميع اذکار است زیرا اسم اعظم پروردگار است و ذاکرین را مقامی جلیل مقرّر و اجری جزیل مقدّر است امید است عموماً موفق بآن موفق گردیم.

**نطبق بیست و نهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

"قد حرم عليکم القتل و الزنا ثمّ الغيبة و الافترآء اجتنبوا عمّا نهيتم عنه فى الصحآئف و الالواح." جمال قدم جلّ ذكره الاعظم در این آیه مبارکه بندگان خود را بتحريم قتل و زنا و غیبت و تهمّت آگاه‌نماید چه هر یک از این معاصی از گناهان کبیره است و در هر يك از شرايع الهیّه این چهار عمل مذموم و از امهات معاصی محسوب بوده اما قتل و زنا هر يك را در مقام خود مبین و مشروح بیان خواهیم نمود و در این مقام \*\*\* ص 110 \*\*\* به بیان غیبت و افتراء اكتفاء می‌نمائیم مفهوم آیه مبارکه اینست که می‌فرماید بتحقيق قتل و زنا و غیبت و افتراء بر شما حرام شده اجتناب نمائید از آنچه ممنوع شده­اید از آن درصحیفه‌ها و الواح الهی بر هر ذی شعوری قباحت و زشتی و بدی قتل و زنا در نهایت بداهت و وضوح است باید از این آیه مبارکه قباحت و مفاسد غيبت و تهمّت را ملتفت شویم که بچه اندازه است که در ردیف قتل و زنا از قلم اعلى نزول یافته و فی­الحقیقه اگر در این دو صفت رذیله امعان و تعمق نمائیم خواهیم دید که این دو صفت سر چشمه اغلب مفاسد و شرور است و سبب تولید مفاسد عظیم و خطیّات بیشمار است و در پیشگاه عقل سليم و وجدان پاك و الواح مقدّسه الهیّه بی‌نهایت مرذول و مردود است و درجميع ادیان و شرايع ممنوع و مزول بوده در قرآن می‌فرماید " وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ" الى آخر یعنی نباید غیبت کنند بعضی از شما بعض دیگر را آیا دوست می‌دارد یکی از شما بخورد گوشت مرده برادر خود را و اما در این امر مبارك بقدری الواح در مذ مت و قدح این صفت رذیله نزول یافته که بحدّ و حصر نمی‌آید از آنجمله در کلمات مكنون فارسی و عربی که بصريح بیان مرکز میثاق روح العشاق لتربتهالفداء از خواتم الواح الهیّه است و سایر الواح مقدّسه در کلمات مكنونه فارسی قوله جلّ ذكره "ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است یغیبت میآلائید \*\*\* ص 26 \*\*\* و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغيبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصرو اعرفيد از نفوس عباد من و در کلمات عربی قوله جلّ جلاله يابن الوجود کیف نسیت عیوب نفسك و اشتغلت بعيوب عبادی من کان على ذلك فعلی لعضة منى یابن الانسان لا تنفس بخطاء احدما دمت خاطئا و ان تفعل بغير ذلك ملعون انت و انّا شاهد بذلك" یعنی ای پسر وجود چگونه فراموش کردی عیبهای خود را و بعیوب بندگان من پرداختی هر کس چنین باشد پس بر او باد لعنت من ای پس انسان دم مزن بخطای احدی مادام که خودت خطا کاری و اگر بخطا قلب بگشائی مورد لعن خواهی بود من نیز شاهدم بر ملعون بودن تو در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلّ جلاله "لسان از برای ذکر خیر است حیف است بغيبت بيالاید و یا بکلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در یکی از الواح می‌فرماید " هوالله‌ای دکتر من نامه تو رسید نوایای خوبش را مرقوم نموده بودی چقدر این نوايا مبارکست که بآن موفق شوید زیرا بدترین خلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است على­الخصوص صادر از احبای الهی اگر نوعی می‌شد که ابواب غیبت مسدود می‌شد و هر یکی از احبای الهی ستایش دیگران را می‌نمود آنوقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر می‌یافت قلب نورانی می‌گشت روح ربانی می‌شد عالم انسانی سعادت ابدی می‌یافت امیدم چنانست که احبای \*\*\* ص 112 \*\*\* بکلی از غیبت بیزار شوند و هریک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را سبب نعمت الهی باشند تا بدرجه رسد که هرنفسی اگر کلمه­ئی غیبت نماید در بین جمع رسوا شود زیرا مبغوض‌ترین اخلاق عيب جوئی است باید تحريم مدايح نفوس نمود نه تجسس عیوب پس بقدر امکان باید از عیوب چشم پوشیده و از کمال نفوس بحث کنید نه از نقائص آنها گوئید حضرت مسیح روحی له الفدا روزی با حواریون بر حیوان مرده­ئی گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته است دیگری گفت چقدر مکره است حضرت مسیح فرمودند ملاحظه بدندان­های او نمائید چقدر سفید است ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان راحضر ت مسیح ندید بلکه تفتبش فرمودند ملاحظه کرد که دندانش سفید است همان سفیدی دندان را دید دیگر از پوسیدگی و تعفن و قبح منظرا و چشم پوشیده اینست صفت ابناء ملكوت اینست روش و سلوك بهائین حقیقی امیدوارم که احباء بآن موفق گردند و عليك بهاءالله الابهی ع ع و در لوحی دیگر می‌فرماید قوله تعالى بعضی از احباء در سر س مذمت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امرالله گذارند البته کمال مواظبت را داشته باشید و جمیع را منع صریح نمائید زیرا هیچ خصلتی مضرتر از این صفت عیب جوئی نه علی­الخصوص بامرالله ابداً نباید نفسی کلمه با اشاره‌ئی غیر لایق نسبت باحدی از احباء \*\*\* ص 26 \*\*\* الله اظهاردارد الى آخر و اما افترا و تهمّت بمراتب از غیبت بدتر است پس اگر خصلت زشت یا اخلاق مذموم و نکوهیده‌ئی در کسی دیدیم نباید بکسی اظهار کنیم بلکه باید محرمانه بمحفل مقدس روحانی خود اطلاع دهیم تا بتدابیر لطیفه او را نصیحت کنند و مفاسد اخلاق او را بحر نحو صلاح و مقتضی دانند اصلاح نمایند و نواقض را بنصايح مشفقانه تکمیل فرمایند از فضل الهی امیدواریم که همه ما را از شرّ نفس و هوی محفوظ بدارد این همه گفتیم لیکن از بسیج بی‌عنآیات خدا هیچیم هیچ.

**نطق سی­ام**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

"قد قسمنا المواريث الصحآئف على عدد الزّآء منها قُدّر لذرياتکم من کتاب الطآء على عدد المقت و للازواج من کتاب الحآء على عدد التآء و الفآء و للابآء من کتاب الزآء على عدد التآء و الکاف و للامهات من کتاب الواو على عدد الرفيع و للاخوان من کتاب الهآء عدد الشين و للاخوات منکتاب الدال عدد الرآء و الميم و للمعلمين من کتاب الجيم عدد القاف و الفآء کذلک حکم مبشّرى الذى يذکرنى فى اللّيالى و الاسحار انّا لمّا سمعنا ضجيج الذرّيات فى الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخرى انّه لهو المقتدر على ما يشآء يفعل بسلطانه کيف اراد."حضرت اعلی جلّ اسمه الاهلى طبقات وراث را هفت صنف معين فرموده و در تقسیم میراث کلیّه متروکات را بر دو هزار و پانصد و بيست سهم که جامع کسور تسعه است مقرّر فرموده که هر سهمی عدد شصت، باشد بنابراین تقدیر برای اولاد نه سهم که عبارت از نه شصت باشد که بحساب ابجد عدد می‌باشد که پانصد و چهل است (540) می‌شود و برای ازواج و همسان که زن باشد یا شوهر هشت سهم و برای پدر هفت سهم و برای مادر شش سهم و برای برادران پنج سهم و برای خواهران چهار سهم و برای معلمین سه سهم و لكن جمال قدم جلّ ذكره الاعظم محض فضل و عنایت، نسبت باولاد از شش صنف وراث از هر کدام یك سهم و نیم کم کردند و بر سهم اولاد افزودند و بنابر این تقسیم کلیّه متروکات سوای خانه نشیمن و لباسرهای خصوصی چهل و دو سهم فرض می‌کنیم برای اولاد هیجده (۱۸) سهم و برای ازواج شش و نیم (5/6) و برادر پنج سهم و نیم (5/5) و بر مادر چهار سهم و نیم (5/4) و برای برادران سه سهم و نیم (5/3) و برای خواهران دو سهم و نیم (5/2) و برای معلمين يك سهم و نیم (5/1) مقرّر شده است چنانچه حضرت زین از معنی آیه مبارکه و انّا سمعنا ضجيج الذرّیات سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و این عین عبارت سؤال و جواب است سؤال از آیه مبارکه \*\*\* ص 115 \*\*\* "انا لما سمعنا ضجيج الذريات فى الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخرى" جواب مواریث در کتاب الهی دو هزار و پانصد و بیست (۲5۲۰) سهم شده که جامع كسور تسعه باشد و این عدد هفت قسمت می‌شود هر قسمتی بصنفی از وراث می‌رسند چنانچه در کتاب مذکور است از جمله کتاب طاء نُه شصت که عدد مقت می‌شود مخصوص ذرّيه مقرّر شده و معنى قوله تعالی زدنا ضعفما لهم یك مثل بر آن افزودند عدد دو طاء می‌شود و آنچه زیاد شد از سائرین کم می‌شود مثلاً نازل شده وللازواج من كتاب الحاء على عدد التاء و الفاء یعنی هشت شصت که عدد تاوفا می‌شود از برای ازواج مقدّر شده حال شصت و نصف شصت که عدد نود می‌شود از ازواج کم شده و بر ذرّيه افزوده و همچنین الى آخرکه عدد آنچه کم شده نه شصت می‌شود که بر نه شصت اوّل افزوده شده این بود عبارت مبارکه از سؤال و جواب حال در این مقام بعضی توضیحات که تعلق باین موضوع دارد نیز مناسب و لازم است از جمله طبقات وراث برادران و خواهرانند ولی در صورتی که از پدر و مادر یکی باشند اما اگر برادر و خواهر از پدر یکی باشند ولی از دو مادر باشند یك ثلث از میراث ایشان به بیت‌العدل راجع مي­شود چنانچه در کتاب مستطاب سؤال و جواب تبیین و تصریح شده و اینست عین عبارات مبارکه سؤال از میراث اخ اگر برادر از طرف مادر و پدر هر دو باشد وارث است یا از یکطرف هم که باشد وارث است جواب اگر برادر از طرف اَب \*\*\* ص 116 \*\*\* "حق او على ما ذكر فی­الكتاب" باو می‌رسد و اگر از طرف‌ام باشد ثلث حق او به بیت­العدل راجع است و دو ثلث باو و كذلك فی­الاخت توضیح دیگر در باب ارث معلم است باید دانست که معلم در صورتی ارث می‌برد که بهائی باشد والا ارث نمی‌برد چنانچه در سؤال و جواب تصریح شده این است عین عبارت مبارکه سؤال مجدد از ارث معلم استفسار شده بود جواب اگر معلم از غیر اهل بهاء است ابداً ارث نمی‌برد و اگر معلم متعدد باشد میانشان بالسوبه قسمت می‌شود اگر معلم وفات نموده باشد باولاد او ارث می‌رسد بلکه دو ثلث ارث باولاد صاحب مال و یک ثلث به بیت عدل راجع توضیح دیگر راجع بارث معلم سؤال مجدد از سهم میراث معلم استفسار شده بود جواب اگر معلم مرده باشد ثلث سهم او به بیت‌العدل راجع و دو ثلث دیگر بذرّيه میّت نه معلم توضیح دیگر آنکه این تقسیم با این ترتیبی که از قلم اعلی نازل شده در صورتیست که شخص وصیّت نکرده باشد یا بمیل خود بهمین ترتیب وصیّت کند والّا هر نفسی مادام الحیات که اختلال یا زوال در عقل او روی نداده تسلط و اختیار تام درا موال خود دارد که بهر نحوی که بخواهد معمول دارد خواه بذرّپه یا ذوی‌القربی یا بهر کس میل دارد تخصیص دهد یا صلح و هبه کند چنانچه نص قاطع و صريح بیان جمال قدم جلّ ذكره الاعظم است و در لوح مبارك که بافتخار مرحوم حاجی آخوند ایادی است قوله جلّ اقواله و سؤال دیگر آنجناب آیا نفسی مختار است در مال خود با بودن ذرّیه و سایر در شهر و ترکه مایملک خود را بدیگری و یا یک نفر از ذرّیه مصالحه و یا هبه نماید و سایر ؟؟ با بهره کند و یا نمی‌تواند هذا ماء انزله الوهاب فی الجواب بر نفسی ؟؟ خودمختار است. \*\*\* ص 117 \*\*\* يفعل فيه كيف يشاء تا حکم عقل بر او صاد ق اختیار از او سلب نه هذا ما حكم به الله و بعد از اختلال واقعی که نزد حاذقين اطباء معين و واضح شود اختیار از او ساقط است بحکم کتاب انّه يفعل ما يشاء و يحكم مايرد لااله­الا هو المقتدرالعزيز الحميد جلّ جلاله و عم نواله و كمل فضله و احسانه و عظم شأنه بر ارباب ذوق و فطرت سلیمه که بنظر تعمق و فکر دقیق در مفاهیم آیات کتاب ناظرند حكم بالغه الهيّه را در این تقسیم مشاهده می‌نمایند که چگونه ابواب فضل و احسان را بر وجه عباد خود گشوده و طریق تعدیل معیشت عمومی را مفتوح نموده و وسایل راحت و آسایش اهل عالم را فراهم و مهیا کرده و فقر و مسکنت جامعه بشر را زائل ساخته البته اگر انسان بصیر به بصر حدید و نظر دقیق در آیات الهیّه ناظر شود در ظلمات مدادش انوار هدایت را تابان و آب حَیوان را در جریان بیند و در قصور کلماتش حوریات لم يطمئهن انس و لاجان را مستور و پرده نشین مشاهده نماید و از وصلشان تمتع و لذت حاصل نماید دیگر تا دست اقبال و نصيب کدام عاشق دلباخته با انامل اشتیاق نقاب از وجه دلارای معشوق آمال خود برگیرد و فیوضات قرب و وصال دریابد و با دلبر مقصود خود نبرد عشق بازد و تا حلقه‌های زلفش خلق که راست روزی ما از پرده برون گردن فراز کرده اما کسانی که از بصر و بصیرت محرومند هر قدر بچشمه خورشید تابان توجه نمایند جز برخیرگی و تیرگی چشمان افزوده نگردد صمٌ بكمٌ عمىٌ فهمُ لا \*\*\* ص 118 \*\*\* يبصرون در این مقام مناسب سوده است ادیب شیرازی: وصف رخساره خورشید ز خفاش مپرس که در این آینه صاحبنظران حیرانند پس بر ما بهائیان که فضل بدون استحقاق الهی شامل گشته و از ورطه مهلك ضلالت نجات داده و قلوب ما را بانوار هدایت و ایمان منوّر فرموده لازم است که آنی تکاهل و تکاسل بخود راه نداده شب و روز در ترویج و تحقق اوامر و احکام الهی کوشش کنیم تا عالم خاك را آئينه افلاك سازيم و گمگشتگان وادی ضلالت را برای هدایت دلالت نمائیم چه که یقین مبین می‌دانیم که اگر بر خدمت امر الهی قیام کنیم جنود مجنده تأئید را حاضر و ناظر خود مشاهده کنیم و دلبر توفيق را در آغوش خود به بینیم و سعادت ابدی و فیوضات سرمدی را همدم و قرین خود یابیم و كنائز لا يفنی را که ذخيره ملکوتی است برای خود تهیه نمائیم و هر يك در سماء دیانت مانند کواکب لامعه گردیم و ليس ذلك من فضله العميم ببديع.

**نطق سی و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من مات و لم يکن له ذرّية ترجع حقوقهم الى بيت العدل ليصرفوها امنآء الرحمن فى الايتام و الارامل و ما ينتفع به جمهور الناس ليشکروا ربّهم العزيز الغفّار والّذى له ذرّية و لم يکن ما دونها عمّا حدّد فى الکتاب يرجع الثلثان ممّا ترکه الى ال ذرّية و الثلث \*\*\* ص 119 \*\*\* "الى بيت العدل کذلک حکم الغنىّ المتعال بالعظمة و الاجلال و الّذى لم يکن له من يرثه و کان له ذو القربى من ابنآء الاخ و الاخت و بناتهما فلهم الّثلثان والّا للاعمام و الاخوال و العمات و الخالات و من بعدهم و بعدهن لابنآئهم و ابنآئهن و بناتهم و بناتهنّ و الثلث يرجع الى مقرّ العدل امراً فى الکتاب من لدى الله مالک الرقاب من مات و لم يکن له احد من الّذين نزلّت اسمآئهم من القلم الاعلى ترجع الاموال کلّها الى المقرّ المذکور لتصرف فيما امرالله به انّه لهو المقتدر الّامار." در آیات شریفه سابق اصناف هفتگانه وراث و اسهام هر صنفی معلوم شد و این آیات در بیان اینست که هر گاه یکی از اصناف ورا ث موجود نباشند حکم آن چیست آیه مبارکه اوّل اینست که هر گاه کسی بمیرد و اولاد نداشته باشد در اینصورت ارثی را که باید باولاد برسد جميعاً باید بمخزن بیت‌العدل راجع شود که امنای بیت‌العدل صرف ایتام و بیوه زنان و منافع عمومیه نمایند تا سبب شکر گذاری عباد بآستان خداوند مهربان شود آیه دوم در بیان اینست که اگر شخصی فوت شود و اولاد نداشته باشد ولی شش صنف دیگر از وراث موجود نباشند در اینصورت دو ثلث از میراث اصناف ششگانه باولاد می‌رسد و يك ثلث به بیت‌العدل می‌رود آیه مبارکه سوم دربیان اینست که اگر کسی بمیرد و جميع اصناف هفتگانه وراث مفقود باشند و لكن \*\*\* ص 120 \*\*\* اقارب و اقوام نزديك از قبیل پسران برادر و دختران برادر و پسران خواهر و دختران خواهر داشته باشد دراینصورت دو ثلث از متروکات به برادر زادگان و خواهر زادگان میّت می‌رسد و یك ثلث از متروکات به بیت‌العدل راجع می‌شود و در صورتیکه اولاد و برادر و خواهر نیز مفقود باشند ولی عمو و خاله داشته باشند دراینصورت باز دو ثلث از مخلفات بعموها و خاله هاعمه­ها و خاله‌ها و یک ثلث به بیت‌العدل می‌رود آیه مبارکه سوم در بیان اینست که اگر کسی بمیرد و جميع اصناف هفتگان وارث مفقود باشند و لكن اقارب و اقوام نزدیك از قبیل پسران برادر و دخترا ن برادر و پسران خواهر و دختران خواهر داشته باشد دراینصورت دو ثلث از متروکات به برادر زارگا ن و خواهر زادگان میّت می‌رسد و یا ثلث از متروکات به بیت‌العدل راجع می­شود و درصورتیکه اولاد برادر و خواهر نیز مفقود باشند ولی عمو و خاله و عمه و خاله داشته باشد در اینصورت باز دو ثلث از مخلفات بعموها و عمه و خاله­ها و یك ثلث ببيت العدل می‌رسد و در صورت فقدان عمو و خاله و عمه و خاله دو ثلث از متروکات به پسران و دختران عمو و خاله و پسران و دختران عمه و خاله می‌رسد و يك ثلث به بيت العدل اعظم چنانچه حضرت زین‌المقربین نیز برای استیضاح و تشریح این آیات و احکام مبارکه از مصدر امر سؤال کرده و جواب آن مشروحاً از فم مشیّت حق جلّ جلاله شرف نزول یافته است و اینست عین عبارت سؤال و جواب \*\*\* ص 121 \*\*\* سؤال در باب ارث مقرّر شده که اگر ذرّيه موجود نباشد حقوق ایشان به بیت‌العدل راجع است هر يك از سائر طبقات هم هرگاه موجود نباشند مثل اَب و اُم و ياخ و اخت معلم حقوق آنها راجع به بیت‌العدل است و یا قسم دیگر است جواب آیه مبارکه کافی است قوله تعالى من مات ولم يكن له ذرّية ترجع حقوقهم الى بيت العدل الخ واّلذی له ذرّية و لم يكن مادونها عمّا حدد فی الكتاب يرجع الثلثان مما تركه الى الذرّیة و الثلث الى بيت العدل الخ یعنی اگر کسی بمیرد و ذرّيه نداشته باشد حقوق ذرّیه به بیت‌العدل راجع است و اگر ذرّیه باشد و سایرین از وراث نباشند دو ثلث از میراث بذرّیه می‌رسد و ثلث آخر به بیت‌العدل راجع این حکم در کل و بعض هر دو جاری است یعنی هر کدام از سایر وراث نباشند دو ثلث به ذرّیه راجع و ثلث به بيت عدل و در آیه مبارکه چهارم می‌فرماید اگر کسی بمیرد وجميع طبقات وراث مذکوره در کتاب مفقود باشند تمام متروکات میّت ببیت‌العدل راجع می‌شود برای آنکه در امور لازمه‌ئی مصروف گردد در اینجا بی‌مناسبت نیست برای مزید توضیح قسمتی از بعض الواح مقدّسه که درخصوص میراث از قلم اعلى نازل شده مرقوم گردد از آنجمله در خصوص ارث بردن برادر یا خواهری که از دو مادر باشند در صورتی ارث می‌برند که برادر یا خواهر امّی \*\*\* ص 122 \*\*\* "و ابی‌مفقود باشند چنانچه حضرت زين‌المقربين محض استیضاح از مصدر امر سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول يافت و عين عبارت سؤال و جواب اینست سؤال در باب ارث مع وجود اخ و اخت ابى و امّى اخ و اخت امّی" هم سهم می‌برند یا نه جواب سهم نمی‌برند و همچنین در مقام دیگر حضرت زین‌المقربين راجع بارث سؤال نموده و در سؤال و جواب ذکر و بیان شد اینست سؤال از ارث جواب در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه بآن امر فرموده‌اند همان محبوب است آنچه از ابوالقسمة موجودند قسموا بينهم اموالهم و مادون آن باید بساحت اقدس عرض شود الامر بيده يحكم یشاء در این مقام در ارض سر حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً بوراث موجوده راجع الى ان يحقق بیت‌العدل بعد از تحقق حكم آن ظاهر خواهد شد "و لكن المهاجرين الّذين هاجروا فی سنة الّتی فيها هاجر جمال القدم میراثهم يرجع الى وراثهم هذا من فضل الله عليهم" و این قسمت از بیان مبارك که در سؤال و جواب مندرج گشته است یک قسمت از لوحی است که با افتخار خود زین‌المقربين است و از مفهوم بیان مبارك خصوصيت وجلالت قدر و عظمت و علو مقام مهاجرین بر سائر مومنین معلوم است و همچنین مضامین بیان حقیقت تبیان دلیل است بر کثرت وفای حق نسبت بعباد خودش بهتر آنکه مختصری نیز که ذکر وفای خود نسبت بعباد می‌فرماید در این جا \*\*\* ص 123 \*\*\* درج کنیم و قلوب بندگان با وفای حق را شاد و مسرور نمائیم بنام دوست مهربان وفای حق را در ظاهر مشاهده کن که تو را فراموش ننموده و در احيان توجه قاصدین ذکرت از قلم اعلى جاری و اسمت در الواح مقدّسه مذکور این وفای ظاهر است که در عالم ملك مشهود گشته حال تفکر در وفای باطن نما قسم بمشرق وحی اگر بآن مطلع شوی خود را در مقامی مشاهده نمائی که از کد ورات و شئونات و اوهامات عالم خلق منزّه و مقدس و مبراست شکر این مقام را هر لسانی قادر نه پس باید بآنچه سزاوار و لایق است قیام نمائی كذلك بذكرك محبوب العالم كما ذكرك من قیل و قبل القبل ان اشكر و قل لك الحمد با من اسمع ندائك من سجنك البعيد جميع احباب را از قبل حق تکبیر برسانید انّه بذكرهم فی هذا الحصن المتین در صورتیکه وفای حق درباره عبادش چنین است بر ما بندگان نیز لازم است که در مقابل وفای او بوفا قیام نمائیم و بدیهیست که وفای با حق عبودیت آستان اوست چه بصريح بیان عهد عبودیت را از ما گرفته است چنانچه می‌فرماید قوله جلّ ذكره "قد اخذ الميثاق حين الاشراق من الّذين آمنو الا يعبدوا الاالله و لا يفسدوا فی الارض مفهوم بیان چنین است که در حین ظهور عاهد عبودیت را از عباد خود گرفته و وفای بعهد اطاعت و اجرای اوامر سبحانی واحتراز و اجتناب از وساوس و هواجس نفسانی است و بطور یقین می‌دانیم که وفای بعهد و اطاعت اوامر مطاعه سبب ترفیع مقامات و ترقيات مادیه و \*\*\* ص 124 \*\*\* از طبقات وراث که خارج از دین الهی است حکمش حکم معدوم است و ارث نمی‌برد سؤال دیگر حضرت زین که هر گاه اولاد ذكور موجود نباشد حکمش چیست و این عبارت سؤال و جواب است سؤال دار مسكونه و البسه مخصوصه ذرّیه ذکور است دون الاناث هر گاه ذرّيه نباشد تکلیف نیست جواب قوله تعالى من مات و لم یکن له ذرّية ترجع حقوقهم الى بيت العدل نظر باین آیه مبارکت دار مسكونه و البسه مخصوصه به بیت‌العدل راجع است گرچه از ظاهر آیه مبارکه چنین مفهوم می‌شود که خانه نشیمن ما بين اولاد ذكور مشترك است و لكن حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى مبین منصوص جمال ‌اقدس ابهی است می‌فرماید "دار مسکونی و کلیّه اشياء مخصوصه پدر مخصوص پسر بزرگتر است و در الواح متعدده تصریح فرموده‌اند از آنجمله دو لوح مبارك به افتخار مرحوم بشیر الهی است و مناسب بلکه لازم است در این موضوع مرقوم گردد لوح اول" هوالله‌ای ثابت بر پیمان نامه آنجناب رسید مضمون معلوم گردید این مکتوب در پانزدهم رمضان رسید و جواب در بیست و یکم شعبان ارسال گردید یعنی صدور جواب بیست و چهار روز قبل از وصول سؤال بود البته تا بحال رسیده است فی­الحقيقه وصول سؤال ببقعه مبارکه مقارن وصول جواب بآنجاست اِنَّ فی ذلك لآیه با هر توعبرة للمتفرسين در نهم شعبان از شیراز مكتوب شما صادر و در بیست و یکم شعبان از اینجا جواب ارسال شده است فاصله دوازده روز نیزجهت آنست \*\*\* ص 126 \*\*\* که جواب مرقوم می‌شود و جناب میرزا منیر مرقوم می‌نمایند و از کثرت غوائل و مشاغل ارسال اجوبه بعد از تحریر چند روز تاخیر می‌شود زیرا اجوبه مكاتيب كثيره يکدفعه پیاپی صادر می‌گردد و چند روز بجهت تصحيح نیز جناب میرزا نورالدین تسلیم گرفته بعضی اوقات ده روز طول می‌کشد تا آن مکاتیب را جمعاً تبییض نماید دوباره عبدالبهاء خط میرزا نورالدین را مراجعت می‌نماید و تصحیح می‌کند و مُهر می‌نماید مقصود اینست جواب لابد ده دوازده روز طول می‌کشد و تصحیح گردد و تبییض شود و تمهیر گردد پس چون بدقت ملاحظه نمائید یوم صدور سؤال از شیراز جواب از بقعه مبارکه ارسال شده است ھذا لهوالحق المعلوم اگر انصاف باشد همین برهان کفایت است على الخصوص که جواب اوّل صادر شده بود دوباره جواب ثانی صادر گشت این جواب ثانی مقارن سؤال ثانی است درست دقت نمائید و این نظر بآیه مبارکه است که می‌فرماید و اما بنعمة ربك فحدث و خلاصه مسئله اینست که در جواب ثانی مرقوم شده است که عبدالبهاء از مبینی کتاب استعفاء بملكوت ابهی تقدیم نموده است و این معلوم غير مجهول و اما در آیه مبارکه از ذکور دون اناث مقصود ولد بکراست زیرا ولد بکر در جميع شرايع الهيّه اختصاصی داشته بكتب تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویه سابقه مراجعت نمائید قصه ایسو و یعقوب دو اولاد اسحق را در تورات قرائت کنید تا واضح شود که در جميع شرايع الهيّه ولد بكر امتیازات فوق­العاده \*\*\* ص 127 \*\*\* داشته حتی میراث نبوت تعلق باو داشت تا چه رسد بزخارف دنیا حتی قوانین عادله بين دول و ملل متمدنه نیز ولد بکر را امتیازی داده اليوم انگلیس را ادعا چنین است که عاقل‌ترین دول عالم است و از خصائص ملّت انگلیس اینست که جميع اموال را حصر در ولد بکر می‌کنند و مقصودشان اینست که ثروت چون تقسیم گردد پریشان شود و از دست برود مثلاً شخصی بزحمات زیاد ثروتی فراهم آرد چون بعد از وفات تقسیم شود توزیع سبب تفریق گردد بباد رود ولی اگر در ولد بکر حصر شود باقی ماند و او دیگران را نگاهداری نماید اینست که در ملّت انكليس الآن بسی خاندان موجود که چهار صد پانصد سال است ثروت در آن خاندان باقی و برقرار است تفریق و توزیع نشده است باری ابداً مقصود این نیست که حصر میراث در ولد بكر ممدوح و مقبول است مقصد اینست که در قوانین ملل متمدنه نیز ولد بکر را امتیازی و مراد از ولد بکر بزرگترین اولاد ذکور موجود است و مقصود از اختصاص دار مسكونه باو اين است كه اقلاً خانه متوفی باقی و برقرار بماند تا عائله چون در آنخانه باشند و یا وارد گردند بیاد او افتند و طلب عفو و غفران نمایند الى آخراللوح و در لوح دوم بشیرالسلطان می‌فرماید قوله تعالى از معنی کتاب اقدس سؤال نموده بودید و بیان صريح رجا نموده بودید اگر چه این عبد از مبینی كتاب بدرگاه جمال ابهی استعفاء تقديم نمودم زیرا الحمد الله مجتهدین موجود قوت و قدرت استنباط احکام از کتاب دارند \*\*\* ص 128 \*\*\* احتیاج بعبدالبهاء نیست ولی محض خاطر شما بیان این آیه مبارکه می‌شود دار مسكونه و البسه مخصوصه تعلق بولد بکر دارد یعنی ارشد اولاد متوفی نه بعموم اولاد ذكور و در لوح مرحوم شیخ محمد هاشم شیرازی معروف بفاضل مسجدی می‌فرماید قوله عزّ اسمه و اما ماسئلت عن الدار المسكونة فهى للولد البكر خاصة مع توابعها من اصطبل او مضيف او خلوة و اما الدار السائرة الغير المسكونة قسومة بين رجال ونساء من الورثة الى آخراللوح و از جمله متعلقات این آیه که مرحوم زبن المقربين سؤال کرده اینست سؤال در احكام الهیّه درباب ارث دار مسكونة و البسه مخصوصه را از برای ذکران ذرّیه مقرّر فرموده‌اند بیان شود که این در مال اَب است و یا در مال ‌اُم همین حکم جاری است جواب البسه مستعمله ‌اُم ما بين بنات بالسوبه قسمت شود و سایر اشیاء از ملك و حلی و البسه غیر مستعمله كلّ از آن قسمت می‌برند بقسمی که درکتاب اقدس نازل شده و درصورت عدم وجود بنت جميع مال کما نزل فی الرجال باید قسمت شود و ایضاً این فقره نیز در سؤال و جواب است سؤال مجدد سؤال شده دارمسكونه والبسه مخصوصه در صورت عدم وجود ذکران از ذرّيه راجع به بیت‌العدل است یا مثل سایر اموال تقسیم می‌شود جواب دو ثلث خانه و البسه مخصوصه \*\*\* ص 129 \*\*\* باناث از ذرّه راجع و ثلث الى بيت العدل الّذی جعله الله مخزن الامة البته در احکام الهیّه حکم بالغه موجود خواه بر ما مکشوف باشد یا مستوریه فحو الله و يثبت وعنده علم الكتاب.

**نطق سی و سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

انّ الّذى مات فى ايّام والده و له ذرّية اولئک يرثون ما لابيهم فى کتاب الله اقسموا بينهم بالعدل الخالص کذلک ماج بحر الکلام و قذف لئالی الاحکام من لدن مالک الانام والّذى ترک ذرّية ضعافاً سلموا مالهم الى امين ليتجّر لهم الى اَن يبلغوا رشدهم او الى محل الشراکة ثمّ عينوا فللامين حقّاً مما حصل من التّجارة و الاقتراف.

چون در شریعت اسلام برای ذرّية نفوسیکه در ايام حيات پدر خود فوت می‌شوند میراثی مقرّر نشده بود اگر شخصی صاحب ثروت زیاد بود و فوت می‌شد و فرزندانش در نهایت فقر و پریشانی بودند از میراث جدّ خود بی‌بهره و نصیب بودند و لكن در این امر مبارک فضل عمیم و رحمت منبسطه الهیّه چنان وسایل راحت و آسایش و تعدیل و تسهیل معیشت عمومی را فراهم نموده که احدی را از دور و نزدیک محروم نداشته تا چه \*\*\* ص 130 \*\*\* رسد بفرزند زادگان شخص متوفی لذا در این دو آیه مبارکه آنچه لازمه فضل و موهبت درباره ذرّیه اولاد و اطفال صغار يا ذرّیه صغار است در نهایت وضوح تصریح و تنصیص و تأکید فرموده است مناسب این مقام است این دو فرد چنان لطف خاصیش با هر تن است که هر بنده گوید خدای من است جدا کار هر یك چنان ساخته که گوبا بغیری نپرداخته مفهوم آیه اوّل چنین است کسی که در روزگار حیات پدرش بمیرد و برای او فرزندانی باشد ایشان میراث برند آنچه را که ارث پدرانشان می‌رسیده بر حسب حكم كتاب قسمت کنید در میان ایشان بعد آلت خالصه دریای کلام چنین موج زده و جواهرات احکام را برون ریخته از جانب خداوند خلق و حضرت زین‌المقربین از آستان مقدس سؤال کرده که هر گاه دختری در زمان حیات پدرش بمیرد حکمش چیست جواب از مصدر عزّت چنین نازل شده و این است عبارت سؤال و جواب قوله تعالى "انّ الّذی مات فی ايام والده و له ذرّية اولئك يرثون مالابيهم اگر دختر درایّام پدر فوت شود حکمش چیست جواب میراث او بحکم کتاب بهفت سهم منقسم می‌شود" و نیز سؤال کرده که اگر میّت زن باشد سهم زوجه بکی می‌رسد می‌فرمایند بزوج می‌رسد و این است عین عبارت سؤال اگر میّت زن باشد \*\*\* ص 131 \*\*\* سهم زوجه بکه راجع جواب سهم زوجه بزوج راجع و همچنین درخصوص لباس و زیور زن سؤال شده که آیا چنانچه البسه خصوصی مرد مخصوص ذکور بود لباس و زیور زن حکم مخصوص دارد یا حکمش حکم سائر ترکه میّت دارد و این عبارت سؤال و جواب است سؤال در باب البسه و حلی که شخص از برای ضلع می­گیرد هر گاه متوفی شود مابین وراث قسمت می‌شود یا مخصوص است بضلع جواب غیر از البسه مستعمله هر چه باشد از حلی و غيره مراجع بزوج است مگر آنچه باثبات معلوم شود بزوجه بخشیده است مفهوم آیه مبارکه دوم کسی که بعد از فوتش اولاد صغیر یا ضعیف داشته باشد باید اموال آنان را بشخص امینی تسلیم کنند و برای امین حقّى معین مقرّر دارند تا از مال صغار تجارت یا کسب کند یا در محل شرکتی گذارند و هر چه از تجارت و کسب بدست آید شخص امین حق مقررّی خود را بردارد و چون صغار بحث رشد و بلوغ رسند اموال را با ربح و منافعی که بدست آمده بایشان تسلیم نمایند و اما در خصوص حدّ بلوغ پسر یا دختر در چه سن است سؤال شده و این عین عبارت سؤال و جواب است سؤال از بلوغ \*\*\* ص 132 \*\*\* در تکالیف شرعیه جواب بلوغ در پانزده است نساء و رجال در این مقام يكسان است هم چنین در الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء روح ماسواه و فداه حدّ بلوغ سن پانزده تصریح شده چنانچه در لوح عالی اكبر بزدی که درباره اقتران و حدّ بلوغ سؤال نموده جواب اینست قوله تعالى اقتران بعد از بلوغ زوجه بسن پانزده است و قبل البلوغ جائز نه لهذا بهر عذری ممکن نزد پدر متعذر شوید که این کیفیت متعذر است ولی بحکمت تا سبب تکدر قلب او نشود بوسائلی تشبث نمائید که نه او دلگیر گردد و نه مخالف امر کتاب امری جاری شود لا تبدیل الحكم الله ذلك الدین القيّم و من يتعد عن حدود الله فأولئك هم الخاسون الى آخراللوح ازاین بیان مبارك دو مطلب مفهوم می‌شود یکی حدّ بلوغ دختر و پسر و مساوات حقوقشان و یکی لزوم رضایت والدین و در سائر الواح الهیّه تحصیل رضای والدین را در جميع امور کفر و شرک باصرح بیان تصریح و تأکید شده از آنجمله در لوحی که بافتخار حضرت سید اشرف زنجانی از قلم اعلى نزول یافته قوله جلّ اقواله "انّا ارجعناك الى محلك فضلا على امّك انّا وجدناها فی حزن عظيم انّا وصيناكم فی الكتاب بآن لا تعبدوا الاالله و بالوالدين إحساناً كذلك قال الحق و قضى الحكم من لدن عزيز حكيم و لذا ارجعنا اليها واختك لكی تقر عينها وتكون من الشاکرین قل يا قوم عززوا ابویکم و وقروهما و بذلك ينزل الخير عليكم من سحاب ربکم العلى العظيم انّا اطلعنا بحزنها لذا امرناك بالرجوع رحمة من لدنا عليك و عليها وذکری للاخرين ایّاکم ان ترتكبوا ما يحزن به آبائكم و امّهاتكم و ان يخبركم احد فی خدمتی و خدمة آبائکم و امهاتكم ان اختاروا خدمتهم ثمّ اتخذوا بها الى سبيلاً كذلك نصحناک و امرناك ان اعمل بما أمرت من لدن ربك العزيز الجميل" الى آخراللوح مفهوم بیان مبارك چنین است ما تُرا برگردانیدیم بمحل خودت محض فضل و احسان بر مادرت ما او را درحزن عظيم بافتیم براستی ما وصیّت کردیم شما را در این کتاب که جز خدا را پرستش نکنید و در حق والدین احسان نمائید چنین فرموده است حق و مقدّر شده است حکم از نزد حکیم و از اینرو برگردانیدیم تُرا بسوی مادر و خواهرت \*\*\* ص 134 \*\*\* برای اینکه چشمش روشن شود و از شکرگذاران باشد بگو ای قوم محترم و معظم دارید والدین را و تعظیم نمائید پدر و مادر خود را بدین سبب نازل می‌شود بر شما خیر از ابر رحمت پروردگار شما که صاحب علو و عظمت است ما چون مطلع شدیم بحزن او از این رو امر کردیم تُرا به مراجعت رحمتیست از ما بر تو و بر او تذکری است برای دیگران مبادا مرتکب شوید عملی را که محزون کند پدران و مادران شما را اگر کسی شما را مخیر کند شما را در خدمت من و خدمت پدران و مادران البته اختیار کنید خدمت ایشان را و اتخاذ کنید بدان سبب راهی بسوی من این چنین نصیحت کردیم تُرا و امر فرمودیم تُرا البته عمل کن بآنچه مآمور شدی از طرف پروردگار عزيز جميل خود در قرآن و شریعت اسلام نیز حکم چنین بود مگر آنکه پدر و مادر در کفر اولاد ساعی باشند مخالفت آنان \*\*\* ص 135 \*\*\* لازم است چنانچه در قرآن می‌فرماید و آن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بی‌مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَاباری معلوم شد که در این امر مبارك سن بلوغ در پسر و دختر مساویست چه که در شريعت اسلام حدّ بلوغ پسر پس از اکمال و اتمام پانزده سنه است ولی دختر بعد از اتمام نُه سنه بوده چه که در مابين مسلمين مسلم است که حضرت صدیقه طاهره فاطمه دختر رسول‌الله نُه ساله بود که بحباله حضرت امیر‌المومنين داخل شد و یکی از اعتراضات مسیحیان بر اسلام همین است بلکه بر سبيل طعنه و استهزا می‌گویند دختر نُه ساله باید با عروسك بازی کند مخصوصاً در کتاب سنجش حقیقت که اخیراً در رد اسلام تالیف شده در صفحه ... می­نویسد که عایشه در سن هفت سالگی مخطوبۀ رسول‌الله شد و در نُه سالگی زفاف واقع شد و در آنوقت عایشه با عروسك بازی می‌کرد ولی ما بهائیان جميع مظاهر مقدّسه الهی را مظهر يفعل و ما يشاء و يحكم ما یرید می‌دانیم \*\*\* ص 136 \*\*\* و در احکام و اوامرشان لب از چون و چرا بسته­ایم هر يك از احکام نافذه مطاعه ایشان را بر حسب مقتضیات زمان و مکان بر وفق حکمت و مصلحت می­شناسیم و مطاع و منیع می‌دانیم خلاصة القول چون در آیات الهیّه و بينات مبین آیات سن بلوغ پانزده است یا باید پانزده تمام و کامل شود و در شانزده داخل شود لذا محض استیضاح محفل مقدس ملی بهائیان ایران از ساحت اقدس حضرت ولیّ امرالله جلّ شأنه سؤال نموده‌اند و جواب صریح نازل شده که سن بلوغ در پسر و دختر بعد از تمام شدن پانزده سال است و چون لوح مبارك حاضر نیست که عین عبارت در اینورقه درج شود بتحرير مضمون بیان مبارك اكتفا می‌گردد. تعیین شده و تصریحی نبود که در حد بلوغ دخول ؟؟

**نطق سی و چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کلّ ذلک بعد ادآء حقّ الله و الدّيون لو تکون عليه و تجهيز الاسباب للکفن و الدفن و حمل الميّت بالعزة و الاعتزاز کذلک حکم مالک المبدء و المآب.

چون در شریعت مطهره اسلام اگر کسی در زمان حیات و صحت عقل و مزاج وصیّت نمی‌کرد و درباره دین یا ادای خمس و ذکوة رد مظالم چیزی تعیین نمی‌نمود کسی حق نداشت که یك دینار از ترکه میّت صرف دفن و كفن یا ادای دِین نماید یا از بابت خمس و ذکوة دیناری بمستحقين بدهد خصوصاً اگر میّت وارث صغیری داشته باشد و لكن در این امر مبارك چنین نیست بلکه تقسیم ارث بترتیب مذکور بعد از ادای دِین میّت است اگر میّت \*\*\* ص 26 \*\*\* مقروض باشد و همچنین بعد از ادای حقوق الله است اگر بر ذمه داشته باشد و همچنین بعد از مخارج دفن و کفن و حمل میّت بعزّت و احترام موافق شئونات اوست خواه شخص در حال حیات در باره دفن و کفن و ادای دِین خود یا ادای حقوق الله وصیّت کرده باشد یا بدون وصیّت فوت شده باشد باید اوّل از متروکات آنچه لازمه شئونات لايقه اوست در تجهیز اسباب حمل و دفن وكفن مصروف شود بعد از مخلفات و متروكات او اگر قرض یا حقوق الله بر ذمه داشته اَدا شود آنگاه هر چه باقی ماند بر حسب حكم كتاب در میان وراث تقسیم گردد چنآنکه در خصوص هر یك از مراتب مذکور از مصدر امر مبین منصوص سؤال و استیضاح شده و جواب از قلم اعلی با مرکز میثاق درنهایت وضوح نازل گشته اکنون عین عبارات مبارکه سؤال و جواب را در خصوص هر یك در این اوراق درج می‌نماید سؤال حقوق الله و دیون میّت و تجهیز اسباب کدام مقدم است جواب تجهیز مقدم است بعد ادای دیون بعد اخذ حقوق الله و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بمقتضای دیون قليلاً و كثيراً قسمت شوند و در این خصوص مناسب چنین که قسمتی از بیان مبارك حضرت عبدالبهاء نیز زینت بخش این اوراق کنیم در صورتیکه شخصی فوت شود و مقروض باشد و بهیچ وجه مالک چیزی نباشد باید مومنین دین او را اَدا کنند و راضی نشوند که متوفى مدیون بماند \*\*\* ص 138 \*\*\* قوله تعالی "اگر نفسی از احبای الهی فوت شود و قرض داشته باشد و چیزی نداشته باشد باید بیاران همّت نموده و قرض او را بدهند مثلاً اگر من قرض داشته باشم و از این عالم بروم باید شما‌ها بکوشید که جميع قرض­های من داده شود چند نفر در بغداد وعكا از یاران فوت شدند و مدیون بودند و چیزی نداشتند من قرض آنها را دادم چه فرق می‌کند چه دِین خود انسان باشد چه دِین دوست انسان هیچ فرقی نمی‌کند شاید پیش مردم فرق کند ولی نزد ما نباید فرق بکند باید دِین هر کدام از احبای الهی را دِین خودمان بدانیم علی‌الخصوص کسیکه چیز داشته باشد یا زمین یا خانه یا اسباب و غیره باید احباء آنها را بفروشند و قرض را بدهند تا شخصی که فوت شده است یك پول مدیون کسی نباشد خیلی باید احباء بمبی همّت بکنند که قرض میرزا محرم را بدهند بجناب نوش محبت مرا برسانید من خیلی او را دوست می­دارم چونکه می‌بینم خادم امر است آرامی و راحت و خوشی نمی­طلبد این احبای الهی هر یک مثل يك عضوی می­مانند یک عضوی فعال و یک عضوی معطل ساکن متحرك نیست مثلاً چشم یک عضوی از اعضاء است باید همیشه ببیند گوش یک عضوی از اعضاء است باید همیشه بشنود دست یک عضوی از اعضاء است باید متحرك باشد اما اگر چشم یا گوش یا دست مظهر این افعال نباشند بی‌ثمراست مثلاً دست اگر حرکت نکند عاقبت خشك می‌شود همینطور هر یک از احباء عضوی از اعضاء هستند باید فعال \*\*\* ص 139 \*\*\* باشند جناب نوش عضويست فعال فرق است میان نفسیکه جميع آمال و آرزویش خوشی و راحت و شادمانی این دنیای فانی است و هیچ فکری جز این ندارد و میان نفسیکه خوشی و شادمانی و راحت خود را فدای حق کرده باشد جز رضای حق مقصد نداشته باشد همیشه فکرش این باشد که چه کنم که موفق برضای الهی باشم" الى آخر بيانه الاحلی از جمله مسائلی که در این موضوع ذکر و بیانش لازم است اینست که قبلاً ذکر شد که خانه مسکونی به پسر بزرگ‌تر تخصیص یافته با وجود این باید دانست که این حکم محکم در صورتی است که شخص متوفی مقروض نباشد پس اگر مدیون باشد ادای دِین بر هر چیز مقدم است و باید بیت مسکون فروخته شود و دِین میّت اَدا گردد چنانچه از مصدر عزّت سؤال شده و از فم مشیّت جواب صدور یافته عین عبارت سؤال و جواب اینست:

"هرگاه شخص متوفی حقوق الله یا حق‌الناس در ذمّه او باشد از بیت مسکون و البسه مخصوصه و سایر اموال بالنسبة بايد اَدا شود یا اینکه بیت و البسه مخصوص ذکر آنست و دیون باید از سایر اموال داده شود و هر گاه سائر متروکه وفا نکند بِدیون چگونه معمول شود.

جواب دیون و حقوق از سایر اموال داده شود و اگر اموال وفا نکند از بیت سکون و البسه مخصوصه اَدا شود."

مسئله دیگر که ذکرش در اين مقام مناسب است بیان وجوب صلوة \*\*\* ص 140 \*\*\*ميت و وقت آنست اوّلاً وقت نماز قبل از دفن است و این صریح عبارت سؤال و جواب است:

"سؤال از وقت نماز میّت قبل از دفن و یا بعد از آن و توجه بقبله لازم است یا نه.

جواب ادای صلوة قبل از دفن و اما القبلة اينما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله لازم نیست بهر طرف بایستید صحیح است ثالثاً نماز میّت باید بجماعت اَدا شود چنانچه در ضمن بیان نماز يوميه سابقاً بیان شد رابعاً نماز میّت مخصوص کبار است و برای اطفال که فوت می‌شوند نماز میّت واجب نیست و اما کیفیت صلوة میّت در ضمن بیان نماز واجب مشروحاً بیان شد و در این مقام تكرار لازم نیست و چنانچه عرض شده که نماز میّت برای اطفال واجب نیست"

عبارت سؤال و جواب این است:

"سؤال وضع خاتم که در کتاب اقدس نازل شده مخصوص کبار است یا صغار هم داخلند.

جواب مخصوص کبار است و همچنین صلوة میّت آنهم مخصوص کبار است."

اگر کسی اعتراض کند که در دفن اموات رعایت احترام چه لزومی دارد جواب گوئیم احکام الهی مشتمل بر حكم بالغه است اگر چه آن حکمت ها از ادراک ما مستوراست چه بسا اشیائی که تا بصر آنرا ادراك و مشاهده نکند عقل از تصور و ادراکش عاجز است از آنجمله در سقوط جنین از رحم مادر از مصدر امر سؤال شده جواب از فم مشیّت صادر شده قوله جلت عظمته "خلق جنین از برای نمو و بلوغ است و هر نفس از ادراك كُنه حكمة الی عاجز \*\*\* ص 141 \*\*\* بوده و هست عقل فی­الحقيقة آية اعظم است در انسان طوبی از برای نفسیکه به آن فائز است و لكن مع علو مقام و نمو رتبه او مشاهده می‌شود از ادراک اکثر اشياء عاجز است چه آگاهی عقل از گواهی بصر است اگر چشم نخل را مشاهده ننماید عقل عالم اثمار و اوراق و اشجار و اغصان و افنان را در نواة ادراک نکند کجا قبل از رویت عقل ادراک نماید که شئی در عالم یافت می­شود که ذرّه آن جميع عالم را بسوزاند و رماد نماید و معدوم در مفقود کند البته یَد قدرت حق آن جنین را بعالم كمال رساند نه عوالم الهی منحصر به این عالم است و نه قدرتی از شئی ممنوع و نه قوتش محصور باسباب این عالم و چون ثابت و محقق شد که مانع او تمام و کامل است و آنچه مشاهده شده و می‌شود بمقتضای حکمت است در اینصورت نزد هر نفسی ثابت و محقق می‌شود که از برای آنچه ناقص مشاهده می‌گردد تمامیّت و كامليت مقدّر شده و ظاهر خواهد شد انّه هوالقادر الصانع المدبر الحكيم."

نقل از لوح مفصلی که بافتخار حاجی آخوند آیادی از قلم اعلى نزول یافته.

**نطق سی و پنجم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قل هذا لهو العلم المکنون الّذى لن يتغيّر لانه بدء بالطآء المدّلة على الاسم المخزون الظاهر الممتنع المنيع و ما خصصناه للذرّيات هذا من فضل الله عليهم ليشکروا ربّهم \*\*\* ص 142 \*\*\* الرحمن الرحيم.

مفهوم آیه اوّل چنین است که تقسیم میراث بدین ترتیب که در کتاب مستطاب اقدس نزول یافته ابدی و سرمدی است و هرگز تغییر نخواهد کرد زیرا که از عدد نه آغاز نموده و این عدد مبارک با اسم اعظم مطابق و این علم مكنونی بود که در این ظهور اعظم ظاهر شد و الى الابد از تغییر محفوظ و مصون خواهد بود زیرا این دور مقدس را امتدادی عظیم است و بصريح بیان تا پانصد هزار سال دیگر ظهوری در عالم باین عظمت نخواهد یافت نه اینکه بعد از این ظهور ظهورات مظاهر مقدّسه الهیّه ممنوع باشد و ظهور مظاهر الهی خاتمه یافته باشد و دیگر شریعتی تشریح و تجدید نشود چه عقیده ما بهائیان مانند تقاليد موهومه ملل و ادیان سائره نیست که یدالله را مغلول و فیوضات دائمه مستمره الهی را مقطوع و مختوم بدانیم معاذ الله بلکه معتقدات ملل را قدح و ذم می‌کنیم نهایت آنکه بعجب نصوصی قاطعه صريحه ظهورات آتیه را در ظلّ این ظهور اعظم و مستفيض از فیوضات جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می‌دانیم چنانچه حضرت عبدالبهاء جلّ ذكره الاعلى در لوحی راجع بظهورات بعد می‌فرماید قوله تعالى: "اما المظاهر المقدّسه التى تاتی منبعد فی ظلل من الغمام من حيث الاستفاضه هم فی ظل جمال القدم و من حيث الافاضه يفعل ما يشاء. ع ع"

\*\*\* ص 143 \*\*\* یعنی مظاهر الهیّه که بعد از این ظهور ظاهر خواهند شد از حیث فیض بخشی مستقل و مختارند و از حیث فیض جوئی مستفیض از جمال قدم­اند چنانچه انبیای اولوالعزمی که بعد از حضرت ابراهیم مبعوث شدند مانند حضرت کلیم و حضرت مسیح و حضرت خاتم الانبياء با اینکه مستقل و صاحب کتاب و دارای شریعت جدید بودند معذلك سنن و آثار حضرت خلیل در شرایع مقدّسه ایشان مجری و متبع بود چنانچه بصريح قرآن حضرت رسول اکرم مآمور متابعت سنن ابراهیم بود قوله تعالى:

"فاتبع ملة ابراهيم ایضاً بامت خود امر بمتابعت سنن ابراهیم می‌فرماید:

"فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا" و این معنی از الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در کمال وضوح مفهوم و مستفاد می‌گردد چون از تغییر آیه مبارکۀ یدبرالامر من السماء الى الارض سؤال کرده‌اند جواب از مرکر میثاق چنین نازل شده قوله تعالى "از آیه مبارکه یدبرالامر من السماء الى الارض ثمّ يعرج الیه فی يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون سؤال نموده بودید این یوم یوم قیامت کبری و طامه عظمی است زیرا در آن یوم آثار و وقایعی و انوار و حوادث و شئون و بدایعی و حقایق و اسراری و احکام و آثاری ظاهر گردد که پنجاه هزار سال گنجایش ظهور آن انوارا نداشته باشد و دیگر آنکه در آن یوم که میقات يوم معلوم بود احکام و شرایع و آثار و فیوضات و تعاليمش هزار سال بلکه پانصد هزار سال جاری و ساری است این هزار \*\*\* ص 144 \*\*\* سال با پنجاه هزار حدود تقریبی است و کنایه از احقاب و دهور است و در آن یوم موعود فيوضات الهیّه واضحا از ملکوت رحمانیّت و سماء فردانیّت نازل و چون آن فیوضات در عالم ادنى الى الابد استقرار نیابد بلکه آن نور ساطع باز بكوكب لامع عود نماید و آن یاران رحمت که از فیوضات بحر احدیّت است باز بمحيط عظیم راجع گردد چنانچه ملاحظه نمودید که در یوم ظهور نقطه فرقان روحی له الفداء انوار فیوضات از آن نَیّر لامع بر عالم امکان واضح و مشهود و ساطع گشت و هزار سال آن فیض رحمانی بر تلال و دیار و حقایق ممکنات فائض بود و چون دور منتهی شد آن آثار راجع بملكوت غیب شد پس اشراق جدید شد و نور بدیع طلوع نمود راه هدایت واضح گشت دلیل جلیل ظاهر شد و سبیل حضرت رحیم مكشوف و آشکار شد بهار الهی چنان بذل و بخششی نمود که در آغوش تربیت جنت ابهی را زینت بخش ملکوت اعلی کرد این نور جدید که در یوم سعید علم افراخت فیوضات و انوار و اسرار و آثار و بیناتش تا پانصد هزار سال جاری است" الى آخراللوح و نیز صريح الواح الهی مفهوم همین بیان مبارک را معلوم و مشهود می­دارد از آنجمله در این لوح مبارك صريحاً و واضحا من غير تأویل می‌فرماید قوله "جلّ كبريائه طوبی لنفس تربی العباد بحدود اللمالتی نزلت فی الزبر والالواح قل لو يظهر فی كلّ يوم احد لا يستقر امرالله فی المدن والبلاد هذا الظهور بظهر نفسه فی كلّ خمس ماة الف سنة مرة واحدة كذلک كشفنا القنا و ارفعنا الاحجاب طوبی لمن عرف \*\*\* 145 \*\*\* مراد الله من عرفه بفرح قلبه و يستقيم على الأمر على شأن لايزله من فی الابداع قد كشفنا فی هذا اللوح سرا من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المكنون لئلا ترفع ضوضاء الفجار" یعنی خوشا بحال کسی که تربیت کند بندگانرا باحکام خداوند که نازل شده در کتاب و الواح بگو اگر ظاهر شود در هر روز کسی استقرار نمی‌یابد امر الهی در شهر‌ها و بلاد این ظهور هر آینه ظهوری است که در مدت پانصد هزار سال یک مرتبه ظاهر می‌شود چنین برداشتیم نقاب را و بلند کردیم حجاب را خوشا بحال آنکسی که بشناسد مقصود الهی را هر کس بشناسد مسرور می‌شود قلب او و مستقیم می‌شود بر این امر بشأنیکه نمی‌لغزاند او را اهل عالم ما ظاهر کردیم در این لوح سرّی از اسرار این ظهور را و مستور داشتیم آنچه پوشید ماست برای اینکه ضوضاء فجار بلند نشود و از الواح عدیده حضرت عبدالبهاء جلّ بیانه نیز امتداد این دور مبارك و هم بقای آثار معلوم و مفهوم می‌گردد که تا پانصد هزار سال باقی است ولی مقصود این نیست که تا پانصد هزار سال دیگر مظهری از مظاهر الهی ظهور نمی‌کند و شریعتی تشریح نمی‌شود نهایت قبل از هزار بصريح بیان مبارك ظهور ممتنع و محال است و در مقام خود آیات و الواح منزله در این خصوص مندرج خواهد شد و نکته دیگر نیز از الواح مسطوره می‌توان ادراك نمود و آن اینست که از برای هر یک از ادیان و شرایح مقدّسه الهیّه دوره تاسیس و دوره تدبیر \*\*\* ص 146 \*\*\* و ترویج و دوره عروجی مقرّر بوده مثلاً در دیانت مطهره اسلامیه دوره تاسیس عبارت از ایّام حیات رسول‌الله که شارع شریعت است و دوره تدبیر ایّام حیات حمله به اولیای دین و ائمه طاهرین که مبین کتاب و حافظ دین و مروج شریعت سید المرسلین بودند در مدت دویست و شصت سال و دوره عروج از صعود حضرت عسکری تا مدت هزار سال تمام که عبارت از یک يوم ربّانی است به موجب آیه مبارکه "قل لكم میعاد يوم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون و إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّون" و پس از هزار سال تمام که عبارت ظهور الهی تجدید شد اما چون در این ظهور اعظم کلیّه امور بهیئت بیت‌العدل اعظم در تحت ریاست ولی امرالله محول و مرجوع است لهذا امتداد عظیم است و ممکن است تا هزاران سال ظهوری نشود چنانچه از بسیاری از الواح مقدّسه مركز میثاق معلوم و مفهوم می‌گردد از آن جمله این لوح مقدس است قوله جلّ بيانه و اما از بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل از الف قطعيا ظهور ممتنع و مستحيل است و جميع نفوس مقدّسه در ظل مبارک ولی بعد از الف سنه مصطلح بين ناس ممتنع و مستحيل نیست حال این مدت احتمال امتداد دارد می‌شود که هر روزی عبارت از هزار سال بشود چنانچه در قرآن می‌فرماید "إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ" مقصود اینست که بعد از انقضای الف سنه مصطلح بين ناس ظهور ثانی فوراً محتوم نیست شاید امتداد زیاد یابد الی آخر اللون و اما مفهوم آیه مبارکه دوم اظهار فضل و عنایت در حق ذریه \*\*\* ص 147 \*\*\* است می‌فرماید آنچه بذ ربه تخصیص دادیم یعنی نه سهم دیگر بر اسهام ذریه اضافه کردیم و از دیگران نقص کردیم این محض فضل و رحمت بود بر آنان تا سبب شکرگذاری ایشان به پروردگار مهربان خود گردد.

**نطق سی و ششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

" تلک حدود الله باهوآء انفسکم اتّبعوا ما امرتم به من مطلع البيان و المخلصون يرون حدود الله مآء الحيوان لاهل الاديان و مصباح الحکمة و الفلاح لمن فى الارضين و السموات" نفوس موقنه‌ئی که بصر و بصیرتشان از انوار هدایت و عرفان روشن و منیر گشته و از ظلمات طبیعت نجات یافته بشاهراه نجات رسیده‌اند بيقين مبین می‌دانند که تنها چیزی که کافل راحت و آسایش بشر است فقط شرایع و ادیان الهیّه است که در هر عصر و زمان بتوسط یکی از مظاهر مقدّسه الهی تشریع و تقنين شده و می‌شود و صلاح و فساد و وسائل و اسباب هدایت و ضلالت مشروحا تبیین و توضیح گردیده و از هر حيث حجت الهی بر عموم خلق کامل و بالغ شده تا کدام عاشق صادق با دلبر سعادت دست در آغوش گردد با کدام جاهل غافل خفاش صفت چشم از انوار شمس حقیقت بپوشد و آن هياكل قد سیه اوّل مربی نوع بشرند که جامعه انسانیّت را بشاهراه حقیقت راه داده و بس منزل سعادت و راحت می‌رساند و ایشانند اوّل معلم الهی \*\*\* ص 148 \*\*\* که نوع انسان را در مکتب توحید و دبستان تجرید درس معانی و بیان و حقایق و دقایق عرفان و ایقان میاموزند و از همجيت وتوحش نجات داده بمقام بلند انسانیّت و تمدن می‌رسانند و از تعاليم جان پرور خویش مقاصد و شرور و نقائص عالم طبیعت را بفضائل و كمالات تبدیل می‌نمایند و مضرّات مهلکه نفس و هوی را بفوائد و نتائج برّ و تقوی دلالت و هدایت می‌فرمایند و اما اشخاصی که در هر عصر و زمان در حفره جهالت و غباوت خزیدند و در اسفل السافلين طبیعت ماوی جستند و مانند خراطین و کرم مهین در زیر زمین بطين اوهام و خرافات قانع شدند و با قوه قاهره الهیّه به مقاومت و معارضه برخواستند و در ظلمت کفر و ضلالت باقی ماندند و از انوار ساطعه شمس حقیقت استضائه و استفاضه نخواستند و خود را از فیوضات ابدی محروم و بی‌نصیب نمودند تا در این عصر مجید که دو شمس حقیقت از افق کشور مقدس ایران درخشیدند و باز نوع بشر بر حسب عادت بموجب آیه شریفه "کما بداكم تعودون فريقا هدی و فريقا حقّت عليهم الضلالة" فرقه بنور هدایت مهتدی شدند و از انوار مشرقه این دو شمس حقیقی مستضئی و مستنير گشتند و جمعی دیگر بحمال اوهام تمسّک جستند و شياطين عصر را اوليا دانستند و پیروی آنانرا برمتابعت حق ترجیح دادند اما تفوسیکه بتوفيقات الهیّه موفق شدند و بعرفان مشرق وحی فائز گشتند و از غرقاب كفر نجات یافتند مشمول فضل و رحمت منبسطه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم شدند لهذا در این آیه مبارکه به فضل و عنایت عباد را از پیروی نفس وهوی نهی و بمتابعت احکام مقدّسه خود امر ميفرماید \*\*\* 149 \*\*\* و بعدم تجاوز از احکام متذکر می‌دارد و می‌فرماید این است احکام الهی به هوای نفس خود از احکام حق تجاوز نکنید و به آنچه از مطلع بيان رحمن مآمور شده­اید متابعت کنید چه ارباب خلوص و رستگاری می‌بینند و در سائر الواح الهیّه این نصیحت مشفقانه مکرر از قلم اعلى نزول یافته از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله جلّ ذكره".

"ای دوستان این مظلوم تكلم نمی‌نماید مگر بآنچه مصلحت شما در آن بوده از نصیحت او مگذارید و به هوای خود مپردازید"

و در لوح دیگر می‌فرمایند قوله تعالی شأنه:

پس ای دوستان بشنوید ندای دوست حقیقی خود را و باسیاب دنیا و آنچه در اوست، مشغول نشوید و خود را از زیارت جمال محبوب جان ممنوع نفرمائید و نمیخواهد برای شما مگر دولت باقی و ملك دائمی را و هرگز برای خود چیزی نخواسته و مقصودی جز ظهور عدل وصول احباب بمحافل قدس باقیه نداشته و كفى بالله شهيدا و من عنده علم الكتاب و درلون دیگر می‌فرماید قوله جلت عنايته:

"اليوم بر کلّ لازم و واجباست متابعت احكان الهی را و از اعظم احکام حکمت است جمیع بآن مآمورند و تفصيل آن در الواح عربی و فارسی نازل شد و باید ملاحظه نمایند و بآن عامل گردند و در لوح دیگر که با فتخار ابن ذبیح از قلم اعلى نازل می‌فرماید در اوّل امر حق جلّ جلاله ناظر با قبال وحله بود، چه که قبل \*\*\* 150 \*\*\* از نزول اوامر و احكام اظهار نمود و القای کلمه فرمود هر نفسی من غير توقف قبول نمودار و بِكلّ خير فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی واشراق شمس امر بر كلّ لازم و واجب که بآن تمسّک نمایند و بآن عامل شوند".

و در لوحی که بافتخار میرزا محمد تقى نازل می‌فرماید قوله جلّ قوله:

"همانقسم که ذکر و اقبال و طاعت نزد حق مقبول و مذکور و ممدح و همانقسم اعمال نالايقه مردود و غیر مقبول چه بسیار از امورکه واقع شده و حق آنرا ستر فرموده و البته این ستر را كشف از پی و جزائی از عقد" الى آخر.

و در لوحی مرحوم عندلیب می‌فرماید قوله جلّ جلاله:

"بگو اهل بها از هر یک اگر عمل نالايقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست چه که نفوس غافلند بمجرد اصغاء عمل منکر نار فساد برافروزند و بانتشار عمل آغازنمايند و نسبت آنرا بمبدء راجع کنند مکرر از قلم اعلی این کلمه عليا نازل جنودی که ناصر حقند اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سدار اين جنود تقوى الله است آنانی که لايق اصغاءاین نداست قلييل مشاهده می‌شود" الى آخر .

باری فضل وعنایت حق در باره عباد خوش نه بحدّيست که تقریر و تحریر زبان و بیان بتواند از عهده برآید در این مقام فقره دیگر از الواح منزله از قلم اعلى مرقوم می‌شود چه عاقل خبير از قطره \*\*\* ص 151 \*\*\* پی بدریا می‌برد قوله جلّ احسانه:

"یا احبائی و اولیائی قسم بعزّت ملکوتین که حبّ ربّ العالمين عاشقین خود را نهایت ندارد چه که اصل موجودات را از قدره از بحر حبّ خود آفریده است چنآنکه ظن عوالم الهیّه نمایت ندارد مراتب محبت او هم غایت نداشته و ندارد ان یا عبادی ایاّی فاحبون ان ياعشاقی ایّام فاعشقون"

و بیانات حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلى درامر بلزوم اطاعت احكام و اوامر و نهی از تجاوز از حدود و قوانین الهیّه بقدری تأکید فرموده است که حدّ ندارد و در اینورقه بدو سه فقره اكتفا می‌شود از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله تعالى:

"اما شما از تعاليم و وصايا و نصایح جمال مبارک بقدر سر سوزن تجاوز ننمائید بهمانقسم که در الواح تجليات واشراقات وكلمات و بشارات و مکاتیب مثبوت بهمان نوع حرکت نمائید".

و در لوحی که درایّام اقامت درمصر از یراعه میثاق صادر گشته می‌فرماید قوله جلّ بیانه:

"حال وقت آنستکه یاران بتوپی خلق رحمان پردازند و بموجب وصايای جمال مبارك بمحب جمهور مشهور گردند و بتمشیّت تعالیم الهی بر خیزند و بمجب نصایح جمال مبارک عمل نمایند تا احکام رحمانی و تعالیم ربانی و فرار ایمانی از حیز سطور بحیز  ظهور آید و حصول پذيرد و این شجر ثمر بخشد و این کشت آبیاری گردد جمیع اعمال و اخلاق را باید تطبیق باید کتاب نمود \*\*\* ص 152 \*\*\*و بموجب تعاليم حرکت کرد و سبب نورانیّت جهان و ظهور رحمانیت در عالم انسان شد" الى آخر بيانه الاحلى

و در لوحی دیگر می‌فرماید قوله الأعلى:

احباب الهی باید نوعی روش و سلوک نمایند که دیگران حیران مانند" الى آخر بیانه

و این مقدار که ذکر شد برای بندگان آستان الهی که در اجرای اوامر و اذکار سعی نموده و می‌نمایند و مایلند که عظمت امر و آثار جمال مبارک را عملاً باهل عالم ثابت نمایند کفایت است.

**نطق سی و هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد کتب الله على کلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت­العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهآء و ان ازداد لابأس و يرون کانّهم يدخلون محضر الله العلّى الاعلى و يرون من لا يرى و ينبغى لهم ان يکونوا امنآء الرّحمن بين الامکان و وکلآء الله لمن على الارض کلّها و يشاوروا فى مصالح العباد لوجه الله کما يشاورون فى امورهم و يختاروا ما هو المختار کذلک حکم ربّکم الغفّار اياکم ان تدعوا ما هو المنصوص فى اللّوح يا اولى الانظار .

در این آیات مبارکه امر بتاسيس بيت العدل وبيان تعداد اعضا مجلله آن وبیان وظائف و تکالیف و صفات رجال بيت العدل در موقع حضور اجتماع و اهمیّت آن بر جميع افراد بهائی در نهایت وضوح بداهت است که این امر مهم مستغنی از شرح و توصیف \*\*\* ص 153 \*\*\* و بیان لزوم و اهمیّت آنست من ذلک چند فقره از الواح مقدّسه الهیّه و مرکز میثاق روح العشاق لتربته الفداء در این اوراق مندرج ومسطور می‌گردد که این موضوع نیز مسكوت عنه نمانده باشد از آن جمله این لوح مبارک است که آیات اوّل این لوح بعينه عبارات مباركه‌ اقدس است مگر اندکی عبارت این لوح مبارك با آیات شریفه کتاب مستطاب اقدس تفاوت دارد قوله الّامن الاقدس:

"قد کتب الله على کلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت¬العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهآء و ان ازداد لابأس و يرون کانّهم يدخلون محضر الله العلّى الاعلى و يرون من لا يرى و ينبغى لهم ان يکونوا امنآء الرّحمن بين الامکان و وکلآء الله لمن على الارض کلّها و يشاوروا فى مصالح العباد لوجه الله کما يشاورون فى امورهم و يختاروا ما هو المختار کذلک حکم ربّکم العزيز الغفّار.

جمال قدم مخاطبا للامم می‌فرماید در هر مدینه‌ئی از مدائن ارض باسم عدل بيتی بنا کنند و در آن بيت على عدد اسم اعظم از نفوس زکیه مقدّسه مجتمع شوند و باید آن نفوس حین حضور چنان ملاحظه کنند که بين يدی الله حاضر می­شوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده و لحاظ الله بآن متوجه و بعد از ورود باید وکالة من انفس العباددر امور و مصالح كلّ تكلم نمایند مثلاً در تبلیغ امرالله اوّلاً چه که این امر اهم امور است تا کلّ کنفس واحده در سادق واحدیّه وارد و جمیع من على الارض هيكل واحد مشاهده \*\*\* ص 154 \*\*\* شوند و همچنین در آداب نفوس وحفظ ناموس و تعمیر بلاد والسیاسته الّتی جعلها الله اسا للبلاد و حرز للعباد ملاحظه کنند وتبلیغ امرالله نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و همچنین سایر امور و آنرا مجری دارند و لكن ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عزّ صمدانی نازل شده نشود چه که حق جلّ شأنه آنچه مقرّر فرموده همان مصلحت عباد است انّه ارحم بكم منكم انّه لهو و العليم الخبير و اگر نفوس مذکوره بشرایط مقرره عامل شوند البته بعنآیات غیبیه موبد می­شوند این امری است که خیرش بِكلّ راجع می‌شود و بسیاری از امور است که اگر اعتنا نشد ضایع و باطل خواهد شد چه بسیار از اطفال که در ارض بی‌آب وام مشاهده می‌شوند اگر توجهی درتعليم واكتساب ایشان نشود بی‌ثمر خواهند ماند ونفس بی‌ثمر موتش ارجح از حیات او بوده و همچنین در اغنيا و اعزه که بعلّت ضعف و پیری یا امر آخر بفقر و ذلت مبتلا شده‌اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق بارض است این نفوس لله تفکر و تدبر نمایند و آنچه صواب است اجرا دارند اگر عباد بطرف فؤاد ناظر شوند یقین می‌دانند که آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من على الارض کلّ باید بمثابه جناح باشند از برای یکدیگر فخر انسان درحکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده‌اند و در جع زخارف و كبر و غرور کلّ از تراب مخلوق و باو راجع ای اهل بها زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده شما لئالى بحر احدیه­اید در لولو ملاحظه کنید که صغار عزّت او بنفس او بوده اگر او را در حریر‌های بسیار لطیف \*\*\* ص 155 \*\*\* بگذارند آن حریر مانع ظهورات طراوت ولطافت اوخواهد شد زینت او بنفس اوست کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون مباشيد ای اشجار رضوان خود را از ارباح ربيع الهیّه منع مکنید و از نفحات كلمات حکمیه ربانیه محروم ننمائیدعنایت بمقامی است که مع غفلت كلّ و این بلیه کبری درسجن عكا از قلم ابهی جاری فرموده آنچه را که خیر عباد او بوده انّه هو الغفور الرحيم و از الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الابهی بقسمتی ازدرج این لوح مبارك اکتفا می‌کنیم تا رشحه نشان نهر و قطره دلیل بحر گردد قوله عزّ بيانه از حکمت حواله بعضی احکام مهمه به بیت‌العدل سؤال نموده بودید اوّلاً آنکه کورالهی صرف روحانی و رحمانی و وجدانی است تعلقی بجسمانی ملکی و شئون ناسوتی چندان ندارد چنآنکه دور حضرت مسیحائی نیز روحانی محض بود و در جميع انجیل جز حكم منع طلاق و اشاره برفع سبت نبود جميع احکام روحانی و اخلاق رحمانی بود چنانچه فرمودند ما جأ ابن الانسان اليدين العالم بل ليحيی العالم حال این دور اعظم نیز صرف روحانی و معطی زندگانی جاودانی است زیرا اس اساس دين الله تزئین اخلاق وتحسين صفات و تعديل اطوار است و مقصود اینست که کیئونات محتجبه بمقام مشاهده فائز گردند و حقائق ناقصه نورانی شود و ما احكام سائره فرع ایقان و ایمان و اطمینان و عرفان است با وجود این چون دور مبارك اعظم ادوار الهیّه است لهذا جامع جميع مراتب روحانيه و جسمانیه درکمال قوت و سلطنت لهذا مسائل کلیّه که اساس شريعة الله است منصوص است ولی متفرعات راجع \*\*\* ص 156 \*\*\* به بیت‌العدل وحکمت آن اینست که زمان بر یک منوال نماند تغیر و تبدل از خصائص و لوازم امکان و زمان و مكان است لهذا بیت‌العدل بمقتضای آن مجری می‌نماید و همچه ملاحظه نشود که بیت‌العدل بفكر ورای خویش قراری دهد استغفرالله بیت‌العدل اعظم بالهام و تأئید روح القدس قرار و احکام جاری نماید زیرا در تحت و قایت و حمایت و صیانت جمال قدم است و آنچه قرار دهد اتباعش فرض مسلم و واجب متحتم است ابداً مفری از برای نفس نه قل يا قوم ان بیت‌العدل الاعظم تحت جناح ربکم الرحمن الرحیم ای صونه و حمايته وحفظه وكلائته لانه امرالمومنين الموقنین باطاءته تلك العصبة الطاهرة و الثلة المقدسة القاهرة فسلطنتها ملکوتیته رحمانيته و احكامها الهامیته باری مقصود حکمت ارجاع و احکام مدنیّت به بیت‌العدل این است و در شریعت فرقان نیز جميع احکام منصوص نبود بلکه عشرعشر از معشار منصوص نه اگر چه کلیّه مسائل مهمه مذکور ولی البته یك كرور احکام غیر مذکور هود عُلما بقواعد اصول استباط نمودند و در ان شرایع اوليه افراد عُلما استنباطهای مختلف می‌نمودند و مجری می‌شد حال استنباط راجع بهیئت بیت‌العدل است و استنباط واستخراج افراد عُلما را حکمی نه مگر آن که در تحت تصدیق بیت‌العدل درآید و فرق همین است که از استنباط وتصديق هیئت بیت عدل که اعضای منتخب و مسلم عموم ملّت است اختلاف حاصل نمی‌گردد ولی از \*\*\* ص 157 \*\*\* استنباط افراد عُلما و حکما اختلاف حاصل شود و باعث تفريق و تشتیت و تبعیض گردد و وحدت کلمه برهم خورد و اتحاد دين الله مضمحل شود و بنیان شرع الله متزلزل گردد" الى آخراللوح و اما شرایط و کیفیت انتخاب در الواح مقدّسه وصایا و لوحیکه بافتخار مرحوم حاجی آخوند ایادی و الواح عدیده از کلک حضرت ولیّ امرالله جلت ولايته دستور آن بیان شده و از بیان و تحریری را در این ورقه مستخغض و معانيم امیدوار از فضل محیطش چنانیم که بعمل و اجراء دستورات مبارکه موفق وعامل گردیم.

 يا ملأ الانشآء عمروا بيوتاً باکمل ما يمکن فى الامکان باسم مالک الاديان فى البلدان و زينّوها بما ينبغى لها لا بالّصور و الامثال ثمّ اذکروا فيها ربّکم الرحمن بالّروح و الريحان الا بذکره تستنير الصّدور و تقرّ الابصار.

این بس واضح است که در هر يك از ادیان الهیّه وكتب سماویه امر به بنای محلی مخصوص برای عبادت و ذكر الهی بوده و در هر امّتی باسمی موسوم بوده است مثلاً در شریعت حضرت کلیم بکنیسه و در دیانت حضرت \*\*\* ص 158 \*\*\* زرتشت با آتشکده موسوم و معروف بوده است و در دیانت مقدّسه بهائی بمشرق الاذکار تسمیه شده و در این آیه مبارکه حق جلّ جلاله بعباد خود امر می‌فرماید که در هر شهری بیتی در نهایت تزیین و رفعت و كمال باسم حق بنا کنند و آنچه لازمه زینت و آرامش است در آن بنای مقدس بکار برند و لكن از وضع صور و تماثيل و مجسمه‌ها در آن بنیان رفيع خود داری نمایند که مانند ملل قديمه عاقبت منجر بصورت پرستی و عبادت اصنام نشود چنانچه در بعضی شرایع تمثال بزرگان دین خود را محض تذکر و یادگار در معابد می­گذاردند و عاقبت منجر به بت پرستی می‌شد از جمله آن بيوت مبارکه خانه کعبه بود که بنا بر بعضى اقوال اوّل موسس این بیت حضرت آدم و موافق مشهور نخستین موسس حضرت ابراهيم بوده و مخصوص عبادت و ذکر الهی بنا و تاسیس فرموده‌اند چنانچه در قرآن در سوره مبارکه بقره در آیات عدیده تصریح شده و همچنین در سوره آل عمران می‌فرماید اِنَّ اوّل بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ یعنی اولين خانه­ئی که برای مردم بنا شد همانا مکّه بود و این بیت مقدس علّت برکت و هدایت خلق بود و لكن بالنيتجه بجهت وضع صور و تماثيل و مجسمه‌ها بتخانه شد و پس از بعثت رسول اکرم و فتح کعبه در سال هشتم هجرت دوباره این بیت مقدس از آلایش اصنام و اونان پاك شد و آنحضرت این بیت مبارك را قبله و مطاف عالم مقرّر فرمود و \*\*\* ص 159 \*\*\* شهر مکّه را چنان در انظار جهانیان معزز و محترم گردانید که آنرا بلد امن وامان خواند بقسمیکه هر کس مرتكب هر خطائی می‌شد همینکه بمکّه پناهنده می‌شد محفوظ و در امان بود چنانچه صریح آیه قرانست فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا الى آخر چنانچه نفوسیه در جنگی صفين عهد و بیعت امیرالمومنین را شکستند و در نهروان صف قتال با حضرت آراستند پس از شکست و انهزام بمكه فرار نمودند و آنحضرت ایشان را تعقیب و تعرض نفرمود و در انجا آسوده و امین بودند و مشورت قتل آنحضرت نمودند و ابن ملجم داوطلب قتل آنحضرت شد باری در این آیه می‌فرماید آن بیت را در هر شهر باسم حق بنیان نمائید در نهایت کمال و در تزیین آن بآنچه شایسته مقام آن بنیان رفیع است قصور نورزید اما نه بوضع صور و امثال در آن بيوت مقدّسه پس از آن در آن بيوت بذكر الهی مشغول گردید بدانید که بوسیله ذکر خداوند قلبها منوّر و دیده‌ها روشن می‌شود و اما در فضیلت و اهمیّت ذکر الهی بر نفوسی که تتبع در کتب سماویه دارند در نهایت وضح است که تأکیدی که در باره آن ذکر شده درباره اعمال و عبادات دیگر نشده است زیرا برای هر یک از اعمال حسنه حدی معین و مقررو گشته و از برای ذکر الهی حدّ محدود تعيين وتحديد \*\*\* ص 160 \*\*\* نشده مثلاً در قرآن شریف برای نماز در شبانه روزی هفده رکعت نماز در سال يكماه روزه و در صورت استطاعت در مدت عمر یک مرتبه حجّ کعبه مقرّر شده و همچنین سائر اعمال و عبادات ولی در باره ذکر می‌فرماید يَا أَيُّهَا الّذين آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا · وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا یعنی ای اهل ایمان ذکر خدا را بسیار بگوئید و در هر صبح و شام ذات کبریا را تسبیح بگوئید و نیز می‌فرماید فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِی وَلَا تَكْفُرُونِ یعنی اگر شما مرا ذکر کنید من نیز شما را ذکر خواهم کرد و اگر از ذکرش غفلت کنید از نظر عنایت من محو خواهید شد و در مقامی می‌فرماید وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى‌ الى آخر یعنی هر کس از ذکر من اعراض کند معیشتش تنگ می‌شود و در آخرت کور محشور می‌گردد و از قلم میثاق تفسیر این آیه مشروحاً نازل شده که در آن در اين مقام نگنجد و شاید در موقعی دیگر بذکر و درج آن توفیق بافتیم و اما اهمیّت ذکر این امر مبارك بر ارباب اطلاع مخفی نیست که ستون الواح وزیر الهیّه مشحون است بر تذکر عباد خود بذکرو فوائد و نتائج ذکرالهی و این عبد چند فقره آنرا مرقوم می‌دارد در کلمات مكنونه می‌فرماید قوله تعالى ذكره "ای بیگانه با یگانه شمع دلت برافروخته دست قدرت منست \*\*\* ص 161 \*\*\* آنرا بباد‌های مخالف نفس و هوی خاموش مکن و طبیب جميع علتهای تو ذکر منست فراموشش منما حبّ مرا سرمایه خود کن و چون بصر وجان عزیزش دار".

در فضیلت ذکر همين بس كه حق جلّ و جلاله آنرا طبیب حاذق جميع امراض روحی شمرده و اشارات لطيفه‌ئی در این بیان مختصر مکنون که اشاره بآن بی‌مناسبت نیست اوّل آنکه ذکر سبب نورانیّت قلب و نجات از مضرّات و مفاسد نفس و هوی است دوم ذکر الهی موجد عشق و محبت الهی است و حصول عشق و محبت نهایت ترقی و معراج مومن است بمعراج قرب چنانچه حدیث قدسی من عشقنی عشقته شاهد این مقال است و نیز در کلمات مکنونه عربی می‌فرماید "اذكرنی فی ارضی لاذكرت فی سمائی لتقرّ عینی" و در لوحی می‌فرماید "ذکر الهی امطار رحمت است از برای حبه‌های معانی" در لوح دیگر قوله جلّ شأنه "مصباح دل حبّ الله بوده او را بدهن ذکر برا فروزید" درلوح دیگر می‌فرماید "ذکر حق مونس جانها و محیی دلهاست" در لوح دیگر می‌فرماید "تعالی ذکرالله نعمت ابرار است و نقمت اشرار" در لوح دیگر می‌فرماید "جهد کن تا بیت دل را از غیر پاک کنی" در لوح دیگر می‌فرماید "طوبی از برای تنفسيكه اليوم بذکرالله ذاکر و بشطر ناظراست" در لوح دیگر \*\*\* ص 162 \*\*\* می‌فرماید "انس بذکرالله ثمّ انس ما سواء" مفهوم این بیان مبارک اینست بذکر خدا موأنست جو و غیر حق را فراموش کن و در لوح دیگر می‌فرماید "هر نفسی که شجره محبت رحمانیه را در بستان قلب خود کاشته باید او را حفظ نماید و از یاران اذکار سیراب دارد و نیز در کلمات مكونه فارس می‌فرماید "ای برادران طریق چرا از ذکر نگار غافل گشته­اید و از قرب حضرت یار دور مانده­اید و در لوح عليمحمد سراج می‌فرماید "لسان از برای ذکر رحمن خلق شده زینهار او را بكلمات مظاهر شیطان میآلائید لسان مشرق انوار صدق است او را مطلع کلمات كذب منمائید لسان مخزن بیان و ثنای من است او را بذکر این و آن مشغول مسازید چه او را در مقام خود آیه لا ينفد قرار فرموده­ام چنانچه نطق نماید قاد راست مادام که وجود باقی نطق از او مقطوع نشود مگر مرضی حائل شود ما بين او و ثناء ربّ او و از او عارف بصير ادراك می‌نماید که علم الهی انتها نداشته و نخواهد داشت لئالی بیان عالیه در او مستور و لكن بر جثه او بیفزوده و انوار معانی از او جاری و از او ذره­ئی کم نگشته و اما تأکیدات اكيده حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى در باره ذکر از حدّ حصر خارج است و در این مقام بدر این لوح مختصر اکتفا می‌شود.

الله ابهی ای زنده بذکر حق حیات حقیقی در این جهان ذکر یزدان و در آن جهان جوار رحمت رحمن پس این حیات \*\*\* ص 163 \*\*\* را آیات بیّنات کن تا آن حيات حاضر و مهیا گردد والاهر دو زندگانی از بنیاد برأفت دو ذکر حق در رتبه اوليه تبليغ امر حق است و البهاء عليک ع ع.

و این را نیز باید دانست که ذکر الهی بر دو قسم است یکی ذکر لسانی و دیگر ذکر قلبی ذکر قلبی است که پیوسته قلب انسان توجه بحق داشته باشد و آنی غفلت و فراموشی بخود راه ندهد و بیاد حق باشد و غیر حق را معدوم تصور کند و هر چه می‌کند و می‌گوید مقصودش رضای حق باشد چنانچه در یکی از احادیث نبوی است و از لسان قدم نیز جاری شده " إنَّ أولياءَ اللّه ِ سَكَتوا فكانَ سُكوتُهُم فکرا و تكلموا فكان كلامهم ذکرا و نطقوا فكان نطقهم حكمة" یعنی اولیای الهی سکوتشان فکراست و کلامشان ذکر است وصحبتشان حکمت است و اما ذکر انسانی تلاوت الواح و اذکار است حکیم نظامی در شرح حال مجنون عامری گفته است: دیوانه صفت در آن بهر سوی لیلی لیلی زنان بهر کوی، آیا ممکن است کسی مدعی عشق و محبت الهی باشد و قلب و لسانش از ذکر و فکر حق فارغ و آسوده باشد یا می‌شود تصدیق نمود که چنین شخصی عاشق صادق است با آنکه لسان عظمت باین کلمه عليا نطق نموده قوله جلّ ذكره عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اصطبار ننماید. \*\*\* ص 164 \*\*\*

**نطق سی و نهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد حكم الله لمن استطاع منکم حجّ البيّت دون النسآء عفا الله عنّهن رحمة من عنده انّه لهو المعطى الوهاب.

چون در شریعت اسلام بموجب این آیه شریفه "وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حجّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا" حكم حق بیت الله بر مستطیعین بود خواه مرد باشد یا زن و احدی از این آیه وحكم مستثنی نبود فقط مشروط باستطاعت بود حتی اینکه اگر شخصی مستطيح بسبب قصور یا مسامحه یا عذری دیگر در حال حیات موفق بحجّ و طواف کعبه نمی‌شد بعد از فوت او باید وراث او از برای شخص متوفی از شخص دیگر حجه­ئی بخرند و آن شخص که حجه فروخته برود بمكه و بنيابت آن متوفی مناسك حجّ را انجام دهد ولی در این امر مبارک چنین نیست حكم حجّ فقط برجال تخصیص یافته که در صورت استطاعت بر هر مردی واجب است که بزیارت و طواف یکی از دو بیت مبارك تشرف حاصل نماید و فقط رجال مشمول این حکم محکم هستند لكن محض فضل و رحمت خداوند حکم حى را از نسوان مرتفع داشته و آن دو بیت مبارک یکی بیت حضرت اعلی در شیراز است که بعثت آن حضرت در آن بیت مقدس واقع شده و یکی بيت مبارک بغداد است که بعثت جمال مبارك در این بیت اعظم وقوع یافته و انسان در حجّ یکی از این دو بیت مختآراست یعنی زیارت هر یک از این دو بيت که برای زائر سهل‌تر باشد و مناسک و اعمال حجّ هر یک از آن دو بیت در دو سوره حجّ بیت بغداد \*\*\* ص 165 \*\*\* و سوره حجّ بیت شیراز از قلم اعلى نزول یافته و در مسائل متعلقه بحجّ نیز تا حدی که از مصدر امر سؤال شده و جواب نازل گشته این عبد در این ورقه مستور و محرر می‌دارد یکی از مناسك و اعمال که در سوره مبارکه حجّ نازل شده امر بتراشیدن سر است و در کتاب اقدس تراشیدن سر نهی شده لذا حضرت زین‌المقربین سؤال کرده است که آیا قاصدين طواف بیت از این حکم مستثنی هستند و حلق رأس یکی از مناسک حجّ محسوب یا حلق رأس از احکام منسوخه محسوب است عین عبارت سؤال و جواب است سؤال در کتاب اقدس نهی از حلق رأس شده و در سوره حجّ امر بآن:

جواب - جميع مآمورند بكتاب‌اقدس آنچه در آن نازل است حکم الهی ما بين عباد و حلق رأس از قاصدین بیت عفو شده و در باره حجّ بیت حضرت زین‌المقربین محض استيضاح سؤال کرده که آیا در صورت استطاعت حجّ هر دو بیت واجب یا حج یکی از آن دو بیت مقدس کافی است و عبارت اینست:

سؤال از حجّ:

جواب حجّ یکی از دو بيت واجب دیگر بسته بميل شخص است که عزیمت حجّ نموده باز هم برای مزید اطلاع سؤال کرده است که آن بیتی که باید مطاف طائفين باشد کدام است و این است عین عبارت:

سؤال مجدد از حجّ استفسار شده بود \*\*\* ص 166 \*\*\*

جواب ۔ حجّ بیت که بر رجال است بيت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است هر یک را که حجّ نمایند کافی است هر کدام که نزدیکتر هر بلد است اهل آن بلد آنرا حج نمایند و چون در موضع دیگر از کتاب اقدس امر بارتفاع بیتین شده حضرت زین برای استیضاح سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و عبارت این است: سؤال از ارتفاع بیتین در مقامین و مقامات مستقر عرش.

جواب- مقصود از بیتین بیت اعظم و بیت نقطه است و مقامات دیگر باختیار اهل آن بلد است هر بیتی را که محل استقرار شده مرتفع نمایند یا یک بیت را اختیار کنند.

این بود آنچه راجع بحجّ در سؤال و جواب اکنون بی‌مناسبت نیست که چند آیه از سوره مبارکه حجّ بيت اعظم که در مناسك و اعمال است برای اطلاع و استحضار عموم در این ورقه مندرج داریم قوله جلّ كبريائه:

ای ربّ هذا مقام الّذی كان فيه امراک فی سر السر و ما تتحرك فيه شفتاک على ما اردت و سترت فيه وجهک المنبر وكنت فيه غیب الغيب و سر السر بحيث ما عرف نفسه احد من العالمين ای ربّ هذه بيتک الّتی عرفها بعدک ان عبادک و غارو اما فيها و نهبوا ما عليها و بذلک هتكوا حرمتك و حاربوا معک فی سهم و نقضوا میثاقک و كسوا عهدک و انت سترت كلّ ذلک و تجاوزت \*\*\* ص 167 \*\*\* عنهم بعفوک البديع ای ربّ لا تعرنی عن جميل سترک ولاتنزع عنی برد عنایتک و غفرانک ولا تبعدنی عن جوار رحمتک و لا تحرمنی عن كوثر فضلک المنيع ای ربّ قدسنی عن دونک و قربنی إلى نفسک و شرفنی بلقائک و انک انت القادر العالم المدرک الباعث المحيی المميت ای ربّ وفقنی على ما انت اردتاً لعبادک المقربين ثمّ قدر لی خير ما قدرته لاصفياک المقدسين اذا یسكن فی نفسه و یسکت فی ذاته ثمّ يتوجه بقلبه و سمعه الى شطرالبيت ان وجد رائحة الله و سمع ندائه يوقن فی نفسه بان الله كفر عنه سيئاته و تجاوز عنه و تاب عليها و يشهد نفسه مثال يوم الّذی ولد من امّه و ان ما وجد رائحة الله العزيز القدير يكرر العمل فی هذا اليوم او فی يوم اخرى الى ان يجد و يسمع و هذا ما قدر من قلم عزّ حكيم على الالواح قدس حفيظ الى آخر مضمون آیات مبارکة قریب بآنست ای پروردگار من این مقامی است که امر مبارك پنهان بود و دو لب مبارک بر وفق اراده­ات متحرك نشد و در این مقام روی منبر خود را مستورداشتی و درغيب غيب و حقیقت ذات خود پنهان بودی بشأنيكه احدی از اهل عالم ذات مقدست را نشناخت ای پروردگار اینست بیت مقدس تو که پس از تو بندگانت غارت کردند هر چه در آن بود و بر آن بود و بدین سبب دریدند حرمت تو را و در حقیقت با تو محاربه نمودند و عهد تو را شکستند و پیمان تو را نقل کردند و تو همه اینها را ستر فرمودی و بعفو \*\*\* ص 168 \*\*\* بدیع خود از ایشان درگذشت ای پروردگار برهنه مکن مرا از ستر جمیل خود و خلع مکن از من رداء عنایت و آمرزش خود را و مرا دور مگردان از جوار رحمت خودت و مرا ناامید مفرما از کوثر فضل منيع خود ای پروردگار من ‌مرا از غیر خودت مقدس نما و بذات خودت مقرب گردان و بلقای خودت مشرف نما و البته توئی توانای دانای مدرک مبعوث کننده زنده کننده میراننده‌ای پروردگار توفیق بخش مرا بر آنچه اراده فرموده برای بندگان مقرب خود پس از آن مقدّر فرما بهترین چیزی را که مقرّر فرموده­ئی برای برگزیدگان خودت در آن وقت آرام گیرد و ساکت شود در پیش خودش پس از آن بقلب و گوش خود بطرف بیت متوجه شود اگر رائحه حق را یافت و ندای حق را شنید یقین کند در ذات خودش که خدا گناهان او را آمرزیده و از او در گذشته است و توبه او را پذیرفته است و خودش را چنان مشاهده کند مثل روزی که از مادر تولّد یافته و اگر رائحه حق عزیز توانا را نیافت عمل را در همانروز یا روز دیگر تکرار کند تا آنکه رائحه حق را بیابد و ندای حق را استما ع کند چون احباء این بیان را با هر تصور نمودند از مرکز میثاق که مبین آیات است مفهو م آنرا سؤال کردند و این عبارت مبارکه حضرت عبدالبهاء را در این ورقه می­نگاریم تا سبب ازدیاد بصیرت و اطلاع دوستان شود قوله تعالی: \*\*\* ص 169 \*\*\* "و اما ما نزل فی سورة الحج ان الله فرض على الطائف ان يستمع نداء الحق حین طوافه واذا لم یستمع بكرر الطواف حتی يستمع النداء فالمراد من النداء نداء الرحمن فی وادی الايمن من قلب الانسان و هذا هوالبقعة المباركة الّتی يرتفع عنها النداء و يسمعها اذن و اعية صاغية و يحرم عن الاستماع القلوب القاسية" الى آخراللوح نقل از مکاتیب جلد دوم مضمون بیان مبارك چنین است و اما آنچه در سوره مبارکه نازل شده است که خدا واجب گردانیده است بر طواف کننده آنکه بشنود ندای الهی را پس مقصود از استماع ندا شنیدن ندای الهی از وادی ایمن قلب است و همانا قلب انسانی بقعه مبارکه­ایست که بلند می‌شود از آن ندای رحمانی و می­شنود آن ندا را گوشهای شنوا و محروم می‌گردد از شنیدن آن ندا قلبهای پُر قساوت وادی ایمن و بقعه مبارکه اشاره بایات مبارکه قرآن وحکایت حضرت کلیم است که پس از مراجعت از مدین چون بطور سینا رسید ندای الهی را از شجره مبارکه شنید آنك بالواد المقدس طوی یعنی در حقیقت چون ساحت قلب را از غیر حق پرداخت از بقعه مبارکه قلب منیر خود ندای الهی را استماع نمود همچنین اگر طائف مطاف عالم یعنی بیت مبارك قلب را از غیر حق بپردازد ندای جانفزای جمال مبارك را بگوش جان استماع می‌نماید و بحصول مغفرت یقین حاصل می‌کند. \*\*\* ص 170 \*\*\*

**نطق چهلم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا اهل البهآء قد وجب على کلّ واحدٍ منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنآئع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحقّ تفکروا يا قوم فى رحمة الله و الطافه ثمّ اشکروه فى العشّى و الاشراق لا تضيّعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما ينتفع به انفسکم و انفس غيرکم کذلک قضى الامر فى هذا اللوح الّذى لاحت من افقه شمس الحکمة و التبيان ابغض الناس عند الله من يقعد و يطلب تمسّکوا الاسباب متوکلين على الله مسبّب الاسباب.

فی الحقيقه اگر کسی در مفاهیم این آیات مبارکه تدبر و تدقیق نماید مزیت این امر مبارك و تعالیم مقدّسه آنرا بر شرایع و ادیان سابقه ملتفت و مطلع می‌گردد همچنین بر فضل و رحمت و عنایت حق آگاه می‌شود چه بحر فضل و موهبت الهی چنان مواج گشته که کسب و اقتراف راعین عبادت مقرّر فرمود و گرچه درهر شریعتی کسب ممدوح بوده و لكن درکتب سماوی و صحف تنزیلی انبیاء عظام تأکیدی صریح نبوده است و در قرآن نیز در این خصوص امری صریح نیست مگر احادیث مرویه از رسول اکرم یا ائمه دین بالاخص امیرالمومنین که دلالت بر محبوبیت کسب دارد از جمله در دیوان مبارك اميرالمومنین است لنقل الصخرمن قلل الجبال احب الی من منی الرجال يقول الناس لی فی الكسب عارفقلت العارفی ذل السؤال یعنی سنگهای سخت از قله‌های کوه بدوش کشیدن در نزد من \*\*\* ص 171 \*\*\* خوشتر است از رهین منّت مردم بودن مردم می‌گویند کسب برای من عار و ننگی است ولی من می‌گویم ننگ و عار در ذلت گدائی و سؤال است و نیز در دیوان آنحضرت است فما اقبل الدنيا جميعاً جميعاً بمنة ولااشتری عزّ المراتب الذل و اعشق كحلاء المدامع خلقه لئلا برى فی عينها منة الكحل مفاد بيان چنین است كه اگر تمام دنیا را با منّت به من بدهند قبول نمی‌کنم و رتبه عزّت خود را بذلت تبدیل نمی‌کنم من سیه چشمان را بسیار دوست دارم زیرا چشمشان رهین منّت سرمه نیست باری در این امر مبارک در باره کسب و مذمت بیکاری تأکیدات اکیده در الواح الهيّه و الواح مرکز میثاق و حضرت ولیّ امرالله نزول و صدور یافته اما در الواح مقدّسه جمال مبارك جلّ احسانه آیات مذکوره است که مفادش اینست ای اهل بهاء بر هر یک از افراد شما اشتغال بشغلی از اشغال از هر صنعت و کسبی فرض و لازم است و آن شغل در آستان احدیّت عین عبادت محسوب است فکر کنید در رحمت و الطاف الهیّه نسبت بشما و شب و روز بشکرانه این الطاف مشغول باشید ضایع نکنید اوقات را و بتنبلی و بطالت صرف نکنید و بشغلی اشتغال یابید که نفع آن بشما و ديگران برسند مبغوض‌ترین خلق در نزد حق کسی است که بیکار می­نشیند وما يحتاج خود را از دیگران می­طلبد برشته اسباب تمسّک جوئید و بمسبب الاسباب توكل نمائید و در کلمات مكونه می‌فرماید: \*\*\* ص 172 \*\*\* ای بندگان من شما اشجار رضوان منید باید باثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کلّ لازم که بصنایح و اقتراف مشغول گردند این است غنایا اولی­الألباب و اِنَّ الأمور معلقة باسبابها و فضل الله يغنيكم بها و اشجار بی‌ثمار لایق نار بوده و خواهد بود ای بنده من پست­ترین ناس نفوسی هستند که بی‌ثمر در ارض ظاهر شوند و فی الحقيقه از اموات محسوبند بلکه اموات ازآن نفوس معطله مهمله ارجح عند الله مذکور ای بنده من بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذَویِ­القربی نمایند حبّا لله ربّ العالمین و در لوحی دیگر می‌فرماید امروز اشتغال بحِرف و صنایع از عبادت محسوب است بر کلّ لازم بلکه واجب است که بشغل و عملی مشغول باشند کسالت و قعود و انزوا و بیکاری و تنبلی لدى الحق محبوب نبوده و نیست و درلوح دیگر می‌فرماید "و اما در امر معیشت این فقره معلق و منوط است بشغلی از اشغال العمل منك و البركة من الله الرحمن الرحيم و همچنین در لوح بشارات و الواح عدیده دیگر و اما در الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء از حدّ متجاوز است و این جا بذکر چند فقره از الواح مباركه اكتفا می‌شود از جمله در لوح مرحوم میرزا محمود فروغی است قوله الاعلى "باری احبای الهی باید بعنایت غير متناهی بحالت انجذاب و انقطاع مبعوث شوند که \*\*\* ص 173 \*\*\* شمع روشن عالم انسانی گردند مظاهر اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار وجدانی در صدق و صفا آیات کبری گردند و در مهر و وفا را آیات عظمی سبب راحت آسایش جهان آفرینش باشند و علّت عمران و آبادی کشور و اقلیم گردند و در اطاعت و خدمت حکومت مشاربالبنان باشند و در صداقت وحسن نیت مشهور و معروف نزد سوران و با بندگان خدا از هر ملّت و امّتی دوست و مهربان در صنایع و بدایع استاد ماهران گردند و در زراعت و تجارت فائق بر همگان و در لوحی که بافتخار استاد علی آقای حداد همایونی از کِلك میثاق نازل شده می‌فرماید" هوالله‌ای بنده حق بدایع صنایع در این دور جامع از عبادت جمال لامع شمرده گشته ملاحظه فرما که چه عنایت است و چه موهبت که صنعت عبادت است پیشینیان گمان می‌نمودند که صنعت غفلت است بلکه آفت است و مانع از قرب حضرت احدیّت حال ملاحظه فرما که رحمت کبری و موهبت عظمی چگونه جحيم را جنّت نعیم کرد و گلخن ظلمانی را گلشن نورانی نموده اهل صنعت باید در هر دم هزار شکرانیت بعتبه مقدّسه اظهار دارند و در صنایع خویش نهایت همّت و دقت را مجری نمایند تا ابدع صنایع در نهایت لطافت و ظرأفت در معرض عمومی عالم جلوه نماید عليك التحية والثناء ع ع.

لوح دیگر "هوا­لابهی ای بنده جمال قدم در جمی امور متوسل قیوم شو و متوكل بربّ ودود و قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان ننماید راحت و آسایش نیابد ولی سعی و کوشش جهد و ورزش لازم و واجب و فرس و قصور و فتور مذموم و مقدوح بلکه شب و روز آنی مهمل نباید بود و دقيقه نباید از دست داد و چون کائنات سائره باید ليل و نهارا در کار مشغول شد و چون شمس و قمر و نجوم و عناصر و اعيان ممکنات در خدمات مداومت کرد ولی باید اعتماد بر تأئیدات نمود و اتکاء و اتّکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر نبخشد کوشش فایده ندهد و همچنین تا باسباب تمسك نشود و بوسائل تشبث نگردد ثمری حاصل نشود ابی الله ان يجری الامور باسبابها وجعلنا لكلّ شئی سببا ع ع و حضرت ولیّ امر در یکی از الواح بيان وظایف بهائیان می‌فرماید تحسین اخلاق است وتعميم معارف ازاله جهل و نادانی و دفع تعصبات است و تحكيم اساس دین حقیقی در قلوب ونفوس اعتماد بر نفس است و اجتناب از تقلید حسن ترتبیت و نظم در امور است و تمسك بلطافت و نظافت در جمیع احوال و شئون راستی و صداقت است وجرأت و صراحت و شجاعت در ترویج صنعت و زراعت است و تشبيد اركان تعاون و تعاضد حُرّیت و ترقی عالم نساء است و تعلیم اجباری اطفال از بنين و بنات استحکام اصول مشورت در بین طبقات است و دقت درحسن معاملات \*\*\* ص 175 \*\*\* تأکید در امانت و دیانت است و صدق نیّت و طيب طينت و نجات از قیود عالم هستی طبیعت باری این نکته بر هیچ ذیشعوری پوشیده نیست که اغلب مفاسد اخلاق منبعث از بیکاری و بطالت است اگر انسان بشغلی از مشاغل مشغول باشد بفکر افعال قبیحه نمی‌افتد.

؟؟ و هرگز محتاج نمی‌شود که بوسیله افعال مذمومه رفع احتیاج نماید و از این گذشته شخص بیکار که ولگردی را شعار خود نموده هم در انظار عموم خوار و بیمقدار است و هم پیوسته معطل و محتاج و پرپشان و بالعکس شخصی که بكسب و اقتراف اشتغال دارد هم در انظار معزز و محترم است و هم خودش آسوده و راحت است و هم از مادون خود مستغنی و بی‌نیاز است و هم سبب آسایش و راحت دیگران است وهم محبوب و مقرب درگاه خداوند متعالست و حدیث معروف الکاسب حبیب الله شاهد این مقال.

**نطق چهل و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد حرّم عليکم تقبيل الايادى فى الکتاب هذا ما نهيتم عنه من لدن ربّکم العزيز الحکّام.

در نزد اهل بها و راکبین سفینه حمراء در نهایت وضوح و بداهت است که هر دینی از ادیان و شریعتی از شرایع هر عصری از اعصار اصولاً بوضع و تشریع الهی تاسیس یافته و بعداً بسبب  \*\*\* ص 175 \*\*\* دخالت علماء و روساء سوءبآراء واهيه و استنباطهای نامعقول سخیفه باطله شرایع الهیّه را بانواع بدعتهای نامعقول آلوده نمودند و چون عموم ناس مقلد پیشوایان نادان خود بودند رفته رفته بآن بدعتها ترتیب اثر دادند و از معتقدات دینی خود شمردند بعضی از آن ملل صور و تماثیل و مجسمه‌های بزرگان و پیشوایان خود را برای تذکار در معابد خود گذاردند و بستایش و پرستش آنها پرداختند و آن اشکال و تماثیل را منشاء اثر تصور نمودند لذا این ملل و اُمَم در هر جا به بت پرست موسوم و معروف گشتند و بمشرکین اشتهار یافتند و عوام اسلام بلکه یهود و نصاری را در باره اُمَم و ثنّيه اعتقاد چنین است که آنان اشباع و تماثیلی را که در معابد ایشانست ذات الوهیّت کبری می‌دانند و حال آنکه اشتباه صرف و باطل محض است بلکه عموم بت پرستان از هر امّت و فرقه بت پرست موافق آیات صریحه قرآن صور و تماثیل را شاهد عبادت و شفيع خود در نزد خدا می‌دانند اما اینکه گفته شد جميع ادیان موجوده درعالم اصولاًبوضع و تشریع الهی بوده است برای اثبات آن بذکر چند آیه از قرآن شریف در این اوراق اكتفا می‌شود در سوره مبارکه نحل می‌فرماید: "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِی الارض فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ" يعنی بتحقیق مبعوث \*\*\* ص 177 \*\*\*نمودیم در هر امّتی پیغمبری را که پرستش کنید خدارا و از بت اجتناب نمائید پس بعضی پذیرفتند و هدایت یافتند و بعضی نپذیرفتند و مستوجب ظلالت گشتند بگو گردش و سیاحت کنید در زمین پس ببینید که عاقبت حال تكذیب کنندکان بکجا منتهی شد این آیه صریحاً دلالت دارد که خداوند مهربان هیچ امّتی را مهمل نگذارد بلکه برای هر امّتی پیغمبری فرستاده و حجت خود را بر آن امّت تمام کرده هر که پذیرفت و مومن شد از مهالک نجات یافت و مقبول درگاه احدیّت شد و هر که تمرّد نمود در هاویه هلاکت افتاد و عاقبت بذلت و خسران گرفتار شد و در سوره مبارکه حج می‌فرماید" لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ" یعنی برای هر امّتی محل عبادت قرار دادیم که عبادت کنند و در سوره مائده می‌فرماید "و لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا" یعنی برای هر امّتی شریعت و طریقه­ئی مقرّر فرمودیم و در سوره فاطر می‌فرماید "وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" یعنی امّتی نیست که نذیری برای انذار ایشان فرستاده نشده باشد پس با وجود این این آیات واضحه صریحه می‌توان گفت که دیانت بت پرسان بوضع الهی نبوده و خودشان تاسیس و تقنین کرده‌اند از این گذشته آیات قرآنی تشریع و تاسیس دیانت و شریعتی بدون اذن الهی ممتنع ومحال است چنانچه در سوره مبارکه شوری می‌فرماید:

\*\*\* ص 178 \*\*\* "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ" یعنی برای خلق شریکهائی هستند که برای ایشان تشریع دیانت کند مادامیکه خدا اذن نداده باشد اما اینکه گفته شد عبده اوثان که در معابد خود تماثيل و اشباح را نصب می‌کنند و آنها را شاهد عبادت و شفیع خود در نزد خداوند و وسیله تقرّب خود بخدا می‌دانند این نیز بصریح آیات قرآن است چنانچه در سوره رمز می‌فرماید" والّذين اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" یعنی کسانیکه اولیا غیر از ذات احدیّت اختیار نمودند می‌گویند ما اینها را پرستش نمی‌کنیم مگر برای اینست که ما را بخدا نزدیک نمایند و در سوره مبارکه یونس می‌فرماید "وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ" یعنی پرستش می‌کنند غیر از خداوند چیزی را که نه ضرر بایشان می‌رساند و نه آنانرا نفعی می‌رساند و می‌گویند این صور و تماثيل شفيع ما هستند در نزد خداوند چون در عقائد بت پرستی آگاهی حاصل شد اکنون گفته می‌شود نه تنها بت پرستی موسوم موصوفند بت پرست توان گفت بلکه جميع ملل و اُمَم را بلحاظ چند بت پرست توان خواند زیرا تعلق و تمسّک و توجه و توسل جز بذات مقدس حق منيع هر چه باشد در اعداد بت پرست محسوب است متابعت أوهام \*\*\* ص 179 \*\*\* و خرافات نوعی از بت پرستی است چنانچه در قرآن در سوره جاشیه می‌فرماید: "أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ" یعنی آیا دیدی کسی را که هوای خود را خدای خود گرفت و خدا او را بعلمش گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر زد و بر چشمش پرده کوری قرار داد پس چنین کسی را بعد از خدا کی راهنمائی می‌کند پس آیا پند نمی­گیرند و جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی که بافتخار مرحوم حاج سید جواد کربلائی نزول یافته می‌فرماید :"فلما اظهرالله خافية نفسه اذا قام على بالافتراء ليدخل الغل فی صدور الّذين اتخذوا الوهم لانفسهم ربا من دون الله الملک العدل الحكيم" مفهوم آیه چنین است چون خدا اسرار پنهانی و خیالات شیطانی یحی را آشکار فرمود قیام کرد بر افتراء و تهمّت زدن برای اینکه بغض و کینه مرا در قلوب نفوسی که آنها را برای خود خدائی اختیار کردند غیر از ذات الهی که پادشاه عادل حکیم است داخل كند از جمله پیروی نفس و هوی نوعی بت پرستی است چنانچه در سوره نصح از قلم اعلى نازلشده قوله تعالی "اذا فانظر الذينهم كانوا على الارض و یدعون الايمان لانفسهم کانّهم اقبلوا الى التراب و اعرضوا من ربّ الارباب و كانوا على اعنام انفسهم و هویهم لعاکفون مضمون آیه مبارکه چنين است ببین آنانيرا که بر روی زمین بودند و مدعی \*\*\* ص 180 \*\*\* ایمان برای خود بودند چنان اینها بخاک توجه کردند که از ربّ الارباب رو برگردانید و بر بتها و هوای خود دل بستند و عاكفند و از جمله پیشوایان باطل نوعى از اصنام محسوب به آنچه جمال اقدس ابهی در لوح مبارک روح می‌فرماید "قل يا قوم ان الّذين اتخذتم لانفسکم اربابا من دون الله أولئک اسماء سميتموها انتم و آبائکم و ما قدرالله لهم من امران انتم من العارفین" مفهوم بدین تقریب است بگو ای قوم کسانی را که برای خودتان غیر از ذات احدیّت ‌خدایانی اختیار کردید آنان اسمائی هستند که شما و پدرانتان موسوم نمودید خداوند برای ایشان شأنی مقدر و مقرّر نفرموده است و هم چنین تقليد نوعی از بت پرستی است چنانچه حق جلّ جلاله درلوح ملا محمد جعفر کرمانی می‌فرماید قوله تعالی شأنه "کسا صنام التقليد و ان تجد فی نفسک من ضعف فاستقدر باسمی الغالب القدير" مفاد بيان مبارک این است که بشکن بت‌های تقلید را و اگر در خود توانائی نداری از اسم قادر توانای من توانائی طلب کن چون بر حسب اجمال معلوم شد که جز توجه و توسل بحق تمسّک بهر چیز دیگر بت پرستی است بصرف فضل و رحمت در این آیه مبارکه بندگان آستان خود را از دستبوسی خلق نهی می‌فرماید که مبادا در این امر مبارک مانند ادیان سابقه برای خود غیر از حق اربابی اتخاذ نمایند بقدری در این باید تأکید و نصیحت فرموده که حتی در حین تشرف در محضر مبارک از بوسیدن دست مبارک یا به خاک افتادن در حضور مبارک \*\*\* ص 181 \*\*\* از بوسیدن دست مبارک یا بخاك افتادن در حضور مبارك را نفی فرموده است، چنانچه در یکی از الواح مقدّسه از قلم اعلى نازل گشته قوله جلت عنايته "انّه يمنعكم عن الانحناء و الانطراح على قدمی و اقدام غيری هذا ما نزل فیی الكتاب من لدن عليم حكيم" مضمون اینست که حق منع می‌کند شما را از تعظیم و خم شدن و افتادن بر قدم من و اقدام غیر من این است آنچه نازل شده است در کتاب از طرف دانای حکیم و در همین لوح مبارک است "قد حرم عليكم التقبيل والسجود والانطراح والانحناء كذلک صرفنا الايات و انزلناها فضلا من عندنا و انّا الفضان القديم ان السجود ينبغی لمن لايعرف ولا يرى انّه ممن شهد له الكتاب المبين ليس لاحد ان يسجده والّذى سجده له ان يرجع و يتوب إلى الله انّه لهو التوّاب الرحيم قد ثبت بالبرهان بآن السجده لم تكن الّالحضرت الغيب اعرفوا يا اهل الارض و لاتكونوا من المعرضين" خلاصه مفهوم آیات مبارکه این است بتحقيق حرام شده بر شما بوسیدن دست و سجده کردن و بخاک افتادن و خم شدن برای تعظیم چنین بیان کردیم آیات را و نازل نمودیم محض فضل از نزد خود و منم صاحب فضل قدیم بدرستیکه سجده سزاوار است از برای ذاتیکه شناخته نمی‌شود و دیده نمی‌شود و کسیکه دیده می‌شود البته از کسانی است که شهادت داده است برای او این کتاب مبین جائز نیست برای احدی که او \*\*\* ص 182 \*\*\* را سجده کند و هر کس سجده کند بر او لازم است رجوع کند و توبه نماید بسوی خدا البته اوست توبه­پذیر مهربان بتحقيق ثابت شده است ببرهان به سجده نبوده است مگر برای حضرت غیب الغیوب بشناسید ای اهل عالم و نباشید از اعراض کنندگان پس ببرهان ثابت شد که افراد اهل بها جز بآستان احدیّت نباید بهیچ کس توجه و توسل داشته باشند از خدا جوی هر چه می­جوئی از خدا خواه هر چه میخواهی.

**نطق چهل و دوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

ليس لاحد ان يستغفر عند احد توبوا الى الله تلقآء انفسکم انّه لهو الغافر المعطى العزيز التواب.

دوران لازال رحمت واسعه الهی بر غضبش سبقت داشته و خواهد داشت و غیر از کفر و شرک که قابل مغفرت و آمرزش نبوده و نیست سایر گناهان را حق جلّ و جلاله بفضل و رحمت خویش آمرزیده و می‌آمرزد چنانچه متون کتب و صحف سماویه از آیات مغفرت مشحون است در زمان حضرت یعقوب ملاحظه فرمائید با وجود آن ظلم فاحشی که برادران یوسف بآن مظلوم نمودند خداوند ایشان را آمرزید چه که از ظل توحید و ایمان بیرون نرفتند ولی چون اگر پدر حضرت ابراهیم مشرک بود با آن که حضرت برای پدرش استغفار نمود بدرجه قبول نرسید چنانچه صریح آیه قرآنست قوله تعالى استغفرلهم \*\*\* ص 183 \*\*\* "إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ "یعنی استغفار کن یانکی و اگر هفتاد مرتبه استغفارکتی برای ایشان مرکز خدانخواهد آمرزید ایشان را برای اینکه بخدا و رسول کافر شدند و در مقام دیگر می‌فرماید: "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" يعنى البته خدا مشرک را نمی­آمرزد و غیرازمشرک می‌آمرزد هر کس را که بخواهد و آیه دیگر که موکد است و صریحتر بر فضل و رحمت الهی دلالت دارد و در یکی از مناجاتهای جمال مبارک بان آیه اشاره شد آیه مزبوراینست: "قُلْ يَا عِبَادِی الّذين أَسفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا انّه هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" یعنی بگو ای بندگان من که درمعصیت و گناهکاری اسراف می­ورزید از رحمت من ناامید نباشید البته خدا جميع گناهان را می‌آمرزد البته خدا آمرزنده و مهربان است این معلوم است و واضح که شأن انسان عصیان و نسيان ونقص راست و شأن حق مغفرت وعفو و صفح و فضل و رحمت و كمال است و چون از باب لطف و عنایتی که ببندگان خود دارد و راضی بذلت وخجلت و انفعال عباد خود نمی‌شود لذا در این آیه مبارکه می‌فرماید جائز نیست برای احدی که در نزد دیگری استغفار نماید اگر کسی بمعصیت و خطا مبتلا شد باید میان خود وخداتوبه کند و اظهار ندامت نماید البته او صاحب \*\*\* ص 184 \*\*\* مغفرت و عطا و عزت و توبه پذیراست چون همه می­دانیم که مسیحیان سالی یکمرتبه نزد کشیش خود رفته و گناهان سالیانه را بیان می­نمایند و کشیش برای آنان طلب مغفرت می­کند و هم چنیں عوام مسلمین نزد علمای خود رفته درخواست می­کنند که صیغه توبه برای ایشان بخوانند و چون این عمل موجب خجلت و انضالست و خداوند خجلت عباد خود را نمی­پسندد لذا می‌فرماید پیش خود توبه کنید و گناه خود را بکسی اظهار نکنید بموقع است که بعضی از الواح الهیّه که دلالت بر مراتب فوق دارد در اینجا درج شود تا مزید اطلاع و امید گردد اما اینکه گفته شد که کافر آمرزیده نمی­شود و سوای کفر و شرك مورد رحمت و غفران می­شود در لوح مبا رکی­که بافتخار عليمحمد سراج نازل شده می‌فرماید "اگر کسی بعبادت اهل سموات و ارض قيام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملين آن نبخشد و نخواهد بخشید" و درجميع كتب سماویه این مطلب مشهد و واضح است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهيّه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولوالبصر واضح و مبرهن است پس مقصود اوليه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب وحمل رسل مشقتهای لایحصی را جميح بعلّت عرفان جمال سبحان بوده پس حال \*\*\* ص 185 \*\*\* اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در میان خلق او و اما الواحی که مشعر بر فضل و رحمت الهیّه است حدّ و حصری ندارد لذا بذكر بعضی اكتفا می­شود.

آب جیحون را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

از جمله این مناجات است که هر ناامیدی را امید و نوید می­دهد "یا الهی و محبوبی و محرکی ومجذبی والمنادی فی قلبی و محبوب سرّی لك الحمد بما جعلتنی مقبلاً الى وجهك و مشتغلاً بذكرك و مناديا باسمك و ناطقاً بثنائك ایرب ایرب ان لم تظهر الغفلة من این نصیحت اعلام رحمتك و رفعت رايات كرمك و ان لم يعلن الخطاء کیف یعلم بآنک انت الستار الغفار العليم نفسی لغفلة غافليک الفداء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمك الرحمن الرحیم ذاتی لذنب مذنبيك الفداء بما عرفت به ارباح فضلک و تضوعات مسک الطافک كينونتی لعصيان عاصیک الفداء لآن به اشرقت شمس مواهب من افق عطائک و نزلت امطار جودک على حقائق خلقک ایرب انّا الّذی اقررت بِكلّ العصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سعت الى شاطى \*\*\* ص 186 \*\*\* غفراناه و سكنت فی ظل خیام مكرمت اسئلک یا مالک اقدم و المهيمن على العالم بان تظهر منی ما تطير به الأرواح فی هواء حبک والنفوس فی فضاء انسک ثم قدرلى قوة بسلطانک لا قلب بها الممكنات الى مطلع ظهورک و مشرق وحيک ایرب فاجعلنی بكلى فانيا فی رضائک و قائما على خدمت لانی احب الحیوة لاطوف حول ساداق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعا اليک وخاضعا لديک فافعل بی‌ما انت اهله ينبغی لجلالک و يليق لحضرتک مفهوم آیات مبارکه قریب باین مضمون است ای خدای من و محبوب من و بحرکت آورنده من و جذب کننده من و منادی در قلب من و محبوب نهان من مخصوص تواست حمد برای اینکه مرا بخود متوجه نمودی و یذکر خود مشغول گردانید و مرا منادی باسم خود کردی و ناطق بثنای خود فرمودی پروردگارا اگر ظاهرنمی‌شد غفلت از کجا برپا می‌شد علم­های رحمت تو و بلند می‌شد پرچم­های کرم تو و اگر اآشکار نمی‌شد خطا چگونه معلوم می‌شد که توئی ستار و آموزگار و دانا و حكيم فدای غفلت بندگان غافلت بجهت اینکه مرور می­کند از عقب آن نسيم­های رحمت اسم رحمن و رحیم تو ذات من فدای گناه گنه کارانت برای اینکه بهیجان می­آورد ارباح فضل تو را و عطرهای مشک الطاف تو را حقيقتم فدای معصیت کاران تو زیرا بسبب عصیان ایشان تابیده است آفتاب بخششهایت از افتق عطای تو و فروریخته است بارانهای جود تو بر حقائق خلق تو ای پروردگار \*\*\* ص 187 \*\*\* من منم كسیكه اقرار نمودم بهر عصیانی و اقرار می‌کنم بآنچه اقرار نکرده­اند اهل عالم شتافتم بسوی هلاحل آمرزش تو و ساکن شدم در سایه سرا پرده­های کرم تو زجا دارم از تو ای پادشاه قديم و مهیمن بر عالم که ظاهر کنی از من آنچه پرواز مي­دهد جانها را در هوای محبت تو و نفوس را در فضای انس تو پس مقدر فرما برای من قوتی بسلطنت خودت برای اینکه منقلب گردانم موجودات را بسوی مطلع ظهور تو و مشرق وحی تو ای پروردگار من بکلی مرا فانی گردان در رضای خودت و مرا برپا بدار بر خدمت خودت زیرا دوست می­دارم حیات را برای آنکه طواف كنم سراپرده امر تو را و خیمه­های عظمت تو را می­بینی مرا ای خدای من در حالی که منقطع شده­ام بسوی تو و خاکسارم در حضور تو پس بکن با من آنچه را که تو شایسته آن هستی و سزاوار جلال تواست ولایق حضرت تو است.

دراین بیان مبارک که در یکی از الواح نازلشده و دقت فرمایند قوله تعالى "اوليائی که در بأسا و ضّراء مضطرب وخائف مشاهده می­شوند یاس بر آن نفوس نه چگونه است حال مرغی که عقاب بیند و حال غنمی که از اطراف ذئاب مشاهده کند کمال مرحمت را باید در باراره آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر مخالفی و يا کلمه نالایقی از ایشان ظاهر شود باید بصبر جميل تمسّک جست و بستر اکبر که از نتایج اسم ستار الهی است تشبث

\*\*\* ص 188 \*\*\* نمود چه اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدى الله محبوب نه در لوح دیگر می‌فرماید و نفوسی که در این فتنه كبری متزلزل ومضطرب شده‌اند بجميع تلطف و مهربانی نمائید و بمواعظ حسنه بشریعه احدیّه دلالت كنید چه که حق دوست نداشتته احدی محروم ماند مخصوص نفوسی که در سبیل حق محل شتم و ذلت واقع شده­اند ولو فی ساعة انّه لهو الغفور الرحيم نفوس مطمئنه قویه ثابته اقل از کبریت احمر بوده و خواهید بود باید امثال این نفوس ضعيفه را بخود وانگذارند و بلطائف بيانات الهیّه ایشان را مجدداً بحیات باقیه کشانند.

**نطق چهل و سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا عباد الرحمن قوموا العزيز التوّاب على خدمة الامر على شأن لا تأخذکم الاحزان من الّذين کفروا بمطلع الآيات لمّا جآء الوعد و ظهر الموعود اختلف النّاس و تمسّک کلّ حزبٍ بما عنده من الظّنون و الاوهام.

بر ارباب ایمان و یقین مکشون و واضح است که اعلى مراتب از برای انسان وصول بذروه عرفان و ایمان و ایقان است و چون برتبه ایمان فائز شد مكلف بعبودیت آستان یزدان و اطاعت اوامر خداوند رحمان است چه از بدیهیات مسلمه است که مفموم و معنای عبودیت به اطاعت اوامر مطاعه مولا است پس اوّل تكليف هر \*\*\* ص 189 \*\*\* بنده عرفان و ایمان و پس از حصول عرفان اطاعت اوامر و احکام است و شاهد این گفتار بیان صریح خداوند متعال است در لوح ابن ذبیح قوله جلّ جلاله:

"در اوّل امر حق جلّ جلالک ناظر باقبال وحده بوده که قبل از نزول اوامر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود هر نفسی من غیر توقف قبول نمود او بِكلّ خير فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس امر بر کل لازم و واجب که بآن تمسك نمایند و عامل شوند.

پس موافق این بیان مبارک بعد از توجه و اقبال بر هر مومن موقنی فرض و واجب که در خدمت امر کمر عبودیت را محکم ببندد و منتظر صدور فرمان مولای رؤف و مهربان باشد و زبان حالش بدین مقال گویا بندگانیم جان و دل برکف گوش بر حكم و چشم بر فرمان و بيقين مبین بداند که هر فرمانیکه از مولا صادر می­شود مبنی برنفع عباد و ارتفاع مقام و ارتقاء بمعارج قرب آستان يزدان است و مقصود حق بهیچوجه انتفاع و استفاده از عباد نیست بلکه مراد افاضه فيوضات لايتناهی خود و شمول فضل و الطاف خویش بر عباد است من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم لهذا در این آیه مبارکه بندگان خود را امر می‌فرماید بعمل که سبب علو مقام و تدرح در مدارج قرب استان است می‌فرماید ای بندگان الهی قیام کنید بر خدمت این امر \*\*\* ص 190 \*\*\* بشأنی که حزن و اندوهی شما را در نیاید از آنانی که بمظهر الهی كافر شدند و چون وعده حق تحقق یافت و موعود ظهور فرمود مردم مختلف شدند و هر فرقه­ئی بظنون و اوهامی که در نزد خود داشتند تمسّک جستند و این امر مهم نه تنها در کتاب مستطاب اقدس تکرار و تاکید شده است بلکه در بسیاری از الواح الهیّه و مرکز میثاق و حضرت ولیّ امرالله تکرار و تاکید شده است از جمله آنها در این لوح مبارك است می‌فرماید: قوله تعالی "امروز باید دوستان بخدمت امر مشغول باشد یعنی بذکر و ثنا و اعمالی که سبب ارتفاع كلمة الله است قسم بافتاب افق ملكوت یک عمل طيب و يك كلمه طیّبه که از منقطع الى الله ظاهر شود نافذ و موثر است در نفوس باید كلّ از كلّ ما عندهم منقطع شوند و بحق وحده ناظر باشند باراده­اش حرکت نمایند و نزد امرش قائم ومطيع" الى آخراللوح در این بیان مبارك بادقت نظر ملاحظه فرمائید که هم معنی خدمت و هم طرق خدمت و هم شرایط خدمت را بتمامه بیان فرموده است و در لوح دیگر می‌فرماید: "طوبی لمن نطق بذکری و ثنائی و قام على خدمة امری الّذی به خضعت الاعناق" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی شأنه: "انشاءالله در این صبح نورانی که عالم از تجلیات انوار شمس حقیقت منوّر است بذکر و ثنای دوست مشغول باشید جهد نمائید تا باعمالی که لایق امر الهی است موفق شوید" و در لوح دیگر \*\*\* ص 191 \*\*\* قوله عزّ وجل "ای دوستان امروز روز عمل است و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بفيوضات نامتناهيه الهيه فائز شوید و دارای مقامات دائمه باقیه گردید باید به حول الله و قوته متقدیس تمام تنزیه کامل باوامر الهیّه متشبث باشید و باحکامش متمسّک اینست خير اعظم و فضل اعظم و مقام اعظم طوبى للعالمين و در لوح دیگر می‌فرماید "یا اسم جود انشالله لازال سامع و ناطق و ناظر و قائم و آخذو مرسل مشاهده شوی سامع باشی یعنی بیان حضرت رحمن را ناطق ملّت باشی یعنی بثنای محبوب امکان ناظر باشی یعنی بافق اعلى قائم باشی یعنی بر خدمت امر آخذ باشی یعنى الواح الهی را مرسل باشی یعنی آیات الله و الواح او را بمشارق ارض مغاربا ارسال داری" الى آخراللوح و اما الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى که احباء را امر و تشویش بر خدمت امر می‌فرمایند باحصا و ئماره نمی­آید فقط در این اوراق بذکر چند فقره از الواح و بيانات مبارکه اکتفا میشود از آن جمله این بیان مبارک است قوله تعالی:

"شخص بهائی اوّلاً باید از تعالیم حضرت بهاءالله مطلع باشد بعد از آن انتشار امرالله نماید مثلاً سرباز باید اوّل مسلح بسلاح جنگ شود بعد از آن داخل در میدان جنگ گردد و مقاومت دشمن نماید اما اگر بدون اسلحه داخل در میدان جنگ شود شکست خواهد خورد پس بهائیان لشکر خدا می­باشند باید مسلح بسلاح \*\*\* ص 192 \*\*\*

باشند اسلحه آنها اوّل ایمان است دوم ثبوت است سوم خدمت است چهارم انجذاب کامل بملکوت ابهی است اگر بهائیان مسلح باین اسلحه­ها باشند البته در هر شهری که داخل شوند ظفر خواهند یافت فتح خواهند نمود و اگر مسلح نباشند مغلوب خواهند شد" و در لوح وصایا می‌فرماید قوله الاحلی "ای احیای الهی اعظم امور محافظ دين الله است و صیانت شريعة الله و حمایت امرالله و خدمت كلمةالله در این سبیل هزاران نفس خون مطهر را سبیل نمودند و جان عزیز را فدا کردند رقص كنان بقربانگاه شتافتند و علم دین الله افراشتند و بخون خویس آیات توحید نگاشتند "إلى آخر و در یکی از بیانات مبارکه این عبارات مهیجه رشيقه است" اگر از برای نفسى اسبابی فراهم بیاید که این قوای جسمانیش را و این اعضاء و ارکانش را در سبيل خدمت جمال مبارك صرف کند موهبتی اعظم از این نمی­شود و در نهایت هم بشهادت نائز شود این قوای جسمانی انسان اگر در سبيل هوا و هوس متلاشی شود دیگر چه حستی اعظم از آن اوقات گذشت قوا بتحليل رفت بدن آب شد اعضا و اعصاب از هم پاشید نفس آخر رسید اما در چه افکاری اما در چه گذشت در هوی و هوس و نتیجه حست و ندامت ابدی دیگر ذلتی اعظم از این نمی­شود ذلك هوالخسران المبين اما اگر به بینید الحمدلله بفضل و موهبت جمال مبارك جانش دلش روحش اعضایش قوایش اركانش جمیع در \*\*\* ص 193 \*\*\* سبيل محبت الله در بلایا و محن و رزایا گذشته چه سروری اعظم از این من که موفق نشدم انشاءالله شماها باین موهبت موپد گردید کار آن بود که حواریین حضرت مسیح کردند به حضرت مسیح وفا داشتند بعد از حضرت نفس راحت نکشیدند دقیقه­ئی آرام نگرفتند شب و روز در ترویج امرالله گذراندند و در نداء بملكوت الله سعی کردند و در انجذاب و اشتعال نفوس قيام نمودند همیشه سرگردان و بی‌سر و سامان هر روز در یک کوهی هر شب در یک صحرائی هر آنی در يك شهری هر دقیقه در یك دریائی تنها و بیکس نعره زنان فریاد کنان مردم را بملكوت الهی دعوت کردند صدمه خوردند زجر کشیدند عقوبت دیدند از اهل وعیال گذشتند همه را گذاشتند و رفتند و تبلیغ امرالله مشغول شدند تا آنکه همه در سبیل حضرت مسیح روحی له الفداء شهید شدند حضرت مسیح را فراموش نکردند آن عنایات را فراموش ننمودند آن تعالیم را از نظر محو نکردند آن نصایح و فیوضات او را نسيان ننمودند شب و روز می­کوشیدند که بلکه موفق شوند انصافش اینست که بحضرت روح نهایت وفا را نمودند" إلى آخر ملاحظه فرمایند که این بیانات مبارکه چه سر مشقی ببندگان جمال مبارک می­دهد یعنی باید در خدمت امر بدین گونه قیام کنیم و دقيقه­ئی آرام ننشینیم و عمر عزیز را بهوی و هوس نگذرانیم بلکه دقائق حيات خود را در خدمت امرالله مصروف داریم و همین مقدار بيانات مبارکه در این موضوع برای تذکر دوستان الهی کفایت است اکنون این موضوع بقسمتی از لوحی که بافتخار اخوان الصفا از کلك میثاق نزول یافته بپایان می‌رسد قوله تعالی "جمال مبارك روحی لاحبائه الفدا ما را تربیت نفرمودند و پرورش ندادند که راحتی کنیم تا به نعمتی رسیم یا شادمانی کنیم یا کامرانی نمائیم در زندان ایّام بس بردند ما را تربیت فرمودند که از باده ناکامی سرمست گرديم و تحمل هر مشقتی نمائیم تا در طینت ما نیّت صادقه خدمت بامرالله سرشته گردد و در جانفشانی بی‌اختیار گردیم دمی‌نیاسائیم و راحت نجوئیم حال الحمدلله تو موفقی و عبدالبهاء محروم چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم الى الى آخر اللوح.

**نطق چهل و چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من الناس من يقعد صف النعال طلباً لصدر الجلال قل من انت يا ايّها الغافل الغرار و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن قل يا ايّها الکذّاب تالله ما عندک انّه من القشور ترکناها لکم کما تترک العظام للکلاب.

در آیه مبارکه سابق الذكری اختلاف احزاب اشاره فرموده که بعد از طلوع شمس حقیقت از افق اراده الهی عده معدودی حربا صفت بانوار مشرقه آن شمس بی‌امر توجه نمودند و دیده \*\*\* ص 195 \*\*\* باشراق شمس دوختند و بعضی مانند خراطین و کرم مهین در زیر زمین ما را گرفتند و بطین اوهام و ظنون اشتغال جستند و برخی دیگر از ضعف بصر چون خفاش در شکاف دیوار طبیعت پنهان شدند و از انوار آفتاب دریاوش خود را محروم داشتند و بعظمت جهل و عُمی قناعت نمودند و منکر طلوع آفتاب جهان تاب گشتند از جمله مردم نفوسی هستند که بطمع صد رجال در صف نعال می­ننشینند که ایشان را بصدر جلال بنشانند و آنان عبارتند از جُهالی که خود را بلباس اهل علم می­آرایند و بانواع حيل و دسائس انظار عوام کالهوام را بخود متوجه می‌دارند و خلق را بضلالت و گمراهی سوق می‌دهند و برخی دیگر مدعى الهام و علم باطن شده بنوعی دیگر مردم را می‌فریبند و حق جلّ جلاله در این آیه مبارکه آنانرا باین عبارات مليحه ببندگان آستان خود معرفی می‌نماید و می‌فرماید پاره از مردم نفوسی هستند که در کفش کن می­نشینند که آنان را بصدر بنشانند بگو کیستی تو ای غافل پر غرور و پاره دیگر مدعی باطن و باطن باطنند بگو ای دروغگو باین حیل و اکاذیب که تمسّک جسته­ای پوستهائی خالی از مغز است اینها را بشما وا گذاشتم چنانچه استخوانها را بسگها وا میگذارند و در الواح مقدّسه دیگر این اشخاص را بلطف بیان و اصرح تبیان اوصافشان را از قلم اعلى نازل فرموده است از آن جمله درکلمات مکنونه فارسی \*\*\* ص 196 \*\*\* می‌فرماید قوله جلّ شأنه "ای جهلای معروف بعلم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده­اید مَثل شما مَثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مَثل شما مَثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود چون بدست صراف ذائقه احدیّه افتد قطره از آن را قبول نفرماید ینی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لكن از فرقدان تا ارض فرقدان بلکه فرق بی‌منتهی در میان" و در لوح دیگر که حسن ظاهر و قبح باطن ایشان را بر سبيل مَثل بیان می‌فرماید "ولله المثل الاعلى این لوح است قوله جلّ احسانه" ملاحظه در طبل‌های میان خالی نمائید که با اینکه در باطن خالی و عاری است از بدایع رحمت ربّانی و لکن در ظاهر نعره و نفیرش عالم را کر نماید و ؟؟ مثلنا به لتكون من العارفین با این صوت منکر مشکل است که صورت ذکر اکبر بگوش آید" الى آخر بیانه جلّ بیانه این بسی واضح است که نفیر دلخراشی طبل و دهل مانع از اصغا صفیر و نعمه صلصل و بلبل است و آهنگی مهیب بوق و کرنا رادع استماع صوت دلکش و آواز مغنی دلرباست و در لوح دیگر که با افتخارمرحوم سمندر است می‌فرماید قوله عزّ اسمه "وندع الله‌ ام يخلصهم من شر الاشرار الّذين نقضوا میثاق الله و عهده اولئك عباد زینوا رؤسهم بكرة الخضراء والبيضا و افتوا على الدی ناحوا فی فراقه کانوا ان يسئلوا فی الليالی والايّام لقائه \*\*\* ص 197 \*\*\* لعمر الله تجسم اقوالهم و اعمالهم و عقائدهم و جعلهم من اصحاب السعير" مفهوم آیات مبارکه تقریباً چنین است از خدا می­طلبیم که نجات بخشد ایشان را از شرّ اشراران کسانی که شکستند عهد و پیمان الهی را و آنان نفوسی هستند که می­آراستند سرهای خود را بعمامه‌های گِرد سبز و سفید و فتوی دادند بر قتل کسیکه نوحه کردند در فراق او و هر روز لقای او را از خدا مسئلت می‌نمودند قسم بذات الهی مجسم شد اقوال و اعمال و عقائد شأن و ایشان را از اصحاب جحيم گردانید و نیز در لوح دیگر مرحوم سمندر می‌فرماید قوله تعالی شأنه "جزای اهل عالم متكون شد و بصورت علمای جاهل منكر ظاهر ایشانند قاطعان طريق الهی ومضل عباد او و از حق بطلبيد كلّ را از شرّ این نفوس حفظ فرماید نار این نفوس از نار نمرود مشتعل‌تر مشاهده می‌شود" و در لوح دیگر می‌فرماید "یا محمد ندای مظلوم را بلغت عربی شنیدی بلسان پارسی بشنو اختلاف عالم اوهام و ظنون بوده و هست و مطالع آن ارباب عمائم ایشانند قائد عباد الی بئس المقام" و در لوح بصیر می‌فرماید قوله تعالى اگر فضل انسان بعمامه بود باید شتری که معادل الف عمامه بر اوحمل می‌شود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده می­نمائی که حیوآنست و گیاه میطلبد زینهار بمظاهر اسماء و هياكلی که خود را بعمائم ظاهره و البسه زهدیه می­آرایند از حق ممنوع مشو غافل مباش و اما مدعیان باطن و عرفای عاری از معنی \*\*\* ص 198 \*\*\* و حقیقت عرفان این نفوس مزور و شیاد بتزویرات شیطانی و تسویلات نفسانی بنوعی دیگر در اضلال و اغوای عباد مشغولند و با رشته تسبیح و کشکول خود را بلباس زهد و تزوير می­آرایند و مردم ساده نادانرا بدام می‌اندازند ادیبی در باره ایشان چه مناسب سروده: زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبيح از ترس تو سوراخ بسوراخ گریزد و در الواح الهیّه اوصاف آیت فرقه را بیانات مليحه نازل فرموده بعضی از آن در این اوراق درج می‌گردد از آنجمله درلوح مرحوم حاجی آخوند ایادی درباره این طبقه نازل گشته "ای علی مشاهده در امر رسول‌الله نما که در اوّل امر در کمال ترقی و استعلاء بوده و بعد توقف نموده یکی از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شريعه الهیّه و مکامن عزّ ربانیه ممنوع نمودند قل تالله كلّ ظاهر اعلى من باطنكم و كلّ قشر انور من لبّكم قد ترك المخلصون بواطنكم كما تترالعظام للكلاب این ایّام احکام الهیّه از مشرق بیان ربانيّه مشرق و انشاءالله از بعد ارسال می‌شود و این دو آیه مبارکه در آن لوح امنع اقدس نازل من الناس من يقعد صفّ النعال طلبا لصدرالجلال قل من انت با ایهاالغافل الغرار و منهم من يدعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایّها الكذاب تالله ما عندک انّه من الشرور تركناها لكم كما تترك العظام للكلاب" ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس موهومه که \*\*\* ص 199 \*\*\* یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیه و شئونات هوائيه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرق ساخت قل یا ایهاالموهوم ان الباطن و باطن الباطن و باطن الّذی جعله الله مقد ساعن الباطن والظاهر الی مالا نهاية لها يطوف حول هذا الظاهر الّذی ينطق بالحق فی قطب العالم قد ظهر اسم‌الاعظم و مالك الّامم و سلطان القدم ليس لاحد مفرولا مستقرالا لمن تمسك بهذه العروة النور الّتی بها اشرقت الارض و السماء و لاح العرش والثرى و اضاء ملکوت الاسماء و انار الافق الاعلى اتقوايا قوم و لا تتبعوا اهواء الّذين اتّبعوا الهوى و لا اوهام الّذين قاموا على المكر فی ملكوت الانشاء توجهوا بوجوه بيضا غرر غراء الى مطلع آیات ربكم مالک الآخرة الا ولی كذلك قضى الأمر فی لوح الّذی جعله اللمام الالواح و مصباح الفلاح بين السموات والارضین ای علی تفریق امّت سبب و علّت ضعف كلّ شده و لكن الناس اكثرهم لا يفقهون بعضی از ناس كه ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و می‌نمایند کاش بدارالسلام می­­رفتند درتکیه قادریه ملاحظه می‌نمودند و متنبّه می‌شدند ای علی جمعی در آن محل موجود و مجتمع و نفس الحق که مشاهده شد نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلا خود را بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاک بوده و بعد منصعقا بر ارض می­افتاد و مقدار دوساعت ابداً \*\*\* ص 200 \*\*\* شعور نداشت و این امور را از کلمات می­شمردند ان الله یری منه ونحن براء ان رینطهوالعليم الخبیر یعلم خائنة الاعين و ما فی صدور العالمين وهمچنین جمعی مستند به رفاعی معروفند و آن نفوس بقول خود در آتش می­روند در احیان جذبه سیف بر یکدیگر می­زنند بشأنیکه ناظر چنین گمان می‌نماید که اعضای خود را قطع نموده‌اند كلّ ذلك حيل و مكر و خدع من عند انفسهم الّا انّهم من الّاخسرین جمیع این امر برای العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده‌اند" الى آخر و بقیه این بیان مباركه در مقام خود بیان خواهد شد و این فرقه این حرکات شنیعه را عبادت می‌پندارند و عوام کالهوام از مشاهده این حرکات وافعال شنیعه فریفته تذویریات ایشان شده و دست ارادت ایشان داده و طوق بندگی آن نفوس موهومه را در گردن و حلقه عبودیت ایشان را در گوش نموده و بجان و دل مطیع اهواء فاسده آنان می‌گردند و لکن از حق منيع چشم می­پوشند و باعراض و اعتراض و ضغینه و بعضاً قیام می‌کنند فاعتبروا يا طولی الألباب و تبصروا یا اولى الابصار.

**نطق چهل و پنجم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

تالله الحقّ لو يغسل احدٌ ارجل العالم و يَعبَد الله على الادغال و الشّواجن و الجبال و القنان و الشنّاخيب و عند کلّ حجرٍ و شجرٍ و مدرٍ و لا يتضوّع منه عرف رضآئى لن يقبل ابداً هذا ما حکم به مولى الانام.

\*\*\* ص 201 \*\*\* بر ارباب علم و ایمان در نهایت وضوح و از قواعد مسلّمه است که در عالم امّتی یافت نمی‌شود که منكر الوهیّت باشد و هر امّتی برحسب عقیده خود خدا را پرستش و ستایش می‌کند:

هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید بلبل بغزل خوانی و قمری بترانه

با وجود این در قرآن بر غیر مسلمان اطلاق کفر و الحاد شده و این بجهت آنست که بحضرت خاتم الانبیاء ایمان نیاوردند و اقرار رسالت آن حضرت نکردند وانکار رسالت آن حضرت در حکم انکار ا لوهیت است و آیه مبارکه قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ شاهد این گفتار است بلکه انگار مبين آيات نيز در حکم انکار مظهر امر پروردگار است چنانچه فرمایش حضرت امیرالمومنین شاهد این مدعا است چنانچه ضروری مذهب می‌دانند و از اخبار مشهوره است که فرموده است مَنْ ماتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّة و حدیث سلسلة الذهب از اخبار مشهوره است که حضرت رضا در سفر به خراسان باهالی نیشابور فرمود لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنی اَمِنَ مِنْ عَذابی و لكن بشرطها وشروطها و انّا من شروطها و همچنین حضرت اعلى جلّ اسمه الاعلى در لوحی که بافتخار خال بزرگوار است می‌فرماید قوله عزّ قوله" امروز نزد من افضل و ادنی از ایشان سوی است سلطان یا اخس رعيت در یك صقع است امر حق بخیه بردار نیست هر کس سبقت گرفت فائز شد \*\*\* ص 202 \*\*\* و هر کس واقف ماند مؤخر ماند الى يوم القيمة وحضرت بهاءالله جلّ كبریائه در این آیه مبارکه همین نکته را تذکر می‌فرمایند و بقسم مؤکد می‌فرماید که قسم بخدای حق اگر بِشُوید کسی پاهای اهل عالم را و خدا را عبادت کند در جنگلها و دره‌ها و کوهها وسرهای کوه و قله‌ها و در نزد هر سنگی و درختی وكلوخ و آشکار نشود از او بوی رضا هرگز از او قبول نخواهد شد اینست آنچه خداوند خلّاق حکم فرموده است و نظیر این بیان مبارك در ساير الواح الهيّه بسیار است از آنجمله در این لوح مبارک است که بافتخار مانکجی نازل شده "هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مُرد هرگز زندگی نیابد" الى آخر و در لوح مبارك احمد می‌فرماید قوله تعالی شأنه "و انك انت ايقن فی ذالك بان الّذی أعرض عن هذا الجمال فقد أعرض عن الرسل من قبل ثم استكبر على الله فی ازل­الازال الى ابدالآبدين" مخاطب بیان مبارك احمد است می‌فرماید "ای احمد تو در ذات خودت بيقين بدان که هر کس از جمال من اعراض کند بتحقيق از جمیع پیغمبران پیش اعراض نموده و بر خدا تکبر جسته از اولی که برای آن اولی نبوده تا آخری که برای آن آخری تصور نیست و در لوحی که از معنی بسیط­الحقيقه كلّ الاشياء وليس بشیئ من الأشياء سؤال شد می‌فرماید "مثلاً حکیمی که باین کلمه تكلم نموده لو کان موجودا والّذين اقرّوا له فيما قال ثمّ الّذين اعترضواعليه كلّ در صقع واحد مشاهده می‌شوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء \*\*\* ص 203 \*\*\* مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلى ذروه حقايق و عرفان مشاهده می­نمودند على شأن ظنّوا بآن ما خرج من افواههم انّه قسطاس توزن به الاقوال و الّاسطر لابیونذ عنه تقويم المبدء والمآل معذلك در ايام ربیع رحمن و حبوب ارباح امتحان ما وجدنالهم من اقبال و لا من قرار امر نفس اليوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه توقف کند لدی الرحمن مذكورنه و از اجهل ناس محسوب چه که مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور و درلوح مبارک دیگر که بنا بر مقصود و موپد آیه مبارکه مذکوره است این است "الابدع الاطهران الّذی منع اليوم من فلک اسمی القيوم انّه من … المغرقين و للغرق مراتب شتّی من الناس من غرق فی الّامال و منهم فی الاوهام و منهم فی الهوا و منهم فی العلم و منهم فی الأعمال كذلک يعلمكم العلیم الخبیر ان الّذی منع بالاعمال عن المآل انّه من الهالكين لان الاعمال لا تقبل الّا بالاقبال من اقبل انّه عمل بما اراد الله واّلذی اعرض انّه من المتاركين واّلذی منع بالعلم عن المعلوم انّه من الجاهلين شهد الرحمن بانّه غرق فيه و مانفعه فی يوم الله و كان من الساغرین نعیما لعالم عمل بما امر به فی الكتاب و فاز ببحر العلم انّه ممدوح و هوالخلق لدی الله العلی العظيم \*\*\* ص 204 \*\*\* قد فصلنا فی اللوح ما اردناه رحمة من عندنا عليک لتكون من الشاکرین" مفهوم لوح مبارك بدين تقریب است بتحقيق کسی که محروم شد امروز از کشتی اسم قيوم من البته او از غرق شدگان است و برای غرق مراتب زیادی است از جمله مردم کسی است که غرق شده است در آرزوهای فاسد و از جمله کسی است که در اوهام غرق گشته از جمله کسی است که درهوی و هوس غرق شده از جمله کسی است که در علم غرق شده و از جمله کسی است که دراعمال و عبادات غرق شده این چنین می‌آموزد شمار دانای آگاه البته کسیکه محروم شد بسبب عبادت و اعمال از حسن عاقبت و مال از اهل هلاکت است بجهت اینکه عبادت و اعمال قبول نمی‌شود مگر باقبال و ایمان هر کس بایمان و اقبال توفیق یابد براستی موافق اراده الهی عمل کرده است و هر کس اعراض کند او از تارکين است و کسی که بواسطه علم از معرفت حق محروم شود البته از جهان محسوب است شهادت داده است خداوند رحمن باینکه آن عالم در علم غرق گشته و علم در روز الهی نفعی نبخشیده و از خوارشدگان است خوشا آن عالمی که عمل کند بآنچه مآمورند در این کتاب و ببحر علم فائز گشته البته چنین عالمی جوهر خلق در نزد حق بلند رتبه با عظمت است بتحقيق شرح دادیم در این نوع آنچه اراده فرمودیم آنرا رحمتی است از نزد ما برتو برای اینکه از شکرگداران باشی \*\*\* ص 205 \*\*\* و در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلّ قوله "اليوم هر نفسی بافق اعلى توجه نمود و آفتاب حقیقت را که از او مشرق است ملاحظه کرد او از اهل بصر در منظر اکبر مذکور است والّا اگر صاحب صد هزار چشم باشد که لدى الوجه باعمی مذکور و در لوح الهی مسطور و این مقدار اهل بصر و بصیرت را کفایت است چه در نزد الوالالباب در نهایت وضوح است که حقیقت یکی است و تعدد ندارد چه اگر شمس در مرایای متعدده تجلی و اشراق نماید همان یك شمس است و بتعدد مرايا شمس متعدد نمی‌شود همچنین مظاهر مقدّسه الهیّه هرچند در ا سم یا جسم یا در زمان و مکان مختلف باشند چون یک مرآت ذات احدیتند مجلی واحد است و آن ذات احدیّت است و این مطلب را حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى باصرح بیان در مواضيع عدیده در بیانات مباركه و الواح مقدّسه بیان فرموده است و در این مقام ببعضى از آن بیانات اکتفا می­شود از آنجمله در ضمن خطابه‌ئی که در کلیساء سنت جان وست مستر لندن اَدا فرموده می‌فرماید قوله تعالى مظاهر الهیّه حکایت از فیوضات غیبیه می‌نمایند... پس ثابت شد ومحقق شد که حقیقت انسانیه محیط بر جمیع کائنات و اشرف موجودات علی‌الخصوص فرد کامل آن فرد کامل بمنزله آئینه است در نهایت لطافت و صفا و مقابل شمس حقیقت لهذا نور ربوبیت کمالات \*\*\* ص 206 \*\*\* الهیّه در این مرآت صافیه باشد ظهور در این مرآت واضح و آشکار حال اگر گوئيم در آینه آفتاب است مقصد آن نیست که آفتاب از علو تقدیس خویش نزول نموده و در آینه حلول نموده زیرا این محال است قلب ماهیت ممکن نه قدیم حادث نشود بلکه آن حی قدیم تجلی در این آینه نموده و حرارت و انوارش تابیده و در نهایت جلوه و ظهور است هذا هو الحق و ما بعد الحق الاالضلال المبين و بر هر عاقل بصیری واضح است که در هر عصر که حق ظاهر می‌شود بجميع شئون از خلق ممتاز است چنانچه روز بشب و شب بروز مشتبّه نمی‌شود همچنین حق بباطل و باطل بحق مشتبّه نمی‌گردد مگر کسیکه از بصر و بصیرت محروم باشد که نتواند شمس را از ظل و نور را از ظلمت تشخیص دهد چه خوب فرموده مولوی:

آفتابی در سخن آمــــــد که خیز که بر آمـــــــــــــــــــــــــــــــــــــد روز برجه کم ستیز

تو بگـــــــــــــــــــــــــــــــویی آفتابا کو گواه گویدت ای کور از حق دیده خواه

وز روشن هر که او جوید چراغ عین جستن کوریــــــــــــــــــــش دارد بلاغ

البته خفاش ازضعف بصر از مشاهده انوار آفتاب جهانتاب محروم است و مزکوم از استشمام رائحه معطره مشگ مشموم بی‌نصیب است چه خوب فرموده است مولوی:

پاک کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح الله در آید در مشام

پس حق را باید بحق شناخت \*\*\* ص 207 \*\*\* و باطل را بباطل بعبارت دیگر باید حق را بحق مقایسه نمود و باطل را بباطل زبرا هينه حق بخصایص مخصوصه خود مختص و موصوف است و باطل بعلائم مخصوصه خود معلوم و معروف است و دلیل هر يك درخود آن موجود و مشهود است و هر موثری از آثار مبرهن و معدوم می‌گردد شمس را بشمسيتش باشد دلیل شمس بنیان فارغند از قال و قبل سایه کبود که دلیل او بود این بستش که ذلیل او بود.

**نطق چهل وششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کم من عبدٍ اعتزل فى جزآئر الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله له و حمل الريّاضات و المشقّات و لم يذکر عند الله منزل الآيات.

همه شنیده و می‌دانیم که در هر نقطه از نقاط نفوسی موجود که بخيالات واهيه و اوهام فاسده خود برياضات شاقه تحمل زحمت فوق­الطاقه مشغول شده و خود را از طيبات رزق الهی و البسه نفیسه و عمارات عاليه و بساتين معروشه و اثمار لطیفه که جميعاً برای انسان ایجاد شده محروم داشت و در آستان الهی مذکور نشد و منظور نظر عنایت حق واقع نگشت علّت آنست که این اعمال شأنه و زحمات طاقت فرسا وتحمل مشقات فوق­العاده بامر حق نبوده بلکه بمیل نفس و مشتهيات هوی صدور یافته زیرا حق تکلیف ما لا يطاق باحدی از عباد خود نفرموده چنانچه در قرآن با صرح بیان می‌فرماید: \*\*\* ص 208 \*\*\*

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و این آیه دربسیاری از الواح مبارکه تکرار شده والّا چگونه می‌شود که انسان بامر خداوند رحمن ادای وطيفه عبودیت نماید و باعمالی که مکلف بوده قیام کند و خداوند مهربان او را از پاداش عمل و الطاف خود محروم فرماید با اینکه ذات مقدسش با صریح بیان وعده فرموده است که اجر هیچ عاملی را ضایع نمی‌کند و این مطلب در الواح الهیّه بحدّ وحصر نیابد از آنجمله در لوح يوسف می‌فرماید قوله جلّ شأنه "قسم بآفتاب افق معانی که از برای حق جنتهای لاعدل لها بوده و خواهد بود و لكن در حیات اولی مقصود از جنت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مومنین از این دنیا بجنات لاعدل لها وارد و بمنتهای لايحصى متنعم و ان جنات ثمرات افعالی است که در دنیا بآن عامل شده آیا ملاحظه نمی­نمائید که یکی از عباد خدمت نفسی نماید و زحمتی از برای او تحصیل کند اجر و مزد خود را اخذ می‌نماید چگونه می‌شود کریم على الاطلاق امر فرماید عباد خود را با وامر خود و بعد عباد خود را از بدایع رحمت خود محروم فرماید فسبحانه عن ذلك متعالی تعالی عمّا يظنون العباد فی حقه و لكن اگر کسی بهوای خود زحمات فوق­العاده را تحمل نماید و باعمال شاقه عامل شود عند­الله مردود و غیر مقبول است و بقدر خردلی اجر و مزد نخواهد داشت از این لحاظ است که حق جلّ جلاله در آیه مبارکه برای تنبّه \*\*\* ص 209 \*\*\* و آگاهی عباد خود می‌فرماید بسا نفسی که در جزایر هند انزوا جست و منع نمود از خود آنچه را که خداوند برای او حلال کرده بود و تحمل ریاضات شاقه نمود و در نزد حق مذکور نشد زیرا تحمل این گونه مشقات بهیچوجه در نزد حق محبوب ومقبول نبوده و عباد خود را این گونه اعمال امر نفرموده بلکه نهی فرموده است چنانچه در الواح الهیّه از قلم اعلى نهی صریح نازل شده از آن جمله در کتاب مقدس بدیع می‌فرماید قوه عزّ بیانه جمیع این بیانات را نقطه اولی ذکر نفرموده مگر آنکه کسی تمسّک نجوید نه، خُبز شعیر خوردم تا برتبه اعلى فائز شدم بلی انقدر ؟؟ که انسان باید بقليل کفایت کند و شاکر باشد و بكثیر از حق غافل نشود اصل امر اينست والّا ریاضت و عدم آن علامت حق و باطل نبوده و در همین کتاب مقدس و همین موضوع است قوله تعالی شأنه چه که مخصوص حضرت اعلی روح ما سواء فداه درکل یوم چای میل می‌فرمودند وجميع احباء را امر فرمودند بشرب چای و می‌فرمایند بریاضت باينمقام نرسیده‌ام و هم در این کتاب است قوله تعالی شأنه واليوم احبای الهی باید بهیچوجه بر خود سخت نگیرند در صورت امکان باغذيه لطیفه متنعم شوند و در کلّ احوال بحدّ اعتدال حرکت نمایند و اگر غذا واحد باشد احب است عند الله و لكن جهد نموده که آن واحد از \*\*\* ص 210 \*\*\* اغذیه لطیفه باشد على قدر وسع و هم در این کتاب خطاب پر عتاب معترض می­فرمایید قوله عزّ اسمه اگر كلّ من على الارض و آنچه در او خلق شده از نعمای لطیفه در یک مجلس حبّا لله از برای نفسی مومن بالله حاضر شود اسراف نبوده و نخواهد بود و لکن تو و امثال تو اگر لقمه نانی تصرف نمائی مسرف بوده و خواهد بود چه که اسراف در غفلت از حق مشهود است و همان لقمه نان که بنفس آن معرض بالله معذب شده پناه می‌برد بخدا از اینکه نصیب او گشته و نیز در همین کتاب خطاب بهمان معترض است قوله جلّ بیانه "ای بی‌خبر بی‌بصر درحیق ابن علی چه میگوئی که در حین حرکت از مدينه طيبه مبارکه با هودجهای زرّین حرکت فرمودند و با کمال اسباب ظاهره چنانچه امثال تو می‌گویند که ساربان حضرت چون دیده بود که بند آزار مبارک مطرز بلئالی است لذا بعد از شهادت حضرت رفته و بعد واقع شد آنچه این عبد شرم می‌نماید از ذکر آن" الى آخر این بیان مبارك نیز دلیل برآنستکه انبياء عظام و اولیای گرام نیز هیچ یك مرتاض نبودند و امر بریاضت هم نفرمودند و همچنین در لوح مبارک بشارات رهبه مسيحيين را نهی از انزوا و ریاضت می‌فرماید و در نوع مبارک دیگر که بافتخار حاجی آخوند ایادی نازلشده قوله جلّ جلاله "ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اَكل و شُرب منع نموده­اند و با وحوش انس گرفته‌اند و ليالی و ایّام بریاضت شاقه مشغولند و باذکار ناطق \*\*\* ص 211 \*\*\* معذری احدی از آن نفوس عند الله مذکور نه، با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض می­شمرند اليوم رداء افعال و اكليل اعمال ذكر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده انّه لكلمة بها فصل بين كلّ حزب و نسف كلّ جبل و سقط كل نجم و كسف كلّ شمس و نسف كلّ غمیر و انقطر كلّ سماء و انشق كلّ ارض و غيض كلّ بحر و ارتفع کل بحر و ارتفع کل فتنة و انقعوا كلّ جذع و اظطراب کل هظب و ارتعش كلّ بطح الآمن شاء ربک المقتدر القدير منا اقربما اقرة الله و اعترف بما اعترف الله انّه من اهل البهاء فی ملکوت لانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربّ المبرم العزيز الحكيم" و در نوع اتحاد در بیان فِرق مختلفه اسلام لسان عظمت باین بیان احلى ناطق قوله تعالی از این گذشته حزبی می­رقصند و می‌کوبند این ذکر حق است نعود بالله حق از این اذکار مقدس و منزّه و مبرّا است باری یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمت­اللهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاعی يك خليج خراباتی انّ تعدوا سبل الجحيم لا تحصوها حال سنگ ناله می‌کند و قلم اعلى نوحه ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش صیاء عالم و نارش هادی اُمَم یعنی نار محبتش و در لوحی دیگر لسان عنایت باین بیان ناطق قوله جلّ احسانه وقتی باسم صید توجه ببعضی اراضی نمودیم تا بمحلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذائی ترتیب می­داد از او پرسیدیم چه میکنی مذکور داشت خدا می­پزم هم با خدا می­پزم از برای خدا می­پزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعت عرفان رب­العالمین \*\*\* ص 212 \*\*\* دور است و بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تكلم نمودیم تا آنکه اشعه آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مشرق شد بمعذرت قيام نمود و او يک رفیقی داشت برهنه مابين ناس مشی می­نمود و بهمان كلمات ناطق بود و هر دو بانوار فجر معانی فائز شدند بقسمی كه یوم بعد با پای برهنه در رکاب میدویدند مع آنکه آن ارض خارستان زیاد بود و آنچه گفته شد سوار شوند قبول ننمودند از حق جلّ و عزّ می­طلبيم احبای خود را از شرّ بیانات مضرّه حفظ فرماید تا کلّ بما اذن الله ناطق گردند و بخدمت امر مشغول شوند و در یکی از الواح که بافتخار ورقای شهید است راجع باين فرقه می‌فرماید قوله تعالی بعضی از آن نفوس که خود را دراویش می­نامند جميع احکام را و امر الهی را تأویل نموده‌اند اگر گفته شود صلوة از احکام الهی است می‌گویند بمعنی دعا است و ما در حین تولّد بدعا آمده­ایم صلوة تحقیقی را عمل نموده‌ایم و این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد بباطن اوهامات نفوس غافله زیاد از حدّ احصاء بوده وهست باری از تنبلی و کسالت جميع اوامر الهی را که بمثابه سدّ محکم است از برای حفظ عالم وامنیّت آن تأویل نمودند و در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار ننموده‌اند و در معارف آنچه گفته شود تصدیق می‌نمایند و لكن اثر حرارت محبت الله تا حال از ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان را یافتند و فی الجمله برمقصود از ظهور آگاه گشتند" الی آخر از این بیانات واضحه معلوم و محقق شد که عرفان این سلسله \*\*\* ص 213 \*\*\* مبتنی بر ظنون واوهام و عاری ازحلیۀ حق و حقیقت است بهتر آنکه این صحبت را باین بیان شفاهی حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلى بپایان رسانیم" تمام عرفا بعد از ظهور حق از اعتبار ساقط شدند و سراپا اوهام گشتند اگر کسی اندکی بصیرت داشته باشد می­بیند حق بتمام شئون ممتاز از مادون است و حق بتمام شئون معلوم و واضح است و همچنین باطل هم بِكلّ شئون معلوم و واضح است على آخر بيانه الاحلى.

**نطق چهل و هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لا تجعلوا الاعمال شرک الآمال و لا تحرموا انفسکم عن هذا المآل الّذى کان امل المقربين فى ازل الآزال قل روح الاعمال هو رضآئى و علق کل شئىٍ بقبولى اقرئوا الالواح لتعرفوا ما هو المقصود فى کتب الله العزيز الوهّاب.

بر هر ذی شعوری واضح است که عاشق صادق جز رضای معشوق چیزی نخواهد و حبیب موافق جز محبوب دردل راه ندهد عقل سليم و وجدان پاک نیز تصدیق می‌کند که دو محبت در یك دل نگنجد این نکته بقدری واضح و بدیهی است که احدی مگر آن نیست ادبای کامل از عرب و عجم در این زمینه داد سخن داده حكيم قاآنی گوید:

رسم‌عاشق نیست با یک‌دل دو دلبر داشتن یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن

ناجوانمردیست چون جانو سیار و ماهیـــــــــــــــــار یار دارا بودن و دل با سکنــــــــــــــــــــــــــــــدر داشتن

\*\*\* ص 214 \*\*\* دیگری گوید با دوست گزین کمال یا جان، یک خانه دو میهمان نگنجد شاعر عرب گوید تركت حبيب القلب عن ملة و لكن جنی ذنبا الى الترک اراد شريكا فی المحبة بيننا و ایمان قلبى لا يميل الى الشراک یعنی محبوب دل خود را ‌ترک نمودم نه آنکه ملالتی از او حاصل کرده باشم و لكن محبوب من مرتکب جنایتی شد که مقتضى ترك من بود زیرا در دوستی فیمابین شریکی اختیار کرد و حال آنکه ایمان بشریک نیست و در جمیع کتب آسمانی نیز تصریح شده است که هر کس و هر چیز در عبودیت آستان احديت شریك شود و عبودیت بشائبه شرک و ریا آلوده گردد آن عبادت غیر مقبول و مردود بارگاه عزّ الهی است در قرآن می‌فرماید " يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا یعنی هر کس امیدوار بلقای پروردگار خود باشد باید بعملی عامل شود که شایسته آستان احدیّت باشد و احدی را شریک در عبادت پروردگار خود ننماید و از این رو در جميع شرايع و ادیان امر بتوحید حق و نفی ماسوای او شده و معنی و مفهوم توحید غیر از این نبوده و نیست و اگر غیر از این باشد کسی بعبادت جن و انس قیام کند و عبادتش امیال و آمال آلوده باشد او را موحّد نتوان شمرد بلکه موحّد کسی را گویند که اعمال و افعال و عباداتش بکلی از شائبه ریب و ریا مقدس باشد بعبارة ساده‌تر عبادات و اعمال خود را وسیله حصول مقاصد و آمال خود ننماید و جميع اعمال و افعالش محض حصول رضای الهی باشد اگر اعمال خالص باشد البته مقبول آستان احدیّت است و عامل هم مقرّب بارگاه کبریاست و مقصد او آیه شریفه رضی الله عنهم و رضوا عنه ذالک لمن خشی ربّه و \*\*\* ص 215 \*\*\* مخاطب بآیه يا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضية مرضيه چقدر مناسب این مقام است این فرد شعر مرحوم حکیم سنائی که از قلم اعلى نیز جاری شده:

گرد دین بهر صلاح تن به بی‌دینی متن تخم دنیا در فضای دین به مکاری مکار

ودر لوحی لسان عظمت باین بیان ناطق قوله عزّ اسمه "بسیاری از عمل که مرجع آن امل است و بسیار از گفتار که مقصود از آن اضلال است از آنجائیکه لازمه شمس ظاهری اضائه نور است خواه مردم استضائه از انوار ساطعه آفتاب بکنند یا نکنند همچنین شمس حقیقت از پرتو انوار خود دریغ ندارد و نصایح مشفقانه بر عامه بشر مبذول می‌دارد خواه بشنوند و قبول کنند و خواه از اضغاء و اطاعت خود را محروم نمایند اینست که در آیه مبارکه اوّل می‌فرماید اعمال و عبادات را دام آرزوها و وسيله حصول بمقاصد خود قرار ندهید و خود را از فيوصات این ظهور که آرزوی مقربان بود محروم نگردانید و در آیه دوم تذکر عباد می‌فرماید روح هر عمل و عبادتی همانا رضای من است و هر عملی معلق و مشروط است بقبول من الواح را بخوانید برای آنکه مطلع و ملتفت شوید بمقصود كتب الهی و در الواح اغلب این مضمون را بعباد خود خاطر نشان می‌فرماید از آنجمله در كلمات مكنونه عربی می‌فرماید یابن­البشر ان تحب نفسی فاعرض عن نفسک و ان ترد رضائی فاغمض عن رضائک لتكون فی فانيا و اكون فیک باقيا ای پسر انسان اگر دوست داری مرا پس از خودت اعراض کن و اگر رضای من خواهی از رضای خود چشم بپوش تا در من فانی \*\*\* ص 216 \*\*\* شوی و من در تو باقی و پایدار بمانم و نیز می‌فرماید اعمل حدودی حبالی ثمّ انّه نفسك عمّا تهوى عمل کن باحكام من محض دوستی من پس از آن بازدار خود را از هواهای نفسانی خود ایضاً می‌فرماید "لاتترک حبّا لجمالی و لا تنس وصایای ابتعاء لرضائی" اوامر مرا ترک مکن محض دوستی جمال من و فرمواش مکن وصیتهای مرا محض طلب رضای من و نیز می‌فرماید "فؤادک منزلى و روحک منظری ظهرها لظهوری" قلب تو محل نزول من است آنرا پاکیزه کن و روح تو نظرگاه من است آنرا مطهر گردان برای ظهور من و در مکنونه فارسی می‌فرماید قوله تعالی "رضای خود را بر رضای من اختيار مكنيد و آنچه برای شما نخواهم هرگز مخواهید و با دلهای مرده که بآمال و آرزو آلوده شده نزد من ‌مَیائید" و نیز در مکنونه فارسی قوله جلّ شأنه "ای مردگان فراش غفلت قرنها گذشت و عمر گرانمایه را بانتها رسانده­اید و نفس پاکی از شما بساحت قدس ما نیامد در ابحر شرك مستغرقید و كلمه توحید بر زبان میرانید مبغوص مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید و در ارض من بكمال خرمی و سرور مشی می­نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بيزار است و اشیای ارض از تو در گریز" ايضاً قوله جلّ شأنه "ای دوست لسانی من قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد اغیار را بِران تا جانان بمنزل خود درآید" و نیز می‌فرماید "کلمه طیّبه واعمال طاهره مقدّسه بسماء عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و بساحت \*\*\* ص 217 \*\*\* عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار و یا کدورت نفس و هوی پاك شود وبساحت عزّ قبول درآید چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور جز زر خالص نپذیرند و غیر از عمل پاك قبول ننمایند" و نیز می‌فرماید "ای پسر ارض اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غير من چون آب و آتش در یکدل و قلب نگنجد" و در لوح دیگر که بافتخار یکی از اماء الله است می‌فرماید قوله جلّ ذكره "ای امة الله از دوست غیر دوست مخواه و از محبوب جز رضایش مطلب عنایتش از صد هزار اولاد بهتر و رضایش از صد هزار عالم خوشتر اگر این مقام را بیابی ‌و بآن فائز شوی دارای ملکوتی اینست فضل اعظم و عنایت كبرى" على آخر از این آیات باهره معلوم و واضح شد که تا اعمال بد بشائبه هوی و آمال آلوده است در ساحت قدس احدیّت مقبول \*\*\* ص 218 \*\*\* نگردد و برضای الهی فائز نشود پس اصل در اعمال خلوص نیّت است ولو در ظاهر موافق امر و دستور الهی ‌نباشد چه بسا می‌شود که عملی از روی خلوص نیّت و محبت از انسان صادر شود و مخالف ظاهر امر باشد مانند انتحار يا دفاع و لكن مقبول درگاه احدیّت واقع شود چنانچه در لوحی می‌فرماید قوله جلت عطوفته "لو يقربك شئی الی الله و انّه لو یکون منكرا فی الظاهر وهو معروف عند ربک" و مصداق این آیه مبارکه در حق حضرت سید اسمعيل زواره و عربعلی خان زواره تحقق یافت اما سید اسمعیل شرح حال و انتحارش درکتاب بدیع از قلم اعلى نزول یافته و آن اینست "در كلّ حين بشأن بدیع ظاهر و بشأنی حبّ الله اخذش نمود که بالاخره از اکل و شرب منقطع شد و مدتی باین حالت بوده تا آنکه در یومی اشعاری در مدح الله گفته و باصحاب داده و الان موجود اگر نفسی ملاحظه نماید از اشتعال کینونت آن سادج قدسی مطلع می‌شود تا آنکه یومی از ایّام در اوّل فجر برخاسته و ببیت اعظم توجه نمود و بعمامه خود قناء اطهر بیت را جارو بنمود و بعد رفته تیغی اخذ نموده و ببیت آقا محمد رضا هم رفته و دیدنی نمود و بمقر قربان­گاه دوست شتافت منقطعا عن كلّ من فی السموات والارضین و در آن حين توجه جميع ملائکه عالین در حولش بوده و با او بقربانگاه توجه نمودند تا آنکه درخارج مدینه قرب شط مقابل بیت بدست خود حنجر مبارك خود را قطع \*\*\* ص 219 \*\*\* نمود شوقا لحب ربّه و شغفا فی وده و طلبا لوصاله و راضيا لقضائه و مقبلاً الى حرم وصله" در اینورقه مجملی از بیانات مبارکه درج شد شاید در مقام دیگر مشروحاً الواحی که راجع بآن شهید مجید است بنگاریم و اما عربعلی خان در موقع ضوضا که عموم اهالی زواره بخیال قتل و غارت احباب قیام کردند آن شیر دلیر احباء را جميعاً در يك خانه جمع نموده و خود بر بام خانه برآمده و آن جمعیت را مانع از تقرّب بخانه شده و آنجمع عموماً فرار کردند و پس از آنواقعه دشمنان نادم شد که مبادا این دفاع سبب عدم رضایت حق و موجب بعد او از آستان احدیّت گردند پس از چندی دو لوح بافتخار او از كلك میثاق نازل و اظهار فضل و عنایت و تمجید از این عمل فرموده‌اند و عنوان يك لوح اینست "هوالله‌ ای فارس میدان الحمدالله بچشم ظاهر مشاهده نمودی که عون و عنایت حق تُرا بر کلّ قاهر فرمود و مانند سیف شاهر گروه خاسر را راجع نمودی آن جمع جميع مونث بودند بهذا هجومشان فرار بود و اقبالشان وبال" الى اخراللوح.

**نطق چهل و هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من فاز بحبّى حقّ له ان يقعد على سرير العقيان فى صدر الامکان و الّذى منع عنه لو يقعد على التراب انّه يستعيذ منه الى الله مالک الاديان.

بر حسب قواعد مسلّمه دیانت حبّ الهی سرمایه هر گونه سعادتی بوده و خواهد بود و این مطلب درجميع كتب ابهی تصریح شده در قرآن می‌فرماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ والّذين آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ الى آخر و در الواح الهیّه تصریح این موضوع بحد و حصر نیاید در کلمات مكونه عربی می‌فرماید " يَا ابْنَ الوُجُودِ أَحْبِبْنی لأِحِبَّكَ. إِنْ لَمْ تُحِبَّنِی لَنْ أُحِبَّكَ ابداً فَاعْرِف يا عَبْدُ ابداً مفهوم این است که دوست بدار مرا تا من نیز تُرا دوست دارم اگر مرا دوست نداری منهم تُرا دوست ندارم" و نیز می‌فرماید "يَا ابْنَ الوُجودِ رِضْوانُكَ حُبِّی یعنی بهشت تو محبت منست" و در مکنونه فارسی می‌فرماید "ای دوست در روضه قلب جز كلّ عشق مكار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار " و در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلّ وفائه "یا احبائی ان اتبتوا علی حبّ الله و امره انّه مع ما ورد عليه من البلا يا بذكركم فی هذا السجن انّه بحب لایدع من احبه ولا يصبع اجر من اراد ولايبعد عن تقرّب اليه لمثل هذالرب ينبغی تناوکم وذكركم ونصرتكم ایاه نسئل الله بآن يجتمعكم فی رضوانكم الاعلى" مفهوم بیان مبارک اینست ‌ای دوستان من برحمت الهی ثابت بمانید زیرا با این بلاهایی که بر او وارد شده شما را در این زندان ذکر می‌کند البته حق دوست می‌دارد هر کس او را دوست دارد و ضایع نمی‌کند اجر کسی که او را بخواهد و دور نمی‌شود ازکسی که باو تقرّب \*\*\* ص 221 \*\*\* جوید و در لوح مختصری که بنام نصیر است می‌فرماید الاقدس الاعلی ای نصیر ربّ خبیر می‌فرماید چون حبّ مرا داری همه داری دگرت هیچ نباید جهد نما که لئادی محبت الهیّه ازسقين محفوظ ماند لعمری یبقی بدوام الملك والملکوت وما سواه یعنی ان ربّک با بکلّ شئی علیم اغنى العباد نفسی است که باينمقام اعز اعلی فائز شد و در لوحی دیگر حطاب بیکی از اماء‌الرحمن می‌فرماید قوله تعالی شأنه از خداوند در كلّ حين سائل و آمِل باش که تو را بر حبش مستقیم دارد چون موافق آیات مبارکه واضح شد که بالاترین مقامات از برای هر بنده‌ئی این است که برتبه عشق و محبت الهی فائز شود و چون این رشته برای هر بنده‌ئی حاصل شود اگر سلطنت روی زمین را مالك شود شایسته و لایق و سزاوار اینست که این است که در این آیه مبارکه تصریح می‌فرماید که هر کس بمحبت من فائز شود سزاوار است که بر تخت طلا بر صدر عالم امکان بنشیند و کسی که از محبت من محروم شد اگر بر خاك نشيند این خاك از او پناه بخدا می‌برد" و نظیر این بیان مبارك درسایر الواح الهيّه نیز بسیار است از آنجمله در این لوح امنع اقدس می‌فرماید قوله جلّ احسانه "انّه خلق آلاءالارض ونعمآئها اوّلاً لاصفيائه و اوليائه و لعباده با وجود این نعماء" اگر نفسی خود را منع نماید نعوذ بالله خلق اشیاء و سبب و ثمرش لغو ماند باید در جمیع احوال نظر بكلمه مبارکه بفعل ما يشاء \*\*\* ص 222 \*\*\* و یحكم ما يريد نمود هر چه از مصدر امر ظاهر شود حق لاریب فيه باید بآن تمسك جست شکر نعمت در یك مقام اظهار نعمت است و لكن حزب شبعه بعضی محل و منزل و نعمائشان از لطافت خارج است و آنرا سبب زهد می‌دانند و نفس تقوی می­شمرند اگر این امور از فقر ظاهر باسی نیست و عند الله مقبول و عند وسعت هر چه اظهار نمایند و یا انفاق کنند عند­الله محبوب ملاء عالین و ارواح مجرده بمقامات معطر مطهره لطیفه ناظرند چنانچه مبشّر می‌فرماید اگر بدانم چه محل را مقر قرار می‌فرماید هر آینه از حال امر می‌نمود از وجه ما از الماس نمایند باید آنجناب شکر کنند که سبب ظهور این لوح امنع اقدس گشتند امروز اهل بها اگر ممكن شود باید بغذاهای لطیفه معطره متنعم گردند" الى آخراللوح و در لوح دیگر می‌فرماید "ثمّ اعلموا بان الدنيا هی غفلتكم ان موجدکم و اشتغالكم بما سواه والآخرة ما يقربكم الى الله العزيز الجميل و كلما يمنعكم اليوم عن حبّ الله انها لهى الدنيا ان اجتنبوا عنها لتكونن من المصلحين ان الّذی لن يمنعه شئی عن الله لابأس عليه لو يزين نفسه بحلل الارض و زينتها و ما خلق فيها لان الله خلق ما فی السموات والارض لعباده الموحدين کلوا یا قوم ما أحل الله عليكم و لا تحرموا انفسكم عن بدایع نعمائه ثمّ اشكروه و كونوا من الشاکرین" خلاصه مضمون اینست بدانید که دنیا همان غفلت شما از خدا و اشتغال شما بما سوای حق است \*\*\* ص 223 \*\*\* و آخرت چیزی است که شما را بخدا نزدیك می‌گرداند و هر چه امروز مانع شما از محبت الهی است همان دنیاست از آن اجتناب نمائید تا از اهل صلاح و اصلاح محسوب باشید البته کسی که هیچ چیز او را مانع از حق نمی‌شود یاسی بر او نیست اگر بیآراید خود را بجميع زیورهای عالم و هر چه در آن خلق شده است زیرا خدا ایجاد فرموده است هر چه در آسمانها و زمین است برای بندگان موحّد خودش ای قوم بخورید آنچه را خدا بر شما حلال فرموده است و محروم نکنید خودتانرا از نعمتهای تازه او و شکر کنید او را و از شکر گذاران باشید و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "قد خلقت الدنيا للذين اقبلوا الى الافق الاعلى انّهم يتنعمون بها باسم ربّهم وانها لاتمنعهم عن هذا الذكر البديع" مفهوم آیه مبارکه بدین تقریب است بتحقیق دنیا خلق شده است از برای کسانیکه توجه بافق اعلى دارند ایشان از دنیا مرزوق و متنعم می‌گردند از دنیا باسم پروردگارتان ودنیا ایشان را باز نمی‌دارد از ذکر بدیع حق یعنی این ظهور بدیع الهی و در لوح مرحوم حاجی میرزا محمد تقی افنان می‌فرماید قوله عزّ اعزازه "انا ما اردنا من الدنيا الّا اهلها و اِنها من حيث هی هی موطى قدمی و مرتع اقدامی و منظر اوليائی و مطلع ظهورات قدرتی و مظهر اسمائی الحسنى و صفاتی العليا اِنَّ ربک هوا لمبين العليم" مفهوم آیه مبارکه چنین است براستی ما از دنیا اراده نفرمودیم مگر اهل آنرا و این دنیا \*\*\* ص 224 \*\*\* فی الحقيقة از حیث وجود قدمگاه من و چراگاه گوسفندان من و نظرگاه دوستان و محل طلوع ظهورات قدرت من و محل ظهورات اسماء حسنای من و صفات علیای من است البته پروردگار تو بیان کننده داناست از این آیه مبارکه مستفاد می‌شود که دنیا ایجاد شده است برای تحصیل فضائل و کمالات و مقامات اخروی و رضای الهی نه اشتغال بمناهی و مشتهيات نفسانی که سبب غفلت و بعد از حق است چنانچه از الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی نیز همین مستفاد می‌گردد از آن جمله این لوح منیع است "هوالابهی ای ناظر بملكوت ابهی این عالم امکان میدان اكتساب شئون رحمانیه است و اتصاف بصفات ربانیه و همچنین محل وقوع در محل نفسانیه و سقوط در ظلمات شهوانیه انوار حقایق معنویه در حقیقت انسان چون شعاع در هویت شمع مكنون و مستور پس بجهة ظهور این حقائق نورانیه در این زجاجه لطيفه ربانيّه محرك و مربی لازم و از برای این شمع افروزنده‌ئی واجب این است تا انسان در ظل تربیت الهیّه داخل نشود و بنار كلمه الهیّه مشتعل نگردد انوار توحید در زجاجه قلب نیفروزد و آیه مبارکه وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَطِلُ اِنَّ ٱلْبَطِلَ كَانَ زَهُوقًا تحقق نیابد ع ع و از مسلّمیات است که در ایجاد الهی شرّ نیست و شرّ از اعدام و وجود خارجی ندارد بلکه عدم خیرش است چنانچه ظلمت و سایه وجود خارجی ندارد

\*\*\* ص 225 \*\*\* بلکه عدم سایه و ظلم است و آنانیکه بوجود شرّ قائل و معتقدند باشتباه رفته‌اند و این بصريح بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى است در لوحی می‌فرماید قوله تعالى "ذکر کرده بودی عبدالبهاء ببعضى از احباء ذکر نموده که شرّ ابداً وجود ندارد چنین است مقصود اینست که شرّ عبارت از عدم است هذا هوالحق چنانچه شرّی برای انسان اعظم از ضلالت و احتجاب ازحق نیست پس ضلالت عدم هدایت است ظلمت عدم نور است جهل عدم علم است کذب عدم صدق است کوری عدم بصر است کری عدم سمع است پس ضلالت کوری و کری و جهل اینها راجع باعدامند نه این است وجود دارند الى آخر بیانه پس واضح شد که غنا وجود دارد لكن فقر عدم غناست لذا غنا محبوبست بشرط آنکه در رضای الهی مصروف شود مثلاً عالم ایجاد را بهيكل انسان اگر تشبیه نمائیم می‌بینیم که جميع اعضاء و جوارح انسان هر یك بجای خود زیبا و محبوب و لازم است اما اگر بر خلاف طبيعت انسانی یافت شود که اَبرویش در زیر چشم یا دهانش در پیشانی واقع باشد نازیبا و غير مطلوب است همچنین اگر غنا در غیر رضای الهی مصروف گردد بسیار مذموم است و در رضای الهی بسیار محبوب و پسندیده است چنانچه حضرت امیر در دیوان مبارك می‌فرمايد ولم اربعد الدين خیرا من الغنا ولم ار بعد الكفر شرّا من الفقر یعنی بعد از دین چیزی بهتر ازغناندیدم و بعد از کفر چیزی بدتر از فقر ندیدم \*\*\* ص 226 \*\*\* این ورقه را نیز بیان مبارك خاتمه دهیم در کلمات مکنون می‌فرماید قوله عزّ اسمه پس نیکوست حال غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند قسم باسم اعظم که نوران غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

**نطق چهل و نهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من يدّعى امراً قبل اتمام الف سنة کاملةٍ انّه کذّاب مفتر نسئل الله بان يؤيّده على الرجّوع ان تاب انّه هو التوّاب و ان اصّر على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انّه شديد العقاب من يأول هذه الآية او يفسرها بغير ما نزّل فی الّظاهر انّه محرومٌ من روح الله و رحمته الّتى سبقت العالمين خافوا الله و لا تتبّعوا ما عندکم من الاوهام اتّبعوا ما يأمرکم به ربّکم العزيز الحکيم.

این آیه مبارکه مشعر براینست که اگر کسی قبل از اتمام هزار سال اتمام بادعائی قیام کند ادعایش باطل و از درجه اعتبار ساقط است گرچه کسی نمی­تواند بدون اذن و اجازه الهی بچنین ادعائی برخیزد ولی باز هم بجهت تذکر و تنبّه عباد می‌فرماید اگر کسی پیش از هزار سال ادعائی کند دروغگو و مفتر است از خدا خواهیم که او را بر توبه و رجوع تأئید نماید و اگر بر گفته خود اصرارنماید مبعوث \*\*\* ص 227 \*\*\* می‌شود برا و کسی که در باره او رحم نکند و می‌فرماید کسی حق تأویل این آیه ندارد و اگر کسی این آیه را تأویل کند یا از معنی ظاهر لغوى آن انحراف جوید از رحمت واسعه الهی محروم خواهد بود در مقالات سابقه بمناسبتی بعضی از نصوص صريحه الهیّه و الواح مقدّسه مرکز میثاق در این مورد درج شد اکنون در این مقام بعضی دیگر از الواح مبارک جمال قدم جلّ ذكرالاعظم و حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلى محض مزید تبصر و اطلاع زینت بخش این اوراق می‌شود در یکی از الواح که بافتخار حاجی آخوند ایادی نزول یافته می‌فرماید "قبل از الف کامل ظهور ممتنع هر نفسی ادعا نماید عند الله مردود و غير مقبول بشنوید ندای مظلوم را و آنچه امر فرمود متمسك نمائید اوست عالم و اوست دانا و در لوح نبیل می‌فرماید اگر نفسی بِكلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کاملة که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البيان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابداً تصدیق منمائید" در یکی از لواح نازل من يدعی امرا قبل اتمام الف سنة كاملة انّه كذاب مفتر نسئل الله بان یویده على الرجوع ان تاب ان ربّك لهو التواب و ان اصر ما قال يبعث عليه من لا يرحمه ان ربّك شديد العقاب چه که ضر این نفوس بحقيقت بشجره ربّانیه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیف عدم استقرار امر ما بين بریه بوده وخواهند \*\*\* ص 228 \*\*\* بود" الى آخراللوح و اما الواح مقدّسه مرکز میثاق در بیان این آیه مبارکه نفوس متعدده سؤال کرده‌اند و الواح عدیده که در جواب نازلشده بسیار است از آنجمله در لوحی که بافتخار جناب وحيد کشفی در جواب سئوالات ایشان نزول یافته می‌فرماید "و اما آیه مبارکه من يدعی امرا قبل اتمام الف سنة يعنی هزار سال معروف مشهور که در عرف علمای ریاضی مسلم و مقررّ و نزد ناس محقق و مصطلح است" و لوح مبارك دیگر درجواب از این آیه مبارکه این است "هوالله و اما آیه من یدعی امرا قبل اتمام الف سنة بدایت این الف ظهور جمال مبارک است و هر روزش هزار سال ان كلّ يوم عند ربّ کالف سنة ثلاث ماة و خمس و ستون الف سنة این بیان الف که فرمودند مراد نهایت اعداد است چه که اعداد منتهی بالف می­شوند یک و صد و هزار بعد تکرار است زیرا که کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه احقابی بگذرد و بکلی صحف و كتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعاليم جمال مبارك چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد والّا تا آثار و صحف و تعاليم و اذکار و اسرار و انوار جمال مبارك در عالم وجود مشهود نه ظهوری و نه بروزی و نه صدوری ع ع" و نیز در لوحی که افتخار حاجی آخوند ایادی است می‌فرماید قوله الاعلى "ظهور منتهی بمکلم طور شد و تا هزار سال بل صد هزار سال این کور امتداد خواهد یافت" مقصود \*\*\* ص 229 \*\*\* اینست که قبل از الف کسی سزاوار تكلم بحرفی نیست ولو مقام ولایت باشد كتاب اقدس مرجع جميع اُمَم و احکام الهی در آن مصرّح احکام غیر مذکوره راجع بقرار بيت العدل دیگر اسباب اختلافی نه و من يتعد بعد ذلک فاولئک هم الناعقون و اولئك هم الظالمون و اولئك هم الأعداء المبغضون زنهار زنهار مگذارید نفسی رخنه کند و القاء فتنه نماید اگر اختلاف آرائی حاصل گردد بیت عدل اعظم فوراً حل مشکلات فرماید و اکثریت آنچه بیان کند صرف حقیقت است زیرا بیت عدل اعظم در تحت حمایت وعصمت وعفت سلطان احدیّت است و او را صیانت از خطا فرماید و در ظل جناح عفت و عصمت خویش محافظه نماید هر کس مخالفت کند مردود گردد وعاقبت مقهور گردد و لوح مبارك دیگر که اشاره این موضوع است این است هو الابهی "ای بنده حق بعضی بیهوشان چنین گمان نموده­اند که شمس حقیقت چون از افق هيكل بشرّی غروب فرمود انوار مقدسه‌اش نیز افول نموده یعنی امکان شب یلدا گشته و ظلمت على العرش استوار شده افسوس صد هزار افسوس که کوران انوار مه تابان نه بینند وخراطین تابش نور قدیم از عوالم غیب مشاهده ننمایند آن نور حقیقت فیضش شامل است و لطفش کامل چه در یوم ظهور چه بعد از افول یومش هزار سال و دورش صد هزار سال والبهاء عليك ع ع" باید دانست این الواح مقدّسه که در بیان این آیه مبارکه در جواب سائلين بعبارات مختلفه از قلم اعلى و يراعه میثاق عزّ نزول یافته هر یك در وقت خود \*\*\* ص 230 \*\*\* ظاهر و باهر و آشکار خواهد شد ما نمی‌توانیم باوهام و تصورات خود آیات الهی را توجیه یا تأویل نمائیم از آن گذشته بصریح بیان مبارک حق تأویل باحدی داده نشده است و بجز معنی طاهر کسی را حق تفسیری دیگر نیست و حق عالم است بمعانی و مفاهیم کلام خود چنانچه در سوره مبارکه نصح می‌فرماید "فاعلم بان لكلمات الله و سفرائه معانی بعد معانی تأویلات بعد تأویلات و رموزات و اشارات و دلالات وحكم بما لا نهاية لها و لن يعرف احد حرفا من معانيها الامن شاء ربك لان معانيهم کنوزهم کنزوا فی خزائن الكلمات لا يعلم اسارها الاالله العزيز المقتدر المحمود و سيعلم تاويلها كلّ من عرج الى سمواة القرب والقدس و قد ستبصراه بذکرالله و بلغ الى مقام الّذی شهد بلسان المودعة فی سره بانه لااله­الّاهو و انّه لهو الّذی كان و لم يكن معه شئی اذا يلتفت بِكلّ المعانی و العرفان المكنونة فی كلّ شئی من قبل ان يقول كن فيكون كذلك تلقيت الورقا من نغمات البقاء وتعلمك ماينقطع عن كلّ من فی الارض و السماء" الی آخرا للوح مفهوم بیان مبارك قرب باین مضمون است بدان برای کلمات الهی وسفيران او معنیها پس از معنیهاست و نمی‌داند احدی یک حرف از معانی کلمات الهی را مگر هر کس را که خدا بخواهد زیرا معانی کلماتشان گنجهای ایشانست که ذخیره شده است در مخزنهای کلمات و نمی‌داند اسرار آنها را مگر خدای قادر و خواهد دانست تأویل وحقائق آیات و \*\*\* ص 231 \*\*\* كلمات الهیّه را هر کس عروج کند بسموات قرب و قدس حق و مقدس شود چشمان او بوسیله ذکر الهی و برسد بمقامی که شهادت دهد بزبانی که در کینونت وجود او بودیعه سپرده شده بوحدانیّت الهی و اینکه حق مقدس از خلق بوده لازال بوده و کسی با او نبوده در آن هنگام بجميع معانی متوجه و ملتفت خواهد شد و بعرفان پوشیده در هر موجودی قبل از ایجاد پی خواهد برد چون بصریح آیات مبارک معلوم شد که آیات کتاب مخزن حق است پس خلق چگونه می­تواند از ذخائر مخزن حق اطلاع یابد یا اینکه بصريح قرآن می‌فرماید وَما أوتيتُم مِنَ العِلمِ إِلّا قَليلًا و همچنین این آیه مبارکه قرآن که در چندین لوح از الواح جمال قدم جلّ اسمه الأعظم و الواح عدیده مرکز میثاق تکراراً نزول یافته قوله تعالى و آن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ یعنی چیزی نیست که خزائنش در نزد ما نباشد و نازل نمی‌کنیم آنرا مگر باندازه معین پس كلمات الهی که مخزن لاينفد و بی­منتهای اوست در هر وقت و زمان ارزاق روحانيه و موائد سماویه که مورد احتیاج ارواح انسانی است از خزائن كلمات ربّانی بر نوع بشر افاضه می‌شود پس ما نمی‌توانیم باوهام واهيه و افهام ناقصه خود آیات الهی را تأویل کنیم مانند علمای ادیان سابقه که آیات کتاب را باوهام خود تفسیر کردند و نتیجه آن ضلالت خودشان و اضلال امّت شد چه نیکو سروده است حافظ:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

\*\*\* ص 232 \*\*\*

**نطق پنجاهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

سوف يرتفع النعاق من اکثر البلدان اجتنبوا يا قوم و لا تتبّعوا کلّ فاجرٍ لئيم هذا ما اخبرناکم به اذ کنّا فى العراق و فى ارض السرّ و فى هذا المنظر المنير.

تانباشد راست می‌باشد فروغ هر دروغ از راست می‌یابد فروغ

بر امید راست کج را میخرند هر دروغ از راست می‌یابد فروغ

زهر در قندی رود آنکه خورند

بر متتبعين در تواریخ و سیر معلوم است که در هر عصر و زمانی که یکی از شموس حقیقت از مطلع احدیّت طالع شدند عالم را با شراق انوار خود روشن و منوّر نمودند بوالهوسانی چند نیز بگمان آنکه می‌توان با چوگان هوس گوی حقیقت را از میدان ربود بجولان آمدند و ترهاتی بهم بافتند و با حبال اوهام مقاومت با ثعبان مبین آرزو نمودند ولی عاقبت جز خسران مبین نتیجه­ئی نبردند و خائب و خاسر شده بزاویه عدم شتافتند و در حفره خاموشی و نسیان خزیدند و نعم ما قال سحر با معجزه کاری نکند دل خوشدار سامری کیست که دست از یَد و بيضا ببرد چنانچه بعد از اشراق شمس بطحاء از افق حجاز مسیلمه كذّاب و طليحۀ اسدی سجاع با دعای نبوت بر خواستند و دیری نگذشت که هر یك محو و نابود گشتند و بلعنت ابدی و خيبت سرمدی گرفتار \*\*\* ص 233 \*\*\* شدند لذا در این ظهور اعظم چه در ایّامی که جمال قدم در دار­السلام بغداد بر عرش عظمت مستوى بود و چه سنينی كه مقر عرش در ادرنه بود و چه اوقاتی که ارض اقدس مقر عرش جمال اقدس ابهاء شد در الواح عدیده عباد خود را بر ارتفاع نعاق دلخراش ناعقين متذکر داشت که شاید مستضعفین ازعباد در دام خدعه و فریب آن نفوس موهومه نیفتند و بخیال اوهام آنان مقید و گرفتار نشوند حتی در کتاب تشریعی خود در این آیه مبارکه عباد خود را یادآور شده و می‌فرماید زود است که از اکثر شهرهانعاق مرتفع گردد ای قوم از آنان اجتناب نمائید و هر فاجر پست فطرتی را متابعت نکنید ماشمارا بنعاق ناعقين خبردار نمودیم وقتی که در عراق بودیم و در این ارض مقدس که اکنون منظر نورانی حق است وچنین هم شد هم در ایّام مبارك و هم بعد از صعود مبارك در ایّام مرکز میثاق از نقاط مختلفه نعيق ناعقی مرتفع شد و با وجود تذکرات مشفقانه حق بعضی از همج رعاع آنهارا متابعت کردند و گرفتار خسران دنیا و آخرت گشتند اما ناعقين که در ایّام الله نعيق و شهین دلخراش ومنکرشان بلند شد این عبد ندیده بلکه از احباء شنيده­ام و یا در لواح منزله از قلم اعلی ذکرشان را دیده­ام و برخی از ان الواح برای حصول عبرت و تنبّه دوستان نگاشته می‌شود و لكن قوسی مهمله‌ئی را که در مدت اقامت در شیراز دیده‌ام هر يك از بیان وادای حرف عادی و صحبت یومیه خود عاجز بودند تا چه \*\*\* ص 234 \*\*\* رسد بمعلومات با مراتب عرفان از جمله آنها شخصی بود پاره دوز موسوم بهدایت از اهل سروستان شیراز که ابداً سواد نداشت تا چه رسد بخواندن و نوشتن و ذکرش در الواح مقدّسه مرکز میثاق مذکور است دیگر امرالله نامی از اهل بوانات فارس که آن نیز نامش در الواح حضرت عبدالبهاء است این دو شخص موهوم دوازده سال قبل از صعود مرکز میثاق مدعی شدند که حضرت عبدالبهاء صعود نموده و ما را خلیفه خود فرموده و چند نفر نادان دعوی آنانرا پذیرفته بودند تا آنکه مرحوم میرزا قابل آباده‌ئی با هفده نفر از احبای آباده از ارض اقدس مراجعت نموده پس از ورود بمدينه مقدّسه شیراز مریدان آن دو نفس دنی از ملاقات زائرین تنبّه حاصل نمودند و از مرشد موهوم خود اعراض نمودند شخص بی‌لیاقت دیگر کربلائی غلام نام داشت که مدعی بود من صراف وجودم و دلسوزی برای ناقض اکبر می‌کرد این نیز از صحبت عادی عاجز بود موهوم دیگر خلیل کشئی که یکی از دهات مرودشت شیراز است این عبد بامر محفل روحانی شیراز بزيارت احبای مرودشت رفتم اگر چه خود خليل را ندیدم ولی بتوسط یکی از مریدانش مكتوب بی‌اسلوبی باسم لوح برای این عبد فرستاده بود و مرا با طاعت خود دعوت نموده بود متاسفانه آن مکتوب را حاضر ندارم که چند کلمه از عبارتش را در اینورقه بنگارم تا احباء از پایه و مایه او اطلاع یابند و بر مصائب و بلایای مظاهر \*\*\* ص 235 \*\*\* مقدّسه آگاه شوند که چه نفوس در مقابل شمس حقیقت آرزوی عرض اندامی نمایند امانفوس که ذکرشان در الواح الهیّه نازل شده از آن جمله ناعق کرمانی که ملامحمد جعفرنام داشته از جمله شخصی در گیلان بدعوى قيام کرده وجمعی را فریفته که در لوحی می‌فرماید قوله تعالى مع ذلك آن خناس رفته بگیلان و او شخصی است که از کثافت ظاهرش اشیاء در گریز و از کثافت باطنش صاحبان شمّ در احتراز معذلك ادعای ظهور و عاکفين باو اموری را مرتکب شده‌اند که قلم شرم می‌نماید ازذکر آن چند یومی جمع بوده‌اند بعد فی الجمله باعمال شنیعه خود ملتفت شده‌اند الى آخر با آن همه تذکرات مشفقانه که از قلم اعلى و كلك اطهر حضرت اعلی برای انتباه عباد نازل شده باز هم درهرعصر نفوسی ازاشخاص پست فطرت بوده و هستند که بمقتضای طبیعت جعلی کثافت را از ناقه مشک تمیز نمی­دهند یا اگر تشخیص دهند کثافت را از نافه دوست‌تر دارند و ترجیح دهند آنان بفرموده حضرت امیرالمومنين يتبعون كلّ ناعق هر ناعقی را متابعت نمایند و از حق منيع اعراض کنند چه خوب گفته ملك الشعرای بهار در نبوت نگرفتند ره نوح نبی آه از این بی‌ادبی درخدائی بنمودند بگوساله سلام داد از دست عوام نفسی جمله نمایند قعود آه از این قوم عنود بطنین مگسی جمله نمایند قيام داد از دست عوام عاقل ار بسمله خواند بهوايش نچمند همچو غولان بُرمند دیو اگر قصه کند گرد شوند از در و بام داد از دست عوام دیگری گفته \*\*\* ص 236 \*\*\* امروز بهای هیمه و عود یکیست در نزد خسران خليل و نمرود یکیست درنزد کسانیکه در این بازارند آواز خر و نغمه داود یکیست و بدیهیست هر کس مقصد باطلی داشته باشد علناً مقصد خود را اظهار نمی‌کند بلکه کلمات حقی را با مقصد باطل خود آمیخته و مردم را بدام فریب خود میاندازد مثل صیاد شیاد که دام را زیر خاک پنهان می‌کند ودانه چند بر روی خاك می­ریزد و مرغان را بدام می‌افکند حضرت اعلی می‌فرماید قوله جلّ بيانه "و لكن ربما يشتبه الباطل بالحق لان الحق لوخلص لم یکذبه احد و ان الباطل لو خلص لم يصدقه احد و لكن الّذی اراد ان يتبع هو یاخذ و من هذا بعضاً شهيختلط بينهما ولذا اشتبه على الناس" یعنی بسا اشتباه می‌شود باطل بحق زیرا اگر حق واضح باشد احدى آنرا تکذیب نمی‌کند و باطل نیز اگر خالص باشد و بصورت باطل جلوه کند احدی آنرا تصدیق نمی‌کند و لکن کسیکه تابع هوای نفسانی باشد برخی از حق را با باطل می­آمیزد از این جهت بر مردم اشتبا می­شود و مثل این بیان نیز از قلم اعلى و يراعه مرکر میثاق نزول یافته حضرت بهاءالله جلت عنایته در لوحی می‌فرماید "در هر عصر و عهد که شیطان انسان را گمراه نموده باسم حق بوده چه اگر على ما هو عليه ظاهر شود احدی باو اقبال ننموده و ننماید باسم حق ظاهر و مدعی و بکمال زهد و ورع هم متشبّث و متمسّك بدانید وآگاه باشید و از هبوب ارباح خريف از سدره باسقه \*\*\* ص 237 \*\*\* مقدّسه ساقط نشوند" و از این قبیل نصايح مشفقانه در الواح مبارکه بسیار است وحضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى در الواح وصایا می‌فرماید "البته هر مغرور که اراده فساد و تفریق نماید صراحة نمی‌گوید که غرض دارم لابد بوسائلى چند و بهانه چون زر مغشوش تشبث نماید و سبب تفریق جمع اهل بها گردد" الى آخر بیانه چه نیکو گفته است مولوی:

ای بسا ابليس آدم روی هست پس بهر دستش نشاید داد دست

بهتر اینکه این موضوع بیک از مناجات­های جمال مبارک خاتمه داده شود "بس ربّنا الاقدس الاعظم الابهی الهی الهى فی ظل سدّ رو ربانيتك فاحفظنی لان النعاق الّذی اخبرت فی كتابك ارتفع فی بلادک و فی سرادق رحمتك فادخلنی لان المعرضين قاموا على نقض عهدك و میثاقك بين خلقك ای ربّ فاسق هذا العطشان من بهر الحيوان ليجعله منقطعا عن دونك و ناطقا بثنائك على شأن لا يمنع معاق من نعق فی الكافو الراء واعراض من اعترض فی الميم والنون انك انت المقتدر على ما كان و مایکون ای ربّ تری اعدائك قاموا على الاعتراض عليك و الاعراض عنك اسئلك بان توپد هم على الرجوع لانّهم قوم لا يعلمون ما حضروا امام وجهك و ما سمعوا ندائک و ما شاهدوا انوار ظهورك صل اللهم يا الهی على اوليائك الّذين باستقامتهم ارتعدت فرائص الاصنام والاوهام ثم اكتب لهم من قلمك الاعلى ما قدرته لاصفيائک فی الفردوس الابهی والجنة العليا اولئک عباد و صفتهم فی كتبك و زیرك و الواحک وعرفتهم \*\*\* ص 238 \*\*\* سبل الهداية فی ایامک و زينت روح سهم باكاليل حبك و اسمك انك انت المقتدر على ما تشاء لاتعجزك شئونات من فی الانشاء ان آمنوا بك فلهم و ام اعرضوا انك غنى عنهم و عمن فی السموات والارضين و احمد لاء یا اله العالمين."

**نطق پنجاه و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى و سترت سمآء هيکلى لا تضطربوا قوموا على نصرة امرى و ارتفاع کلمتى بين العالمين انّا معکم فى کلّ الاحوال من و ننصرکم بالحقّ انّا کنّا قادرين.

برا رباب یقین وایمان در نهایت وضوح است که گاه از برای شمس حقیقت غروب و اقولی نیست نهایت اینست که گاهی درعالم ظاهر در ظهور و اشراق است و وقتی درعالم باطن طالع ومشرق است در هر حال فیوضات الهی مستمر است و رحمت واسعه‌اش بر عباد نازل و شامل گاهی در عالم ادنی از افق هيكل بشرى ساطع گردد و هنگامی رجوع بافق ابهی نماید چنانچه در الواح الهيّه مصرّح است و چنانچه شمس ظاهری مربی کائنات ظاهره محسوب است شمس حقیقت مربی عوالم غيب و شهود است و شاهد این گفتار بیان مرکز میثاق است قوله عزّ بیانه "هوالله‌ ای سائل جليل از افق اعلى وملكوت ابهی سؤال نموده بودید حضرت اعلى اننى انّا حی فی الافق الابهی فرمودند و از جمال مبارك ونریكم من افقى الابهی" در الواح \*\*\* ص 239 \*\*\* نازل و همچنين ملكوت ابهی وارد بدان که ملکوت در لغت مبالغه ملك است یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط برعالم ملک و مقدس از شئون وخصائص ونقائص ملکی مجرد مكمل قديم نورانی روحانی به داخل در امکا ن نه خارج از امکان غیر متحيز و غیر محسوس بحواس جسمانی مثالش عالم عقل و روح در هیکل انسانی بود که محیط بر قالب جسمانی ومدبر كافه شئون و اعضاء و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشرّی به داخل نه خارح و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم الهی غیر متناهی بك عالم از عوالم حق این عالم عنصری است که نشانه از دیگر عوالم است ولی کوته نظران چون قوه بصیرت ندارند گمان کند که عالم وجود منحصر در عالم ملك است لهذا بشئون این عالم محتجب ازعوالم حق گردند باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی مقر سلطنت روحانی و کامرانی احبای رحمانی است جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء قبل از اشراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقر بوده و حال نیز چنان است زیرا از برای حقیقت مقدسه‌اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظهوری و نه ظهوری نه اولی و نه آخری لم یزل در علوّ تقديس بوده و هست این مراتب بالنسبه باشراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت والبهاء عليك ع ع و اما مسئله مربی غیب و مربی شهود آن نیز ذات مقدس و جمال مبارك است در ایّام ظهور مربی \*\*\* ص 240 \*\*\* شهود بوده و الان مربی غیب الی آخراللوح چون این مطلب در نهایت وضع معلوم شد در این آیه مبارکه بندگان خود را متذکر می‌دارد که هروقت در عالم ظاهر آفتاب جمال من غروب نماید و آسمان هيكل من مستور شود مضطرب و پریشان نشود بر نصرت این امر قيام نمائید در هر حال من با شما هستم و شما را نصرت می‌کنم والله همیشه قادر بوده و هستم و در الواح سائره بيانات الهیّه بسیار است ونصرت امر و ارتفاع كلمة الله بانواع مختلفه وطرق متعدده ممکن است اوّلاً باعمال واخلاق طيبه طاهره وثانياً باقوال لينه لطيفه وهمچنین بانفاق جان و مال باری مفهوم آیه مبارکه این است که بعباد خود خواطر نشان می‌فرماید که من همیشه با ناصرین امر خود بوده و هستم و ایشان نیز باید پیوسته بخدمت و نصرت امر قيام نمایند ناظر بهیکل بشرّی نباشند بلکه بهيكل امر ناظر باشند و تبلیغ و ترویج امر مشغول شوند بقدری در الواح الهیّه در امر تبلیغ تاکید شده که حتی در ایّام نقاهت ظاهری چند روز قبل از صعود شفاها درباره تبلیغ تأکید فرمودند چنانچه در شرح صعود که از قلم نبيل اعظم است این عبارت مرقم است قوله در آن روز حضرت غصن اعظم از محضر مبارك به محل مسافرین نزول نمودند و تکبیر مبارک را بهم رسانیدند و ذکر نمودند که جمال مبارك فرمودند که باید كلّ صابرا ساکتا ثابتا راسخا بر ارتقاع امرالله قیام نمائید وابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه با شما هستم \*\*\* ص 241 \*\*\* و در ذکر و فکر شما و هم در شرح صعود است که در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جميع احباء را که در قصر حضور داشتند و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند احضار فرمودند درحالیکه در بستر به حضرت غصن الله الّابدع تکیه فرموده بودند جميع احباب باكيا طائفا محترقا متبلبلا شرفیاب شدند لسان عظمت درکمال مرحمت و مکرمت و ملاطفت با همگی ناطق که از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالك ایجاد وهمچنین در الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه در این خصوص تكرارا تأکید شده است از آنجمله درآخر لوح مفصلی این بیان مبارك است قوله تعالى "ای احبای الهی این ایّام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را ترک خواهد نمود بلکه باید نظر بكلمة الله باشد اگر كلمة الله در ارتفاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبد البهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیت در هيكل مقدس امرالله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء یاران الهی باید به چنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی اگر صد امثال عبدالبهاء هدف بلا شود ابداً تغییر و تبدل در عزم و نيت و اشتعال و انجدا و اشتغال خدمت امرالله حاصل نگردد" الى آخر بيان الاحلى و در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلّ بیانه‌ "ای یاران عنقریب یومی ‌آید که \*\*\* ص 242 \*\*\* دیگر نخواهید دید آنچه تكليف من بود بجا آوردم بقدر قوه بخدمت امرالله کوشیدم شب و روز آرام نیافتم حال آرزویم اینست که یاران بخدمت امرالله قيام کنند یوم ندا بملكوت ابهی است زمان محبت و اتحاد است هنگام الفت احباءالله است قوای جسمانی من تحلیل رفته یگانه مسرت جان من بشارات وحدت و یگانگی اهل بهاست سمع عبدالبهاء دائماً مترصد تا از چه اقلیمی نفحات جان پرور دوستی و آشتی و اتحاد و اتفاق یاران استماع نمایم ایّام من بآخر رسیده دل خوشی برای من نمانده آرزوی من اینست یاران را چنان متحد ببینم که چون عقد لولولئلا و كوكب ثریا و اشعه شمس واحده و غزالان بر وحدت مجتمع و متفق گردند و بلبل اسرار و معانی در نغمه و آواز مگر نمی­شنوند طیور فردوس بترنم دمساز مگر اصغاننمایند فرشته ملكوت ابهی ندایش مرتفع است مگر استماع نکنند منادی میثاق در تضرع و زاریست و در تبتل و بیقراری مگر اطاعت ننمایند در نهایت اشتیاق منتظر بشارات یگانگی وحدت وخلوص و وفا ومحبت و صفای یاران عزیزم آیا قلب مرا مسرور ننمائید آیا جای مرا بظهور نرسانند آیا آروزی قلب مرا بجا نیاورند آیاخواهش مرا نپذیرند آیا جان مرا خوشنود ننمایند منتظر منتظر مترصدم مترصد" الى آخر و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه این كلمات دربات حضرت عبدالبهاء را باحبای الهی محض تنبّه در لوح مبارک خود یادآوری می‌فرماید مناسب چنان است که این موضوع \*\*\* ص 243 \*\*\* باین بیان حقیقت تبیان بپایان رسد.

"هوالله‌ ای عزیزان من محزون نشوید افسرده نگردید خاموش منشینید و خود را پریشان و مایوس مکنید من با شما هستم و شما را درحصن رعایت و كهف حمایتم گرفته در هر آنی تأئید وتوفيق جدید نمایم وفا بامر بها نمائید و تا نفس اخیر مانند این عبد در خدمت امرالله در عبودیت آستانش بکوشید و جانفشانی نمائید و از یکدیگر سبقت گیرید از هجران من ملول مشوید و از شئون دنیا و حوادث زمان خائف و مضطرب مگردید از مصائب امکان ادنی تزلزلی در امرالله حاصل ننمائید چه که شمائید جمع اهل بها که در این طوفان بلا بمظلومیّت کبری و استقامت کبری و زیور اخلاق و حلل تقديس و طراز تقوی بین ملاء انشاء مبعوث خواهید شد نصرت امر الهی نمائید و متدرجا این جهان تاریك پر وحشت و انقلاب را باوج عزّت ابدیّه در ظل امرالله در سایه سرا پرده نجات درآورید ای یاران من و انصار من در این سبیل بعد از من فتور و اهمال منمائید و این فرصت گرانبها را از دست مدهید والّا عاقبت خود خائب وخاسر گردید از نعمت عظمی و تاج عزّت ابدیّه خود را محروم منمائيد و گمان ننمائید که از سکوت احدی از احباء وهنی بر امرالله وارد گردد لاوالله رجالی مبعوث گردند که گوی سبقت از میدان بربایند پس بکوشید وهمّت موفور مبذول دارید من با شما هستم" الى آخراللوح.

**نطق پنجاه و دوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من عرفنى يقوم على خدمتى بقيامٍ لا تقعده جنود السمّوات و الارضين ان الناس نيام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحکيم و نبذوا ما عندهم و لو کان کنوز الدّنيا کلها ليذکرهم مولاهم بکلمة من عنده کذلک ينبئکم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى الامکان و ما اطلع به الّا نفسه المهيمنة على العالمين قد اخذهم سکر الهوى على شأن لا يرون مولى الورى الذى ارتفع ندآئه من کل الجهات لا اله الّا انّا العزيز الحکيم.

ترك جان و ترك مال و نام و ننگ در طریق عشق اوّل منزلست این بسی واضح است که جميع اُمَم موجوده درعالم مدعی ایمان و عرفان حقند و حال آنکه کلمه ایمان بر آنها صادقی نمی‌آید بلکه اطلاق کفر و شرك و الحاد بر آنها شده است و این بجهت آنست که هر یك موعود كتاب خود را که مظهر حق است نشناختند و این محرومیّت و احتجاب یا از عدم سعی و مجاهده خودشان یا از تقلید علمای نادانشان یا مواقع دیگر دست داده موضوع دیگر و در اینمقام متعرض ذکر آن نمیشویم مقصود اینکه بزبان عموماً مدعی ایمانند و با هر فردی از افراد انسان اگر بگوئیم تو کافر و مشرکی از استماع این کلمه نهایت استيحاش را اظهار می‌کنند پس لابد از برای ایشان و عرفان حقیقی و قلبی و ایمان لسانی و \*\*\* ص 245 \*\*\* مجازی ما بھر الامتياز حقیقت از مجاز علائم و اشارات و دلالاتی است که مومن واقعی معارف حقیقی را از مومن لسانی تشخیص می‌دهد چنانچه در قرآن مجید است " الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الّذين مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الّذين صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ" یعنی آیا مردم گمان کردند که واگذارده می‌شوند بحال خود همینکه بزبان گفتند ایمان آوردیم و آزمایش نمی‌شوند و در بوته امتحان نمی‌افتند و حال آنکه اُمَم سابقه را امتحان کردیم تا راستگویان از دروغ گویان منفصل و ممتاز گردند در صورتیکه در ا مور جزئی ظاهری بدون امتحان حقیقت از مجاز معین نشود چگونه می‌توان تصور یا تصدیق کنیم که درامور معنویه روحانيه هر دعوی بدون امتحان و بينه و برهان در پیشگاه سلطان احدیت مقبول گردد حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در بیان همین موضوع بشعر مجنون استشهاد می‌فرمايد قوله عزّ بیانه والّا در این دور مبارک که فخر اعصار و قرون است ایمان عبارت از اقرار بوحدانیت الهیّه نه بلکه قیام بجميع شئون و كمالات ایمان است و کل یدعى وصلا بليلا و ليلى لاتقر لهم بذاكا اذا سال الدموع على الخدود تبين من بکی ممن تباكا در وقت امتحان معلوم گردد و آن روش و سلوك است حضرت اعلى روحی له الفداء و جمال ابهی کینونتی لقدوم احبائه الفداء جميع ماها را بروش و سلوك دلالت وبجانفشانی هدایت \*\*\* ص 246 \*\*\* فرمودند که چگونه باید از راحت و خوشی خویش بیزار گردیم و بجهت فوز و فلاح دیگران جان نثار کنیم الی آخر بيانه الاعلى بنابر این یکی از علائم و نشانه معرفت قيام بر خدمت امر و تحمل هرگونه مشقت و ملامت و شماتت اعداء است در یکی از الواح مقدّسه مرکز میثاق در این موضوع نیز ذکر مجنون عامری می‌فرماید و ذكر آن مناسب این مقام است قوله عزّ بیانه هو الابهی ای سرمست باده عشق ذی­الجلال مجنون لیلی می‌گوید لقد لامنی فی حبّ ليلى اقاربی أخی وابن عمّى و ابن خالی و خاليا از لوازم عشق و محبت محنت و ملامت و شمانت است این است که در سوره یس می‌فرماید که معرضين می­گفتند انّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ" الى آخراللوح و این آیه اشاره بخدمات عاشقانه حواریین مسیح و گفتار معین و منکرین است که می­گفتند اگر از ایمان عقیده خود برنگردید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب دردناك بشما خواهیم رسانید و آن ذوات قدسیه ابداً گوش بترّهات معرضين نمی‌دادند و با کمال همّت و انقطاع بخدمت امر حضرت مسیح مشغول بودند و در پایان حيات بمقام شهادت کبری فائز گشتند چه خوب فرموده مولوی معنوی عليه الرحمة:

آن خداوندان که ره طی کرده‌اند گوش بر بانگی سکان کی کرده‌اند

بر هر مومنی واضح است ک این ظهور اعظم ازظهورات مسابقه و مهيمن بر كلّ ظهورات الهیّه \*\*\* ص 247 \*\*\* است لذا هركس موفق بر ایمان باين امر اعظم شد باید بطریق اولى از مومنین سابق قیام بر خدمت نماید چه جمال قدم جلّ جلاله عرفان ذات مقدس خود را در این آیه مبارکه قیام بر خدمت مقرّر فرموده و بکمال وضوح می‌فرماید "هر کس مرا بشناسد قیام می‌کند بر خدمت من چنان قیامی که جنود آسمان و زمین نمی­توانند او را بنشانند یقین این مردم خوابند اگر بیدار می‌شدند می­شتافتند از صمیم قلب بسوی خدا و می‌انداختند دارائی خود را اگر چه جميع گنجهای دنیا بود برای اینکه مولای ایشان آنانرا بيك کلمه از نزد خود ذکر فرماید و لكن مستی هوای نفسانی ایشان را چنان گرفته که نمی‌بینند مولای عالم را که از هر سمت ندای مبارکش بلند است که جز من حقی نیست" ملاحظه فرمائید که بكمال تصریح نشانه معرفت را قیام بر خدمت می‌فرماید پس اگر معرفت ما کامل بود البته بجان و دل بر خدمت امر قيام می‌نمودیم و از ما سوای حق چشم می­پوشیدیم همین اشتغال ما بغیر از خدمت دليل واضح پر نقصان معرفت است چه مسلم است که معرفت و یقین را مراتب مختلفه است اوّل رتبه ایمان وعرفان عدم اعراض و اعتراض بر مظهر امر یزدان است چنانچه همانكلمه را که حضرت مسیح بحواریین فرمود از لسان عظمت نیز نازل گشته می‌فرماید هر که برما نیست از ماست و آخرین رتبه عرفان وصول بمقامی است که می‌فرماید "حسنات الابرار سيئات المقربین" \*\*\* ص 248 \*\*\* و جميع این مراتب در الواح الهیّه از قلم اعلى نزول یافته و بلسان رأفت و شفقت عباد خود را متذکر داشته در لوحی می‌فرماید "خطاب باخت قوله جلّت را گفته‌ای خواهر اگر بگوش جان بشنوی مقنعه از سر براندازی و سر در کوی برادر اندازی تا در طلب وصال جان در بازی" و درلوح دیگر می‌فرماید قوله جلت عظمته "بسم الله العليم الحكيم طوبی لمن نبدما عند الناس و اخذما اوتی من لدن عزیز حكيم لاتحزن من شيئی و لا تضطرب فی هذا اليوم الّذی اضطب فيه اكثرالعباد و اعرضوا عن الله ربّ و رب­العالمين ينبغی لكل من آمن بالله ان يستقيم فی امره بحيث لا يمنعه ما يحدث فی الارض" الى آخرا للوح مفهوم آیات مبارکه اینست خوشا کسی که ترك نماید آنچه نزد مردم است و بگیرد آنچه را از حق باو عنایت شده‌اند و غمگین مشو از چیزی و اضطراب مکن در این روزی که مضطرب شدند در آن بیشتر مردم واعراض نمودند از خدائی که پروردگار تو و پروردگار جهانیانست سزاوار است برای هر کس بخدا ایمان آورد آنکه مستقیم شود برامر او بشأنی که مانع نشود او را هر چه در عالم واقع شود و در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلّ جلاله "بگو ای دوستان امروز باید کلّ بشأنی از حرارت محبت الهی مشتعل باشند که اثر حرارت آن از جمیع رگها و اعضاء و اجزای شما ظاهر شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت \*\*\* ص 249 \*\*\* مشتعل شوند و بافق مقصود توجه نمایند" الى آخر باری درهر عصری حین ظهور هریک از مظاهر الهیّه نفوسی معدوده باعلى ذروه عرفان ارتقاء جستند و دقائق خود را درخدمت امر الهی مصروف داشتند و آن نفوس قدسیه در جامعه بشرّی بمنزله گوگرد احمر بودند و لكن در این عصر مكرم و ظهور اعظم نفوس لاتحصی در ظل كلمة الله مصداق این آیه مبارکه واقع شدند از جمله آن نفوس قدسیه حضرت نبيل اعظم بود که ایّام حیات را صرف خدمت و ترویج امر نمود و پس از صعود نَیّر آفاق تاب تحمل فراق نتوآنست در خود را در دریا غرق نمود و این صحبت را بچند آیه­ئی که از قلم اعلى در جواب یکی از عرایض آنحضرت نازل شده بپابان می­برم قوله جلت عنايته للنبيل الاعظم "و هذا صورته قد حضرت لقاء الوجه كتابك آنکه از حرق الحشاء مقسوم گشته کیست من ان اسع ما ينطق به لسان القدم و كن من الشاكرين ان الّذی هدیناه الى شاطى الايمن انت و كتبنا فی جبينه هذا مومن انت ونادیناه من سدرة ا لهیّه انت و سقیناه من کوثر العرفان بين العناية انت واطعمناه مائدة السمائية انت وامطرناه امطار الفضل انت و زیناه بطرازا لاقبال الى العزيز المتعال انت و آويناه الى سرادق الجود والكرم انت وادخلناه ساحةالعرش انت و کشفنا له السبحات الجلال عن وجه الجمال انت و احضرناه تلقاء الوجه انت واسمعناه ندائنا الاحلى انت و تجلیناعليه بانوار الوجه بالمواجهة انت و \*\*\* ص 250 \*\*\* انطقنا، بذكرنا بين العباد انت" الى آخراللوح مفهوم آیات اینست که نبيل در عریضه از فراق شکایت می‌کند قلم اعلی در جواب می‌فرماید کدام یک از عباد مانند‌ تو مورد عنایت و الطاف شدند کسی را که بساحل نجات هدایت فرمودیم توئی و کسی را که در جبین او نوشتیم این مومن است توئی و آنکه را ندا کردیم از سدره الهیّه توئی و آنکسی را که از کوثر معرفت نوشانیدیم توئی و آنکسی را که از مائده آسمانی طعام دادیم توئی و آنکسی را که بزیور اقبال مزیّن داشتیم توئی و کسی را که در سراپرده جود خود پناه دادیم توئی و آنکسی را که در پیشگاه عرش وارد نمودیم توئی کسی را که پرده از روی جمال برداشتیم توئی و کسی را که در حضور خود احضار نمودیم و ندای شیرین خود را بگوش او رسانبدیم توئی و کسی را که تجلی نمودیم برا و بانوار ذات خود و روبرو شدیم توئی پس خوشا بحال کسی که بمنتها درجه عرفان الهی فائز شود و تا نفس اخیر بخدمت و ترویج امرش موفق گردد."

**نطق پنجاه و سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قل لا تفرحوا بما ملکتموه فى العشى و فى الاشراق يملکه غيرکم کذلک يخبرکم العليم الخبير قل هل رأيتم لما عندکم من قرار او وفآءٍ لا و نفسى الرحّمن لو انتم من المنصفين تمرّ ايّام حيوتکم کما تمرّ الارياح و يطوى بساط عزّکم کما طوى بساط الاوّلين.

آبستنی که اینهمه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد از او مهر مادری عدم دوام و ثبات دنیا بر احدی مخفی نیست با وجود این غفلت و نسيان ما را از سعادت ابدی و نعم باقيه اخروی محروم می‌دارد با اینکه مشهود می‌بینیم که از برای هیچ ذی روحی با لاخص انسان در ایّام زندگانی خود راحت نیست و آنچه را راحت و آسایش می‌پنداریم بانوا ع زحمت و مشقت آلوده است و هر چه را لذت تصور می‌کنیم بمحنت ممزوج شده است لذتش شهدیست مسموم و راحتش تصوری موهوم با اینکه فنایش را بچشم می‌بینیم معذلك شب و روز در طلب و تحصیلش می‌کوشیم چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا با آنهمه نصايح مشفقانه انبیای عظام و مظاهر الهیّه هیچ انتباهی حاصل نمی‌کنیم ملاحظه فرمائید جمال قدم و اسم اعظم و مرکز میثا ق در الواح مقدّسه برای تنبّه و آگاهی ما بچه بيانات لطیف و عبارات رشيقه ما را متذکر داشته­اند از آنجمله همین آیات مبارکه است و مفهوم چنین است شادمان نباشید بچیزی که در شب مالك هستید و در روز دیگری مالك می‌شود آیا برای آنچه دارید قرار و وفائی از آن دیده‌اید نه قسم بذات رحمانم اگر انصاف د هید میگذرد ایّام حیات شما چنآنکه بادها میگذرد و پیچیده می‌شود بساط عزّت شما چنانچه درهم پیچیده شد بساط پیشینیان در لوح دیگر در پَستی دنیا می‌فرماید قوله جلّ شأنه "دنیا محل افتتان و امتحان بوده و خواهد بود  \*\*\* ص 252 \*\*\* از كأسس جز زهر قاتل احدی ‌ننوشیده و از جامس جز سَمّ مهلك نفس نچشیده لازال بلایای آن نصیب مریدان حتی بوده و رزایای او قسمت قاصدان او خواهد بود زینهار بحزنش محزون نشوی و از ذکر رحمن در این ایّام تغافل نمائی در جميع امور بحق توکل نما و از دونش بگسل" در لوح دیگر می‌فرماید "انّ الدنيا فی كلّ الأحوال تنادی الانسان و تقول هل ترى نفسک فی وله وخسران طوبى لمن نبذها عن ورائه مقبلاً الى مطلع الانوار" مفاد آیه مبارک اینست که دنیا در هر دقیقه انسان را ندا می‌کند و می‌گوید آیا از من وفا می‌بینی بدگمانی کرده­ئی عنقریب خود را در حیرت و خسران بینی خوشا بحال کسیکه دنیا را عقب سر اندازد و توجه بمطلع انوار نماید و درلوح دیگر می‌فرماید تعالی شأنه "لو وجدنا فی الدنيا خيراً و بقاء ما تركناها الاعد اثنا هذه كلمة تكفى لعبادنا المتنصرين" مضمون آیه مبارکه چنین است اگر ما در دنیا خیر و بقائی می­یافتیم آنرا برای دشمنان خود وا نمی­گذاشتیم همین کلمه برای بندگان بصیر ما کفایت است" و در لوحی که بافتخار متصاعد الى الله حاجی میرزا محمد تقی اقنان است می‌فرماید قوله جلّ جلاله "با افنانی ان الدنيا مکدرة معبرة قدمت محنتها راحتها و سبقت نقمتها و زاد تعبها طربها اوست محبوب غافلين و مبغون عارفين راحت و وفا در او چون کيميا و بلای اوخارج ازحد احصاء يرى فيها الانسان ما لا يحب ان \*\*\* ص 253 \*\*\* يراه و یاشعر مع من لا يريد لقائه لو كان لها مقام لترانی مستویا على عروشها و لو كان لها قدر ما أعرض عنها موجدها و سلطانها ایاک ان يحزنک حزنها اويسرک زخرفها عزهاذل و ثروتها فقر و بقائها فناء این شوكة پرویز و این ثروة الجبابرة وجنود‌ عم المصفوفه لو تنظروه اليوم فی قصر کسی لتراه محلا للعنكبوت والصدی ان اعتبروا یا اولى النهی" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "لاتحزن عن الدنيا و ما حدث فيها در ملوک و سطوت و عزت آن نفوس تفكر نما کل از قصور بقبور راجع گشتند پرده­دار قصر کسری عنکبوت است و حارس حافظش جغد قل فاعتبروا یا اولی الابصار" و در کلمات مكتوبه فارسی می‌فرماید "ای ابنا غفلت بپادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید مثل شما مثل طیّر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بختۀ صياد اجل او را بخاک اندازد ديگر از نغمه و هيكل و رنگ اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان هوی" و نیز می‌فرماید "ای فرزند کنیز من اگر سلطنت باقی بینی البته بكمال جِد از ملاء فانی درگذری و لكن ستر آنرا حکمتهاست و جلوه این را رمزها جز افئده پاك ادراك ننماید" و در کتاب عهد می‌فرماید "کتاب عهدی اگر افق اعلى از زخرف دنیا خالی است و لكن در خزانه توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و برنج نیفزودیم‌ ایم­الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثمّ اذكروا ما انزله الرحمن فی الفرقان ويل لكل همزة لمزة الّذی جمع \*\*\* ص 254 \*\*\* ملا وعدده ثروت عالم را وقائی نه و آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد قابل اعتنا نبوده و نیست الاعلى قدر معلوم الی آخر با وجود يقين بغنای عالم ونصائح الهیّه بسیار حیف است که عمر گرانمایه را در تحصیل عوالم باقيه صرف نکنیم و اوقات عزیز را بیهوده و بی‌ثمر بگذرانیم و از ایّام حیات نتیجه نگیریم و مصداق این بیان مبارك واقع شویم" در یکی از لواح مقدّسه می‌فرماید "جلت عنايته صد هزار افسوس از برای نفوس غافل فی الحقيقه ايشان بمثابه اوراقی با بسه مطروحه بر ارضند عنقریب باد اجل هریك را بمقرخود راجع نماید غافل آمدند وغافل نیستند وغافل بمقام خود رجوع نمودند عالم در هر حین باعلى النداء ندا می‌نماید و می‌گوید من فانیم و ظهورات و الوان من فانی از اختلافات و تغییرات محدثه در من پند گیريد و متنبّه شويد مع ذلک بصر موجود نه تا ملاحظه کند وسمع مشهود نه تا بشنود" الى آخر و در لوحی دیگر قوله جلت عطوفته "‌ای حبیب من دنیا را قراری نه و وفائی نیست و صاحبان افئده نباید در این ایّام محدوده خود را از نسیم‌های خوش الهی و روائح لطيف معنوی ممنوع و محروم نمایند" الى آخراللوح وحضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى این لوحی مبارک را بافتخار جوانان عشق آباد نازل فرموده و این عبد آن را زینت بخش این اوراق می‌نماید تا بدانیم که ایّام قليله حيات را باید در چه راهی صرف کنیم که عمر گرانبهای خود را بهدر نداده باشیم قوله الاحلى "هوالله ‌ای جوانان \*\*\* ص 255 \*\*\* روحانی هر جوانی از اهل این خاکدان در فکر این جهان و منهمک در شهوات عالم حیوان انديشه­اش آب و علف و پیشه‌اش آرزوی دُرّ و صدف حتی بهترین حطام و خزف ولی عاقبت منتج حسرت واسف گوپند سبکتکین درنهایت حشمت وتمکین بود سرائی چون بهشت برین و مقصورات دلنشین وخوانی رنگین و زندگانی شهد و شیرین و خزائنی معمور و ثروتی موقور داشت در نهایت وجد و سرور بغتۀ بمرض دق گرفتار گشت مانند شمع می­گداخت و بمزامیر حسرت نغمه متحسرانه مینواخت و چون از حیات مایوس شد سه روز قبل از موت در قصر سلطنت از غلامان زرین کمر صفی بیآراست و از دوشیزگان حرم انجمنی جمع نمود و نفائس و جواهر زواهر را در پیش چشم حاضر نمود و خزائن اندوخته را در طرفی مهیا کرد و وزراء نامدار را در پیشگاه احضار نمود و سپاه انبوهی در میدان لشگر در ییشگاه مقصور سلطنت مشق فتح و ظفر امر فرمود و خود نظر بهر طرف منعطف می‌نمود می­گریست و می­گفت که چگونه ازاین سلطنت و نعمت محروم گردم و از زندگانی مایوس شوم و شما را بگذارم و با دست تهی از این جهان بجهان دیگر شتابم گریست گریست تا نفس اخیر کشید ملاحظه نمائید که بچه حسرتی از این جهان رفت پس واضح شد که عاقبت اهل ثروت حسرت اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین بیفشاند و در امور مبروره ثروت خويش را مبذول دارد نفوس مبارکه چون کواکب لامع از افق عزت ابديه بدرخشند حال شما ای جوانان نازنین الحمد الله بجهت اتمام مشرق الاذکار ما فوق قدرت بذل درهم و دينار \*\*\* ص 256 \*\*\* نمودید و مقصدی جز رضای پروردگار ندارید و در دو جهان کامرانند و در بین انجمن عالم نامدار از الطاف جمال مبارك امیدواریم که تأئیدات غیبیه آشکار گردد و سعاد ت دو جهان حصول پذيرد ای زائر طیب طاهر احبای میلانرا جميعاً مخصوص با نهابت اشتياق از قبل عبدالبهاء نهایت مهربانی مجری دار و علیت البهاء الابهی- عبد­البهاء عباس.

حال ملاحظه فرمائید اگر جوانان هر یک ملیونها درهوی و هوس نفسانی صرف کرده بودند اسمی از ایشان نبود یا اگر نامی باقی بود ببدنامی بود ولی چون در رضای الهی بذل همّت نمودند و لو انفاقشان جزئی بوده ذکر خیرشان درلوح مبارك ابدالد هر به بزرگواری مذکور است.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

**نطق پنجاه و چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

تفکّروا يا قوم اين اياّمُکُمُ الماضية و اين اعصارکم الخالية طوبى لايّام مضت بذکر الله و لاوقات صرفت فى ذکره الحکيم لعمرى لا تبقى عزةٌ الاعزآء و لا زخارف الاغنيآء و لا شوکة الاشقيآء سيفنى الکلّ بکلمة من عنده انّه لهو المقتدر القدير لا ينفع الناس ما عندهم من الاثاث و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف ينتبهون و لا يجدون ما فات عنهم فى ايّام ربّهم العزيز الحميد لو يعرفون ينفقون ما عندهم لتذکر اسمآ لدى العرش اَلا انّهم من الميّتين.

تفکر ساعة خير من عبادة سبعين سنة این حدیث شریف گرچه از رسول اكرم است ولی در الواح عديده از لسان عظمت نازل شده و باتفاق فلاسفه و دانشمندان از خصائص در انسان و در جميع کتب آسمانی بالاخص قرآن فهم وادراك دقائق لطیفه را بارباب فکر و عقل و علم محول می‌دارد و اگر انسان ساعتی در ا وضاع دنیا و تغییرات و انقلابات و شدائد و آلام آن نظر نماید راضی نمی‌شود که دقیقه­ئی از دقائق عمرش را در غیر رضای حق مصروف دارد اگر در اوضاع حاضره جهان یا بتاریخ گذشته عالم عطف نظر کنیم خواهیم دید که احدی ازملوك يا مملوك وضیع یا شریف فقیر یا غنی در مدت عمر از تحمل زحمات و شدائد و آلام فارغ و آسوده نبوده­اند اما کسانی که در راه حق تحمل مصائب و شدائد نمودند نامشان در دفتر عالم و ديوان الهی مثبوت وصیتشان به بزرگواری مشهور است و معبد‌ها و بناهای خیریه بنام نامی ایشان مرتفع می‌شود و لكن اشخاصی که بهوای نفسانی و هواجس شیطانی عمر خود را بلهو و لعب گذرانیدند جز ننگ برای ایشان نامی نماند و بغير از لعنت ابدی وخسران سرمدی فائده و نتبجه‌ئی نبردند چقدر مناسب این مقال و مقام است این بیان مبارك مرکز میثاق عزّ اسمه قوله تعالى"جام بلا هر چند تلخ است ولی تاثیر شیرین دارد بعواقب امور باید نظر کرد از راحت و خوشی هیچ \*\*\* ص 258 \*\*\* وقت نتجه حاصل نه چون امواج می‌آید و می­گذرد و مانند کف دریا می‌آید و می­رود و لكن جام بلا بموهبت کبری سرشار است و باقی و برقرار است هیج شنیده­­ئی که کسی از برای خوشی بزرگواران گذشته بزمی سرور بیآراید که فلان شخص از انبياء عليه­السلام یا اولياء در فلان و فلان­روز بخوشی و سرور شام نمود و لكن ملاحظه کن که از برای شهیدان حضرت سید­الشهداء چه قیامتی برپاست هزار و سیعد می­گذرد و هنوز ماتم متحتم است در قرآن می‌فرماید فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ

این خوشی­ها وراحتها و منعبها و بزمها و رزمها مانند کف دریاست محو و نابود می‌شود و لكن محنت و مشقت در سبيل حضرت احدیّت تاثیرش مانند آب دریاباقی و برقرار هیچ روزی برشما گذشت كه راحت گردید و شبآنگاه بابامداد ممنون بودید خشنود بودیدلا والله هرروزی که مشقت زیاد می‌کشیدید وشام و سود و منفعت در تجارت یافتید آن شام مانند صبح روشن بود و كمال سرور میسر حال چنین است اوقاتی که بخوشی و راحت میگذرد بعد خسران مبين است ولی ایّامی که از شدت مصیبت مانند شام تاريك است و در پی انوار صبح ساطع سبب سرور و حبور مقربین است الى آخراللوح از این روح جمال مبارك جلت رأفت ه با کمال رأفت و عطوفت عباد خود را تذکر می‌دهد و می‌فرماید فکر کنید ای قوم کجاست روزگار گذشته شما کجاست عصرهای سابق شما خوشا روزهائی که بذکر خدا بگذرد خوشيا وقتهائیکه درذکرا و مصروف \*\*\* ص 259 \*\*\* گردد قسم بذات خودم باقی نمی‌ماند عزّت عزیزان و نه ثروت دولتمندان و نه شوکت ستمکاران فانی خواهد شد جميع آنها بیک کلمه از نزد او البته اوست قادر و توانا نفع نمی‌بخشد مردم را آنچه از تجملات دارا هستند وآنچه برای ایشان نافع است ازآن غافلند عنقریب آگاه شوند و نیابند آنچه از دست داده‌اند در ایّام پروردگارشان اگر می‌دانستند دارایی خود را انفاق می‌کردند برای اینکه اسامی ایشان در مقابل عرش الهی مذکور شود بدانید ایشان از امواتند چه اگر زنده بودند متذکر می‌شدند و درلوح دیگر باین آیات مهيجه بندگان خود را تذکر می‌دهد قوله جلّ جلاله فانظروا ثمّ اذكروا القرن الألی و این العظماء والأمراء و العلماء و اين الجبابره و الفراعنه و القياصره و الاكاسره این آثارهم المئية واين قصورهم العاليه و این بيوتهم المزخرفة و این بساطينهم المعروشة و این فروشهم المبسوطة و این اعراشهم المستویة و این جنودهم المجندة و این قاصراتهم المزينة و اين اثوابهم المنقوشه و این اشيائهم الثمينة و اين اکالیلهم المرصعه و این مكامنهم المحصنة و این معاقلهم المرصعة و این خزائنهم المشودة و کنائزهم المستورة و این قبائلهم الباسلة و جيوشهم المصفوفة و اين الافراد و الاوتاد و الرجال و الابطال و این من كان لبحرالظلم فلكا و لهواء الغرور فلکا و این من لو يعطى له فی الارض من دفائنها و خزائنها و زخارفها \*\*\* ص 260 \*\*\* و آلائها ليقولوا هل من مزيد کلهم قد رجعوا إلى التراب بحسرة و ندامة ما اطلع بها الی الله ربّ العالمين قل يا احبائی قوموا على ذكرى و ثنائی و تمسكوا بالحكمة الّتی نزلت فی كتابی و يبقى الملک لما لک العرش والثرى و ربّ الآخرة والّا ولی كذلک نطق قلمی الاعلى فی هذا المقام الّذی جعله الله عرشا للسماء بما تزين بانوار تجليات اسم‌الاعظم الابهی" مضمون آیات مبارکه چنین است ببینید و بخاطر بیاورید قرون اولیّه را کجایند بزرگان و فرماندهان و دانشمندان و کجایند جباران و فرعونها و قيصرها و کسری‌ها کجا است آثار آنها چه شد قصرهای عالی ایشان چه شد خانه‌های زر اندود آنان چه شد بوستانهای معروشه آنان چه شد فرشهای گسترده ایشان کجاست تختهائیکه بر آن جلوس می‌کردند کجاست لشگرهای آراسته ایشان چه شد قصرنشینهای مزیّن ایشان چه شد جامه‌های رنگارنگ ایشان چه شد اشیاء گران قیمت ایشان چه شد تاج‌های جواهر نشان آنان چه شد نشیمنهای محکم ایشان چه شد قلعه‌های بلند ایشان چه شد خزانه­های آشکار ایشان کجاست گنجهای پنهان ایشان کجاست قبیله­های شجاع ایشان کجاست لشگرهای منظم ایشان کجایند فرید‌های دهر کجایند اوتاد و مردان نامی پهلوانان کجاست آن نفویسی که برای دریای ظلم مانند کشتی بودند و برای هوای غرور به مثابه آسمان چه آن کسیکه اگر تمام روی زمین از گنجهاو خزانه وطلاها و \*\*\* ص 261 \*\*\* نعمتهای آن باو داده می‌شد باز هل من مزید میگفت جميع ایشان بخاک بازگشتند با حسرت و پشیمانی که بآن مطلع نيست مگر خدائیکه پروردگار عالميانست بگو ای دوستان من قيام کنید بر ذکر و ثنای من و تمسك جوئید بحکمتی که نازل شده است درکتاب من که ظاهر شده است از ملکوت بيان من عنقریب فنا دریابد هر چه را که دیده می‌شود و باقی ماند ملاک برای خداوند عرش و پروردگار آخرت و دنیا" و در لوحی که بنام عالی پاشا صدراعظم عثمانلی از قلم اعلى نزول یافته سلطنت و حيات و بقاء انسان را ببازی شاه سلطان سليم تشبیه می‌فرماید وحضرت عبدالبهاء در لوحی که بافتخار مرحوم میرزا محمود فروغی است می‌فرماید قوله تعالى"این جهان تراب دریای سراب است نه آب و شراب عالم خیال است نه جهان آمال مجاز است نه حقیقت زحمت است نه رحمت تقمت است نه نعمت عنقریب این بساط منطوی شود و این اختران متواری از حضيض حیات فانی انشاء الله باوج رحمت جاودانی پرواز نمائیم و از جهان و جهانیان بی‌نیاز گردیم این جهان در نزد جاهلان که طیور ترایند دشت و صحراست وگلگشت و دریا اما در نظر مرغان چمنستان الهی قفس تنگی و آشیانی از خاک و سنگ تاحند این جانهای پاك اسير آشيان خاك و تابکی این طيور قدسی در این گلخن ظلمانی مبتلای حرمان و محروم از فیض روحانی و فوز وجدانی" الى آخر و درلوح دیگر برای تنبّه تذکر \*\*\* ص 262 \*\*\* دوستان می‌فرماید "هو الابهی ای ناظر منظر اكبر حکایت کنند اسکندر رومی جهان گشا بود و کشورسِتان چون از فتوح ایران و توران و چین و هندوستان طبا رجوع بكوفت و با حشمتی بی‌پایان توجه بوطن مألوف نمود در شهر روم چراغ عافیت خاموش شد و شش جهت را پرده ظلم فرا گرفت صبح آخرت نمایان شد دانایان بر جنازه او جمع شدند و انجمن ماتم تاسيس نمودند هر کس تعزیت نمود و در مقام تاسف لبی گشود از جمله شخصی از هوشمندان برخاست و در مقابل نعش بايستاد و گفت سبحان الله این شخص گمان می‌نمود که ملک­الملوک است حال ثابت و محقق گشت که عبد مملوك است دیگری گفت سبحان الله دیروز این پادشاه غیور را هفت اقليم وسعت گنجایش نداشت امروز در شبری از زمین گنجایش یافت باری اگر سلطنت باقيه جوئی درجهان الهی سکندری جو و اگر ملك­الملوكی خواهی در ظل فقر ودرویشی در سبیل الهی در آی تا ذوالقرنین جهان جاودانی گردی. ع ع"

چنانچه بیوفائی و عدم بقای دنیا محقق است وفای حق جلّ جلاله و بقای عوالم قدس او نیز مبرهن و مسلم است چه بهتر که در عوالم جاودانی برآئیم و باین جهان ناپایدار دل نبندیم تو را زکنگره عرش میزنند صفیر ندامست که در این دامگه چه افتاده است.

**نطق پنجاه و پنجم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من النّاس من غرّته العلوم و بها منع عن اسمى القيّوم و اذ اسمع صوت النعال عن خلفه يرى نفسه اکبر من نمرود قل اين هو يا ايّها المردود تالله انّه لفى اسفل الجحيم قل يا معشر العلمآء اما تسمعون صرير قلمى الاعلى و اما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهى الى على ماعتکفتم اصنام اهوآئکم دعوا الاوهام و توجّهوا الى الله مولاکم القديم.

چند چیزاست که سبب غرور و استکبار می‌شود یک جاه و منصب است مانند سلطنت وحکومت وامثال آن چنانچه در قرآن می‌فرماید إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً دیگر غنا و ثروت است که مایه تكبر و طغيان است چنانچه در قرآن می‌فرماید كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی یعنی انسان چون خود را مستغنی دید آغاز طغیان وسرکشی می‌نماید و جمال مبارک در کلمات مكونه می‌فرماید "ای مغروران باموال فانیه بدانید که غنا سدیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق هرگز غنی بمقر قرب وارد نشود و من بمدینه رضا و تسلیم در نباید مگر قليلى الى آخر حسن و جمالست که موجد کبر و غرور است چنانچه گفته‌اند ناز را روئی بیاید همچو ورد/ گر نداری گرد بدخوئی مگرد / زشت باشد روی نا زیبا و ناز / صعب باشد چشم نابینا و درد/ دیگری گوید: چو شیرین شهره شد در دلربائی/ غرورش کرد دعوی خدائی / بلی خوبان خدای عاشقانند/ ولی رسم خداوندی ندانند / و جمال قدم رجلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید قوله جلّ كبريائه درجمال ظاهر ملاحظه کن که اگر در شخصی یك \*\*\* ص 264 \*\*\* تجلی از تجليات اسم جمیل الهی ظاهر شود افئده و قلوب مجذوب مشاهده گردد لعمرالله قوت و قدرت جمال باطن هزار بار از آن بیشتر واعظ متر طوبی از برای نفسیکه باین مقام اعلى فائز شد هر که باعمال حسنه و كلمه طيبه و اخلاق روحانیه عامل و مزیّن شد او صاحب جمال باطن است دیگر چیزی که مایه کبر وغرور است علم است همیشه علوم ظاهریه سبب فساد در دین و دنیای خلق گشته و از بد و عالم تاکنون شیاطین که خود را بلباس علم مبارایند موجد هر گونه فساد در عالم سیاست و دیانت بوده‌اند همین معلم ملائکه بود که بسبب غرور از سجده آدم امتناع نمود و مردود شد همین شیاطین بودند که فتوى بقتل یحیی و مسیح مظلوم دادند همین جهال عالم نما بودند که شب و روز مشورت قتل رسول‌الله می‌نمودند چنانچه صریخ قرآنست "وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الّذين كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ تا آنکه مآمور بهجرت شدند و به مدینه هجرت فرمودند همین شیاطین جسم بودند که هفتصد نفر از ایشان نسبت کفر و خروج از دین باصل ایمان و سلطان دین حضرت سید الشهداء دادند و فتوای صریح بر لزوم قتل آن مظلوم نوشتند همین شیاطین موذیه بودند که فتوی بر قتل حضرت اعلى جلّ اسمه الابهی نوشتند و سینه مطهرش را هدف هزاران گلوله کردند همین \*\*\* ص 265 \*\*\* همين فئه باغیه بودند که در کاظمین مجمع آراستند و بر ضد جمال اقدس ابهی برخاستند و باید دانست که هر یک از مراتب مذکوره ازجاه و منصب وغنا و ثروت وحسن و جمال و علم و کمال اگر در ظل دیانت وموافق رضا الهی باشد بسیار ممدوح ومطلوب و مقبول است چنانچه در الواح الهیّه هر يك مصرّح و منصوص است در یکی از الواح می‌فرماید قوله عزّ قوله "مقصود از عُلما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده‌اند والاعالم عامل و حكيم عادل بمثابه روحند از برای جسد عالم طوبی ازبرای عالمی كه تارکش بتاج عدل مزیّن و هیکلش بطراز انصاف و در سوره مبارکه بیان این آیه مبارکه نازل قوله تعالی شأنه "فبا طوبی لعالم لن يفتخر علی دونه و یا هبذا لمحسن لن يستهزء بمن عصى و يستر ما شهد منه ليسترالله علیه جریراته و انّه هوخیر الساترین کونوا یا قوم ستارا فی الارض و غفارا فی­البلاد ليغفركم الله بفضله ثمّ اصفحوا لبصفح الله عنكم و يلبسكم برد الجميل" مضمون آیات مبارکه چنین است ای خوشا بحال آن عالمی که بر غیر خود افتخار نکند و خوشا بحال آن نیکوکاری که بمعصیت کاری استهزاء ننماید و عصيانی را كه از او دیده بپوشاند تا خدا گناهان او را بپوشاند و اوست بهترین سترکنندگان ای قوم درعالم ستار باشید و در هر شهر آموزگار باشید تا خدا شما را بفضل خود بیامرزد پس دارای عفو و بخشش باشید تا خدا شما را ببخشد و بر شما بپوشاند جامه نفس را پس معلوم شد که میزان رد و قبول \*\*\* ص 266 \*\*\* اشخاص اعراض و اقبال است هر کس در یوم ظهور موفق بایمان و عرفان شد خواه عالم خواه جاهل خواه غنى و خواه فقبر خواه ملوک وخواه مملوك مقبول و مقرب بارگاه کبریاست و اگر از جمال حق اعراض کرد مردود وغير مقبول است اما درباره علمای سوء الواح لاتعدو لا تحصى درقدح و ذمشان از قلم اعلى نزول یافته در لوحی می‌فرماید "انّا اظهرنا العلوم لعرفان المعلوم فلمّا ثم المیقات و انی القيوم اعرض عنه كلّ عالم مکار" مضمون بیان مبارک اینست ما ظاهر فرمودیم هر علمی را برای شناسائی حق ولی چون وعده تمام شد وموعود ظاهر هر عالم پر مکری باعراض قیام نمود در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلّ جلاله "یاحسین اهل ایران خود را موحّد می‌دانستند در يوم ظهور مشرك مشاهده گشتند الّا معدودی جزای اعمال کل را از معرفت غنی متعال در مآل محروم نمود عمائم بيضاء وخضراء وتقبيل آیادی اسباب غرور و علّت منع شد يك نفر از علمای معروف در ا ول امر ببحر قرب تقرّب نجست و از کوثر حیوان که از قلم رحمن در كلّ حين جاری و ساری قسمت نبرد جهد نمائید تا حزب الله طرا بتوحيد حقیقی فائز شوند غیرالله را معدوم بینند و مفقود شمرند" الى آخرا للوح و در لوح ديگر شرح فساد عُلما را بیان می‌فرمایند از جمله بیانات مبارك اینست قوله جلّ كبريائه "ای عبد حاضر بگو ببینم آن رصاصی که حضرت اعلى و مبشّر جمال کبریا را شهید نمودند ازچه معدن وحقیقت آن چه بود و آن سیوفی که اجساد اوليا را قطعه قطعه \*\*\* ص 267 \*\*\* نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده یا عبد حاضر لدی الوجه در بيانات مظلوم آفاق تفكر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و كلّ ببصیرت تمام درآنچه واقع شده تفکر نمایند" و هم در این لوح مبارک بعد از عباراتی می‌فرماید "قوله الّا منع الاقدس یا عبد آن حدید و رصاصی­که سبب نوحه مقربین و ضجيج مخلصين شد آن كلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالاخره از فم عُلما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائی را شهید نمود ياعبد درست تفکر نما اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحيه مقدّسه و وجود قائم باوصاف مذکور نبود وارد نمی‌شد آنچه وارد شد و دیده نمی‌شد آنچه قلم و لسان از ذکر آن مضطرب است" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی "بحرعلم می‌فرماید جميع آذان از برای این ندا خلق شده و لكن برخی از عمامه‌های علمای جاهل آنان را از اصغاء منع نموده آنچه در سبیل الهی بر اولیای حق وارد شد از نار انفس این فئه باغیه طاغيه بود ویل لهم ماعملوا سوف یرون مقاماتهم فی اسفل الجحيم" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "بعضی از علمای جاهل فتوی دادند بر آنچه سکان جنت عليا و فردوس اعلی بنوحه و ندبه مشغول لاذال فساد و ظلم از این نفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیده‌اند بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و برخی بمثابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند ما بين ابصار و مشاهده انوار جمال \*\*\* ص 268 \*\*\* این خورشید تابان را از این افق نورانی تا کی بر بت­های هوی و هوس خود نشسته و دل بسته‌اید بیندازید اوهام را و توجه کنید بسوی خداوندی که مولای قدیر شماست گر چه تکلیف حق ابلاغ و بيان نصیحت است ولی چه سود که در قلوب قاسيه آنان تاثیری نبخشد چه خوش سروده است مولوی:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هرکسی بر فطرت خود می­تند

**نطق پنجاه و ششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد رجعت الاوقاف المختصّة للخيرات الى الله مظهر الايات ليس لاحدٍ ان يتصرف فيها الّا بعد اذن مطلع الوحى و من بعده يرجع الحکم الى الاغصان و من بعدهم الى بيت العدل ان تحقّق امره فى البلاد ليصرفوها فى البقاع المرتفعة فى هذا الامر و فيما امروا به من لدن مقتدر قديرٍ والا ترجع الى اهل البهآء الّذين لا يتکلمون الّا بعد اذنه و لا يحکمون الّا بما حکم الله فى هذا اللوح اولئک اوليآء النصر بين السمّوات و الارضين ليصرفوها فيما حدّد فى الکتاب من لدن عزيزٍ کريم.

کلمه وقف در لغت بمعنی حبس و متوقف داشتن است و آن عبارت است بر وجه ثبوت و دوام و در عرف و اصطلاح عبارت از این است که شخصی ملک يا بيوت وعماراتی را در زمان حیات خود وقف کند که بعد از وفاتش مثبوت و محفوظ بماند تا منافع وعوائد آنرا \*\*\* ص 270 \*\*\*در اموری که در وقف نامه معین شده صرف نمایند و از خرید و فروش ممنوع باشد حتی خود واقف را در آن حق دخالت و تغيير و تبدیل نباشد و این عمل در جمع ملل متداول و معمول است ولی چون ما در اوقاف و ترتيبات ملل متنوعه كما هو مطلع و آگاه نیستیم متعرض ذکر آنها نمیشویم اما در بین امّت اسلام اوقاف وقفا ولاد است و آن بدينموال است که شخص مالك ما يملك خود را بر اولاد و سلاله خود وقف می‌کند که بعد از وفات خويش اولاد و زرّیه او از منافع وعوائد آن مادام الحيات منتفع شوند ولی حق خرید و فروش آنرا ندارند فقط باید اولاد بر ا ولاد تا هر قدر بگذرد و لو هزارسال باشد از منافع املاك یا اشیاء موقوفه انتفاع یابند و استفاده کنند قسم دیگر از اوقاف اینست که شخصی املاك ياعماراتی را وقف می‌کند که منافع آن صرف بنا یا تعمیر مدارس یا مساجد یا مقامات متبرکه یا مشاهد مشرفه گردد مثل خانه کعبه یا مراقد مطهره رسول اکرم و در مدینه ياحرم امیرالمومنین در نجف یا روضه حضرت سیدالشهداء و اباالفضل در کربلا یا روضه کاظمین یا روضه عسکرین در سامره یا روضه حضرت ثامن­الائمه در مشهد خراسان یا وقف بر ضیافت و پذیرائی زوار مراقد ائمه و غير ذلك حتی موقوفات زیادی است که منافع عایدات آن باید گندم یا ارزن خریده شود برای کبوتر حرم یعنی کبوترانی که درمکّه یا مدینه یا نجف یا کربلا \*\*\* ص 271 \*\*\* یا کاظمین یا سامره یا مشهد هستند از آن گندم یا ارزن ارتزاق کنند قسم دیگر از اوقاف است که عایدات و منافع آن باید صرف اعاشه و اعانه فقرا و ایتام و مساکین و ابناالسبيل یعنی راه گذرها و پیادگان از مسافرین و زوّار مشاهد مشرفه بشود قسمی از اوقاف است که منافع آن باید در اطعام فقرا یا تعزیه داران سیدالشهداء روضه خوانی بشود و همچنین قسمی از اوقاف است که منافع آن در اوقات مخصوصه باید صرف شود مثل ایّام شهادت و وفات یا تولّد یکی از پیشوایان دین مثل عاشورا شهادت سیدالشهداء یا اربعین بیستم صفر که در آن روز اسرای اهل بیت برای زیارت قبور شهدا عبورشان بزمین کربلا اتفاق افتاد که آنروز مصادف شده با ورود جابربن عبدالله انصاری برای زیارت در زمین کربلا پس از چهل روز از شهادت سید الشهدا ورود آن اسیران ستمدیده در آن زمین و ملاقات با جابر که یکی از اجله انصار واصحاب رسول بوده مصائب و احزان آن مظلومان تجدید شده و همچنین اوقاتی که باید منافع آن صرف اطعام یا سوگواری در بیست و هشتم صفر بشود که شهادت حضرت مجتبی امام حسن وقوع یافت و همچنین اوقافیست که منافان در روز عید قدیر باید مصروف گردد و این عید را شیعیان عید غدیر گویند بمناسبت اینکه اعتقادشان اینست که رسول اکرم در آخرین سفر خود بلکه برای حجّ که آنرا حجةالوداع گویند بغدیر خم رسیدند و آنجا یکی از منازل بین \*\*\* ص 272 \*\*\* مکّه و مدینه است آن حضرت با همراهان که گویند عده ایشان هفتاد و چهار هزار نفر بوده منزل کردند و از جهاز شتران منبر ترتیب داد بر منبر برآمده و دو بازوی امیرالمومنین را گرفته و او را بلند نموده تا تمام آن جمعیت ببینند و بكلمه مبارکه من کنت مولاه فهذ اعلی مولاه او را بخلافت بعد از خود منصوب و برقرار فرمود و تا کنون شیعیان آنروز را عید قدیر نامند و از اعياد دیگر حتی از مولود رسول‌الله بیشتر اهمیّت داده و محترم­تر می‌شمارند و املاک زیادی در هر نقطه و مصارف گوناگون برای این عید وقف کرده‌اند که صرف اطعام عمومی یا عشرت و شادمانی شود و همچنین برای ایّام وفات صدیقه کبری فاطمه دختر رسول‌الله املاک زیادی وقف کرده‌اند که صرف سوگواری يا اطعام تعزیه داران بشود و همجنین سایر اعیاد یا ایّام سوگواری موقوفاتی مخصوص دارد و قسمی از اوقاف است که منافع آن باید صرف کفن و دفن فقرائی که استطاعت مخارج کفن ودفن اموات خود را ندارند بشود و همچنین موقوفاتی است که منافع آن باید صرف صوت مزار بشود یعنی هر روز کاری در قبرستان مقداری از وقت را در قرائت قرآن مصروف دارد و از این قبیل اوقاف در امّت اسلام زیاد است که باید منافع و عایدات در هر موضوعی که واقف تعیین نموده مصروف گردد و صرف آن در غیر مواضيع عينیه جائز نیست و احدی را حق تغییر و تبدیل مصارف آن نیست مگر مظهر امر \*\*\* ص 273 \*\*\* الهی که يفعل ما يشاء و بحكم ما يريد است لهذا حق جلّ جلاله در این آیه مبارکه می‌فرماید "اوقافی که مصارف خیرات عموميه است را جع بظهر امر است و احدی را حق دخالت نیست مگر بامر و اجازه مظهر امرا الهی مادامیکه شمس حقیقت در برج هيكل بشرّی طالع و ساطع است و بعد از غروب و رافول شمس حقیقت راجع می‌شود بغصن سدره تقدیس که منشعب از اصل قديم و مبين آيات و مرکز منصوص است و بعد از آن محول ببیت­العدل اعظم و قبل از تحقق بیت‌العدل محول بمحافل ملّيّه که بدون اجازه حق بامری مبادرت نمی­جويند و بجز حكم الهی حکمی نمی‌کنند و ایشانند اولیای نصرت در بین آسمان و زمین برای آنکم منافع اوقاف خیریه را آنچه در کتاب الهی محدود و معین شده صرف نمایند و بعد از تحقق بیت‌العدل حکم سایر موقوفات معین و معلوم خواهد شد چنانچه در ظهور اسلام معابد و اوقاف مسيحيه و زرتشتیه تبدیل شد مثلاً معابد وكليساهای مسیحیه تبدیل بمساجد و معابد اسلامی شد و اوقافشان تبدیل بامور خیریه دیگر شد و همچنین آتشکده­های زرتشتی تبدیل بمساجد وبناهای دیگر شد و موقوفات و گهنبارهای آنان بمصارف دیگر تبدیل شدگ اما در این امر مبارک تا کنون اوقاف خصومی زرتشتیان بحال خود محفوظ و برقرار است بهائیان زرتشتی نژاد در این خصوص از ساحت \*\*\* ص 274 \*\*\* قدس حضرت ولیّ امرالله جلّ احسانه سؤال کرده و کسب تکلیف نموده‌اند در جواب می‌فرماید "باید كما فی السابق رعایت شود" و این عبارت قسمتی از لوحی مبارک است که در جواب سوالات جناب جمشید رستم جمشیدی از کلک گهربار حضرت ولیّ امرالله نزول یافته قوله جلّ شأنه "در خصوص حاضر شدن بهائیان در مجامع روضه خوانی و جشنهای خصوصی زرتشتیان و اسلام سؤال نموده بودید که چگونه است فرمودند "بنویس عدم حضور انسب و اولی ولی نوعی سلوک نمائید که اسباب تكدر و تعرض آنان نگردد" سؤال ثانی در خصوص زرتشتیان بهائی که سابق بر این در منازلشان کهنبار بوده و موقوفات دارند كما فی السابق جاری باشد یا نه فرمودند "ترک عادات و رسومات غير بهائی از فرائض بهائیان آن سامان است ولی باید رعایت حقوق واقف را بنمایند" مفهوم بیان مبارک معلوم و واضح است که تکلیف بهائیان زرتشتی نژاد باید از عادات و رسومات پارسیان احتراز و اجتناب نمایند و از شرب خمر و اعمال غير مشروع با زرتشتیان موافقت نکنند اما در اوقاف خیانت نکنند و هر نوعی که واقف قرار داده رعایت نمایند و خیانت در اوقاف را جائز ندانند بدیهیست درهرچه و هرجا خیانت مذموم است هر رعایت امانت وصحت عمل محبوب است بهمان قدر هم خیانت و نادرستی مقدوح و مذموم استبرای تنباین موضوع را باین بیان مبارك ختم می‌کنیم جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید \*\*\* ص 275 \*\*\* "قوله الأمنع أعلى اهل حق باموال خود بستگی و اعتنا ندارند تا چه رسد باینکه یَد اظهر خود را باموال ملل آخرت آلوده نمایند مال احدی حلال نبوده و نیست هرنفسى اليوم از کوثر تقدیس آشامیده و بافق وحی الهی توجه نموده ذیل منیر را بغبار کدره خیانت نیالاید نفسی که از این مقام خارج است ذکر غنی متعال را دام آمال خود نموده قل ان اجتنبوا يا احبائی عنه و عن امثاله" و در لوح دیگر می‌فرماید "قوله تعالى قل الّذين ارتكبو االفحشاء وتمسكوا بالدينا انّهم ليسو من اهل البهاء هم عباد لو يرون وادیا من الذهب يصرون عنه كمّر السحاب و لا يلتفتون اليه ابداً لاانّهم منی ليجدنّ من قميصهم اهل ملاء الاعلى عرف التقدیس و یشهد و بذلک ربك و من عنده علم الكتاب" يعنى اهل بها نفوسی هستند که اگر رودخانه طلا را به بینند مانند آب از آن میگدرند و بان توجه و التفاتی نمی‌کنند.

**نطق پنجاه و هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لا تجزعوا فى المصآئب و لا تفرحوا ابتغوا امراً بين الامرين هو الّتذکّر فى تلک الحالة و التنبّه على ما يرد عليکم فى العاقبة کذلک ينّبئکم العليم الخبير.

شکی نیست که انسان از نزول مصائب و شدائد وارده آزرده و محزون می‌شود و این حزن و اندوه اختیاری نیست بلکه فطری و طبیعی انسان است وحزن و سرور هر دو منبعث از طبیعت و عالم مادی و جسمانی \*\*\* ص 276 \*\*\* است چه در عالم روحانی حزن و اندودی نیست بلکه مسرت اندر مسرت و راحت اندر راحت است چنانچه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلی در یکی از خطابه‌های مبارک می‌فرماید "قوله تعالى جميع بشر همیشه مورد دو احساس هستند یکی احساس سرور و دیگری احساس حزن وقت سرور روح انسان در پرواز است جميع قوای انسان قوت می­گیرد و قوه فکریه زیاد می‌شود قوه ادراک شدید می‌گردد قوه فکریه زیاد می‌شود قوه ادراک شدید می‌گردد قوه عقل در جميع مراتب ترقی می‌نماید و احاطه بحقائق اشياء می‌کند اما وقتیکه حزن بر انسان مستولی شود مخمود می‌شود جميع قوی ضعیف می‌گردد ادرا ک ذهن کم می‌شود تفکر نمی­ماند تدقیق در حقائق اشیاء نمی­تواند خواص اشياء را کشف کند مثل مرده می‌شود این دو احساس شامل عموم بشراست از روح برای انسان حزنی حاصل نمی‌شود و از عقل انسان زحمت و ملالی رخ نمی‌دهد یعنی قوای روحانيه سبب مشقت وکدورت انسان نمی‌گردد اگر حزنی برای انسان حاصل شود از مادیات است" الی آخر بيانه الاحلى و این واضح است انسان که مدتها با نفوس انس گرفته چه آن نفوس از اقارب و کسان او باشند یا ازدوستان او و بغتة از دنیا بروند یا از مسافرت بعيد مفارقت پیش آید البته محزون و دلخون می‌شود و تحمل این مفارقت برای او بسیار صعب و مشكل است حتی بزرگان دین که صاحب قوه وحی و الهام بوده‌اند از مفارقت دوستان اظهار حزن و اندوه کرده­اند حضرت امیرالمومنین \*\*\* ص 277 \*\*\* چون بر سر قبر فاطمه آمد این شعر را انشاد فرمود لكل اجتماع من خلیلین فرقة و كلّ الّذی دون الفراق قليل و ان انتقادی فاطمه بعد احمد دليل على ان لا يدوم خليل و حضرت مجتبی امام حسن در حال احتضار می‌فرمایند يقولون ان الموت صعب و انما مفارقت الاحباب والله اصعبو حضرت سیدالشهداء چون بر سر نعش جوان هیجده ساله خود آمد و او را با فرق شکافته و فرق خون دید فرمود يا ولد على الدنيا بعدك العفا وهمچنین چون بر سر نعش ابالفضل آمد فرمود الآن آنكس ظهری و حضرت عبدالبهاء در صود نَیّر آفاق چه حالی داشتند و در صعود طفل عزیز خود حسين افتد اظهار حزن فرمودند و حضرت ولیّ امرالله در صعود حضرت عبدالبهاء از الواح مقدّسه مقدّسه حزن و اندوه ذات مقدسش ظاهر و مشهود است و این بمقتضاي جنبه بشریست که از مفارقت اظهار حزن می‌فرماید والّا همه می‌دانیم که بمقتضای جنبه قدسی نهایت رضا و خشنودی را دارند که از افق ادنی صعود می‌فرمایند و در افق اعلى و ملكوت ابهی طلوع می‌نمایند و همچنین بندگان مومن از آشيان خاك نجات یافنه بعالم پاک می‌شتابند و از این نقطه نظر است که در صعود یا شهادت بندگان آستان خود ببازماندگان تسلی می‌دهند و اظهار حزن می‌فرمایند والّا در باطن بندگان مومن بجوار رحمت الهی واصل می‌شوند و نهایت سرور و حبور را دارند که از خاندان ترابی بجهان الهی منتقل می‌شوند چناچه کثیری از الواح مقدّسه شاهد این معنی است از جمله آن الواح \*\*\* ص 278 \*\*\* در لوحی می‌فرماید قوله جلّ بيانه "يا عبد حاضر در مصيبات از قلم اعلى اظهار حزن می‌شود مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است هر نفسى بمحبة الله فائز شد و صعود نمود او بفرج اكبر فائز قسم بسدره منتهی که در کلّ حین ناطق وشاهد است اگر از فرج یک نفس مستقیمه مرفوعه اهل ارض آگاه شوند بشطرا لله توجه نمایند تا چه رسد بمقام منتسبين و نفوسیکه ذکرشان از قلم اعلى جاری شده و شهادت داده در باره ایشان برضای خود از ایشان" و در کلمات مکنونه عربی می‌فرماید "یابن العماء جعلّت لك الموت بشارة كيف تحزن منه و جعلّت النور لك ضياء كيف تحتجب عنه یعنی ای پسر عماء مرگ را برای تو بشارت مقرّر فرمودیم چگونه محزون می­شوی از آن و این نور را برای تو روشنی قرار دادم چگونه پنهان می­شوی از آن" و در لوح مرحوم سمندر می‌فرماید قوله جلّ جلاله "الحمدلله الّذی جعل الموت یا باللقائه و سببا لوصاله و علة لحيوة عباده و به اظهر اسرار كتابه و ما كان مخزونا فی علمه" مفهوم چنین است حمد سزاوار خداوندیست که مرگ را دری مقرّر فرمود برای دیدار خودش و موجب وصال خودش و بسبب مرگ اظهار فرمود اسرار كتاب خود را و هر چه را که پنهان فرموده است درعلم خودش و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "یا ایّها الناظر الى الوجه لا تحزن عمّا ورد عليك من قضاء الله ربّ الارباب اشكره على فضله و عطائه وجوده انّا كنامعه فی آخر ایّام فى الدنيا و اوّل \*\*\* ص 279 \*\*\* ایامه فی الرفيق الأعلى حين صعوده استقبله الملائكة والروح امرا من لدى الله محی الاموات ياليت حين العروج كان مزینا بنور التوكل على الله و تفويض الامور اليه راضيا بقدره و قضائه ان قلمی الاعلى اراد ان يسلیک و يبدّل حزنک بالفرح و السرورانه هو مالک السرور" مضمون بیان مبارک این است که بیکی از عباد خود تسلیت و تعزیت می‌فرماید که محزون مباش در قضا و قدر الهی و بر فضل و عطای او شاکر باش ما با او بودیم در روز آخر او در دنیا و اوّل ورود او در ملكوت ابهی و در هنگام صعودش ملائکه روح او را بامر الهی استقبال نمودند خوشا حال آنکه در حین صعود بنور توکل و تفويض مزیّن باشد و بقضای حق راضی باشد قلم اعلای من اراده فرموده که تو را تسلی خاطر دهد وحزن تو را بفرح و سرور تبدیل فرماید و در لوح دیگر می‌فرماید "یا امتى اعلمی اِنَّ الموت باب من ابواب رحمة ربک به يظهر ما هوالمستورعن الابصار و مام لموت الّا صعود الروح من مقامه الادنی الى المقام الأعلى وبه ببسطه بساط النشاط و يظهر حكم الانبساط الامر بيد الله مولى العالم والاسم‌الاعظم الّذی به ارتعدت فرائض الامم نسئل الله تبارك و تعالى ان يعرف الكل ثمرات الصعود و آثار الخروج من هذا الدنيا الى الرفيق الاعلى لعمری ان الموقن بعد صعوده يرى نفسه فی راحته ابدبیة و فراقته سرمدیة ان الله هوالتوّاب الرحيم وهوالغفور الكريم" مفهوم آیات مبارکه این است که ‌ای کنیز من مرگ دری است از \*\*\* ص 280 \*\*\* درهای رحمت پروردگار تو بسبب مرگ آنچه از دیده‌ها پنهان است آشکار می‌شود و نیست موت مگر پرواز روح ازمقام پستی به مقام بلند و بسبب مرگ بساط شادمانی گسترده می‌شود و حکم فرح و انبساط ظاهر می‌گردد امر در دست خدائی است که مولای عالم است از خدا خواهیم که ثمرات و فوائد صعود را به بندگان خود معرفی فرماید و آثار خروج از این عالم را بملكوت ابهی آشکار فرماید قسم بذات خودم مومن موقن بعد از صود از این عالم خود را در راحت ابدی و آسایش سرمدی می­بیند البته اوست توبه پذیر مهربان و اوست آمرزنده صاحب کرم و در لوح دیگر برای تسلیت خاطر یکی از اماء‌الرحمن می‌فرماید قوله تعالی شأنه محزون مباش دنیا فانی است عنقریب جميع دوستان از بحر وصال می‌آشامند و بلقای دوستان خود که صعود نموده‌اند فائز می‌شوند پس در اینصورت جزع و فزع در مصائب ممدوح نیست اینست که در این آیه مبارکه برای تذکر و نصیحت به بندگان خود می‌فرماید در مصائب نباید بی­تابی و بی‌بیقراری کنید نه فرح و شادمانی نمائید بلکه در میان این دو حالت حدّ اعتدال را اختیار کنید و این تذکر و پند گرفتن است در آن حالت و آگاهی برآنچه در عاقبت بر همه شما وارد می‌شود چه این راهیست که عموم بشر بایستی بپیمایند ادیبی مناسب این مقام گفته: همه مسافر و این بوالعجب کسی بینم \*\*\* ص 281 \*\*\* بر آنکه پیش بمنزل رسیده می­گریند دیگری گفته:

یکدو روزی پیش و پس شد ور نه در دور سپهر / برسکندر نیز بگذشت آنچه بردارا گذشت

و این ناگفته نماند که بعضی از طوائف در فوت اموات خودشان و تشییع جنازه امواتشان ساز می­نوازند و اظهار فرّ و سرور می‌کنند و اعراب در فوت اشخاص زنان نوحه­گر را کرایه و اجیر می‌کنند و صورت میخراشند و گریبان وجامه خود را می­درند لذا حق جلّ جلاله برای هدایت و تنبّه عباد می‌فرماید این دو حرکت هر دو مذموم است نه فرح و شادمانی و نه جزع و بیقراری بلکه آنچه محبوب و مطلوب است حال تذکر و تنبّه است چه برای هر امری نه افراط خوبست و نه تفريط بلکه محبوب و ممدوح حدّ اعتدال است که بین افراط و تفریط است و آن تفکر در عاقبت و تمسك بحبل صبر و اصطبار و رضا بقضای الهی است چه بصریح قرآن و بيان جمال قدم جلّ اسمه الاعظم است که می‌فرماید إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی خدا اجر صابرین را بی­حساب می‌دهد و این موضوع را نیز باین بیان مبارک خاتمه می­دهیم قوله عزّ بيانه قد انزل الرحمن فی الفرقان قوله تعالی يَا أَيُّهَا الّذين آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ" صبر را مقدم بر صلوة ذکر فرموده.

**نطق پنجاه و هشتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لا تحلقوا رؤوسکم قد زينّها الله بالشعر و فى ذلک لآيات لمن ينظر الى مقتضيات الطبيعة من لدن مالک البريّة انّه لهو العزيز الحکيم و لا ينبغى ان يتجاوز عن حدّ الآذان هذا ما حکم به مولى العالمين.

این بسی واضح است که تغییر و تبدل از لوازم ذاتيه عالم امکان است وعدم تغییر و تبدل از خصائص ذات خداوند رحمن فقط تنها ذات مقدس اوست که از تغییر و تبدیل و تحویل و تنزیل و ترفیع و هر چه بتصور و ادرا ک آید مقدس و منزّه است و ما سوای او هر چه در حیز امکان است در معرض تغییر و تبدل بوده و خواهد بود و چون کائنات موجوده را حال بر يك منوال نیست و در معرض در تغییر و تبدیل است مقتضیات زمان نیز فرق وتفاوت می‌کند چه محسوس و مشهود می‌بینیم که آن بآن اوضاع و حالات وعادات در تغییر و تبدل است و چنانچه در ا وضاع مادی نظر به اقتضای زمان تغییر پیدا شود و رسومات زندگی تبدیل یابد در اوضاع روحانی نیز بقانون الظاهر عنوان الباطن بر حسب اقتضای زمان باید تغییر و تبدیل واقع شود چه بصریح بیان جمال مبارك جلّ کبریائی در کتاب مستطاب ایقان "اگر در هر ظهوری تغییر و تبدیل واقع نشود ظهور بی‌نتیجه می­ماند بلی چیزی که هست احکام هر شریعتی بدو قسم منقسم است یکی احکامی که تعلق بعالم اخلاقی دارد این احکام لن يتغيرو لن يتبدل است هرگز تغییر نمی‌کند و آن از اصول است مثلاً هیچ پیغمبری \*\*\* ص 283 \*\*\* نگفته و نخواهد که که صدق مذموم و کذب ممدوح است امانت مردود و خیانت مقبولست و دیگر احکام فرعیه است که تعلق بمعاملات دارد این احکام بر حسب اقتضای زمان تغییر می‌کند مثلاً در تورات می‌بینیم حرمت بسیاری از چیزها منصوص است و در شریعت حضرت مسیح مباح است و همچنین در شریعت حضرت مسیح بسیاری از چیزها ممنوع است و در شریعت اسلام مقبول از آنجمله در ازدواج و طلاق قبل از ظهور حضرت کلیم خواهر و برادر که ازدو مادر و یا پدر بودند با هم وصلت می‌نمودند این حکم در شریعت حضرت کلیم ممنوع شد ولی ازدواج دختر خواهر در دیانت کلیم جائز بود لكن در شریعت مسیح نمی‌شد که بکلی نکاح اقارب را جائز نمی‌دانند و همچنین امر طلاق در تورات ممدوح بود و در انجیل ممنوع گشت بحدی که می‌فرماید اگر کسی بغير علّت زنا زوجه‌اش را طلاق دهد زناکار است و در شریعت اسلام دوباره تعدد زوجات و نكاح اقارب از قبیل دختر عمو و خاله و دائی و همچنین طلاق ممدوح معمول شد و همچنین در تورات بسیاری از حیوانات را نجس و حرام فرموده مانند سگ و خون و شتر و گریه و امثال ذلك و در انجيل ذکری از آنها نشده لهذا پاك و خوردن آنها را حلال می‌دانند و باز در قرآن نجاست و حرمت بعضی از آنها نازل گشته و مسلمانان نهایت اجتناب را از آنها لازم می‌دانند مثلاً اگر خواه دهان را بظرفی بيالاید باید آنرا هفت مرتبه بخاك بمالند و بعد هفت مرتبه با آب بشویند و تطهیر نمایند از این قبیل احکام فرعیه که برحسب \*\*\* ص 284 \*\*\* اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل یافته بسیار است از آنجمله در شریعت حضرت کلیم و حضرت خاتم­الانبیاء مقاتله و جهاد با کفار حکم محکم تورات و قرآن بود و در شریعت حضرت مسیح اکیداً ممنوع و منسوخ گشت چنانچه در سفر اعداد تورات مصرّح و منصوص است که حضرت كليم دوازده هزار از بنی­اسرائیل را انتخاب فرمود و ایشان را بجنگ با مدیانیان مآمور فرمود و دستور داد که دختران باکره بر احدی از صغیر و کبیر و اناث و ذكور ابقاء نکنند و آنان تمام اهالی شهر را طعمه شمشیر نمودند و دوازده هزار دختر باکره را زنده اسیر کردند و با سایر اموال آوردند و حضرت كليم آن دختران را در میان بنی­اسرائیل تقسیم نمود و بعد از کلیم حضرت یوشح که وصی آن حضرت بود امر فرمود که شهر اریحا را آتش زدند و تمام سکنه شهر را از انسان و حيوان و تمام اشیاء طعمه آتش نمودند و در شریعت اسلام نیز چنین معمول بود حتی بصرین قرآن هر کس در ظل اسلام وارد می‌شد از دوستی و معاشرت پدر و مادر خود ممنوع می‌شد چه رسد بدیگران چنانچه صریح قرآنست در سوره توبه می‌فرماید "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" یعنی ای مومنین پدران و برادران خود را بدوستی اختیار نکنید اگر کمر را دوست‌تر از ایمان داشته باشند و هر کس از شما که ایشان را دوست \*\*\* ص 285 \*\*\* بدارد ظالم است و در لزوم مقابله با کفار آیات متعدده در قرآن نازل از آن جمله در سوره محمد می‌فرماید فَإِذَا لَقِيتُمُ الّذين كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ یعنی هرجا کفار را ملاقات کردید گردن ایشان را بزنید و با وجود آنکه اهل کتاب موحّد بودند می‌فرماید اگر قبول جزیه نکنند با ایشان مقابله کنید در سوره توبه است "قَاتِلُوا الّذين لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الّذين أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ باری مقصود اینست که هر زمان اقتضائی دارد و رعایت مقتضیات زمان لازم است حضرت عبدالبهاء در الواح و خطابات متعدده این موضوع را مشروحاً بیان فرموده است از آنجمله در این خطابه مبارکه در معبد بزرگ یهودیان شهر سانفرانسیسکو امریکا قوله تعالى "هر دینی منقسم بدو قسم است قسمى بعالم اخلاق تعلق دارد آن علویت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفت الله است و كشف حقائق اشیاء این امر معنویست و اصل اساس الهی ابداً تغییر نمی‌کند این اساس جميع اديانست لهذا اساس ادیان الهی یکیست قسم ثانی تعلق بمعاملات دارد آن فرع است باقتضای زمان تغییر می‌کند در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان ابراهيم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنآنکه هابیل و قابیل \*\*\* ص 286 \*\*\* نمودند لكن در تورات حرام است حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود با قتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمائید اگر دندانی بشکند دندانش را بشکنید آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود که هیچ یک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحثند که قاتل را نباسید کشت آن احکام همه حق است لکن باقتضای زمان آنوقت برای یک دالر دست دزد بریده می‌شد آیا حالا ممكن است برای هزار دلار دست بریده شود پس اینگونه احکام در هر دُوری تغییر می‌کند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق اخلاق روحانیات دارد تغییر نمی‌کند و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح تاسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود جمیع انبیا الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کلّ یکی است و آن ترقی و عزّت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است الی آخر بیانه عزّ بیانه و چون نظر بمقتضیات زمان کنیم می‌بینیم امروز اقتضاء ندارد که سر را بتراشند چه زینت سر انسان بموست و اگر سر بی‌مو مطلوب بود سر انسان در اصل خلقت مانند بدنش بدون مو خلق می‌شد با اینکه بصریح اخبار مبرهن شد که انبیای عظام و بزرگان دین عموماً گیسوان بلند داشتند و همانا \*\*\* ص 287 \*\*\* تراشیدن بدعتی است که در ا سلام معمول شد" لهذا حضرت بهاءالله عزّ اسمه در این آیه مبارکه می‌فرماید "سرهای خود را نتراشید خداوند سرها را به مو مزین‌داشته در این نشانه‌هاست از برای کسی که به مقتنيات طبیعت ناظراست سزاوار نیست که موی سر از حدّ گوش تجاوز کند" اینست حکم مولای عالمیان و چون مقتضيات زمان پیوسته در تغییر و تبدیل است لذا حضرت بهاءالله فروعات جزئیه را به بیت‌العدل عمومی محول فرموده و حق تشریح برجال بيت­العدل داده که بر حسب اقتضای زمان فروعات غير مندوحه در کتاب مستطاب اقدس را که تعلق بمعاملات بشرّی دارد به هر نوعی که صلاح دانند چنانچه در الواح الهیّه مسیح و منصوص گشته و حضرت عبدالبهاء در بسیاری از الواح مشروحاً بیان فرموده که قسمتی ازآن الواح را در اوراق سابقه بمناسبتی بیان کردیم و این موضوع را در این مقام بقسمتی دیگر از بیانات مبارکه مركز میثاق روح العالمين لرمسه الاطهر فدا بپابان می­رسانیم در الواح مبارکه وصایا می‌فرماید قوله عزّ بيانه "اما بیت عدل الّذی جعله الله مصدر كلّ خير و مصونا من كلّ خطاء باید با انتخاب عمومی یعنی نفوس مومنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوی الهی و مطاليع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیر خواه جميع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل عمومی انتخاب نماید این مجمع \*\*\* ص 288 \*\*\* مرجع كلّ امور است و موسم قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جميع مسائل مشکله در این محل حل کردند و ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ينعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر شود نایب و وكيلی تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتكاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد بعد ملّت شخص دیگر انتخاب بنماید این بیت عدل مصدر تشرع است و حکومت قوه تنفيذ تشریع باید مؤید تنقید کردند و تنفيذ باید مظهر و معين تشریح شود تا از ارتباط والتبار این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین ورزین گردد الی آخر بیانه جلّ بيانه وعظم تبيانه.

**نطق پنجاه و نه**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد کتب على السارق النفى و الحبس و فى الثالث فاجعلوا فى جبينه علامة يعرف بها لئلّا تقبله مدن الله و دياره ايّاکم ان تأخذکم الرّأفة فى دين الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحيم انّا ربيناکم بسياط الحکمة و الاحکام حفظاً لانفسکم و ارتفاعاً لمقاماتکم کما يرّبى الابآء ابنآئهم لعمرى لو تعرفون ما اردناه لکم من اوامرنا المقدّسة لتفدون ارواحکم لهذا الامر المقدّس العزيز المنيع.

هر نفسی که بصر و بصیرتش بنور ایمان منوّر شده و قلب از تأئیدات \*\*\* ص 289 \*\*\*

متتابعة البا اطمینان یافته یقین و اذعان می‌نماید که هر یک از مظاهر مقدّسه برحسب مقتضیک عصریه هر حکمی صدور یافته منبعث از عالم وحی و تنزيل از پروردگار جلیل بوده­اند نه از خواهش نفس و هوی چنانچه صریح قرآن باصرح بیان ناطق است "و ما ينطق عن الهوى ان هوا لاوحی یوحی علیه شدید القوی" یعنی رسول خدا روی هوى سخن نمی‌گوید بلکه سخنهای او نیست مگر آنچه باو وحی شده و قوای شديده وحی با و آموخته است و چنآنکه پدر مهربان هر نوعی که با فرزندان خود سلوک و رفتار نماید جز تربیت اولاد بفضائل و کمالات انسانی مقصدی دیگر در نظر ندارد و اگر احياناً تشدد و تعرضی نسبت اولاد خود اظهار دارد مقصود و منظورش تنبیه و تادیب است نه زجر و تعذيب از راه بغض و عداوت و بد خواهی همچنین حق متعال نسبت به بندگان خود بمنزله پدر مهربان است چنانچه این مضمون در الواح الهیّه بسیار است از آنجمله در این لوح مبارک شاهد این مقال واضح و روشن "هوالله‌ای امة الله ایّام الله است، پدر مهربان در ملکوت بيان ابناء خود و بنات خود را ذکر می‌نماید و این ذکر همان سلسبيل وتسنيم و شراب طهور و لبن مصفی و مآء غير آسن و خمر حقیقى و نهر زنجبیل و ماء حيوآنست که درکتب وزیر و صحف و الواح الهی مذکور و مسطور است "ای کنیز الهی این حقیقی بروح و ریحان در قطب امکان دوستان را ذکر \*\*\* ص 290 \*\*\* و بحق دعوت می‌کند قسم بآفتا ب مشرق توحيد که جميع الطاف آباء و شفقت امهات و عطوفت اخوان و مرحمت اخوات در جنت رحمت و عنایت او و مکرمت او بمثابه قطره است در مقابل دریا و یا ذرّه است نسبت بخورشید" الى آخراللوح هچون بصریح بیان الهی عنایت و شفقت نسبت بعباد خود واضع شد عرض می‌شود که حسن جلّ جلاله برای مرتكبی شرارت و جنآیات و خلاف مجازات و حدودی مقرّر فرموده و این جزا و حد نه آنرا عداوت و بغض است بلکه بصرف فضل و رحمت و عنایت است که هم سبب تادیب وتنبه جانی و هم جامعة بشر از فساد محفوظ ماند چنانچه در قرآن می‌فرماید و فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ چه صریح بیان مبارک است که می‌فرماید قوله تعالى "خيمه نظم عالم بدو ستون بر پا مجازات و مكافات" لذا در این آیه مبارکه می‌فرماید "در ديوان الهی برای مجازات سارق ثبت شده است تبعید و حبس و در دفعه سوم نشانه‌ئی در پیشانی اوبگذارند تا بآن معروف گردد که در هیچ شهر و دیاری او را راه ندهند مبادا در دین الهی عاطفه شما را مانع اجرای امر الهی شود عمل کنید آنچه از جانب خدای مشفق مهربان مامورید ما شما را بتازیانه حکمت واحکام تربیت فرمودیم محض حفظ نفوس شما و بلندی مقامهای شما چنآنکه پدران پسران خود را تربیت می‌کنند قسم بذات خودم اگر می­دانستید آنچه را که ما اراده کرده‌ایم برای شما از اوامر مقدّسه \*\*\* ص 291 \*\*\* خودمان در آینه فدا میکردید جانهای خودتان را برای این امر مقدس عزیز منیع" گر چه از ظاهر این آیه مبارکه حدی دیگر از برای دزدی مفهوم نمی­شود لكن از جواب و سؤال معلوم می‌شود که این علامت را که امر فرموده است در جبین دزد بگذارند مجازات قانونی است و بجهت معروفیت دزد است بدزدی که مردم او را بشناسند و او را در هیچ نقطه‌ئی نپذیرند و تعیین حدّ سرقت محول ببیت‌العدل اعظم است چنانچه حضرت زين‌المقرین از حدّ سرقت سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و عبارت سؤال و جواب این است سؤال از حدّ زنا و لواط و سارق و مقادير آن جواب تعيين مقادیر حدّ ببیت‌العدل راجع است در اوراق سابقه قسمتی از بیانات مرکز میثاق در باب بیت‌العدل تحریر شد در این مقام نیز بقسمتی از لوح جمال مبارك جلّ شأنه این ورقه را مزیّن میدارم در لوح بشارات می‌فرماید قول عزّ اسمه امور ملّت معلق برجال بيت عدل ؟؟ ایشانند امناء الله بين عباده و مطالع الامر فی بلاده یا حزب الله مربی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مكافات و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و در حینی را حکمی مقتضی لذا امور بوزای بيت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسيکه لوجه الله \*\*\* ص 292 \*\*\* بر خدمت امر قيام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی بر كلّ اطاعت لازم امور سیاسیه کلّ راجع است ببیت‌العدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب یا اهل بها شما مشارق محبت و مطاليع عنایت الهی بوده و هستید لسانرا بسب و لعن احدى میآلائيد و چشم از آنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والّا تعرض باطل ذروه بنفسه مقبلين الى الله المهيمن القيوم سبب حزن مشويد تا چه رسد بفساد و نزاع امید هست در ظل سدره عنایت الهی تربیت شوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق يكشجرید و قطره‌های يك بحر" الی آخر باری این است مجازات سارقین اموال مردم درجامعه بشرّی آیا چگونه خواهد بود جزای سارقین معنوی در امر الهی و واضح است که فساد سارقین و خائنین دینی بمراتب بیشتر است از فساد سارقین اموال و زخارف که حفظ مال و منال از سارقین اموال چندان صعب و دشوار نیست اما حفط ایمان از دزدان معنوی و شياطين آدم صورت دیو سیرت بسیار مشکل است الّا من حفظ الله بفضله و رحمته از این لحاظ است که قلم اعلى و مرکز میثاق و ولی امرا لله در الواح لاتعد ولا تحصی تأکید فرموده‌اند باید نهایت مواظبت را در حفظ گوهر گرانبهای ایمان نمود تا از دستبرد این دزدان شریر محفوظ بماند از جمله \*\*\* ص 293 \*\*\* الواح الهیه که بندگان را بصرف فضل و عنایت امر بمحافظت از سارقین و خائنین می‌فرماید "این لوح امنع اقدس است که قسمتی او آنرا زینت بخش این اوراق می‌کنیم بنام دوست یگانه حمد مقدس از ذکر کائنات و وصف ممكنات منزل آیاتی را ریق و سزاست که بكلمه­ئی از کلمات خود علم لا ترى فی خلق الرحمن من تفاوت را مرتفع نمود تا جميع بر عدالت حق جلّ جلاله و عظم كبریائه شهادت دهند و همچنین گواهی‌د هند بر اینکه او تعالی شانده از برای خود معینی و دوستی و شرب و شریک و شبه آن اخذ ننموده جميع را در یک مقام جمع نموده و بیک کلمه ندا فرمود و بعد بكلمه آخری تفصيل كبرى ظاهر و میزان منصوب و صراط ممدود گشت و اضطراب و زلازل قبائل آرض را اخذ نمود سماء موهوم منفطر و ارض ظنون منشق عويل جاهلين مرتفع و ضوضاء غافلین بلند گشت طوبی لقوى ما اضعفه العويل وتوجه الى الله العزيزالجميل الحمدلله شما باین عنایت کبری فائز شدید حال باید او را باسم حق حفظ نمائید چه که سارقین و خائنین بسیارند" الی آخراللوح و لوح دیگر که درج آن در این مقام بسیار مفید و مناسب می‌باشد اینست "بنام خداوند مهربان دریای عنایت مواج و آفتاب گرم مشرق و لائح اکثری از خلق ندیدند و ادراک ننمودند صائح موعود ما بين ارض و سماء ندا می‌کند و ضبحه میزند معذک عباد باصغاء آن فاز نه الّا من شاءالله \*\*\* ص 294 \*\*\* رمد اوهام چشم را از مشاهده منع نموده و پنبه­های ظنون گوش را از اصغاء باز داشته‌ ای امةالله این فضل تورا بس که علمای ایران که خود را در سالهای عدیده و قرنهای متواليه اعلى واعظم و اتقى و اشرف وافقه می‌دانستند بعرفان آفتاب ظهور فائز نگشتند و تو بآن فائز کشتی این فضل بزرگ را بشناس و باسم الهی از دزدان و سارقان حفظش نما بسا از اعمال طيبه طاهره که بنار عصیان معدوم گشت و بسا وجوه منیره که از دخان نافرمانی تیره گشت تمسكی بحبل عناية ربک وتشبثی بذيل اسمه الكريم" و حضرت عبدالبهاء نیز در بسیاری از الواح أحباء را متذکر داشته از آن جمله لوح مبارکی که چندی قبل از صعود خود بملكوت ابهی به افتخار احبای شرق و غرب نازل فرموده و همچنین لوحی که دو هفته پیش از صعود بافتخار احبا­ی آمریکا نازل فرموده احباء باید این دو لوح مبارك را بسیار مطالعه کنند و مضامین آنرا نصب العین خود فرمایند تا از شرّ دزدان و شیاطین انسی محفوظ مانند در لوح شرق و غرب می‌فرماید قوله تعالى” ماران بسیار نرم و پر مدارا و در نهایت وسوسه و دسیسه و حیله و خداع، بیدار باشید هوشیار باشید المومن فطين و زکی و المومن قوی و متین دقت نمائید اتقوا من فراسة المومن انّه ينظر بنورا لله مبادا کسی رخنه­ئی کند \*\*\* ص 295 \*\*\* و فتنه­ئی ‌اندازد حِصن حصین را سپاه رشید باشید و قصر مشهد را لشکر شجیع" و درآخر لوح می‌فرماید قوله الاحلى "بظاهر اغنامند و در باطن گرگ درنده بزبان شیرین و بِدل سم قاتل ای یاران امرالله را محافظت نماید بحلاوت لسان گول مخورید ملاحظه کنید که مقصد هر نفس چیست و مروج چه فکر است فوراً آگاه شوید و بیدار گردید و احتراز نمائید ولى ابداً تعرض ننمائید و نکته مگيرید و بمذمت نپردازید او را بخدا واگذارید و علیكم البهاء الابهی."

**نطق شصتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من اراد ان يستعمل اوانى الذهّب و الفضّة لابأس عليه اياکم ان تنغمس اياديکم فى الصحّاف و الصّحان خذوا ما يکون اقرب الى اللّطافة انّه اراد ان يراکم على اداب اهل الرضّوان فى ملکوته الممتنع المنيع تمسّکوا باللّطافة فى کل الاحوال لئلا تقع العيون على ما تکرهه انفسکم و اهل الفردوس و الّذى تجاوز عنها يحبط عمله فى الحين و ان کان له عذر يعف الله عنه انّه لهو العزيز الکريم.

بر اراباب دین و اصحاب يقين مسلم و مبرهن است که انسان خلاصه کائنات و اشرف مخلوقات است و آنچه درعالم وجود ایجاد شده برای انسان خلق شده و انسان برای عرفان \*\*\* ص 296 \*\*\* و عبادت حق ایجاد شده و این مطلب بصريح جميع كتب سماویه مسلم و ثابت است در قرآن مجید است خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس اگر انسان موفق به عرفان و ایمان شد بثمره وجود خود فائز شده و بجنت خود وارد گشته پس اگر انسان مومن بر سریر عقيان در صدر امکان جالس شود سزاوار است و اگر از ثمره وجود که عرفان حضرت معبود است محروم شد در حکم معدوم است و از اموات محسوب چنانچه درکتب آسمانی بر نفوس غير مومنه حكم موت نازل شده در انجیل می‌فرماید مرده­ها را بگذار مرد‌ه­ها دفن کنند و در قرآن می‌فرماید "أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ همچنین أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" يعنی آیا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برای او نوری مقرّر داشتیم که با آن نور در بین مردم راه می‌رود مثل او مانند کسیست که غرق ظلمت است و نمی­تواند از ظلمت خارج شود و این آیه مبارکه بعد از ایمان حمزه نزول یافت وحضرت امیرالمومنین در دیوان مبارک می‌فرماید و فی الجهل قبل الموت موت لاهله و ابد انّهم قبل القبور قبور و امرأ لم يحى بالعلم میّت و ليس له قبل النشور نشور" یعنی در جهالت و نادانی قبل از موت ظاهری موت است و بدنهای جهال برای آنان قبراست وحضرت اعلى جلّ اسمه الابهی در بیان فارسی در معنی سؤال ملائکه در قبر \*\*\* ص 297 \*\*\* می‌فرماید قوله تعالى الباب العاشر فی بيان سؤال الملائكة فی القبر ملخص این باب آنکه مومنين بمن يظهره الله از مردم سؤال می‌کنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب می‌گویند بحجت بیان و اگر آنروز مومن هستند بآیات الله جواب ملائکه را بحجتی که خداوند از قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می‌دهند والّا حجة­الله برایشان بالغ می‌شود و چون ایمان نیاورده کلمه نقمت در حق ایشان ثابت می‌گردد إلى آخر و بهمین مضمون در بیان عربی نزول يافته قوله تعالی "لثامن قد فرضت الموت على كلّ شيئ عند ظهوری عن دون حبی و ما ابد من امری فان ذلك ما ينفعكم و يخرجكم من النار الى النور ذلك الافق الّا انتم تدركون ذلك موت فی الحيوة ان انت كلتيهما فی الحيوة لتندرکون" و حضرت بهاءالله جلت عظمته می‌فرماید قوله جلّ اسمه "انّا انزلنا من سماء الفضل العناية والاحسان ان الّذين فازو ابها اولئك من اهل البهاء لدى الغنى المتعال والّذين اعرضوا أولئك من اخسرالناس و رقم اسماء و هم من الاموات طوبی لظمان شرب رحيق الحيوان فی ايام الرحمن و ويل لمن اعرضو کان محروما من هذا لفيض الّذی احاطا لامكان" مفهوم قریب باین مضمون است ما نازل کردیم از آسمان فضل و عنایت و احسان را کسانیکه بآن فائز شدند آنانند از اهل بها و کسانیکه اعراض کردند ایشانند از بدترین عباد و اسماء آنها در ؟؟

\*\*\* ص 298 \*\*\* از بهترین عباد نزد خداوند متعال واسمهای ایشان از اموات نوشته شده است خوشا بحال تشنه­ئی که در ایّام الهی آب زندگانی را نوشید و وای بر کسیکه محروم شد از این فیض که عالم را فرا گرفته از این بیانات واضحه معلوم شد که اطلاق حیات بر مومن و اطلاق موت بر کافر می‌شود پس هر چه ایجاد شده در رتبه اولیّه مخصوص مومن است و مرده­‌های متحرک بالتبع مرزوق می‌گردند از این جهت است که در الواح الهی تصریح شده است هر چه درتملک مومن وارد شد بجنت خود وارد شده وآنچه در ملکیت غیر مومن است در جحیم است و بخدا پناه می‌برد حتى جماد چنانچه این بیان مبارک در این لوح امنع اقدس اشاره بهمین مطلب است قوله جلت عظمته‌ "ای جواد مقصود از اشجار هياكل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر شجرى باين فضل مفتخر نشود حکم شجره یابسه بستانیه دارد که لایق قطع و احتراق بوده و خواهد بود و ای کاش که برای ترتیب خوان محبوب مشتعل می‌شد و شاید بمحل طبخ مشرکین برده شود بما اكتسبت ایداه فنعوذ بالله من ذلک چون معلوم شد که هر چه خلق شده برای مومنین خلق شده" در این آیه مبارکه می‌فرماید "هر کس بخواهد ظروف طلا و نقره استعمال کند یاسی بر او نیست مبادا فرو رود دستهای شما در کاسه‌ها و قدح‌ها اختیار کنید هر چه را بلطافت نزديکتر است خدا میخواهد ببیند شما را بر سجیه و آداب اهل بهشت \*\*\* ص 299 \*\*\* در ملکوت رفيع خودش تمسّک جوئيد بلطافت درجمیع احوال برای آنکه واقع نشود چشمها بر آنچه کراهت دارد از نفوس خود شما و اهل بهشت کسیکه از این حكم تجاوز کند عمل او فوراً باطل می­شود مگر آنکه معذور بعذری باشد خدا از او عفو می‌کند البته او صاحب عزّت و بخش است و اگر کسی برما بهائیان اعتراض کند که تصریح بر جواز استعمال ظروف طلا و نقره در این آیه چه لزومی داشت زیرا هر کس توانائی و ثروت دارد خودش ترتیب ظروف طلا و نقره برای خود می‌دهد دیگر تحصیل اجازه از مصدر وحی الهی برای چه جواب گوئیم در شریعت اسلام استعمال ظروف طلا و نقره حرام بود و مسلمین عموماً از غنی و فقیر از استعمال ظروف طلا و نقره ممنوع بودند و ما نمی‌دانیم در زمان خاتم الانبیاء چه اقتضائی داشته که آنحضرت منع از استعمال فرموده است از این جهت این آیه مبارکه از یراعه حضرت اعلى روح ما سواه فداء و قلم اعلى نازل گشته چه در این عصر مجید ثروت اهل عالم زیاد شده طلا و نقره زیاد و فراوان گشته و علل منع از استعمال مرتفع گردیده و هر روز در نقطه­ئی از نقاط عالم معدنی تازه از طلا و نقره کشف می‌شود و قبل از این ظهور اعظم بقسمی استعمال ظرف طلا و نقره ممنوع و منفور بود که حتی قاشق چای خوری را مشبک می­ساختند و اگر احیاناً در مجلسی قاشق چای خوری بدون سوراخ بود متزهدين وعالم نما‌ها از آن احتراز می‌کردند استکان چای را با \*\*\* ص 300 \*\*\* چوب بهم می­زدند نگارنده کراراً به چشم خود دیده­ام و این که در این اوان استعمال ظروف طلا و نقره شیوعی تمام یافته اینهم از اثر و نفوذ كلمة الله است که از قلم اعلى نازل شده و یکی از دلائل حقانیت این امر است از این گذشته در قرآن بصریح بیان همین استعمال ظروف نقره و طلا را خبر میدھد گرچه مقصود ما از تحرير این بیان احکام است نه استدلال و اقامه براهین بر حقیقت این ظهور ولی چون بی‌مناسبت و خارج از موضوع نیست یکی دو آیه از آیات قرآنی را زینت بخش این اوراق می‌کنیم در سوره مباركه واقعه در آداب و اخلاق اهل بهشت می‌فرماید ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و در سوره مبارکه دهر می‌فرماید وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا الی آخر و در سوره کهف می‌فرماید أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا خلاصه مفهوم آیات مبارکه اینست که اهل بهشت بر کرسیها مقابل یکدیگر نشسته و جوانانی زیبا با لیوانهائی که در نقره تعبیه شده اطراف آنها می‌کردند و در بوستانهائیکه در زیرش نهرها جاریست و در آن باغها با دستبند­هائی از بالا و لباسرهای سبز از سندس و اسبرق \*\*\* ص 301 \*\*\* بر تختها تکیه کرده‌اند چه خوب پاداش و جزائی و چنه نیکو تکیه­گاهی‌یافته‌اند و معلوم است مراد از دستبندهای طلا ساعتهائی است که بر دست می‌بندند والّا هرگز مردان دستبنده طلا مردان در دست نمی‌کنند و دستبنده مخصوص زنان است و اهل بها را در باره نعیم و جحيم در هر عالمی از عوالم الهیّه اعتقاد چنین است که نعیم عبارت از عرفان و ایمان وجحيم عبارت از محرومیت و استجاب از حق متعال است و این بحث خارج از این موضوع است بهتر اینکه این موضوع را ببيان مبارک ختم کنیم در یکی از الوان مبارکه می‌فرماید قوله عزّ قوله "از جمله آن غافل بر اسم الله جمال عليه بهائی اعتراض نموده که بر دو مسند جالس بوده و یک سمت او فواکه موجود و بر سمت دیگر شربت آلات مشهود و در صف و نعال سماور و اسباب حاضر سبحان الله الى حين قلوب از کثافات اعمال و اذکار قبل فارغ نشده و علّت سمو و علو نزد آن حزب معلوم نه بگو ای غافل جمال در آن محل موعود بوده و آن محل از او نبوده و آنچه صاحب محل بعمل آورده لحب الله بوده و هر نفسی از نفوس و هر حزبی از احزاب از برای دوستان خود مهیا می‌نماید آنچه را که قوه و استطاعت اجازه می‌دهد و از آن گذشته حضرت مبشّر روح ما سواه فداه در کتاب جزاء می‌فرماید بعدد مستغاث اگر از آلاء متلونه و نعماء متعدده از برای مومنی مهیا شود بأسی نبوده و نیست … بگو ای غافل قد طوى بساط القبل و یَد قدرت بساط دیگر گسترده در کتاب اقدس فرمودیم \*\*\* ص 302 \*\*\* من فاز بحبی حق له ان يقعد على سرير العقيان فی صدر الامكان و الّذی منح عنه لو یقعد على التراب انّه يستعيذ منه الى الله مالك الاديان الى آخر اللوح.

**نطق و شصت و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

ليس لمطلع الامر شريک فى العصمة الکبرى انّه لمظهر يفعل ما يشآء فى ملکوت الانشآء قد خصّ الله هذا المقام لنفسه و ما قدر لاحدٍ نصيبٌ من هذا الّشأن العظيم المنيع هذا امرالله قد کان مستوراً فى حجب الغيب اظهرناه فى هذا الظهور و به خرقنا حجاب الّذين ما عرفوا حکم الکتاب و کانوا من الغافلين.

بر اهل بها و راكبین سفینه حمراء واضح و معلوم است که از برای عصمت مراتب و درجاتیست در این آیه مبارکه مقصد عصمت ذاتیست که مخصوص مظهر امراست و در این قسم از عصمت شریکی از برای ذات مقدس نیست و این بر عموم مخفی و مکنون بود و مفهوم عصمت را كما هو درك ننموده بودند و در این ظهور اعظم معانی و مراتب عصمت از قلم اعلى نزول یافت و این عبد در این مقام بعضی از نصوص الهیّه را درج می‌نماید تا برا حبای الهی مشروحاً واضح و مبرهن گردد از آن جمله در لوح مبارک اشراقات می‌فرماید قوله جلّ كبريائه الحمدلله الّذی جعل العصمة الكبرى درعا لهيكل امره فی ملكوت الانشاء و ما قدر لاحد نصيبا منه هذه  \*\*\* ص 303 \*\*\* الرتبة العليا و المقام الاعلى انّها طراز نسجته انامل القدرة لنفسه تعالى انّه لا ينبغی لاحد الّا لمن استوی على عرش يفعل ما يشاء من اقرّ و اعترف بما رقم فی هذالحين من القلم الاعلى انّه من اهل التوحيد و اصحاب التوحيد فی كتاب الله مالك المبدء والماب."

خلاصه مفهوم آیات مبارکه این است حمد خدائی را که مقرر فرمود عصمت کبری را زرهی از برای هیکل امر خودش در اینعالم و مقدّر نفرمود برای احدی بهره و نصیبی از این رتبه بلند و مقام اعلى براستی عصمت کبری زیوریست که بافته است آنرا سر انگشتان قدرت برای ذات مقدس خودش البته شایسته نیست این مقام برای احدی مگر کسیکه جالس است بر عرش يفعل و ما یشاء هر کس اقرار و اعتراف کند بآنچه مرقوم شده است در این هنگام از قلم اعلى البته اوست از اهل توحيد و اصحاب تجرید در کتاب خداوندی که مالك آغاز و انجام است و هم در این لوح مبارك است قوله جلّ بيانه "فاعلم للعصمة معان شتّی و مقامات شتّى ان الذي عصمة الله من الزلل يصدق عليهه هذا الامم فی مقام وكذلك من عصمة الله من الغطاء والعصيان و من الاعراض والكفرو من الشرك و امثالها يطلق على كلّ واحد من هولاء اسم العصمة الكبرى لمن كان مقامه مقد ساعن الاوامر والنواهی ومنزّها عن الخطاء والنسيان انّه نور لا يعقبه الظلمة \*\*\* ص 304 \*\*\* و صواب لا يعتريه الخطاء لو بحكم على الماء حكم الخمر و على السماء حكم الارض وعلى النور حكم النار حق لا ريب فیه و ليس لاحد ان يحترص عليه او يقول لم و بسم واّلذی اعترض انّه من المعرضين فی كتاب الله ربّ العالمين انّه لا يسئل عمّا يفعل و كلّ عن كلّ يسئلون انّه اتی من سماء الغيب و معه راية یفعل ما یشاء و جنود القدرة و الاختيار و لدونه ان بتمسل بما امر به من الشرايع والاحتكام لو يتجاوز عنها على قدر شعرة واحدة ليحبط عمله" الى آخر بيانه جلّ تبیانه مفهوم آیات بدین‌تقریب است می‌فرماید از برای عصمت معانی و مراتب بسیاریست کسی را که خدا از لغزش نگاهداشت اسم عصمت بر او صادقست و هم چنین کسی را که از خطا و نافرمانی و اعراض و کفر و شرك و مانند آن محفوظ داشت بر هر یک از آنان اطلاق عصمت می‌شود اما عصمت کبری مخصوص کسیست که مقام او مقام او مقدس ازا امر و نواهيست و رتبه او منزّه از خطا و نسیان است البته او نوریست که ظلمت در پی ندارد و صوابی است که خطا بر آن عارض نمی‌شود اگر بر آب حكم شراب فرماید و بر آسمان حكم زمین و بر نور حكم نار نماید حق است و در آن شکی نیست و احدی حق اعتراض ندارد احدی را حق چون و چرا نیست و هر کس اعتراض نماید در کتاب خدا از معرضين محسوب است البته ازا و مسئول نمی­بود از آن چه می‌کند بلکه ما سوای او مسئول می‌کردند چه \*\*\* ص 305 \*\*\* او از آسمان غیب آمده و با او پرچم یفعل و مايشاء و جنود قدرت و اختيار است و بر ما سوای او لازم است که تمسّک جویند بآنچه مآمور شده­اند از اوامر و احكام و اگر کسی بقدر یک مو از شرایع و احکامش تجاوز کند هر آینه عملش باطل می‌شود و هم در این لوح مقدس است قوله جلّ جلاله انّه ما اتخذ لنفسه فی العصمة الكبرى شريکا و لا وزيرا انّه مطلع الّاوامر والحکام و مصدر العلم والعرفان و ما سواه مآمور محکوم و هوالحاكم الأمر الحكيم."

مضمون اینست که حق منیع برای ذات مقدس خود در قسمت عصمت کبرى شریک و وزيری اتخاذ نفرموده است اوست محل طلوع اوامر و احکام و محل صدور علم و عرفان و ماسوای او مآمور و محکومند و او حكمفرمای و امر کننده دانای آگاه است و همچنین در این بیان اشاره بعصمت کبری و مقام مطهر امر است که جز ذات مقدس مظهر امر اعلى و ادنی خلق کلمه او هستند.

هوالله در ایّام الله يوهی از ایّام آقا میرزا عبدالله خان علیه بهاءالله جویا شدند در محضر جمعی از دوستان بودند که آیا کلماتی که در الواح عباد است همه آن كلمات از جمال مبارک است و یا از لفظ انتهی ببعد كلمات مبارک نیست نبيل اعظم عليه بهاءالله به می‌گوید بعد از ذکر این مطلب آقا میرزا عبدالله عازم ایران شدند بنده بحضور مشرف بودم حکایت کردم مطلب را جمال مبارك فرمودند قوله جلّ كبرائه "یا نبيل بنویس بآقا میرزا عبدالله \*\*\* ص 306 \*\*\* شما در حين تنزیل احضار شدید و بحر بیان الهی را مواج دیدید چگونه شد که باز خرق حجبات وهم را ننمودید و حرف متوهمین را گوش کردید چون ما دیدیدیم از برای علو امرالله و ارتفاع كلمة الله بهتر آنست که در جواب عرايض عباد بنوعی که سزاوار عظمت امرالله است کلماتی نوشته شود و بعد بآیات واضحات منتهی گردد از ایّام عراق تابحال نیم هر لوحی را بلسان خادم و نیم دیگر را بلسان خودمان نوشتیم چون دیدیدیم سبب اختلاف شد پرده را برداشتیم که مثل دوره فرقان از برای حق دوازده شریک معین نکنند" و در لوحی دیگر اشاره باین مقام می‌فرماید قوله تعالی شأنه "يا محمد اعمال واقوال حزب شیعه عوالم روح و ريحان را تغییر داده و مکدر نموده در اوّل ایّام که باسم سید انام متمسّک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقيقی و نور الهی و توحید معنوی گذشتند و ظاهر کلمه او تمسك جستند قدرت بضعف عزّت بذلت و جرأت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و می‌نمایند از برای نقطه توحيد شریک­های متعدده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حق جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمایند و بتوحيد حقیقی فائز شوند هيكل ظهور قائم مقام حق بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات عليا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کيف يثبت تقدیس  \*\*\* ص 307 \*\*\* تقديس ذاته تعالى عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل" الى آخراللوح از این قبيل الواح مقدّسه در توضیح و بیان این موضوع از حدّ و اندازه بیرون است اگر شرح و توضیح مراتب عصمت را طالبين بیشتر بخواهند بكتاب مستطاب مفاوضات مراجعه نمایند در آن کتاب مقدس عصمت ذاتی و موهوبی را مشروحاً بیان فرموده‌اند جلّ بيانه الاحلى و حضرت اعلى جلّ اسمه الابهی در کتاب مستطاب بیان می‌فرماید "الباب الثانی من الواحد الثالث قول شجره حقیقت مثابه نمی‌شود بقول او قول احدی از ممكنات زيرا که بقول او کینونت شئی خلق می‌گردد مثلاً اگر تکلم نفرموده آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمومنین خلق آن ولایت نمی‌شد" الى آخر فی­الحقيقة اگر رسول‌الله بكلمه مبارکه من کنت مولاه فهذا على مولاه نفرموده بود ولایت و امامت تحقق نمی‌یافت بلی چون آن حضرت اوّل من آمن و نخستین خلق کلمه رسول‌الله بود بمنزله آدم بود وسایر افراد مسلمين بمنزله بنی‌آدم و این خود شرافتی است اعظم و رتبه و مقامی فخیم و آنحضرت بهمین مقام افتخار و مباهات می‌فرماید "باین بیان شریف كلما فی التوراة والانجيل والزهور فی الفرقان و کلما فی الفرقان فی النقطة و كلّ ما فی الفاتحه فی البسمله و كلما فی البسمله فی النقطة تحت الباء و انّا النقطة فتحت البا "و نیز در مقام دیگر بعبودیت صرفه نسبت برسول‌الله افتخار می‌کند و می‌فرماید "انّا \*\*\* ص 308 \*\*\* عبد من عبيد محمد یعنی من بنده­ئی از بندگان محمد هستم" و هم این بیان مبارکه در جواب سائل اشاره باین مقام است سائل سؤال می‌کند "هل رایت ربک قال عليه سلام انی لم اعبد رها لم اره یعنی ایا خدای خود را دیده‌ئی فرمود من خدائی را که ندیده باشم عبادت نمی‌کنم" و همچنین حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلى که خود را بعبودیت موصوف داشته اشاره به همین مقام است می‌فرماید قوله عزّ بيانه "عبد­البهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریا دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه­ئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی و جنتی الماوى و مسجدی الاقصی و سدرتی المنتهی الى آخر بيانه الاعلى."

**نطق شصت و دوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

کتب على کلّ اَبِ تربية ابنه و بنته بالعلم و الخطّ و دونهما عمّا حدّدَ فى اللوح و الّذى ترک ما امر به فللامنآء ان يأخذوا منه ما يکون لازماً لتربيتهما ان کان غنيّاً والا يرجع الى بيت العدل انّا جعلناه مأوى الفقرآء و المساکين اِنَّ الّذى ربّى ابنه او ابناً من الابنآء کانّه ربّى احد ابنآئى عليه بهآئى و عنايتى و رحمتى الّتى سبقت العالمين.

من همچو خار و خاکم و تو آفتاب و ابر / گلها و لاله‌ها را هم اگر تربيت کنی

\*\*\* ص 309 \*\*\* تعليم اجباری و لزوم تربیت اولاد از پسر و دختر از تعالیم مخصوصه این امر مبارك است و در شرايح و ادیان گذشته هیچ سابقه ندارد و این خود یکی از مزایای دیانت مقدّسه بهائیه بر ادیان دیگر است اگر چه در هر یک از شرایع الهيّه علم و دانش ممدوح و مطلوب وجهالت و نادانی مذموم و مقدوح بوده است، ولی این امر لزوم فعلی نداشته بلکه باختیار و میل آباء و اطفال و نفوس بوده و تعليم و تعلّم بنات هم ممنوع و مذموم بوده امر حتمی و لزوم قطعی اجباری هر یک از بنين و بنات از خصوصیات این امر اعظم و ظهور افخم است و قبل از این ظهور هیچ دختری در هیچ يك از نقاط عالم بدخول در مدارس علمی مجاز و ماذون نبوده چنانچه تاریخ دخول محصلات در مدارس و انيورسه‌ها مدون و مثبوت است اما دخول بنات محصله در مدارس علمی در مملکت زوریخ دخول محلات در مدرسه در 1867 بوده و در پاریس و سوئد در ۱۸۷۰ میلادی بوده و در فنلاند نیز در ۱۸۷۰ و در دانمارک ۱۸75بوده و در ایطالیا در ۱۸76 بوده و در لندن ۱۸۷۸ بوده و در دوبلین در ۱۸۷۹ بوده و در نروج 1884 بوده و در اسپانیول 1888بوده و دربلژیک و یونان در 1890بوده و در اسکاتلند در 1892بوده و در امریکا در ۱8۷۰ بوده نقل از مجله تقدم و باتفاق مورخین داخله و خارجه ازموافق و مخالف ظهور حضرت اعلى روح الوجود لظهوره الفداء در 1844میلادی \*\*\* ص 310 \*\*\* و هزار و دویست شصت ۱۲6۰ هجری بوده است و بعد از ظهور طلوع دو شمس حقیقت از کشور تابناک ایران تعميم معارف و تعليم ذكور و اناث آغاز شد و این نیز از تاثیر کلمه نافذ ماست که از قلم اعلایش در کتاب مقدس نازل گشته مفهوم بیان احلایش اینست که بر هر پدری فرض و واجب گشته که پسر و دختر بخواندن و نوشتن و سایر صنایع واشغال مودوحه تربیت نماید و اگر در این امر مسامحه کند بر امنای بیت عدل است که اولاد او را بتعليم و تربیت مجبور نماید ولوازم تحصيل آنانرا از پدرانشان دریافت کنند و اگر آباء ایشان مستاصل و فقير باشند رجال بیت‌العدل لوازم تحصیل آنانرا كفالت نمایند چه که بيت العدل ملجاء و پناه فقرا و بیچارگان است و اما در فضیلت و اجر نفوسیکه بتعليم و تربیت اولاد خود با دیگران می­پردازند می‌فرماید چنانست که یکی او فرزندان مرا تربیت نموده و مورد انوار و عنایت و رحمت من هستند راستی اجر و مقامی بالاتر از رضای حق متصور نیست و همچنین هر کس در تعلیم و تربیت اولاد خوبش فتور و قصور نماید حق پدری او از اولاد ساقط می‌شود چنانچه نص صریح مبارک است در لوحی می‌فرماید قوله تعالی یا محمد وجه قدم بتو متوجه وتو را ذکر می‌نماید و حزب الله را وصیت می‌فرماید بتربیت اولاد اگر والد در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازلشده غفلت نماید حق پدری ساقط \*\*\* ص 311 \*\*\* می‌شود ولد والله از مقصرین محسوب طوبی از برای تفسی که وصایای الهی را در قلب ثبت نماید و با و متمسّک شود انّه بامر العباد بما يویدهم و ينفعهم و يقربّهم اليه و هوالامر القديم نقل از سؤال و جواب و در لوح مبارک اشراقات می‌فرماید قوله جلت عنايته اشراق هفتم قلم اعلى کلّ را وصیت می‌فرماید بتعليم و تربیت اطفال و این آیات در این مقام درکتاب اقدس در اوّل ورود بسجن از سماء مشیت الهی نازل كتب على كلّ آب تربية ابنه و بنته الى آخر الآيه و در این امر مبارک بطور کلی تعلیم و تعلّم جمیع علوم و فنون مادی و معنویه ممدوح و مطلوب است و لکن در رتبه اوليه تعلیم و تربیت علوم از آداب دینی مقدم بر سایر علوم است چنانچه در الواح مقدّسه جمال مبارك و مرکز میثاق وحضرت ولیّ امرالله مصرّح و منصوص است قوله جلت عظمته كلمةالله "در ورق هفتم از فردوس اعلی دارالتعليم باید در ابتدا اولاد را بشرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعيد مذکور درکتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و بطراز اوامر مزیّن دارد و لكن بقدریکه بتعصّب و حمیّت جاهليّه منجر و منتهی نگردد" و حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلى می‌فرماید قوله تعالى "اوّل تربیت آداب و تربیت باخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کمالات و تحریص بر تمسّک به دین الله و ثبوت بر شريعت الله و اطاعت و انقیاد تام بحكومت عادله وصداقت و امانت ؟؟ بسریر سلطنت حاضره و خیرخواهی عموم اهل عالم و مهربانی باكل اُمَم و تعلّم فنون مفيده الى آخراللوح و نیز در لوح دیگر که بافتخار \*\*\* ص 312 \*\*\* مرحوم سید مهدی گلپایگانی شرف نزول یافته می‌فرماید از الطاف خفیه حضرت احدیت امیدواریم که اطفال احبای الهی در این دبستان در جمیع شئون تربیت شوند یعنی تربیت الهیّه اوّل در عقاید ربانيّه و ایمان و ايقان و دلائل کلیّه و حجج بالغه بر حقیقت امرالله و این بغایت سهولت تعلیم گردیده شود مثلاً معلم هر روز یک مسئله از این مسائل الهیّه رادر بین اطفال طرح نماید که به مذاکره نمایند خود اطفال بنهایت شوق آیند و مدت قليله طفل صغير استدلال بآیه و حدیث نماید و در رتبه ثانی تعلیم آداب و اخلاق و حسن اطوار و حسن اعمال و افعال و قرائت و کتابت و جبر و حساب و هندسه و لسان و تاریخ و سایر علوم مفیده" الى آخراللوح و در لوح تعلیم و تربیت می‌فرماید "اول تکلیف یاران الهی و اماء‌رحمانی آنستکه بایّ وجه کان در تربیت و تعليم اطفال از ذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ابداً فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو مغبوض ... بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همّت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور ما خوذ و مذموم و مدهورند و این گناهی است غیر مغفور زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند مادام الحيات طفل مظلوم \*\*\* ص 313 \*\*\* اسیر جهل و غرور و نادان و بیشعور ماند و البته اگر در سن کودکی از این جهان رحلت نمایند بهتر و خوشتر است در این مقام موت بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود و قبر‌ بهتر از قصر و تنگنای کور مطمور بهتر از بیت ‌معمور" الی آخراللوح و در لوح دیگر می‌فرماید "این مسئله تعليم و تهذیب و تعديل و تشویق و تحریص را بسیار مهم شمرید که از اساس الهی است که بلکه انشاءالله از دبستانهای الهی اطفال نورانی بِاَشرَف کمالات انسانی مبعوث شوند و سبب نورانیّت ایران بلکه عموم امکان شوند" و در لوح دیگر "باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشند تعلیم و تعلّم محکم گردد تهذیب و تعديل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تاسیس الهی شود و بنیان رحمانی بنیاد گردد" و از اين قبيل الواح در لزوم تربیت از بنين و بنات بحدّ وحصر نیاید بهتر آنکه این موضوع را بقسمتی از بیانات رشيقه حضرت ولیّ امرالله جلّ شأنه و عزّ اسمه بآخر رسانیم درلوح مفصلی که دو سال بعد از صعود مرکز میثاق نزول یافته می‌فرماید "امر تربیت از بنين و بنات این ایّام از امور اساسيه لازمه محسوب و این از وظایف اعضای محافل روحانی است که بمعاونت یاران در تاسیس مدارس محض تربیت بنين و بنات درامور روحانیه و تعليم اصول تبلیغ و تلاوت آیات بیّنات و تحصيل تاریخ امر و علوم صوری و فنون متنوعه و تحصيل السن و لغات بِكلّ قوا بکوشند \*\*\* ص 314 \*\*\* تا اسلوب تربیت، بهائی چنان صیتش مشتهر گردد که اطفال ازتمام طبقات در مدارس بهائیان تعاليم الهيّه وعلوم مادّیه را بیاموزند باین واسطه اسباب ترویج امرالله را فراهم آرند .... و از واجبات اوليه محافل روحانی تهیه و اجرای وسائل فعاله از برای ترقی امر نسوانست خوبست هر محفل روحانی لجنه مخصوص تشكيل دهد و اعضای آن لجنه شب و روز در تشویق و تحریم و تحریص و تکریم حضرات اماء‌الرحمن و تعليم بنات و اكمال و توسعه محافل و مجالس نساء و معاونت آنان با رجال در خدمات امریّه و تحکیم محافل روحانی دائماً اوقات و افکار را حصر نمایند" الى آخر بيانه الاحلى.

**نطق شصت و سوم**

 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد حکم الله لکلّ زان و زانيةٍ دية مسلمة الى بيت العدل و هى تسعة مثاقيل من الذهب و ان عادا مرةً اخرى عودوا بضعف الجزآء هذا ما حکم به مالک الاسمآء فى الاولىّ و فى الاخرى قدّر لهما عذابٌ مهينٌ.

مضمون آیه مبارکه اینست که هر کس مرتکب عمل شنیع زنا گردد چه مرد و چه زن باید هر یک نُه مثقال طلا به بیت‌العدل به پردازد و اگر این عمل زشت را تکرار کنند باید جزا را دو برابر کنند مثل دفعه اوّل نّه مثقال و دفعه دوم هیجده مثقال و دفعه سوم سی مثقال ودفعه چهارم هفتادودو مثقال و همچنین \*\*\* ص 315 \*\*\* هر چه عمل تکرار شود جزا نیز مضاعف می‌گردد این جزای دنیوی است و جزای اخروی عذاب سرمدی است بر صاحبان علم وعقل وانصاف وحكمت و اتقان این حکم محکم واضح و مسلم است ولکن بهانه جویان و ارباب اغراض نفسانیه بر این حکم اعتراض نموده و می‌نمایند که اگر جزای زانی و زانيه منحصر بهمین جزا باشد ممکن است مرتکبین صاحب ثروت باشند و پروائی از این مجازات نداشته باشند و بر این عمل شنیع ادامه دهند و جزا را تاديه كنند در این صورت در میان بهائیان این فعل قبيح شیوعی تام یابد و قبح آن از انظار برداشته شود و از اعمال عادیه محسوب گردد چنانچه در سنه 13۳۷ هجری این عبد در کاشان بودم و یکی از عالم نماهای کاشان اعتراضاتی کتباً برای ابر عبد فرستاد و جواب خواست از جمله همین اعتراض بود که عیناً عبارت او را درج می‌کنم قوله در باب حكم زانی و زانیه قد حكم الله لكل زان وزنية دية مسلمة فی بيت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب مطلقا از برای زنا دهنده و زنا کننده نُه مثقال طلا معين می‌فرمایند که به بیت‌العدل بدهد ممکن است شخص با داشتن تمول كثيره هر شبی با یکی از مخدرات محترمین نزدیکی نموده و نُه مثقال ذهب را به بیت‌العدل بدهد و طولی نکشد که صندوق بیت‌العدل مملو از جواهرات و هزارها دخترهای نجیب بی‌سیرت شوند آفرین بر این حكم الله الى آخر اقواله السخيفة اکنون از ارباب ادراک انصاف میطلبیم اگر این حکم را باحكم زنا در قران مقایسه کنیم \*\*\* ص 316 \*\*\* و قضاوت منصفانه تقاضا کنیم آیا در جواب چه قضاوت خواهند نمود و كدام يك را ترجیح خواهند داد چه بر اریاب اطلاع مستور نیست که در قرآن جزای زانی صد تازیانه مقرّر شده ولی تحقق و ثبوت آن از قبیل تعليق بر امر محال است زیرا در شریعت مطهره خاتم الانبياء ثبوت هر امری منوط بشهادت دو نفر شاهد عادل است حتی در قتل و سرقت اگر دو شاهد عادل شهادت دادند حکم قتل و قطع دست از حاکم صادر می‌شود اما در مسئله زنا باید چهار شاهد عادل بر تحقق و تمکن نام شهادت بر وقوع این عمل بدهند بعبارت واضحتر شهود شهادت دهند که ما دیدیم مانند میل در سرمه دان این عمل تحقق یافت و اگر غیر از این شهادت دهند اجرای حدّ نمی‌توان نمود اگر چه مرد و زن را در يك رختخواب به بینند و از بدو اسلام تا کنون برای احدی اثبات زنا نشده و احدی مورد اجرای حدّ زنا واقع نگشته در اینصورت آیا می‌توان گفت رسول اکرم باَمر زنا هیچ اهمیتی نداده استغفرالله زیرا هیچکس در معرض عمومی مرتکب این عمل نمی‌شود که همه کس به بیند و شهادت دهد تا مورد اجرای حدّ زنا واقع شود اکنون ما بهائیان در مقام معارضه بمثل نیستیم که در جواب معترضین بگوئیم که مطمئن باشید که بیت‌العدلى بهائیان مانند \*\*\* ص 317 \*\*\* حوزه‌های حکام شرع مسلمين وعلمای شیعه نیست که هر دختر عفیفی که سراغ داشتند بعنوان صیغه متعه‌ از پدرانشان خواستگاری می‌نمودند و پس از چند روز تمعتع از آنان رها می‌کردند و آن مظلومان دیگر روی رفتن به خانه پدران خود را نداشتند و مجبور می‌شدند که در دارالفواحش ماوی و مسکن جويند بلکه در این امر مبارک این جزا که برای زانی و زانیه مقرّر گشته جریمه سیاسی است و فقط برای اشتهار و رسوائی مرتکبین این فعل شنیع است نه حدّ شرعی بلکه تعیین حدّ مرعی با بیت‌العدل اعظم است چنانچه در جزای سارق که سؤال از حدّ سارق و زانی شده و جواب آنکه از لسان قدرت صدور یافته درج نمودیم و در این مقام به بیان مرکز میثاق که در جواب سائل نازل شده اكتفا می‌کنیم زیرا مقصد ما از این اوراق بيان احکام الهی است نه اقامه دلائل و براهين و فلسفه احکام و نه در مقام جواب اعتراض ارباب اغراض و اعراض و در این موضوع بلوح مبارکه از يراعه مقدس مرکز میثاق درجواب یکی از سائلين احباب شرف نزول یافته اکتفا می‌کنیم قوله تعالى "و اما در مسئله فحشا بقدری زجر و عتاب و عقاب مذکور که بحد حصر نیاید که شخص مرتکب فحشا از درگاه احدیّت مطرود و مردود و در نزد یاران مذموم و نزد عموم بشر مرذول حتی در بعضی کلمات بیان خسران مبین و محرومیّت ابدیست ولی در قصاص حکومتی و سیاسی چنین امری صادر زيرا حکومت الآن در جمیع دنیا بزانی \*\*\* ص 318 \*\*\* ابداً تعرضی ننماید لهذا بحکم رسوای عالم نگردد این جزا بجهت آن است که رذیل و رسوای عالم گردند و محض تشهیر است و این رسوائی اعظم عقوبت است ملاحظه نمائید که بنص قرآن ابداً زنا ثابت نگردد زیرا شهود اربعه در آن واحد باید شهادت بتمکن تام ازهر جهة بدهند لهذا جز بِاقرار ثابت نگردد آیا می‌توان نسبت عدم اهمیت در زنا بقرآن داد لا والله فانصوا یا اوالى الانصاف آخر بیانه و در لوحی دیگر که یکی از احبای زرتشت سؤال کرده که اگر کسی نیّت عمل نامشروعی کند ولی مرتکب نشود آیا برای نیّت نیز مجازاتی مقرّر و مقدّر است یا نه درجواب نازل قوله جلّ جلاله چون نیت نامشروع منضم بعمل گردد مجازات شدید است و صرف نیّت اگر چنانچه در تصور تصمیم قوی باشد آنرا نیز مجازات خفيفه بيک درجه مقدّر است ولی تصورات واهيه که از قبيل اوهام است مجرد خطورش از حصول فتور است این تصورات را مجازاتی در کار نه" الی آخراللوح کجایند اهل انصاف تا بانصاف در الواح مقدّسه نظر کنند و بآنها تکلم نمایند امری که در این درجه از تنزه و تقدیس است چه تناسب دارد با آن تصورات واهيه و اقوال سخيفه در یکی از الواح الهیّه که از قلم قدم نازل گشته می‌فرماید قوله جلّ کبریائه" تسل الّذين ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالدنيا انّهم ليسوا من اهل البهاء هم عباد لو يرون و اديا من الذهب يمرون عنه كمر السحاب و لا يلتفتون اليه ابداً الّا انّهم من ليجدن من قميصمم اهل ملاء الاعلى \*\*\* ص 319 \*\*\* عرض التقدیس و يشهد بذلک ربک و من عنده علم الكتاب ولو برون عليهم ذوات الجمال باحسن الطراز لاترتد الیهن ابصارهم بالموت اولياء خلقوا من التقوى كذلك بعلمكم قلم القدم من لدن ربک العزيز الوهاب" مضمون بیان مبارک اینست کسانی که قبایح اعمال را مرتکب می‌شوند و بدنیا تمسک جسته­اند البته آنان از اهل بها نیستند بلکه اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر وادی طلا بگذرند مانند ابر از آن مرور می‌کنند و ابداً بآن متوجه نمی‌شوند و اگر صاحبان جمال بخوش­ترین زیورها برآنند فودی وارد شوند بهوی و هوس بدیشان نگاه نمی‌کنند آنان خلقتشان از ساذج تقوی است ولی چه توان کرد که فطرت اغلب بشر این است که از عیوب خود کورند و بعيب دیگران بینا چنانچه حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى در بیانات مبارکه می‌فرماید "همیشه ملتفت حال خود باش ببین چه نقصی داری کوشش نما تا آنرا اصلاح کنی چشم انسان هم کور است و هم ذرّه بین، کور است از دیدن نقائص خود، بینا و دوربین است در خطاهای دیگران" الى آخر بيانه عزّ بيانه باری بهتر آنکه باغراض ارباب غرض اعتنا نکنیم وآنانرا بخود واگذاریم و هدایت از ایشان را از آستان عزّ احدیت رجا کنیم زیرا نمی‌دانند و ما نباید نادانانرا مبغوض دانیم بلکه اگر بتوانیم در دانائی ایشان کوشش کنیم و گر نه آنها را بحال خود گذاریم و مناسب چنان است که این موضوع را بلوح دیگر مختصر که از کلّ میثاق صادر گشته بپایان بريم "هوالله ‌ای بنده الهی \*\*\* ص 320 \*\*\* آنچه بفرزند هوشمند مرقوم نموده برودید ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم می­شود اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند" در نصوص الهیّه مرقوم و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ربات حجال بابدع جمال برایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد مقصد اینست که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است ورقات موقنه مطمئنه باید در كمال تنزیه و تقدیس عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا كلّ بر پاکی و طهارت و كمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذرّه از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است و البهاء عليك من عبدالبهاء ع" چه نیکو سروده است مرحوم ایرج میرزا:

تونيز پرده عصمت بپوش و رخ بفروز بهل که خام طمح خود کباب کنـــد

تو پرده برفكن و هچو مه بفشان نـــــور بهل که شیخ دعا عوعو كلاب کند

**نطق شصت و چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

من ابتلى بمعصية فله ان يتوب و يرجع الى الله انّه يغفر لمن يشآء و لا يسئل عمّا شآء انّه لهو التوّاب العزيز الحميد ایّاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال خذوا اقداح الفلاح فى هذا الصباح باسم فالق الاصباح ثمّ اشربوا بذکره العزيز البديع.

\*\*\* ص 321 \*\*\* چو دریای رحمت تلاطم کند که صاحب خویش را گم کند محض

فضل و رحمت حق فضال بندگان خود را برحمت واسعه خود امیدوار می‌فرماید خلاصه مفهوم آیه مبارکه اینست هر کس بمعصیتی مبتلا شد بر او لازم است که توبه کند و بسوی خدا بازگشت نماید خدا می‌آمرزد هر که را بخواهد و مسئول نمی‌شود از هر چه بخواهد البته اوست توبه پذیر صاحب عزّت و مجد مبادا مانح و حایلی شما را از این آب خوشگوار مانع و حایل شود بگیرید قدحهای نجات و رستگاری­ را در اینروز بنام خالق روزها پس از آن بنوشید بذکر تازۀ او این بسی واضح است که انسان معرض غفلت و خطا و نسیانست و حق جلّ جلاله معدن فضل و رحمت و احسان پس اگر خدای مهربان بندگان گنه کارش را از بارگاه عزّت خود براند دیگر کیست که او را بخواند در یکی از مناجاتهای مبارك محض آگاهی بندگان بفضل و رحمت خود می‌فرماید قوله جلت عطوفته "‌ای خبیر شأن این عباد گمراهی و خطا بوده و شأن آن مليك بخشش و عطا چکنی با این مشت خاک جز اینکه بیامرزیش ای بصیر این بندگان جاهل را که در ارض وهم ظاهر شده و با یادی ظنون تربیت گشته و جز شُبهات اهل ضلالت نشنیده و غیر از شئونات اهل غفلت ندیده در خلف سحاب گرفتار قیود نفس و هوی مانده و در بئر عمی بظلمات غفلت و غوی انس گرفته بقدرت خود رهائی بخش و بقوت خود بینائی ده و بفضل خود توانائی عطا فرما تا از كلّ من فی الارض و السماء گذشته بسویت بشتابیم و به بصر مقدس انوار جمالت را مشاهده نمائیم بگوش پاک \*\*\* ص 322 \*\*\* سخنهای جانبخشت را بشنویم و با قلب طاهر اسرار محبتت را حامل شویم و با ثبوت و استقامت کامل باحكام كتابت عامل گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان" و در لوح مقدس بشارات نیز رحمت واسعه و الطاف کامله خود را ببندگان خود اشعار می‌دارد "که عنایت و احسان او خجلت و انفعال عباد خود را نمی‌پسندد و راضی نمی‌شود که بندگان گنهکارش گناه و خطای خود را در نزد بندگان دیگر اظهار کنند و طلب مغفرت نمایند بلکه می‌فرماید اگر کسی مرتکب گناهی شد بکسی اظهار نکند و از خداوند مهربان خود عفو گناهان و آمرزش خطایای خود را طلب نماید چنانچه می‌فرماید قوله جلّ فضله بشارت ئهم باید عاصی در حالتیکه از غیرالله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت وآمرزش کند نزد عباد اظهار خطايا ومعاصی جائز نه چه که سبب آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق جلّ جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد انّه هوالمشفق الكريم عاصی باید ما بين خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلب و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند وعرض نماید الهی الهی اسئلك بدماء عاشقيك الّذين اجتذبهم بیانك الاحلى بحيث قصدوا الذروة العليا مقرّ الشهادة الكبرى و بالاسرار المكنونة فی علمك و باللئالی المخزونة فی بحر عطائك ان تغفر لی ولابی و لامی وانك انت ارحم الراحمین لا اله الّا انت الغفورا لكریم ای ربّ تری \*\*\* ص 323 \*\*\* جوهرالخطاء اقبل الى بحر عطائك والضعيف ملكوت اقتدارک والفقير شمس غنائک ای ربّ لاتخيبه بجودك و كرمك و لاتمنعه عن فيوضات ایامك و لا تطرده عن بایک الّذی فتحته على من فی ارضک و سمائك آه آه خطيئاتی منعتنی عن التقرّب الی بساط قدسك و جریراتی ابعدتنی عن التوجه الى خباء مجدک قد عملّت ما نهيتنی عنه و ترکت ما امرتنی اسئلک بسلطان الاسماء ان تكتب لی من القلم الفضل والعطاء ما يقربنی اليك و يطهرنی عن جربراتی الّتی حالت بينی وبين عفوك و غفرانا انك انت المقتدر الفیاض لا اله انت العزيز الفضال" مضمون آیات مبارکه بدین تقریب است ای خدای من ای خدای من از تو مسئلت می‌کنم بخون عاشقان تو آنکسانیکه منجذب نمود ایشان را بیان شیرین تو بشأنیکه آهنگ نمودند بلند‌ترین آستانرا که مقام شهادت کبری است و از تو درخواست می‌کنم بحق اسرار پوشیده در علم تو بحق جواهرات ذخیره شده در دریای عطای تو اینکه بیامرزی مرا و پدر و مادر مرا و البته توئی مهربانتر از هر مهربانی ای پروردگار من می‌بینی جوهر خطا را که توجه نموده است بدریای عطای تو و می‌بینی این ناتوانرا که توجه نموده است بملكوت قدرت تو و می‌بینی این فقیر را که توجه نموده است بآفتاب غنای تو ای پروردگار من او را ناامید مفرما بجود و بخشش خودت و محروم مکن او را از فیوضات ایّام خودت و مران او را از درگاه خودت که گشوده‌ئی بر اهل زمین و آسمان خودت آه آه خطاهای من بازداشت مرا از \*\*\* ص 324 \*\*\* تقرّب ببساط قرب تو و گناهان من دور نمود مرا از سراپرده بزرگواری تو عمل کردم بآنچه مرا از آن نهی فرمودی و ترک نمودم آنچه را بمن امر فرمودی از تو مسئلت می‌نمایم بسلطان اسمایت آنکه ثبت فرمائی برای من از قلم فضل و بخشش آنچه نزدیک می­گرد‌اند مرا بسوی تو و پاک می­سازد مرا از گناهانم که حایل شده است میان من و عفو و آمرزش تو، البته توئی توانای پر فیض و عطا، نیست خدائی جز تو که صاحب عزّت و احسانی مناجات دیگر که برای طلب مغفرت و عفو گناه" در اوائل ورود بقشله از قلم اعلى نزول یافته و تلاوتش لازم اینست .

بسمه الغافر و لو ان سؤ حالی ياالهی استحقنی لسباطك و عذابا و لكن حسن عطوفت و مواهبک تقتضی العفر على عبادک واللطف على ارقائک اسئلک باسمک الّتی جعلته سلطان الاسماء بآن تحفظنی بسلطنت واقتدارک من کلّ بلاء و مكروه و عن كلّ ما لااراده ارادت وانک انت على كلّ شئی قدیر."

تقریباً مفهوم این مناجات قريب بدین مضمون است بنام آمرزگار او گرچه بدی احوال من ای خدای من مستحق تازیانهای عذاب تو نموده است ولی حسن رأفت و بخششهای تو اقتضای عفو می‌نماید بر بندگان تو و مقتضى الطافست بر عباد تو از تو مسئلت می‌نمایم بآن اسمت که سلطان اسمهاست اینکه حفظ فرمائی مرا بسلطنت و اقتدار خود از هر بلائی و مكروهی و از هر چه نخواسته \*\*\* ص 325 \*\*\* تقرّب به بساط قرب تو و گناهان من دور نمود مرا از توجه بسراپرده بزرگواری تو عمل کردم بآنچه مرا از آن نهی فرمودی و ترک نمودم آنچه را به من امر فرمودی از تو مسئلت می‌نمایم بسلطان اسمایت آنکه ثبت فرمائی برای من از قلم فضل و بخشش آنچه نزدیک میگرد‌اند مرا بسوی تو و پاک می­سازد مرا از گناهانم که حایل شده است میان من و عفو و آمرزش تو البته توئی توانای پر فیض و عطا، نیست خدائی جز تو که صاحب عزّت و عطائی، مناجاتی دیگر که برای طلب مغفرت و عفو است آنرا اراده تو و البته توئی بر هر چیزی توانا و این نکته را نیز باید متذکر باشیم که مفهوم توبه این نیست که پیوسته بگناه مبادرت کنیم و این مناجاتها را تلاوت کنیم بلکه توبه حقیقی آنست که پس از ندامت و پشیمانی دیگر پیرامون خطا و عصیان نگردیم چنانچه در جمیع کتب آسمانی مصرح و منصوص است از آن جمله در این لوحی که از کلک میثاق نزول یافته باشارات لطیفه و تلویحات رشيقه این معنی را خاطر نشان بندگان می‌فرماید الله ابهی "ای توبه کار هر چند گنه کاری ولی در سایه پروردگار آمرزگاری اوست توّاب رحیم و غفور کریم این عبد در آستان مقدس بكمال عجز و ابتهال طلب عفو و مغفرت بجهت تو خود می‌نمایم گناه تو بتوبه­ئی مفقود گردد ولى گناه این عبد ملازم وجود و از خصائص هستی موهوم پس تو نیز در حق این گنهکار از خداوند آمرزگار طلب مغفرت نما بلکه بصرف فضل و عفو و محض غفران \*\*\* ص 326 \*\*\* و احسان نَمی از یم الطاف بمزرعه وجود این نابود رسد والبهاء علیک و على كلّ ثابت على الميثاق ع ع". و در لوح دیگر حکایت زن زانیۀ که اقرار بر گناه نمود و علمای یهود خواستند اجرای حدّ بر آن زن نمايند حضرت مسیح فرمود هر کس خودش مستوجب حدّ نشده بر این زن اجرای حدّ نماید یک یک از آنها بطرفی رفتند حضرت مسیح بآن زن فرمودند ای زن برخیز برد خدا تو را آمرزید ولی از این ببعد پیرامون گناه مگرد و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى در آن لوح مبارک بهمین حکایت اشاره می‌فرماید قوله الاحلی "در انجيل مذکور است که ضعیفه زانیه­ئی بحضور حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند چرا حكم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحق حکم شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است برخیزد و این زانیه را رجم نماید جمیع چوں نظر بخویش نمودند گنهکار یافتند لهذا هریک بطرفی فرار نمودند حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد والّا کار مشکل است" الی آخراللوح باری چنانچه درآیات واخبار شرایع و ادیان سابقه نیز ذکر شده است که انسان باید همیشه در بین ‌خوف و رجا باشد یعنی نه باعمال و عبادات خود مغرور مطمئن باشد و نه از رحمت و مغفر الهی مطمئن باشد زیرا اطمینان سبب غرور گردد و یاس و حرمان موجب محرومیّت از رحمت خداوند مهربان جمال قدم جلّ ذكره الاعظم در لوحی می‌فرماید قوله تعالى شأنه "بر هر نفسی از نفوس مطمئنه لازم که در \*\*\* ص 327 \*\*\* كلّ احیان پناه بخداوند متعال بَرند که شاید محفوظ مانند پس در جائی که نفوس مطمئنه در معرض خطر باشند چگونه است حال نفوس عادیه بهتر آنکه این موضوع را باین مناجات مبارک ختم کنیم.

"هوالله ای متوجه الى الله دیده بملكوت غیب جبروت ابهی باز کن و باين مناجات آغاز نیاز کن که‌ ای مهربان تو ستر کن و بپوش خطا از ما عطا از تو جفا از ما وفا از تو گناه از ما پناه از تو بیماری از ما شفا از تو بپوش و بيامرز وفا کن پناه ده شفا بخش ع ع" مناجات دیگر "هوالله ای دانای راز هر چند گنه کاریم و تبهکار ولی بخشش یزدانی و عفو و غفران رحمانی مشروط بلیاقت و استعداد انسانی نه ایں بلای ناگهانی را از کشور ایران مندفع فرما تا بندگان آسایش جان یابند و راحت وجدان جویند. ع ع"

**نطق شصت و چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

انا حلّلنا لکم اصغآء الاصوات و النغمّات ايّاکم ان يخرجکم الاصغآء عن شان الادب و الوقار افرحوا بفرح اسمى الاعظم الّذى به تولهت الافئدة و انجذبت عقول المقربين انّا جعلناه مرقاةً لعروج الارواح الى الافق الاعلى لا تجعلوه جناح النفس و الهوى انّى اعوذ ان تکونوا من الجاهلين.

مغنی بیار چنگ را ساز کن بیاران خوش نغمه آغاز کن

مغنی کجائی نوائی بزن بیکتائی او که تائی بزن

عموم دانشمندان بشر متفتند براینکه فن موسیقی از فنون شریفه \*\*\* ص 328 \*\*\* ممدوحه است و صوت خوش و نغمه دلکشن در ارواح تاثیری سریع و اهتزازی عجیب دارد و التذاذ و اهتزاز ظاهر و محسوس است و برهانی لازم ندارد بلکه صوت دلربا و آواز خوش نه تنها در انسان تاثیرات عجیب دارد در ذوی الارواح دیگر نیز تاثیر دارد چه برای العين مشاهده شد که در جائیکه نغمه ساز و ترانه آواز آغاز شده بلبلانی شیدا نزدیک آنجمع آمده و در نغمه سرائی با آنان دمساز و هم آواز شده‌اند گر چه این مطلب را از ھر کس کراراً شنیده بودم تا آنکه خود بچشم خود معاینه دیدم و این قضیه در قصر کاشان واقع شد و شرحیش بر سبيل اجمال اینست که در عمارتی که جلو آن باغ بود و محفل منعقد میرزا نصرالله نکوئی که در آواز ممتاز بود شروع بخواندن اشعار مرحوم نعیم نمود و بلبلی نیز از دور در نغمه سائی بود رفته رفته آن بلبل نزدیک شد تا آنکه آمد بر شاخۀ درختی که جلو محفل بود نشست و بتغنی مشغول شد پس از چند دقیقه آمد بالای درب اطاق نشست و بنغمه سرائی مشغول شد حال تعجبی در نگارنده ظاهر شد حاضرین گفتند اینکه تعجب نیست عجب در اینست که وقتی در محفل همین نصرالله نکوئی مشغول خواندن اشعار بود که بلبل از باغ رفته رفته نزدیک شد تا آمد برفراز همین در نشست و پس از چند دقیقه آمد بر سر همین نصرالله نکوئی نشست و بنغه سرائی مشغول شد و از این گذشته چون در آثار بزرگان و اشعار \*\*\* ص 329 \*\*\* شعرا و ادباء و فصحای نامدار مشاهده کنیم می‌بینیم از ازمنه قديمه الى يومنا هذا حتی در کتب آسمانی انبیای عظام و اولیای گرام نغمه و الحان مرغان خوشخوان و طيور شکور را بتفاعل و سعادت و بانگ دلخراش جغد و کلاغ را بنحوست و شاءمت توصیف و تشهیر نموده‌اند چنانچه در اخبار است که بعد از واقعه شهادت مظلوم آغاز حضرت سید الشهداء کلاغی آمد بر لب بام خانه آنحضرت نشست و فاطمه دختر آن مظلوم که در مدینه بود هنگام حرکت آنحضرت ‌آندختر بیمار بود لذا او را بهمراه خود بعراق نبرده بود چون آن مظلومه نعیب غراب را شنید فرمود نعب الغراب فقلت من تنعاه و يلك يا غراب یعنی کلاغی نعیق برآورد گفتم ای کلاغ خبر مرگ کرا آوردۀ و همچنین صدای دلخراش جغدی را چون می­شنیدند می­گفتند این بوم شوم خبر مرگ کسی را می‌دهد و از این گذشته در قرآن مجید لحن خوش داود را می­ستاید و تحسین می‌فرماید در سوره مبارکه سرها نازل قوله تعالی "وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ" یعنی بداود فضل و عنایتی احسان کردیم که در هنگام خواندن کوهها و مرغان با او هم آواز می‌شدند و در سوره مبارکه ص می‌فرماید وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ والطيّر وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ" مفهوم آیه اینست که حضرت داود هنگام ترنّم و آواز کوهها و مرغان با او هر صبح و شام در تسبیح با او هم آواز می‌گشتند و بالعکس نعره دلخراش بد را تقبیح و مذمت می‌فرماید چنانچه \*\*\* ص 330 \*\*\* در سوره مبارکه لقمان است وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ " يعنی در رفتار میانه­رو باو صوت خود را ملايم گردان که بدترین صداها صوت خزانست چه در هر چیزی حدّ اعتدال محبوب و افراط و تفریط آن ناپسند و غیر مطلوب حتی درنظم و انتظام امور نیز حدّ اعتدال مرغوبست چبانچه جمال قدم جلّ شأنه الاعظم در لوحی می‌فرماید قوله تعالی "شب و روز در نظم و تربیت عالم مشغولند غافل از آنکه این نظم سبب و علّت بی‌نظمی‌شده و خواهد شد هر امری که از حد تجاوز نمود خیر از او منقطع است" باری مقصود اینست که الحان دلربا و نغمه‌ها و جانفزا و سازهای دلگشا در جميع اعصار مطبوع جمعیع طباع بوده و هست در شرایع و ادیان الهیّه ممدوح و مقبول بوده ملاحظه فرمائید در مزامیر حضرت داود چه سرود­هائی برای سالار مغنیان سروده و همچنین مسیحیان در معابد و کلیساهای خود در موقع عبادت و نماز ساز می­نوازند و نوعی از عبادت می­شناسند عجب دراینست که بر علمای شيعه این موضوع اشتباه شد و ساز و آواز را لهو و لعب پنداشتند و نهی کردند و گويا علّت اشتباه آنان مفهوم ومنطوق این آیه باشد که در سوره مبارک جمعه نزول یافته قوله تعالی وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِّجَرَةِ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّزِقِينَ و سبب نزول این آیه مبارکه آن بود که چون رسم اعراب این بود که هر وقت قافله وارد شهر می‌شد برای اطلاع اهالی ساز می­نواختند و روزی رسول‌الله بر منبر بود و موعظه می­فرمود در آن اثنا صدای ساز بلند شد حضار عموماً از پیرامون آن حضرت متفرق شدند و باستقبال رفتند لهذا این آیه نازل شد که سزاوار نبود از پیرامون رسول خدا متفرق شوید و او را تنها بگذارید و عقب لهو و تجارت بروید و حال آنکه خداوند بهترین روزی رسان است و این بسی واضح است که نسبت بمواضع شافیه آنحضرت جميع امور دنیویه لهو و لعب است ولی دلیل نیست که ساز و آواز تنها از لهو و لعب محسوب و ممنوع باشد مثلاً با اینکه در این امر مبارك ساز و آواز مباح و ممدوح است اگر جمعی از احباب در محضر حضرت ولیّ امرالله حاضر باشند و دراثنا صوت و ساز بگوش حاضرین رسد ابداً احدی برنخیزد برای تماشا برود و هیچ صوت ساز را بر بیان مبارك ترجیح نمیدهد و اگر نادانی برای تماشا برود البته مورد ملامت احباب واقع شود و لكن رفتن و رعایت ادب نکردن او دليل بر حرمت استماع ساز و آواز نمی‌شود بلکه مورد ملامت احباب می‌شود برای آنکه در محضر مولای خود جانب ادب را فرو گذاشت و استماع ساز و آواز را بر اصغاء بیانات مبارکه آنحضرت ترجیح داده است خلاصه اشتباهات علمای اسلام در احکام دینیه خود منحصر باین موضوع تنها نیست و مقصود ما هم اعتراض نیست بلکه مقصد ما این بود که صوت خوش و ساز دلکش درهر عصر و زمان حتی در شرایع و ادیان محبوب و ممدوح بوده و در این امر مبارک نیز مطلوب و محبوب است نهایت نباید از حدّ ادب و اعتدال تجاوز نماید و بلهو و \*\*\* ص 332 \*\*\* و لعب که منافی با اخلاق و آداب روحانیّت منتهی و منجرنگردد چناچه مفهوم آیات نیز همین است که می‌فرماید "ما حلال گردانیدیم برای شما گوش دادن بآوازهای خوش و نغمه­ها را اما مبادا این شنیدن شما را از حدّ ادب و وقار بیرون برد بفرح اسم اعظم من مسرور و شادمان باشید چه باسم اعظم من شیفته و شیدا شد دلها و منجذب گشت عقول مقرّبین ما اصوات و نغمات را اسباب ترقی و پرواز ارواح بسوی افق اعلى مقرّر فرمودیم شما آنرا بال نفس و هوی نگردانید من پناه می­برم بخدا از اینکه شما از نادانان باشید" ملاحظه نمائید فضل و عنایت و رحمت و شفقت حق جلّ جلاله بچه اندازه است که بندگان خود را نصیحت می‌کند و دلالت می‌فرماید بآنچه که سبب ترقیات روحانيه و ارتفاع مقامات ایشان در هر عالمی از عوالم الهی است از جمله خصال حميده ادب است که می‌فرماید ملتفت و مواظب باشید که از حدّ ادب و متانت خارج نشويد فی الحقيقه در امور باطنی و ظاهریه دنیویه و دينيه رعایت ادب از الزم لوازم است در بسیاری از الواح الهیّه درباره ادب توصیه و تأکید می‌فرماید راستی ادب بهترین حِلیه و زبور است برای اندام انسان چه نیکو گفته است شاعر:

با ادب را ادب سپاه بس است بی‌ادب با هزار کس تنهاست

برای شرافت ادب همین بیان مبارك كفایت است که در لوحی می­فرمايد "من لاادب له لا ايمان له" یعنی هر کس ادب ندارد دین ندارد و در لوح دیگر می‌فرماید "لا یسمو الانسان بالزينة و الثروة بل بالاداب والمعرفت" یعنی زینت انسان بثروت و مال نیست \*\*\* ص 333 \*\*\* بلکه زیور انسان ادب و عرفان است بهتر آنکه این موضوع را به الوحی كه از برای حضرت مولی الوری نازل گشته بپایان بریم.

"هوالله ای ­مرغ خوش الحان جمال ابهی این دور بدیع حجبات اوهام را خرق نموده و تعصبات اهالی شرق را ذم و قدح فرموده در میان بعضی از ملل مشرق نغمه و آهنگ مذموم ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدّسه تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق روحانی قلوب و ارواح است فن موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رقّت قلوب مغمومه پس ای شهناز بآوازی جان­فزا آیات و كلمات الهی را در مجامع و محافل بآهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از نبود و غموم آزاد گردد ودل وجان بهیجان آید و تبتل و تضرع بملكوت ابهی کند و علیک البهاء الابهی. ع ع"

اگر هریك دارای صد هزار لسان باشیم از عهده شکر الطاف و عنایتش نمی‌توانیم برآئیم که بِیَد قدرت ججبات اوهام را خرق و از فضل بدون استحقاق این عباد ضعیفش را با شاهراه حقیقت هدایت و دلالت فرمود، از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید.

**نطق شصت و ششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد ارجعنا ثلث الديات کلّها الى مقرّ العدل و نوصى رجاله بالعدل الخالص ليصرفوا ما اجتمع عندهم فيما امروا به من لدن عليمٍ حکيمٍ \*\*\* ص 334 \*\*\* يا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله فى مملکته و احفظوهم عن الذئاب الّذين ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابنآئکم کذلک ينصحکم النّاصح الامين اذا اختلفتم فى امر فارجعوه الى الله مادامت الشمس مشرقةً من افق هذه السمآء و اذا غربت ارجعوا الى ما نزّل من عنده انّه ليکفى العالمين.

چون بر حسب الواح مقدّسه مشروحا واردات و صادرات مخزن بیت‌العدل اعظم از کلّ اطهر میثاق تعیین و تشریح شده است و مصارف آن نیز معین و مقرّر شده است و همچنین همه می‌دانیم که در هر یک از شرايع الهیّه از برای هر جنحه و جنایتی دیاتی معین فرموده که باید جانی بآنکه جنایت رسانیده است تسلیم نماید در این امر مبارک نیز برای هر جنایت و جنحه‌ئی دیه‌ئی معین و مقرر گشته ولی باید ثلث دیه‌های مأخوذه از جانی را بمخزن بیت‌العدل تسلیم کنند و دو ثلث دیگر را بکسیکه جنایت باو رسیده بپردازند تا امنای محترم بیت‌العدل در مصارف لازمه‌ئی که مآمورند مصروف دارند و در این آیات مبارکه حق جلّ جلاله تصریح می‌فرماید که ثلث دیات را به بیت‌العدل مرجوع داشتیم و رجال بيت­العدل را بعدالت محضه خالصه وصیّت می‌کنیم که هر چه در نزد ایشان جمع می‌شود در آنچه از جانب حق مأمورند صرف نمایند و ایشان را وصیّت و تأکید در محافظت عباد می‌فرماید \*\*\* ص 335 \*\*\* بدین بیان مبارک ای رجال عادل برای گوسفندان الهی شبانان مهربان باشید در کشور الهی و آنانرا محافظت کنید از گرگان که بجامه گوسفند ظاهر گشته‌اند همچنآنکه فرزندان خود را محافظت می­نمائید ناصح مهربان شما را چنین نصیحت می‌فرماید و اگر در امری مختل شدید مادامیکه شمس حقیقت از این افق تابان است بسوی خود حق رجوع کنید و دستور بخواهید و بعد از غروب شمس حقیقت رجوع کنید بآنچه از قلم اعلى نزول یافته البته کتاب الهی کفایت می­کند اهل عالم را بموجب بيانات صریحه الهیّه بیت‌العدل اعظم مرجع كلّ اموراست چنانچه بعضى از نصوص الهیّه را در اوراق سابقه راجع به بیت‌العدل درج نمودیم و در این ورقه نیز قسمتی از بیان مرکز میثاق در الواح مبارکه وصایا اکتفا می‌کنیم قوله جلّ بیانه ‌"ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احیای جمال ابھی توجه بفرع دو سدره‌ئی که از دو شجره مقدّسه مبارکه اثبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جميع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباءالله است و مبين آيات الله و من بعده بكرا بعد بكر یعنی در سلاله او و فرع مقدس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که بانتخاب عموم تاسیس و تشکیل شود درتحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت \*\*\* ص 336 \*\*\* فائز از حضرت اعلى روحی لهما الفداء است آنچه قرار دهند من عندالله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عصاهم فقد عصى الله ومن عارضه فقد عارض رالله و من جادله فقد جادل الله و من جحده فقد جحد الله و من آنکره فقد انکرالله و من انحاز وافترق واعتزل عنه فقد اجتنب وابتعد عن الله عليه غضب الله عليه قهرالله و عليه نقمةالله حِصن متین امرالله باطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جميع اغصان و افنان و آبادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را بولی امرالله داشته باشند اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت بحق کرده و سبب تشتيت امرالله شود و علّت تفريق كلمة الله گردد و مظهری از مظاهر نقض شود زنهار زنهار مثل بعد از صعود نشود که مرکز نقض اباء و استکبار کرد ولی بهانۀ توحید جعلی نمود و خود را محروم و نفوسی را مشوش و مسموم نمود البته هر مغرور که اراده فساد و تفریق نماید بصراحة نمی‌گوید که غرض دارم لابد بوسائلی چند و بهانۀ چون زر مغشوش تشبث نماید و سبب تفریق جمع اهل بهاء گردد مقصود اینست که ایادی امرالله باید بیدار باشند بمحور اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بها نمایند و ابداً بهانه­ئی از او قبول ننمایند چه بسیار که باطل محض بصورت خیر در آید الى آخر این بسی واضح است بموجب نصوص صریحه مرکز میثاق بیت عدل در تحت ریاست و امر و ارادۀ نافذۀ ولی امرالله است و اطاعت اوامر و احكام ولى امرالله بر جمیع اعضای بیت‌العدل \*\*\* ص 337 \*\*\* فرض و واجب است در اینصورت بدیهی است که بیت‌العدل در ظل عون و عنایت و حفظ و صیانت جمال مبارك از هر خطائی مصون و محفوظ است و هر قراری بدهند یا هر حکمی صادر فرمایند همان حكم الله است چنآنکه ائمه اطهار در دورۀ رسول‌الله هر قراری که میدادند و هر حکمی که در باره احکام غیر منصوصه در قرآن می‌فرمودند حُكْمُ اللَّهِ و مطاع و متبّع بود اما اینکه می‌فرماید اگر در امری اختلاف در بین ‌احباب حاصل شد از مرکز امر سؤال نمائید و با هم مجادله در قول ننمائيد آنهم در نهایت وضوح در الواح متعده مصرّح و منصوص است و مسلم است مادام که شمس حقیقت در افق این آسمان مشرق است از خود مظهرامر باید سؤال نمود و افق این آسمان هيكل مبارک خود مظهر امر است چنانچه از خود جمال مبارك جلّ اسمه الاعظم سؤال شده و جواب از فم مشیّت نازل گشته قوله تعالى "قل اِنَّ افقه هو هيكله فتعالى هذا الهيكل المبين انّه لهيكل الله فيما سواء" الى آخر از این آیه مبارکه معلوم شد که مقصود اینست که مادام شمس حقیقت از هیکل بشری طالع است باید از خود حق سؤال نمود و بعد از صعود رجوع بالواح الهيّه شود و موافق نصوص صريحه معمول گردد و اگر از فهم معانی و حقايق كلمات الهیّه عاجز و قاصر باشند از مبین آیات سؤال کنند البته بعضی از آیات مبارکه هست که محوی بر ظاهر نیست و تأویل آنرا جز مبین منصوص که بالهامات الهیّه ملهم است کسی دیگر نمی‌داند چنآنکه صريح الواح \*\*\* ص 238 \*\*\* الهیّه است قوله تعالی شانه كم من آية انزلنا م سماء الفضل و لایعلم تأویلها الّا الله العليم طوبی لنفس سمعت آيات الله و آمنت به و ویل للمعرصین" مضون چنین است چه بسا آیه­ئی که ناز فرمودیم آنرا از آسمان فضل نمی‌داند تأويل آنرا مگر خدای دانا خوشا حال کسیکه بشنود آیات الهی را بان ایمان آورد و وای براعراض کنندگان و بدیهی است که اگر همه کس حقائق كلمات الهیّه را ادراك می‌نمودند دیگر مبین مخصوص لازم نبود لهذا محض اینکه اختلافی دراقوال نیاید باید بقدر سر مویی از نصوص صريحه تجاوز نشود و اگر مفهوم نصوص الهیّه واضح و معلوم نباشد باید از مبین منصوص سؤال شود چنانچه صريح لوح مبارک مرکز میثاق است و این عبد آنلوح مقدس را زینت بخش این اوراق می‌نماید. هوالله‌ ای یاران عبدالبهاء شمس حقیقت نَیّر ملکوت اعلى بجهت اتحاد عقاید و آراء و وحدت كلمه و یگانگی در جميع شئون و احوال اشراق نمود لهذا باید احباء از آراء مختلفه بوحدت اعتقاد وكلمه رجوع نمایند و اگر چنانچه اختلافی حاصل مراجعت بآیات و نصوص کتاب مبین کنند اگر در معنی کتاب ارتيابی حاصل شود رجوع بمبين فرمایند تا بهیچوجه دراعتقاد و آراء و افکا روح شئون و گفتار و رفتار اختلافی حاصل نگردد بلکه کلّ بوحدت اصلیه که مشیّت اولیّه است رجوع کنند و از این وحدت درعالم انسانی موهبت آسمانی جلوه کند شمع حقیقت در نهایت اشراق بر افروزد والّا ظهور مظاهر الهی بی‌نتیجه ماند وجمیع این زحمات \*\*\* ص 239 \*\*\* و مشقات بی‌ثمر گردد زنهار زنهار از آراء و افکار و عقاید مختلفه زیرا بکلی سبب هدم بنيان الهی گردد و احباء الهی در محافل رحمانی باید بذکر حجج و براهین مشغول گردند نه بآراء مختلفه و مجادلّه این نصيحت عبدالبهاء را بجان و دل گوش نمائید و بهوش آئید ابن عبد در آستان مقدس الهی بنهایت تضرع گریه و زاری نماید و از برای یاران الهی طلب تأئید و توفیق صمدانی کند وعليكم التحية والثناء. ع ع"

و حضرت ولیّ امرالله می‌فرماید "قوله تعالی این عبد مکلف است تکلیف مومنین و مومنات را در جميع شئون در هر کشوری بر حسب مقتضيات زمان و مکان تعیین نماید و اوّل فريضه مقدّسه هر موضوع مطیعی که متمسک بحبل وصایای محکمه حضرت عبدالبهاء است اطاعت و انقياد و عدم انحراف از نص دستور اين عبد است مفری از برای احدی غیر از این ممکن نه کل دانسته باشید."

**نطق شصت و هفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قل يا قوم لا يأخذّکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهورى و سکنت امواج بحر بيانى اِنَّ فى ظهورى لحکمةٌ و فى غيبتى حکمةً اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخبير و نریکم من افقى الابهى و ننصر من قام على نصرة امرى بجنود من الملأ الاعلى و قبيل من الملائکة المقربين.

در اوراق سابقه معروض داشتم و در این مقام نیز فکر این موضوع می­پردازیم که درحقیقت برای ذات احدیّت طلوع و غروب و صعود و نزول و دخول و خروجی نبوده و نیست چنانچه شمس ظاهر نیز چنین است و همیشه در مرکز خود مشرق است و این طلوع وافول و تحقق شب و روز سبب حیلوله ارض ثابت و محقق می‌گردد و این صفحه را بدرج این لوح مبارك که بافتخارمرحوم نَیّر همایون نزول یافت مزیّن می‌دانم که نام مبارك آنمرحوم نیز زینت بخش این اوراق گردد "هوالله‌ ای مقرب درگاه کبریا نامه شما در وسط محیط دریا قرائت گردید با وجود امواج جواب مرقوم می‌شود ولی باختصار مفید حقیقت کلیّه را در این جهان طلوع و غروبی شب و روزی ایّام ظهور مظاهر مقدّسه یوم اشراق است یوم وصال است یوم سطوع انوار جمال است پس از افول شمس حقیقت يوم فراق است وقت غیاب است ليل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر نظر آفتاب فرما شمس حقیقت را مثال آفتاب آسمانی است اما این طلوع و غروب نسبت بعالم خلق است نه حق زیرا شمس حقیقت لم یزل در مرکز تقدیس خود مقدس از طلوع و غروب بوده همواره انوار ساطع و اشراق دائم و فيض مستمر است نظیر آفتاب ظاهر ملاحظه فرما که همواره در مرکز انوار بود و او را در ذات خویش طلوع و غروبی نیست ولی طلوع و غروبش بالنسبه بكُرۀ ارض است پس اگر نفسی گوید که آفتاب در مرکز تقديس خويش لم یزل و لايزال ساطع ولامع است صحیح گفته \*\*\* ص 341 \*\*\* و لكن اگر بگوید در کرۀ ارض شبی نیست همواره آفتاب موجود این تصورمخالف حقیقت است و وهم صرف لهذا از يوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی لیل بود و ایّام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است ایّام افول مظاهر الهیّه ایّام هجران است هذا هوالحق المبين و عليك البها الابهی. ع ع"

و درلوح دیگر که بهمین مضمون است این است "هو الابهی ای یاران جمال مبارك حضرت بی­چون چون از افق لامكان بر اهل امکان اشراق فرمود هيكل انسان را عرش مقدس قرار داد و افق بشرّی را مطلع نور مبین فرمود و از این مطلع برعوالم وجود تجلی کرد فله الحمد و له الشكر والثناء على هذا الفضل العظيم چه که مطلعی مقدس­تر از این نه و مشرقی منورتر از این نیست لَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ملاحظه نمائید که ناس چقدر محجوبند که ظهور حق را در جبل طور و در حجر و مدر و شجر قائلند و در جمال مبارك که بجميع آثار و قوت و قدرت و عظمت و شئون ربوبیت ظاهر بود منکر و معرض و مستكبرند" الى آخر و لوح دیگر که مدلی بر این مفهوم است این است "هوالله‌ ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال الهی چون حی قیوم بجميع اسماء و صفات و كمالات و شئون بر ما كان و ما يكون تجلی فرمود و مطلع امکان را بانوار نَیّر الامكان متجلی نمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد نیسان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و نسیم صبا \*\*\* ص 342 \*\*\* بوزيد و ندای الهی بگوشهابرسید دلهابطپید و جانهابرهید رُخها برافروخت پرده­هابسوخت و روی یار مهربان جلوه نمود قلوب عاشقان شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گریان شد گلشن توحید تزئین یافت و گلزار تجرید آراسته گشت جشن فيوضات ترتیب یافت و بزم الست آماده شد سریر سلطنت الهیّه استقرار جست و الرحمن على العرش استوی محقق گشت پس اعظم تجلی جمال قدم در این بزم اتم در هيكل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق ‌اشراق نمود" الى آخراللوح و لوح دیگر که اشاره باین مفهوم است این است "هوالله‌ ای احیای الهی ای مظاهر الطاف و عنایات جمال ابهی آن نَیّر نورانی از افق تنزیه و تقديس در مطلع انسانی تجلی فرمود و آن دلبر پنهانی حجاب غیب را بدرید و در انجمن عالم جلوه نمود تا عاشقان جمال آن دلبر یكتا بلقا فائز شوند و تعالیم الهیّه جهان را از فم مقدس صادر گردد و ما بگوش جان بشنويم" الى آخر بيانه الاحلی باری الواح مقدّسه بدین مضمون از شماره بیرون است و در نزد اهل بها که بتائیدات الهیّه حجبات اوهام را دریدند و بسر منزل حقیقت و مقصود رسیدند مسلّم و مثبوت حال در این آیه مبارکه عباد خود را متذکر می‌دارد که از صعود من از عالم ناسوت غياب من حکمتی دیگر ملحوظ است و ما در افق ابهای خود شما را می­بینیم و نصرت می‌کنیم هر کس را که بنصرت امر من قیام کند بجنودی از ملاء اعلى و قبیله­ئی از ملائکه مقربین اما وعده تأئید ونصرت بناصرین امر خود  \*\*\* ص 343 \*\*\* نه تنها در این آیه مبارکه می‌فرماید بلکه در اکثری از الواح مقدّسه جمال مبارك و مركز ميثاق و ولی امرالله امر تبلیغ و نزول جُند تأئید فرموده­اند از آنجمله در این لوح مبارك می‌فرماید "قوله تقدس اقواله ثمّ اجتمعوا على نصرالله ارتفاع كلمة و لا تصبروا فی ذلك اقل من آن وهذا نصحى عليكم ان انتم من المقبلين ان الله قد كتب على نفسه بآن ينصر الّذين هم نصروا امره و كانوا من الناصرين" مفهوم بیان مبارك اینست که مجتمع گردید بر نصرت امر الهی و ارتفاع كلمه او و کمتر از دقیقه­ئی صبر و مسامحه نکنید و این است نصيحت من برشما اگر از مقبلين هستید البته خدابرخود حتم فرموده است که نصرت فرماید کسانی را که بر ؟؟ نصرت امرا و قیام می‌کنند و در لوح سیاح می‌فرماید "و انك انت یا على لاتحزن عمّا القيناك عن مصائب الّتی وردت على ظهورنا الاولى ثمّ الاخري فاشدّد ظهرك لنصرة امرالله و فم على الأمر بقوة واستقامة" مفهوم آیه شریفه چنین است ای علی تو محزون مباش از مصائبی که بر حضرت اعلى و بر جمال ابهی وارد آمده تو کمر را محکم ببند از برای نصرت امر الهی و قیام کن بر این امر قوت و استقامت" در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "بر خدمت امر قیام نما تا مخدوم عالم شوی ربّنا رحبش مشتعل شو تا محبوب آفاق گردی" و در لوح دیگر می‌فرماید "یا اسمی کلّ خلق لاجل خدمت حق خلق شده‌اند و حق لم یزل بخدا م ؟؟ امرش ناظر بوده و هست" و در الواح \*\*\* ص 344 \*\*\* مقدّسه حضرت عبدالبهاء که امر تبلیغ فرموده و بناصرین امر و ناشرین نفحات الهی وعده نزول جنود تأئید داده بحدّ و حصر نمی­آید و این عبده بچند فقره آن اشاره و اكتفا می­نمايد از آنجمله در لوحی که بافتخار محفل روحانی طهران است می‌فرماید قوله تعالی این معلوم و واضح است که اليوم تأئیدات غیبیه الهیّه شامل حال مبلغین است و اگر تبلیغ تاخیر افتد بکلی تأئید منقطع گردد زیرا مستحيل و محال است که بدون تبلیغ احیای الهی تأئید یابند" و درلوح دیگر می‌فرماید قول عزّ اسمه "بساط تبلیغ باید در جميع احيان ممدود گردد زیرا تأئید الهی موکول بر آن اگر نفسى بجان و دل در نهایت همّت کمر تبليغ امرالله بندد البته از تأئید ملكوت ابهی محروم نماند" و درلوح دیگر می‌فرماید قوله الاحلى والده "الّذی لااله الّا اله و اگر پشۀ ضعيفى اليوم به صفات سیا غیر متصف گردد و نداي ملكوت الهی نماید نسر طائر آسمانی شود و در باب فانی عقاب اوج رحمانی گردد و قطره موج دریا زند و ذره روشنائی آفتاب دهد لیک بهتر اینکه شرح و مفاد این آیه مبارکه را باین بیان ملیح حضرت ولیّ عزیز امرالله جلت عنايته بپایان بریم قوله شأنه "تبایغ امرالله و نشر نفحات الله و احترام شریعه الله و اعزاز دین الله و تنفيذ احكام كتاب الله از افضل و اشرف اعمال در این ایّام محسوب دقیقه اهمال جائز نه و مساهله و و مسامحه علّت تقهقر جامعه و ازدياد جرئت و جسارت فتنۀ غافله ظالمه گردد ترك اوطان و سير در مدن و قرى و حصر \*\*\* ص 345 \*\*\* افکار و اذکار و تقویت جامعه و بیان و اثبات حقائق امریّه و كشف اسرار الهیّه و اثبات لزومیّت شعائر دينيه و ترویج احکام سماويه با وجود انقلابات حالیه و مشاكل متنوعه و دسائس نفوس مغرضه و تهديدات شدید متمادیه اول فریضه پیروان امر حضرت احدیّت از رجال و نساء در جميع مراکز امریه از مدن و قرى در آن صنع جلیل است جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می‌فرماید و نفسه الحق سوف يزين‌الله دیباج كتاب الوجود بذکر احبائه الّذين حملوا لرزایا فی سبيله و سافروا فی البلاد باسمه و ذكره و يفتخر كلّ من فاز بلقائهم بين العباد و يستنيریذكائهم من فی البلاد بنص صریح اجر عظیم و ثواب جزيل از برای نفوسی مقدّر است که در بحبوحه بلايا در بلاد الله سیار گردند و با وجود تتابع رزایا مغروران و غافلان و بیهوشان را بحیات باقبه و شریعت سامیه ونعمت سرمدیه و اوامر و سنن الهیّه دعوت نمایند وآگاه سازند این است سجیۀ اهل بها و فریضه و الهان جمال کبریا.

**نطق شصت وهشتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا ملأ الارض تالله الحقّ قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السّآئغة بما اخذتها حلاوة بيان ربّکم المختار و انتم من الغافلين دعوا ما عندکم ثمّ طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع کذلک يأمرکم مالک الاختراع الّذى بحرکة قلمه قلّب العالمين هل تعرفون من \*\*\* ص 346 \*\*\* اىّ افق يناديکم ربکم الابهى و هل علمتم من اىّ قلم يأمرکم ربکم مالک الاسمآء لا و عمرى لو عرفتم لترکتم الدّنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذکم اهتزاز الکلمة على شأن يهتز منه العالم الاکبر و کيف هذا العالم الصغير کذلک هطلت من سمآء عنايتى امطار مکرمتى فضلاً من عندى لتکونوا من الشاکرين.

پاک کن از مغز و از بینی زکام تا که روح الله درآید در مشام

جمال قدم جلّ كبريائه در کلمات مكنونه می‌فرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لكن از فرقدان تا ارض فرقدان بلکه فرق بی‌منتها در میان ولله مثل الأعلى البته امثال فوق امثال است توضیح این مقام مثلی برای ایضاح مطلب واضحتر از این ممکن نیست چنانچه در تاثیرات اشراق شمس ظاهری دقت کنیم تجلی و اشراق آنرا بر جمیع ذرّات کائنات یکسان مشاهد می‌کنیم و دراضائه نور هیچ تفاوتی در بین موجودات نمی­گذارد و لکن در کائناتی که استضائه نور از آفتاب جهانتاب می‌نمایند تفاوت بسیار می‌بینیم همچنین در تجلی و اشراق شمس حقیقت بر آفاق قلوب و انفس بشریت یکسانست و لكن چون بر ریاض قلوب مستعده اشراق نماید گلهای عرفان و لاله­های ایقان اثبات می‌نماید و چون بر گلخن قلوب محتجبه بتابد جز خار و شکوک اعراض چیزی نمی­روید چنانچه در اشراق شمس محمدی از \*\*\* ص 347 \*\*\* افق حجاز در قرآن خبر می‌دهد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ از این قبیل آیات که حاکی از اختلاف احوال نفوس است بسیار است و همچنین در انجيل جلیل ملكوت الهی را ببرزگر و تخم افشان تشبیه فرموده که بعضی از تخمها نمی­روید و بعضی فاسد می‌شود و بعضی می­روید و می‌خشکد و بعضی که در زمین مستعد پاك ریخته می‌شود نشو و نما و ترقی می‌کند همچنین در الواح الهیّه در این ظهور اعظم این مضمون از قلم اعلی بسیار نازل گشته از آن جمله در لوحی می‌فرماید قوله جلّ ذكره و ثنائه "كنت قائماً و ناطقا بما كان روح الحيوان لاهل الامكان من الناس من سمع و سرع و منهم من اعرض و منهم من ارتكب ماناج به سكان الملكوت" و در لوح دیگر که بافتخار شهباز نامی نزول یافته می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "یا شهباز حق بلسان پارسی ملیح فرمود آمدم بعضی بانکار صرف ظاهر و برخی متوقف و جمعی باین کلمه ناطق خوش آمدی خوش آمدی ای مقصود ما رأی محبوب ما و بعد بامری آخر متوقفين و مقبلين را امتحان نمودیم انقلاب کلی مشاهده شد جهد نما تا در کتاب مبین مذکور آئی شیاطین در کمین و امر \*\*\* ص 348 \*\*\* بسیار عظيم لله ربّ العالمین" و در لوحی که بافتخار جمال بروجردی است می‌فرماید "قسم بامواج بحر معانی که از ابصار مستور است که احدی بر وصف این ظهور اعظم على ما هو عليه نبوده و نیست" و در لوح دیگر می‌فرماید "بنام دوست یکتا و محبوب یكتا یا آثمار سدره ندای مالک بریّه را از این برهه اصغاء نمائید این همان صحرائی است که ندای روح در آن مرتفع و نفحات حبيب در او متضوع در این بیداء اكثر از تبیین و مرسلین به لبيك اللهم لبيك ناطق بوده‌اند چه که ندائی که اليوم مرتفع است از قبل شنیده و اضغاء نموده‌اند و كلّ از حق لقای این یوم مبارك آمنع اقدس را سائل بودند اینست آن مقامی که مکمل طور از قبل بانی انّا الله ناطق و حالهم بهمان کلمه ناطق رغما للذین کفروا باباته واعرضوا عن الّذی بحركة اصبعه انشق الارض و انفطرت السماء و بارادة منه نفخ فی الصور والضعق من على الارض الّا من شاءالله ربك العليم الحكيم ابن عمران در این بیابان که طور عرفان در آن واقع ست چه مقدار تضرع و زاری نمود که شاید بلقای رحمن فائز شود و بالاخره اصغاء نمود آنچه را که تفصیل آن در کتب مذکور است" الی آخراللوح و در لوح دیگر قوله جلّ جلاله "اگر چه خطبه مبارکه طتنجیه که از افق سماء ولایت مطلقه اشراق نموده بلسان ابدع فارسی شرح شده چه که بیانات فارسی که باذن الهیّه از قلم حقیقی ظاهر گشته از اکثر معنی خطبه مذکور مستفاد می‌شود طوبی از برای نفوسیکه بابصار حديده در کلمات منزله نظر نمایند و تفکر کنند البته ابکار معارف الهیّه که درقصور كلمات \*\*\* ص 349 \*\*\* جامعه ربانيّه معتكفند بر مرآت قلوب آن نفوس تجلی نماید و آنچه مقصود است فائز گردند طوبى للناظرين طوبى للمتفرسين و هنيئا للفائزين" و مقصود آن حضرت روح ما سواء فداه از ذکر خطبه این کلمه مبارکه بوده که می‌فرماید "فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة على الطور و اینکلمه بمنزله قطب است بدور حولها وحى المكة و البيان و باين كلمه جميع اهل عالم را بظهور الله بشارت داده‌اند و اگر نفسی این مقامرا انکار نماید حق را انکار نموده در آن ایّام باطناً تكلم می‌فرمود وحال ظاهراً ناطق است و لكن اعين ضعیفه که برمد اوهام مبتلا گشته‌ ادراك ننماید و آذان غير واعيه باصغای کلمات مالک انام فائز نشود اليوم مكلم موسی ظاهر و بانی اناالله ناطق" و در ذکر این مقام بكميل ابن زیاد نخعی می‌فرماید "اطفالسراج فقد طلع الصبح یعنی چراغ وهم و سؤال را خاموش کن بتحقیق که صبح حقیقت طالع شد" و الی آخر اللح و در لوح دیگر می‌فرماید "قل يا اوليائی هذا يوم فيه یسمع من امواج هذا البحر ما سمع اذن الكليم فی طور العرفان والحبيب فی ليلة المعراج قل ان اغتنموا الفرصة فی ایّام الله و تمسكوا بما يبقى به ذکرکم فی القرون والاعصار " یعنی بگو ای دوستان این روزیست که گوش کلیم در آن ندای الهی را در طور معرفت شنید و این روزیست که گوش رسول‌الله ند‌ای الهی را در شب معراج استماع نمود فرصت را در ایّام الهی مغتنم شمارید و تمسک جوئید بآنچه پایدار می­ماند و ذکر \*\*\* ص 350 \*\*\* ذکر شما را در هر قرن و عصری چون بموجب بيانات صريحه الهیّه بر عظمت ظهور و فضل ایّام ظهور اطلاع حاصل شد عرض می‌کنم در این آیات مبارکه محور فضل و عنایت عباد خود را متذکر می‌دارد و می‌فرماید ای اهل عالم قسم بذات الهی که از سنگها چشمه‌های خوشگوار جاری شده چون حلاوت بیان الهی آنها را دریافته و حال آنکه شما بیخبر و غافليد واگذارید آنچه را در نزد خود دارید پس از آن پرواز کنید ببالهای انقطاع فوق این عالم چنین امر می‌کند شما را خداوند عالم که بحرکت قلم خود عالم را منقلب نمود آیا می­شناسید که از کدام افق پروردگار ابهای شما، شما را ندا می‌کند و آیا دانسته این که از کدامین قلم امر می‌کند بشما پروردگار شما که خداوند اسما حسنی است نه قسم بذات خودم اگر می­شناختبد دنیا را ترک می‌نمودید و چنان لذت و اهتزاز اینكلمه شما را می­گرفت که بحرکت می­آمد عالم کبیر تا چه رسد باین عالم صغیر این چنین باریده است از آسمان عنایت من بارانهای بخشش من فضلی است از نزد من برای آنکه از شکرگذاران باشید و اما عالم اکبر که در این آیه ذکر فرموده بموجب بیان صریح حضرت امیرالمونین در دیوان مبارك و موافق نص قاطع جمال مبارك جلّ بیانه در ظاهر عالم وجود است ولی در باطن مقصود انسان است اما بیان امیرالمونین اینست دوائک لنطوی *العالم للاكبر و انت الكتاب المبين وما* وما تبصر ودائك منك و ما تشعر اتزعم انك جر صغير و فيك انطوى العالم الاكبر و انت كتاب المبين \*\*\* ص 351 \*\*\* الذی باحرفه تظهر المضمر" مفهوم چنین است که می‌فرماید درد تو در تواست و حال آنکه نمی‌بینی و دوای تو نیز در تو است و ملتفت نیستی تو خود را جثه کوچکی می‌پنداری و حال آنکه عالم كبير در تو منطوی است توئی آنکتاب واضحی که بحروف آن نهانی‌ها آشکار می‌شود و مقصود آن حضرت تطبیق تکوین با تدوین است و تشریح آنرا به موضعی دیگر محول می­داریم و توفیق بیان آنرا از حق مسئلت می‌نمائیم و در لوحی از الواح الهيّه نیز باین مطلب اشاره شده است و آن اینست قوله جلّ بیانه‌ "ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهمات این آن ضایع منمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگا­هانی شمائید میاه جاریه که حيات كلّ متعلق بآنست و شمائيد احرف كتاب الهى" الى آخراللوح و این موضوع را باین لوح مبارك که در خصوص عالم كبير و صغير از قلم اعلى نزول یافته ختم می‌کنیم "هوالسامع البصير حضرت رحمانی انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگر چه بعضی او را عالم صغیر دانسته‌اند و لكن فی الحقيقه عالم اكبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود قلم اعلى دركل احيان بكمال روح و ریحان اولیای خود را ذکر نموده و متذکر داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع ننموده باستقامت تمام باسم قیوم از رحیق مختوم آشاميده انّه من اهل الفردوس فی کتاب الله ربّ العالمين انشاءالله حلاوت بیان رحمانرا  \*\*\* ص 352 \*\*\* بیایی و با ستقامت مانی انّه یحفظك و يقربك و يهدیک الى صراط المستقيم لا اله الّا هوالعليم الحكيم.

**نطق شصت و نهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

و اما الشجاع و الضرب تختلف احکامها باختلاف مقاديرهما و حکم الدّيان لکلّ مقدار ديةً معينة انّه لهو الحاکم العزيز المنيع لو نشآء نفصلها بالحقّ وعداً من عندنا انّه لهو الموفى العليم قد رقم عليکم الضيافة فى کل شهر مرّة واحدةً ولو بالمآء اِنَّ الله اراد ان يؤلّف بين القلوب ولو باسباب السموات و الارضين ايّاکم ان تفرّقکم شئونات النفس و الهوى کونوا کالاصابع فى اليد والارکان للبدن کذلک يعظکم قلم الوحى ان انتم من الموقنين فانظروا فى رحمة الله و الطافه انّه يأمرکم بما ينفعکم بعد اذ کان غنياً عن العالمين لن تضرّنا سيّئاتکم کما لا تنفعنا حسناتکم انما ندعوکم لوجه الله يشهد بذلک کلّ عالم بصيرٍ.

در آیه مبارکه اول که راجع باحكام دیات است از شرح و بیان آن معذوریم زیرا احکام آن باختلافی مقدار زخم یا ضرب تفاوت می‌کند وتعيين دیه هر یک بابیت‌العدل اعظم است و آیه دوم امر بضيافت است که حضرت اعلی روح ما سواء فداه در کتاب مستطاب بیان می‌فرماید بر هر مومنی فرضست که هر نوزده روز یکمرتبه عدۀ از مومنین را ضيافت کند اگر چه باب خالص باشد و جمالقدم جلّ اسمه الاعظم نیز در کتاب \*\*\* ص 253 \*\*\* مستطاب اقدس امر می‌فرماید امّا نه بر سبيل وجوب و حتم چنانچه زبن المقربين سؤال کرده که آیا این حکم واجب است یا مستحب و جواب از قلم اعلى نزول یافته وعبادت سؤال و جواب اینست رقم عليكم الضيافة واجب است یا نه جواب نه اما در این ایّام ضیافت نوزده روزه بترتیبی که معمول است محفل مقدس ملی امریکا تنظیم نموده و بتصویب حضرت ولیّ امرالله جلّ تناءوه رسیده است و حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الابهی در لوحی اجتماع احباب را بر حسب حكمت بعدد اسم اعظم محصور می‌فرماید و آنلوح مبارك بافتخار مرحوم ابن اصدق است قوله جلّ اسمه "هوالابهی ای عاشقان روی حق دوستان را محفلی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذکر حق و تلاوت و ترتیل آیات و آثار جمال مبارك روحی لاحبائه الفداء مشغول و مألوف کردند و انوار ملكوت ابهی و پرتو افق اعلى بر آن مجامع نوراء بتابد و اینمحافل مشارق اذکار است که بقلم اعلى تعيين و مقرّر گردیده است که باید در جميع مدن و قری تاسیس شود وچون تقرر یابد مجامع خصوصی منسوخ شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد مؤسس نه چه که سبب هیجان اشرار و فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عد د نفوس حاضره مطابق عدد اسم اعظم است اگر تاسیس گردد لابأس فية و مقصد از این آن است که در این محافل جمع کثیر حاضر نگردد که بادی جزع و فزع و شیون جُهلا گردد و این مجامع روحانی \*\*\* ص 354 \*\*\*در نهایت تنزیه و تقدير ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام گردد و جمال قدم نظر بحکمت امری فرمودند که دو بلاد حال بیش ازعدد اسم اعظم احباء در جائی اجتماع ننمایند موافق حکمت است مقصود این است که در شریعت الهیّه محل عباد‌ت و مجمع‌تلاوت عمومی مشرقا لاذکار است و بسرو او ناسخ جميع مجامع و محافل عبادتیه ولی محافل معارف و مجامع خیریه و مجالس سوریه و محافلى نافعه نیز جائز بلکه لازم و واجب" الی اخرا للوح و در لوح دیگر که اجتماع احباب را نوزده در نوزده می‌فرماید "این است قوله تعالی درخصوص اجتماع احباب نوزده در نوزده این ایّام موافق" الى آخراللوح و همچنین در الواح الهیّه مکرر جمال مبارک تصریح فرموده‌اند که اجتماع احباء در یک محفل بیش از نه نفر جایز نیست مقصود این است که در هر حال رعایت مقتضیات زمان و مکان را لازم دانند تا وقتیکه موانع اجتماع مرتفع گردد اما حكمت انعقاد محافل ضیافت از عوق بیان مبارک معلوم و واضح است که مقصد حصول الفت و محبت و اتحاد و دفع کدورت و نفاق و اختلاف است چنانچه از مفاد و مفهوم آیات مبارکه مبرهن و معلوم و واضح است که می‌فرماید مرقوم شده است بر شما ضیافت در هر ماهی یکمرتبه ا گر چه باب باشد خدا خواسته است که الفت دهد در میان دلها اگر چه بوسیله اسباب آسمانها و زمینها باشد مبادا متفرق کند شما را شئونات نفس و هوا باشید مانند انگشتان در دست و اعضاء و جوارح برای بدن چنین موعظه و نصیحت می‌کند شما را قلم \*\*\* ص 355 \*\*\* وحی اگر از اهل یقین باشید پس نگاه کنید در رحمت و الطاف الهی امر می‌فرماید شما را بآنچه بشما سود می‌رساند بعد از آنکه از اهل عالم بی‌نیاز است هرگر گناهان شما ضرری بما نمی‌رساند جز این نیست که ما برای رضای خدا شما را دعوت می‌کنیم و برای این گفتار شهادت می­دهد هر دانشمند بینائی و بر هر متتبع خبيری پوشیده نیست که در باره اتحاد و الفت الواح مقدّسه جمال مبارك و مركز میثاق و ولىّ امرلله جلّ ذکرهم وثنائه‌هم باحصا وشماره نمی‌آید و این عبد بچند فقره از این اشاره و اکتفا می‌نماید تا قطره نشان دریا و ذره دلیل آفتاب جهانتاب گردد جمالقدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید قوله جلّ جلاله "باید در جميع احبان در اتحاد و اتفاق سعی بلیغ نمائید تا آفاق باشراقات انواآفتاب اتفاق منوّر گردد و كلّ نفس واحده مشاهده شوند از قبل و بعد باین کلمه عليا نطق القوة والقدرته فی الاتحاد والرفعة والعظة فی الاتفاق" الى اخرا للوح و درلوح دیگر می‌فرماید قول جلّ جلاله بگو اثمار سدره اتحاد را از دست مدھید اگر مطلع شوید بجان در طلبش کوشش نمائید باید نفوش مطمئنه اوليه کمال محبت و شفقت را بسائرين مبذول دارند و سائرین باید از ایشان بشنوند والله بمحبت اعلی قیام نمایند تا احزاب مختلف عالم عرف اتحاد استشمام کنند لعمری یا اسمی این از اس امر و جرثوم حكمت الهی بوده و هست باید بشأنی بمحبت قيام نمایند که سبب توجه وجوه و اقبال قلوب گردد" الى آخراللوح ودرلوح دیگر قوله عزّ قوله "یا اسمی امروز جميع همّت باید در اتحاد \*\*\* ص 356 \*\*\* احباب معرف شود که شاید این امر اعم از قوه بفعل‌ آید و سبب علّت ظهور عنایت الله شود" الى آخراللوح و در لوح دیگر قوله عزّ اسمه "دين الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء منیّت مالك قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا علّت اختلاف و نفاق مكنيد سبب اعظم و علّت کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت اُمَم و اطمنان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی است سبب اعظم از برای این عطيه كبری کاس زندگانی بخشد و حیات باقبه عطا فرماید ونعمت سرمدیه مبذول دارد" و در یکی از مناجاتهای مبارك است "تعالى الطافه فوعزّته یا محبوبی لو تعذنبی فی كلّ حين ببلاغ جديد لاحب عند بان یحدث بين أحبائك مايكدر به قلوبهم و يتفرق به اجتماعهم لانك ما بعثتنی الّا لاتحادهم على امراءالذی لا يقوم معه ظق سمائك و ارضلك و اعراضهم عمّا سواک اقبالهم الى افق عزّ كبريائک و توجهم الى شطر رضائك بعئی قسم بعزّت تو ای محبوب من اگر در هر دقیقه مرا بعذاب تازه و بلای جدیدی گرفتار سازی البته نزد من محبوب­تر است از آنکه ما بین دوستانت کدورتی واقع شود که دلهای ایشان محزون گردد و جمعیت ایشان متفرق شود زیرا مرا مبعوث نفرمودی مگر برای اتحادشان بر امر تو که مقاومت نمی‌کند با آن خلق آسمان و زمین تو و مرا مبعوث ننمودی مگر برای اینکه بندگانت از غیر اعراض کنند و بافق عزّت و بزرگواری تو اقبال نمایند و بشطر رضای تو متوجه شوند" برای احبای الهی مفاد این آیات درمحاسن و فوائد \*\*\* ص 357 \*\*\* اتحاد ومقاصد و صراحت اختلاف کفایت است اما از الواح مقدّسه مرکز میثاق بقسمتی ازاین لوح مبارک اكتفا می­کنیم قوله عزّ بیانه "ای یاران عبدالبهاء شما را به ملاحت و مباحت جمال ابهی قسم می­دهم که مانند نجوم ثریا مجتمع و موتلف گردید و سبب اتحاد و یگانگی عالمیان را بنیاد خلاف براندازید و بنيان ايتلاف بلند سازید و بذل محبت الهیّه درآویزید و ساحت قلب را از مغایرت و مخالفت بپردازید تا محل اشراق شمس حقیقت گردد و نور موهبت بدرخشد هر یک خادم یکدیگر شوید و هر کدام در ره دیگری جانفشانی نمائید جان و مال را از یکدیگر دریغ مدارید تا یرایح عطا از ملکوت ابهی رسد و منشور سرو روحبور از ملاء اعلى صادر‌ گردد وحضرت ولی امرالله جلّ ثناوه می‌فرماید قوله الاحلى مقصود از شهادت حضرت اعلی و نفی و زندانی و اسارت جمال ابهی و سفك دم شهدا و متاعب و بلایای لاتحصای حضرت عبد­البهاء تاسیس سلطنتی جدید و نام و شهرتی تازه و ترویج طریقت و مذهبی مخصوص نبوده بلکه مقصود حصول اقدم آمال پیشینیانست یعنی اخوت نوع بشر اگر اخوت حقیقی باحسنها و اجملها و اکملها در بين احباء تحقق نیابد تاسیس وحدت عالم انسانی چگونه ممکن مناسب آنکه این صحبت را باین مناجات که از کلك میثاق نزول یافته خاتمه دهيم.

"هوالله الهی الهی ایّدالاحباء على الحب والولاء مع كلّ الملل والاقوام الّتی على الثری واجعلهم آیات الهدی و آیات رحمتك \*\*\* ص 358 \*\*\* بين الورى و مصابيح الفضل و الجود و اشجار حديقة الوجود ربّ نور وجوههم بانوار التوجه اليك و زين قلوبهم بالتوكل عليك و ‌ایّدهم على الركوع والسجود بین یدیک حتی یرتلوا آيات التوحيد فی محافل الهدی و يرتفع ضجيجهم بالتهليل والتكبير الى الملاءالاعلى انك انت القوى القدير".

با این آیات بیّنات و الواح مقدّسه مرکز میثاق و حضرت غصن ممتاز ولیّ امرالله تكليف احباء در محبت و الفت و اتحاد معلوم است که باید چگونه باشد تا چه کند همّت والای ما امیدواریم باین مقام ارجمند مؤید گردیم.

**نطق هفتادم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

اذا ارسلتم الجوارح الى الصيد اذکروا الله اذاً يحلّ ما امسکن لکم ولو تجدونه ميتاً انّه لهو العليم الخبير ايّاکم ان تسرفوا فى ذلک کونوا على صراط العدل و الانصاف فى کلّ الامور کذلک يأمرکم مطلع الظهّور ان انتم من العارفين.

بر ارباب اطلاع معلوم است که فنّ صیادی از فنون قديمه متداوله است و همیشه اوقات در بین بشر معمول و متداول و ممدوح بوده و در شرایع و ادیان نیز ممنوع نبوده و در کتب سماویه بر اباحه آن تصریح شده در تورات حکایت عيسو و يعقوب مفصل و مشروح است که حضرت اسحق به فرزند خود عیسو امر فرمود بشکار رود و صیدی نماید و طعامی ترتیب دهد تا اسحق او را برکت دهد یعنی مرکز عهد خود نماید و همچنین \*\*\* ص 359 \*\*\* حکایت پسران یعقوب که ببهانه شکار از آن حضرت درخواست کردند که يوسف را اجازه دهد تا او را بهمراه خود بشکار برند چنانچه در سوره یوسف است قوله تعالى قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ مفاد آیه مبارکه اینست که چرا از ما اطمینان ندارد بر يوسف و حال آنکه ما خیرخواه او هستیم فردا یوسف را بهمراه ما روانه کن تا بگردش و شکار برویم و البته همه ما حافظ و نگهبان او خواهیم بود و حضرت اسمعیل نیز شوق مفرطی بشکار داشته و همه روزه بشکار میرفته چنانچه دو مرتبه حضرت خلیل برای دیدن اسمعیل از شام ببیابان مكّه آمد و هر دو دفعه اسمعيل بشكار رفته و ابراهیم او را ندیده مراجعه فرمود و شرح آن برسبیل اختصار اینست که هاجر مادر اسمعیل كنيز ساره بود که فرعون مصر باو بخشیده بود و چون ساره از حدّ توالد و تناسل گذشته بود و ابراهیم نیز اولاد نداشت حضرت ساره کنیز خود هاجر را بآن حضرت بخشید و از هاجر اسمعیل متولّد شد پس از چندی باراده الهی ساره نیز حامله شد و حضرت اسحق از او بوجود آمد چون ساره دارای اولاد شد دیگر راضی‌نشد که هاجر و اسماعیل در نزد او باشند بابراهیم گفت باید هاجر و اسماعیل را بمحل بعيدی ببری که من آنانرا نبینم و از تو نیز دور باشند که دیدن تو آناترا آسان نباشد فقط سالی یکمرتبه حق داری که اسمعیل را ببینی آنهم سواره و حق نداری پیاده شوی و در منزل هاجر توقف كنی لذا بخواهیش ساره حضرت خلیل اسمعيل را بزمین مکّه آورد و در بیابان اعراب مستعریه ساکن بودند و سالی یک مرتبه ابراهيم بدیدن اسمعیل میآمد و پیاده نمی‌شد و فرزند خود را می‌دید و مراجعه می‌فرمود و چون اسمعیل به سن رشد رسید از قبیله اعراب ازدواج نمود و چون موعد آمدن ابراهیم رسید و آن حضرت آمد اسمعيل بشكار رفته بود از عروس خود سراغ اسمعیل را گرفت عرض کرد بشکار رفته آنحضرت را بجا نیاورد حضرت ابراهیم فرمود چون اسمعیل از شکار برگردد باو بگو مرد پیری برای دیدن تو آمده بود چون نبودی مراجعت کرد و با اسمعیل بگو آنمرد پیر کفت که آستانه خانه­ات خوب نیست آنرا تغییر بده چون اسمعیل آمد زنش پیام ابراهیم را باو رسانید اسمعیل گفت ای بی‌سعادت آن پدرم بود و چون او را احترام نکردی بکنایه بمن امر فرموده است که تُرا طلاق دهم و زنی دیگر اختیار کنم پس اسمعیل آن زن را طلاق گفته و دیگری را گرفت سال دیگر که حضرت خلیل آمد باز اسمعيل بشكار رفته بود سراغ اسمعیل را گرفت عروسش عرض کرد بشکار رفته آنحضرت خواست مراجعه فرمایید عروسش با کمال ادب عرض کرد پیاده شوید استراحت فرمائید اسمعیل خواهد آمد آنحضرت فرمود از پیاده شدن معذورم عروسش عرض کرد پس آنقدر توقف فرمائید تا پای مبارك و گیسوان شما را شستشو دهم آنحضرت یکپای خود را از رکاب خالی کرده بر سنگی گذارد که امروزه بمقام ابراهیم معروف است \*\*\* ص 361 \*\*\* و عروس نصف گیسوان و یكپای او را شست و بعد پای دیگر خود را بر آن سنگ گذارد و آن زن نصف گیسوان و پای دیگر آن حضرت را شست و هنگام مراجعت فرمود اسمعيل آمد با او بگو مرد پیری برای دیدنت آمده بود چون نبودی مراجعت نمود پس فرمود که بگویم این آستانه خانهات خوبست مبادا تغییر دهی و چون اسمعیل از شکار بر گشت عيال پیام آنحضرت را بشوهر رسانید اسمعیل فرمود آن پدر بزرگوار من بود و چون تو احترام او را منظور داشتی از تو راضی شده و بکنایه سفارش تو را نموده که من دیگری را بر تو اختیار نکنم و همچنین همزه سید الشهدا عموی نامدار حضرت خاتم الانبياء اشتیاقی تمام بشکار داشت و برسول اکرم مومن نشده بود تا آنکه روزی ابوجهل با جمعی از مردانش در قبرستان مکّه با رسول خدا مصادف شدند ابوجهل عبا را از اندام مبارک آن حضرت برداشت و بگردن آنحضرت انداخت و بندری تابید که نزديك شد روح مقدسش از بدن مفارقت کند و بیتاب شده بر زمین افتاد آن ظالمان از اطراف آن مظلوم را سنگباران کردند و آنحضرت در زیر سنگها بیتاب افتاده بود در آن اثناء حمزه از شکار برمی‌گشت شخصی باو گفت پسر برادرت محمد را ابوجهل با مریدانش سنگباران نمودند و در قبرستان مكه افتاده است حمزه غضبناك شده بسراغ آنحضرت روانه قبرستان شد در بین راه بابوجهل رسید کمانی را که در دست داشت بشدت بر سر ابوجهل زد و فرمود آخر از پسر برادر من چه میخواهی \*\*\* ص 362 \*\*\* ابوجهل عرض کرد مگر تو هم بمحمد ایمان آورده‌ئی فرمود بلی و از آن ببعد روز بروز بر ایمان و ایقانش افزود تا در جنگ اُحُد جان عزیز خود را فدای آنحضرت نمود چنانچه در ا خبار و تواریخ مذکور و مستور است و در قرآن شرف نیز آیاتی بر اباحه صید نزل يافته چنانچه در سوره مبارکه مائده می‌فرماید أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا إلى آخر یعنی بر ما حلال است صید دریا و خوردن آن برای شما و مسافرین و لكن مادامیکه محرم هستید صید در حرم برای شما حرامست ولی در اوقات دیگر صید دریا و بیابان برشما مباح و حلال است مقصود اینست که در هیچ شریعتی صید ممنوع نبوده و در این امر مبارک نیز ممنوع نیست حتی خود جمال مبارك در اوائل ایّام گاهی برای صید تشریف می‌برده­اند و در اوراق سابقه صریح بیان مبارک را نگاشتیم دیگر در این مقام تکرار نمی‌کنیم و همچنین حضرت عبدالبهاء جلّ ذكره الاعلى درا وائل ايام شباب بگردش و شکار مایل بودند و در دارالسلام بغداد در اسب سواری از جمیع فوارس ممتاز و مشهور بودند چنانچه از بیانات مبارکه حضرت ورقه عليا و خود مركز میثاق مفهوم می‌شود حضرت ورقه عليا می‌فرماید برادرم از کودکی خارق العاده بود و ابداً ببازی و سایر مشغولیات اطفال توجهی نداشت بمدرسه نمیرفت تحصیل هم نمی­کرد سواری را بهتر از همه چیز دوست می­داشت و در این فنّ شهرتی بسزا داشت و درکتاب \*\*\* ص 363 \*\*\* عبدالبهاء والبهائیه در شرح حيات مرکز میثاق بقلم نویسنده معروف سليم قبعین است می­نویسد و لمّا سئل هل طلب تسليّة اجاب ركبت الخيل فی بغداد و كان عزمی الاصطيار فجمعتنی النطروف على جماعة من الصيّاد يزوا لمّا راتیهم يقتلون الطيور والحيوانات انتبهت الى ان ذلك حرام و خطر بذهنی ان انتض ارواح العباد لتقریبها إلى الله اولى من اقتناص الحيوان على ذلك صمت و هذا اوّل و آخر تجارتی فی الصيد و هذا ما اخبرک به آن نفسی وهو انّی ابحث عن الارواح لارشادها إلى الصراط المستقيم. این بود عبارتی که از بیان حضرت عبدالبهاء نقل کرده ترجمه این عبارت اینست که از مركز میثاق پرسیدند که در جوانی به چه چیز مایل و تسلی خاطر داشتی جواب فرمودند اسب سواری می­کردم و مقصودم شکار بود تا گردش ایّام مرا با جمعی از شکارچی‌ها جمع نمود و چون دیدم آن شکارچیان حیوانات و طيور را می‌کشتند آگاه شدم که این کار خوب نیست و بخاطرم خطور کرد که بشکار ارواح خلق اشتغال و رزم این بهترین وسیله است برای تقرّب بخدا تا شکار حیوان و بر این تصمیم گرفتم این بود آغاز و انجام تجارت من در صيد و شکار و این است شرح حال من بتو می‌گویم و آن اینست که گفتگوی من از ارواح است براه راست خلاصه در این امر صید ممنوع نیست و محبوب و ممدوح نیز نیست و نباید فنّ صیادی را شغل دائمی اختیار کرد چون ممنوع نبود لذا حكمش از قلم اعلی در کتاب مستطاب اقدس نازل گشت \*\*\* ص 364 \*\*\* و مفاد آیه مبارکه اینست هر گاه حیوانات شکار بفرستید ذکر خدا را بر زبان رانید در آن حال هر چه گرفتند و نگاه داشتند اگرچه اگر درجنگی آنها بمیرند تا رسیدن شما برای شما حلالند ولی مبادا در این کار اسراف کنید همیشه بر طریقه عدالت و انصاف باشید درجمیع امور و در دیانت اسلام نیز حکم چنین بود تفاوتی که حكم شکار در اسلام با این امر دارد اینست که در زمان رسول‌الله آلت صید تیر و کمان بوده و این زمان آلت شکار تفنگ است و علمای اسلام گفته‌اند صید از گلوله بمیرد اگرچه ذکر خدا كشته باشند حرام است ولی اگر تیر و کمان مرده باشد حلالست ولی حضرت بهاءالله جلّ احسانه می‌فرماید فرقی فیمابین تیر کمان یا تفنگ نیست چنانچه حضرت زین‌المقربین از مصدر امر سؤال نموده و جواب از لسان عظمت نازل گشته و اینست عبارت سؤال و جواب: سؤال از صید، جواب قوله تعالى "اذا ارسلت الجرار الخ اقسام دیگر هم در آن داخلست چون تفنگ و تیر و غیر از هر نوع الّتی که بآن صید می‌کنند و لكن اگر بادام صید شود و تا وصول بآن مرده باشد حرام است" خلاصه در این امر مبارك حكم آن از قلم اعلى نازل شده لذا ممنوع نیست و چندان ممدوح و مطلوب هم نیست چنانچه مکرر از مرکز میثاق سؤال شده و جواب نازل گشته و در این مقام بقسمتی از لوح مبارک درجواب دکتر فیشز آلمانی اکتفا می‌کنیم چون دكتر مزبور سؤال از خوردن گوشت و جواز یا عدم جواز آن \*\*\* ص 365 \*\*\* نموده و در لوح اوّل می‌فرماید "گوشت غذای طبیعی انسان نیست وانسان دندان گوشت خوری ندارد" مجدد در عریضه دیگر از چهار دندان انیاب سؤال کرده که شبیه بدندان حیوانات گوشت خوار است لذادر جواب او این بیان فصیح از لسان ملیح دلبر عهد و پیمان نازل گشته قوله عزّ ببیانه "در خصوص چهار دندان انسان مرقوم نموده بودند که دو در فک اعلى و دودر فك اسفل گوشت خوار هستند بدآنکه آن چهار دندان بجهت خودردن گوشت خلق نشده ولی می‌توان گوشت با آن خورد والّا دندانهای انسان بتمامه بجهت تناول فواكه و حبوب و گیاه آست آن چهار دندان بجهت بعضی چیزهای سخت مانند بادام و غیره هست چه که بجهت شکستن آن دندانهای انیاب لازم ولی گوشت خوردن حرام نیست بلکه مقصود اینست که انسان می­تواند بدون گوشت زندگانی نماید و قوت و توانائی جوید گوشت قوت دارد و خلاصه گیاه و حبوب و اثمار است لهذادر اوقات لزوم بجهت مریضها و بجهت قوت بنیه ضعفا موافق است این است که عنداللزوم در خوردنش در شریعت الهی هیچ مانع نه لهذا اگر بنیه آنجناب ضعیف است وتناول گوشت مفید میل بفرمائید" الی آخر بیانه جلّ بیانه. و در لوح دیگر که حاضرندارم تا عبارت مبارک را مرقوم دارم لذا مفاد بیان مبارک را عرض می‌کنم و آن اینست گرچه بصریح بیان حضرت اعلی چون گوشت داخل اعضای انسان گردد بجنت خود وارد شده ولی باز \*\*\* ص 366 \*\*\* مروت اقتضا نمی‌کند که انسان جانداری را بیجان نماید و شاید زمانی می‌آید که خوردن گوشت متروک شود و در آخر لوح اوّل که بافتخار دکتر فیشز است نیز می‌فرماید قوله تعالى "و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند که بحبوبات و فواکه و روغنها و مغزها مانند پسته و بادام قناعت کند البته بهتر وخوشتر و علی البهاء الابهی ع ع"

**نطق هفتاد و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

انّ الله قد امرکم بالمودة فى ذوى القربى و ما قدر لهم حقاً فى اموال النّاس من انّه لهو الغنى عن العالمين احرق بيتاً متعمداً فاحر قوه و من قتل نفساً عامداً فاقتلوه خذوا سنن الله بايادى القدرة و الاقتدار ثمّ اترکوا سنن الجاهلين و ان تحکموا لهما حبساً ابدياً لا بأس عليکم فى الکتاب انّه لهو الحاکم على ما يريد.

دراین سه آیه مبارکه سه حکم محکم ازقلم قدم نازل اوّل امر بمحبت و مودت و احترام فروع سدره تقدیس است و در الواح سائره نیز در این خصوص تأکید وتصریح شده حتی در کتا ب عهد که وصیّت می‌فرماید عباد خود را و همچنین در زیارت نامه اغصان و افنان و ارراق را مورد صلوت و رحمت منوّر فرموده است و این مطلب بر مستظلين در ظلّ شجره مبارکه واضحست که مادامیکه اغصان و افنان و اوراق و اثمار از شجر انفصال نیابد از شجر محسوب و شایان تمجید و تقدير است و چون از شجره منفصل گشت از شجره محسوب نیست و بصريح بیان مبارك اغصان \*\*\* ص 367 \*\*\* **یابسد** لايق مطبخ و نار است همچنین است حال منتسبين و ذوى القربای مظهر امر الهی مادامیکه تمسك بامر و عهد الهی دارند مستحق هرگونه توقیر و احترامند چنانچه در ا لواح الهیّه و مرکز سيئات و توقیعات مباركه ولی امرالله بتكرار تدین و تخصيص شده از آنجمله در لوحی که حضرت ورقا از ساحت قدس الهی سؤال کرده و جواب از لسان عظمت نازل شده قوله جلت عظمته "و اینکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند تاحال آنچه ذكر افنان از قلم اعلى جاری شد مقصود نفوس منتسبه بنقطه اولی بوده چه که در این ظهوركل را بافق اعلی دعوت نمودیم ببحر اعظم هدایت کردیم در اول ایّام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در ان مناجات توفيق ايمان و عرفان از برای ایشان مقدّر انشاءالله بما اراده الله عامل باشند و بدین امر اعظم اعظم ثابت و راسخ طوبى لهم بما سميناهم بهذا الاسم الّذی تضوعت منه رائحة الرحمن فی الامکان و ایشان را باین سدره نسبت داده‌ایم فضلا من لدنا عليهم فاسئل الله بان یحفظهم عن اشارات القوم و شُبهات العالم و فضلنا بعضهم على بعض کتاب ما اطلح به الاالله رب العالمین رسوف بظهرما قدر لهم من لدن مقتدر خبیر و نفوسی که حال بسدره منتسبند ذوی‌القربی دركتاب اسماء مذكور اگر بما اراد الله عامل باشند طوبى لهم بما اقبلوا و فازو اولهم ان يسئلوالله بان یحفظکم و یوفیقهم على الاستقامه علی ما هم عليه امروز روزی است که جميح نفوس \*\*\* ص 368 \*\*\* باید جهد نمایند تا بكلمه رضا از نزد مالك اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان، اغصان موجوده و لکن در رتبه اوليه غضنین اعلمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار اوراق شمرده می­شوند در اموال ناس از برای اغصان حقی نبوده ونيست" الى آخر و در مناجاتیکه ذكر افنان از قلم اعلى نازل شده دلیل بر علوشان و مقام ایشانست یکی این مناجاتست "بسمه الباقی بعد فناء الاشياء سبحانك اللهم یاالهی انت تعلّم بآن السماء تحب انجمها و اشراقها من افاقها و الرضوان اوراده و خریرمائه و حدیرورقائه که اسئلك يا خالق الاشياء والمربين على الاسماء بآن تجعل افنانه متمايلة من هبوب ارباح فضلك فی ایّامک و متحركة باذنک و امضائک ای ربّ لاتمنع حروقات كتابك من الكلمة الّتی جعلتها ام زبرك و الواحك و مصدر شئونات الوهيتك و اقتدارك و بها فصلت بين خلقک بریتک ای ربّ اجذب افنان سدرة فردانیتک ببدائع الحانك ثمّ اشربها ارحیق عطائك الّذی فك ختمه باصبع اقتدارك لتقوم على ذكرك و ثنائك و تطوف حول امرك فی کل عالم من عوالمك انك انت الّذی تفعل بسلطانك ما تشاء و تحكم بقدرتك ما تريد لا يمنعك شيئ عن شيئ ولا يشغلك شأن عن شأن لااله الاانت القادر العالم العزیز الکریم" نفوسی که در فنون فصاحت و بلاغت و عروض و منطق و معانی و بیان بصیر و خبيرند بر فصاحت و ملاحت و بلاغت بیان و علو مضامین و حلاوت و رقّت تشبیه و استعلوات مليحه این مناجات ملتفت می‌شوند و التذاذ حاصل می‌کنند این عبد با قلم شکسته و زیان بسته خود در شرح و بیان آن \*\*\* ص 369 \*\*\* چگونه زبان گشاید و زمام قلم را رها کند فهم و ادراك مضامین آیات مبارکه را بصاحبان ذوق سليم و فهم مستقیم وا می­گذارم همینقدر بفضل و عنایت جمال مبارك نسبت بافنان اشاره می‌کنم که می‌فرماید "الهی تو اگاهی که آسمان ستارگان خود را دوست می‌دارد و بوستان گلهای خود را دوست میدارد باغ صوت جریان آب و نغمه مرغ خوش الحان خود را دوست می‌دارد" از این کلمات بديعه می‌توان مقدار عنایات خاصه حق را نسبت بافنان استنباط نمود و درلوح مبارك عهد می‌فرماید قوله تعالى "احترام و ملاحظه اغصان بر كلّ لانّهم لاعزاز امر و ارتقاع کلمه و این حكم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور طوبى لمن فاز بما امر بمن لدن آمر قدیم همچنین احترام و آلاله و افنان و منتسبين" الى آخر و در پایان زیارت نامه مبارکه می‌فرماید قوله تعالی "شأنه صل اللهم يا الهی على السدرة و اوراقها و اغصانه و افنانها و اصول و فروعها بدوام اسمائك الحسنى و صفاتك العليا ثمّ احفظیها من شرالمعتدين و جنود الظالمين انك انت المقتدر القدير" ملاحظه فرمائید که فضل و عنایت الهی درباره اغصان افنان تا چه حدی است که حتی در زیارت ایشان را از خود منفعك و منفصل می‌فرماید "اگر مقام و شئون خود را محفوظ دارند دارای چه رتبه و مقامی‌هستند" و از اینگونه الواح و آیات بحدّ و حصر نیابد چنانچه در لوح عالم خطاب بافنان است که می‌فرماید "امروز روز شما و هزار لوح گواه شماست" بلی چیزی که هست بر ای افنان \*\*\* ص 370 \*\*\* و اغصان حلی در مال مردم مقدّر مقرّر نشده است زیرا عموم خلق مكلف بکسب و صنعت و شغلند ولی در شریعت مطهره رسول‌الله البته بموجب آیه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ خمس برای ذراری و اولاد خود مقرّر فرموده ولی در این امر مبارک حقی برای اغصان و افنان و ذوی‌القربی تعیین نفرموده این است که در این آیه و الواح مقدّسه دیگر حتی درکتاب عهد تصریح و تنصیص شده درکتاب عهد می‌فرماید قوله عزّ قوله "محبت اغصان بر كلّ لازم و لكن ما قدر الله لهم حقا فی اموال الناس يا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصيكم بتقوى الله و بمعروف و بما ينبغی و بما ترتفع به مقاماتكم" الى آخر و این نیز یکی از مزایای این شریعت مقدّسه است بر شرایع دیگر که بر ارباب بصیرت واضح و مبرهن است ولی محض فضل و رحمت و حصول برکت و تطهیر اموال حقوق الله مقدّر و مقرّر شده است که در مصارف لازمه امر مصروف گردد چنانچه در مقام خود بیان خواهد شد و در این مقام بذکر قسمتی از بیان مبارک مرکز میثاق در الواح وصايا اكتفا می‌کنم قوله جلّ بیانه ‌"ای یاران عبدالبهاء محض الطاف بی‌پایان حضرت یزدان بتعيين حقوق الله بر عباد خویش منّت گذاشت والّا حق بندگان‌اش مستغنی از کائنات بوده والله غنی العالمين اما مفروض حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جمیع شئون گردد و حقوق الله \*\*\* ص 371 \*\*\* راجع بولی امرالله است تا در نشر نجات الله و ارتفاع كلمة الله و اعمال خیریه و منافع عمومیه صرف گردد" چون این آیه مبارکه به ذکر اغصان و افنان و ذوی‌القربی برگذار شد باین مناجات مبارک ختم می‌کنیم "هو الاقدس سبحانك يا الهی اسئلک بجمال القدم و الاسم‌الاعظم بآن تحفظ الّذين اختصصتهم بنفسك و جعلتهم أوراق هذالسورة الّتی ارتفعت بامرك ارحم یا الهی صغیر و كبير هم بفضلك و احسانك ثمّ اجعلهم من الّذين اقرّوا بفردانیتک و اعترفوا بما نزل فی الواح امرک، انك انت المقتدر على ما تشاء و انک انت العليم الحكيم" و اما دو آیه مبارکه دیگر یکی اگر کسی خانه کسی را عمداً آتش زند مجازانش اینست که در عوض خانه او را بسوزانند چه اگر مجازات اعمال نباشد بر شرارت اشرار بیفزاید و از مظلومین آسایش و راحت مسلوب گردد در شریعت مطهره اسلام شخص محارب محکوم باعدام بود و محارب کسی را گویند که با آلات حرب در میان مردم گردش کند و قصد شرّ ترسانیدن مردم باشد مثل زمان سابق که اشرار و الواط بايراق در کوچه‌ها و بازار راه میرفتند و مردم را تهدید و نخویف و تحذیر می‌نمودند در صورتیکه آنان بحكم شرع مطهر اسلام محکوم باعدام بودند بطریق اولی کسیکه خانه کسی را آتش زند مستوجب احراق و اعدام است و همچنین کسی که از روی عمد کسی را بکشد باید او را بکشند و می‌فرماید "اگر هر دو بحبس ابد نیز محکوم گردند خوبست دیگر تا حکم و اراده بیت‌العدل چه اقتضاء نماید و کدام \*\*\* ص 372 \*\*\* را تصویب فرماید چه بیت‌العدل بر حسب مقتضیات هر حکمی کند مختآراست چه بصويح الواح الهيه و الواح مرکز میثاق و حضرت ولیّ امرالله در تحت عون و عنایت و حفظ و صیانت الهی است زیرا ملبعند بالهامات غیبيه الهیّه و هر حکمی در هر موضوعی از بیت­العدل‌ صادر گردد عموم ملّت مکلفند باطاعت و اجرای احکام صادره و احدی را نمی‌رسند که در احکامشان چون و چرا گوید تا چه رسد بتمرّد و نافرمانی و بصریح بیان مرکز میثاق دانستیم که در الواح و وصایا فرموده هر کس مخالفت نماید مورد لعنت و غضب الهى واقع شود".

**نطق هفتاد و دو**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد کتب الله عليکم النکاح ايّاکم ان تجاوزوا عن الاثنتين و الّذى اقتنع بواحدةٍ من الامآء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمته لا بأس عليه کذلک کان الامر من قلم الوحى بالحقّ مرقوماً.

از مسلّمیات و بدیهیات اولیّه است که ازدواج و مواصلت کائنات امریست طبیعی و فطری حتی جمادات و آیه شریفه وَ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاهدیست کافی اما ازدواج در بین بشر در هر یک از ادیان وشرائح بنوعی مقرّر بوده در بعضی از شرایع زوجات متعدد برای یک مرد ممنوع و مذموم نبوده بلکه ممدوح و مطلوب بوده مانند شریعت مطهره حضرت کلیم و حضرت علی و حضرت خاتم النبین و در بعضی شرايع تعدد زوجات ممنوع و مذموم بوده مانند شریعت حضرت مسیح و زرتشت و در شریعت مقدّسه حضرت بهاءالله جلّ جلاله نیز \*\*\* ص 373 \*\*\* تعدد زوجات متنوع و مذموم است بلکه بصریح بیان مبین منصوص و مرکز میثاق ممنوع و مذموم و غیر جائز اگر ظاهر این آیه مبارکه تجاوز از دو زوجه را منع می‌فرماید و راحت و آسایش را در اقتناع بيک زوجه بیان می‌فرماید و لكن حضرت عبد البهاء عزّ اسمه الاعلی می‌فرماید اینکه جمال مبارک تزویج ثانی را منع صریح نفرموده است برای اینست که چون تزویج ثانی را به عدالت مشروط فرموده است و عدالت میان دو زوجه ممتنع و محال است و چون عدالت ممتنع و مستحيلست تزويج ثانی هم ممنوع و حرامست چه از قواعد مسلمه هر دیانتی بوده و هست که هرگاه شرط منتفی شد مشروط نیز منتفی می‌شود چنانچه این جمله از جملات مشهوره و متداواله است.

إذا انتفى الشرط انتفى المشروط و این عبد چند فقره از نصوص صريحه الواح مقدّسه حضرت عبدالبهاء را در اينمقام زینت بخش این اوراق می‌نمایم از جمله آن الواح لوحيست که بافتخار دکتر داود معنم که از تعدد زوجات سؤال نموده نازل شده اینست قوله الاولى "و اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و ناسخی ندارد و عبدالبهاء نسخ ننموده این از مغتربات رفقاست ولی من می‌گویم عدالت را در تعدد زوجات شرط فرموده‌اند تا کسی یقين بر اجرای عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد متصدی تزویج ثانی نشود چون حتماً یقين نمود که در جمیع مراتب، مراتب عدالت خواهد کرد آنوقت تزویج ثانی جائز چنانچه در ارض \*\*\* ص 374 \*\*\* مقصود احباء اراده تزویح ثانی نمودند ولی باین شرطو ابن عبد ابداً احتراز ننمود و اصرار کرد که باید عدالت نمود و عدالت بدرجه امتناع است مقصود اینست که تعدد زوجات بدون عدالت جائز نه و عدالت بسیار مشکل است والسلام و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالی از خدا خواهم که نجل کریم آقاعلی اکبر را خوی ربانیان بخشد و از تبدیل زوجات فراغت یابد زیرا این قضیه منافی رضای الهی است و مخالف عدل و انصاف عالم انسانی زیرا نساء نیز در احساسات جسمانی و روحانی مانند رجالند اگر زنی هر روزی ضجيع جوید این حرکت دلیل بر نهایت بی‌عفتی آنست چون بحقيقت نگری رجال نیز مانند آن" و در لوح دیگر که در جواب سؤال یکی از اماء‌الرحمن است که سؤال نموده است اگر تعدد زوجات ممدوح نیست حکمت چه بوده که جمال مبارک سه زوجه اختیار فرمودند قوله عزّ بیانه:

"هوالله ای کنیز الهی نامه شما رسید سئوالاتی که نموده بودید از پیش دیگران نموده­اند مفصلاً جواب داده شده و حال نیز مختصر جواب مرقوم می‌گردد و آن اینست که تعدد زوجات مباراک پیش از نزول كتاب اقدس بود لهذا بحسب شریعت سابقه و نظر بحكمت­های متعدده پیش از نزول کتاب اقدس جمع بین دو زوجه فرموده‌اند در زمان واحد در دوره ابراهیم و موسی و نزد موسی و سلیمان تعدد زوجات جائز بود یعقوب جمع بین چهار کرد و ابراهیم زوجات متعدده داشت و داود نود و نه زوجه داشت اما حضرت بهاءالله جمع دو زوجه در \*\*\* ص 375 \*\*\* شریعت سابقه فرمود و چون یکی از آن دو درگذشت دیگری بعقد نکاه درآمد ولی بعد از نزول کتاب اقدس ختم شد و این تعداد در پیش نظر بحکمتی بود و اما كتاب اقدس مرجع احكام است بموجب آن باید عمل شود جمیع یاران را تحیات ابدع ابهی برسانید و عليک البهاء للابهی. ع ع"

باری در تعدد زوجات، هیچ بهانه و عذری پذیرفته نیست و این لوح مبارک بهترین شاهد و گواه که یکی از احباء بتعدد زوجات مباشرت و مبادرت بسته بود امر بطرد او فرموده‌اند قوله جلّ بیانه‌ "ای مقرّب درگاه كبرياء نامه تو رسید فی الحقيقه آنچه بفکر تو آمد سزاوار ستایش و تفکر است البته چنین نفوس بیوفائی بندرت پیدا خواهد شد که مرتکب چنین امر قظيعی گردند بیت‌العدل بعد از تشکیل در این خصوص تشریفی نمایند و در حق این اشخاص زجر شدید مجری دارند و چنین امر فظيعی را جرم کبیر شمارند این حکم مذکور در حق نفوسی است محرم و از اهل دانش و فرهنگ نه مجرم بی‌نام و ننگ که مانند حیوانات وحشیه‌اند چنین نفوس را حال باید یاران طرد نمایند و ابداً در محافل خویش راه ندهند تا بیت عدل تشکیل شود و در حق آنان زجر شدید تشریع گردد و عليك البهاء الابهی. ع ع"

و درلوح دیگر درجواب سؤال صدرالعلمای فریدنی می‌فرماید قوله الاحلى "اما زوجه ثالث وجها من الوجوه جایز نه بكلى ممنوع \*\*\* ص 376 \*\*\* ولو هر دو زوجه ناموافق و ترکشان غیر ممکن و اولاد غير موجود معهذا بعذری معذور نگردد حتى زوجه ثانیه مشروط بعدل است وعدل بسیار مشکل طوبى لمن له القدرة على ذلك وعلی البهاالابهی. ع ع"

و اما حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه تجاوز از یک زوجه را نهی صريح می‌فرمایند قوله جلّ بیانه "هر گاه زوجه مبتلا بمرضی گردد که معالجه تاثیر نبخشد اختيار زوجه ثانی جایز نیست ولو زوجه اوّل راضی باشد" ملاحظه فرمائید که هیچ راهی برای جواز تزوج ثانی باقی نگذاشتند و هیچ وجه عذری پذیرفته و مسموع نیست و اما تكلیف و وظائف، زن و شوهر بعد از ازدواج که چگونه باید با هم سلوك و معاشرت نمایند مرکز عهد الهی در الواح عديده بعبارات مليحه بیانات رشيقه‌ئی فرموده است از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله العزيز "ای کنیز عزیز الهی نامه­ات رسید و مضمون معلوم گردید در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانی است و این اتحاد و اتفاق موقت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرّر و محتوم است و لكن ازدواج اهل بها پایدارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد زیرا هر دو سرمست يك جامند و منجذب یك طلعت بی‌مثال زنده بی‌روحند و روشن از یک انوار این روابط روحانیه است واتحاد ابدی است و همچنین درعالم جسمانی نیز ارتباط محکم و متین دارند ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیثیت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقت است لذا ابدی است اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد البته موقت است و عاقبت مفارقت محقق \*\*\* ص 377 \*\*\* پس باید اهل بها چون رابطه ازدواج درميان آید اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتما ع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت ابدی گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه‌ئی از نور محبت الله است الى آخر". و نیز در این موضوع می‌فرماید قوله جلّ و عزّ "زن و مرد باید فی الحقيقه رفیق باشند غمخوار یکدیگر باشند مرافقتشان از روی حقیقت باشد نه از روی شهوت و هوی و هوس اگر این طور باشد چند سالی با هم زندگانی می‌کنند و بعد اختلافی واقع می‌شود باید مانند يك جان در دو جسم باشند هیچ فرقی در میان نباشد در راحت همدیگر بکوشند و بهمدیگر معاونت کنند" و هم در این موضوع در مقام دیگر می‌فرماید قوله جلّ بیانه "در این امر حیات عائله باید مثل حیات ملائك سماء باشد روحانیّت و سرور باشد اتحاد و اتفاق باشد مرافقت جسمانی و عقلانی باشد خانه منظم و مرتب باشد افکارشان مانند اشعه‌های شمس حقیقت و ستاره‌های روشن سماء باشد چون دو مرغ بر شاخسار‌های شجر وحدت و یگانگی بسُرآیند همیشه پر فرح و سرور باشند و سبب سرور قلب دیگران شوند برای دیگران سرمشق باشند برای یك دیگر محبت صمیمی حقیقی داشته باشند" الى آخر بیانه الاحلى این عبد معروض می‌دارد اگر عموم احبای الهی این نصایح گرانبها را حلقه کوثر هوش نمائیم و باین اخلاق روحانی متخلق شویم و باین \*\*\* ص 378 \*\*\* صفات ملکوتی متصف گردیم و بين ازواج چنین مرافقتی کامل حصول یابد البته هیچی راضی نخواهند شد که دقیقه­ئی از هم مفارقت جویند یا دیگری را بر هم ترجیح دهند در این مقام مناسب است این دو فرد را از دیوان حضرت امیر المومنین بنگارم و آن این است "هموم رجال فی امور كثيرة و همی من الدنيا صديق مساعد يكون كروح بين جسمين قسمت فجسمها جسمان والروح واحد يعنى اهتمام مردم در امور بسیاری است ولی اهتمام و مقصد من از دنیا یک رفیق و دوست موافقی است که مانند یکروح باشند که در دو بدن تقسیم شده باشد هرچند جسمشان دو تاست ولی روحشان یکی باشد و اما اتخاذ و اختیار دختر بکر برای خدمت مقصود فقط برای استخدام است چنانچه حضرت زین‌المقربين سؤال کرده و جواب از لسان عظمت نزول یافته و اینست عین عبارت سؤال از آیه مبارکه من اتخذ بکر الخدمته لابأس جواب محض از برای خدمت است چنانچه صغار و کبار دیگر را اجرت می‌دهند برای خدمت و آن بکر هر وقت که خواهد زوج اختیار کند اختیار با نفس اوست چه که خریدن اماء حرام و زیاده بر دو زوجه هم حرام است چه در اسلام استخدام دختر بچه برای خدمت خانه ممنوع بوده و اینکه امروز کمتر خانهء دیده می‌شود که دختری مستخدم نباشد این نیز از تاثیر و نفوذ كلمة الله است و این موضوع را باین بیان مبارك حضرت عبد ختم می‌کنیم قوله تعالى "اعلم ان شریعة الله لا يجوز تعدد الزوجات \*\*\* ص 379 \*\*\* لانها صرحت بالقناعة بواحدة منها و شرط الزوجة الثانيه بالقسط والعدالة بينهما فی جميع المراتب و الاحوال فاما العدل و القسط بين الزوجنين من المستحيل والممتنعات و تعليق هذا الامر بشئی ممتنع الوجود دليل واضح على عدم جوازه بوجه من الوجوه فلذلک لا يجوز الامراة واحدة لكل انسان" از این بیان صریح نیز واضح و معلومست که به هیچ وجه من الوجوه تزویح ثانی جایز نیست زیرا تزويج ثانی مشروط است بعدالت وعدالت ممتنع و محالست و این شرط تعليق بر محالست."

**نطق هفتاد و سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

تزوجوا يا قوم ليظهر منکم من يذکرنى بين عبادى هذا من امرى عليکم اتّخذوه لانفسکم معيناً يا ملأ الانشآء لا تتبعوا انفسکم انّها لاّمارة بالبغى و الفحشآء اتّبعوا مالک الاشيآء الذى يأمرکم بالبّر و التقوى انّه کان عن ايّاکم عن تفسدوا فى الارض بعد اصلاحها و من افسد انّه ليس منّا و نحن برءآء منه کذلک کان الامر من سمآء الوحى بالحقّ مشهوداً.

دراین آیات مبارکه نبوء اهل عالم را بنصائح مشفقانه نصیحت می‌فرماید و آنچه خیر دنیا و آخرت ایشانت دلالت و هدایت می‌فرماید و بآنچه موجب فساد دین و دنیای آنانست انذار می‌کند \*\*\* ص 380 \*\*\* ازجمله اموریکه راحت و آسایش چند روزه زندگانی آنانرا ایجاب می‌کند ازدواج است که هم سبب راحت وهم موجب بقای نسل و هم باعث الفت و استیناس و رفع وحشت تنهائی است امر می‌فرماید و محسنات ازدواج واضحترا از آنست که احتیاج بشرح و توضيح داشته باشد و از این گذشته این اوراق گنجایش شرح و بسط این موضوع را ندارد همینقدر بذكر بيانات الهیّه می­پردازیم که ارباب هوش و فراست از هرکلمه معانی کلیّه وحكمت­های بالغ الهیّه ادراك و استنباط فرمایند بر ارباب بصر و بصیرت اشارات دقیقه لطیفه در این آبات پوشیده نیست اوّلاً امر بازدواج می‌فرمایند برای ابقای نسل که مومنین بوجود آیند و خدا را عبادت کنند چه علّت آفرینش انسان عرفان و عبادت خداوند رحمانست ثانیاً امر الهی كمك و باور انسانست ثالثاًنهی از مناهی و متابعت نفس و هوی می‌فرمایند چه که نفس انسان را بسرکشی و طغيان و اعمال افعال قبيحه حکم فرمائی می‌کند که موجب ذلت وخسرانست رابعاً امر باطاعت حق می‌فرماید که باعث ترقیات روحانيه انسانست خامساً تحذير از فساد می‌فرماید و علاوه بر این آیات مبارکه در الواح سامره نیز بدین مضمون آیات که امر ازدواج وفوائد آن و نهی از تجزد و انفراد فرموده بسیار است از آنجمله درضمن لوحی که بافتخار ناپلئون سوم از قلم اعلى نزول یافته بصرف فضل و عنایت نصیحت می‌فرماید قوله تبارك و قل ياملاء الرهبان لاتعتكففوا فی الكنائس والمعابد \*\*\* ص 381 \*\*\* اخرجوا باذنی ثمّ اشتغلوا بما تنتفع به النفسكم وانفس العباد كذلك يامركم مالك يوم الدين اعتكفوا فی حِصن حبی هذا حق الاعتكاف لوکنتم من العارفین من جاورالبيت انّه كالميت ينبغی للانسان ان يظهر منه ما ينتفع به العباد و الّذی ليس له ثمر ينبغی للنار کذلك يعظكم ربكم انّه هوالعزيزا لكريم تزوجوا ليقوم بعدكم احد مقامكم الثامنعناكم عن الخيانت لاعمّا تظهر به الامانت اخذتم اصول انفسکم و نبذته اصول الله ورائكم اتقوالله ولا تكونوا من الجاهلين لولا الانسان من يذكرنی فی ارضی و كيف تظهر صفاتی واسمائی تفكروا ولا تكونوا من الّذين احتجبوا و كانو ا من الراغدين ان الّذی مسا تزوج انّه ما وجد مقرا ليسكن فيه اويضع رأسه عليه بما اكتسبت‌ایدی و الخائنین مفاد آیات مبارک اینست که بناپلئون می‌فرماید بگو براهبها منشینید در کنیسه‌ها و عبادتخانه­ها بیرون روید باجازه من و اشتغال جوئید بآنچه بخود شما و دیگران نفع می‌رساند چنین امر می‌فرماید شما پادشاه روز جزا قرار جوئید در حصار محبت من حق اعتکاف اینست اگر بشناسید کسی که در بیت معتکف شود البته او مرده است سزاوار برای انسان اینست که از او ظاهر شود چیزی که منفعت برساند بندگان و كسیكه ثمری از او ظاهر نشود شایسته آتشست \*\*\* ص 382 \*\*\* چنین پند می‌دهد شما را پروردگار شماالبته اوست صاحب عزّت و بخشش ازدواج کنید برای آنکه بعد از شما کسی بجای شما بماند ما شما را از خیانت منع نمودیم نه از آنچه امانت از آن ظاهر گردد آیا شما قوانین نفس خود را گرفتید و قوانين الهي را ترك نمودید بترسید از خدا و نباشيد از نادانان اگر انسان نباشد کی ذکر کند مرا در زمین من و چگونه آشکار‌ گردد صفات و اسماء من فکر کنید و نباشید از نفوسیکه محتجب شدند و از خوابیدگان محسوب بودند براستی کسیکه ازدواج نکند البته او نخواهد یافت جائیکه در آن ساکن شود یا سر خود را بر آن بگذارد بسبب آنچه دست خیانت کاران کسب نموده و همین مضمون در لوح مبارك بشارات از قلم اعلی نزول یافته و حكمت این خطاب بامت حضرت مسیح آنست که ایشان زندگانی انفرادی و عدم ازدواج را محبوب و ممدوح می‌پنداشتند و آن را وسیله تقرب بخدا تصور می‌نمودند و حال آنکه در انجیل از ازدواج نهی نشده بود ولی چون امر قطعی نیز نازل نگشته بود از این رو تصور نمودند که ترك دنیا عزلت و انزوا محبوب­تر است باری ازدواج و اشتغال بامور نافعه در این امر محبوب و از عبادت محسوبست در اسلام نیز امر اکيد بر ازدواجست چنانچه در قرآنست وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ولی با وجود استحباب ازدواج و مكروهیت تفرد امر بوجوب قطعی نیست که \*\*\* ص 383 \*\*\* مرد و زن بزناشوئی و ازدواج مجبور باشند چنانچه حضرت زین‌المقربين سؤال نموده و جواب از قلم اعلى صدور یافته و اینست عین عبارت سؤال و جواب سؤال از آیه مبارکه کتب علیکم النكاح این حكم واجب است یا نه جواب واجب نه امر بمناکحت و مزاوجه و مواصلت در جميع شرايع و اديان الهیّه مصرّح و مصوص است و در شریعت مقدّسه حضرت بهاءالله جلّ شأنه و كبريائه نیز صریح الواح منزله از قلم اعلی چه در کتاب مستطاب اقدس و چه در الواح سائره موکد و مشروح و در الواح مقدّسه مرکر میثاق و مبين آیات ممدوحیت ازدواج و طرز مواصلت رجال بانساء و رسم معاشرت و سلوك ازدواج با یکدیگر مفصلاً و مشروحاً مبرهن و معلوم و در این مقام بذکر بعضی از آن بیانات مبارکه اشاره و اكتفا می‌کنیم در لوحی که بافتخار مرحوم حاجی آقا محمد یزدی نزول یافته در این خصوص می‌فرماید قوله جلّ اسمه فی الحقيقة انسان باید بوفا قیام نماید و ثبوت و استقامت بنماید علی­الخصوص بقربن و همنشین خویش و همدم و ندیم خود زیرا حقوق در بین این دو قديم و محکم و متین است و انسان آنچه بکوشد از عهده اکمال برنیاید ولی بقدر امکا ن قصور نشاید الى آخر بیانه جلّ بیانه و در لوح دیگر می‌فرمایند قوله العزيز احبای الهی باید نوعی روش و سلوك نمایند وحسن اخلاق و اطوار بنمایند که دیگران حیران مانند زوج و زوجه بايد الفتشان جسمانی محض نباشد بلکه الفت روحانی و ملکوتی باشد این دو نفس حکم یک فرد دارند و چه قدر \*\*\* ص 384 \*\*\* مشکل است یک نفس از هم جدا شود البته مشقات و مشکلات عظیمه رخ دهد الى آخر بیانه العزيز و در لوح دیگر می‌فرماید قوله الاحلی بین بهائیان مسئله زواج این است که مرد و زن باید روحاً و جسماً متحد باشند تا در جمیع عوالم الهی اتحادشان ابدی باشد و حیات روحانی یکدیگر را ترقی دهند این است اقتران بهائی الى آخر بيانه الاحلی و در لوحی که بافتخار اماء‌الرحمن است می‌فرماید قوله تعالى "شما ای كيزان حضرت بی‌نیاز جهد و کوشش نمائید تا بآنچه شرف و منقبت نساء است موفق شوید و شبهه نیست که اعظم مفخرت نساء کنیزی بارگاه کبریاست و کنیزی درگاه آگاهی دل است و گواهی بر یکانگی خداوند بیمانند و محبت قلبی میان اماء الله عصمت و عفت بی‌منتها و اطاعت و رعایت ازواج و تربیت و مواظبت اطفال و سكون و تمكين و قرار و مداومت ذکر پروردگار و عبادت ليل ونهار و ثبوت و رسوخ بر امر و عهد حضرت کردگار و نهایت اشتعال و انجذاب از حق می­طلبیم که بجميع این مواهب موفق گرديد و علیکن التحیة والثناء. ع ع"

باری ممدوحیت و استحباب مناکحت و مزاوجت بحكم عقل و شرع مسلم و معلوم حال باید دانست که در شرع مقدس حضرت بهاءالله امر نکاح و مواصله مطلق و آزاد است یا محدود و مقید است بعبارت ساده­تر مزاوجت با اقارب محبوب‌تر است با طبقات دور چون در اوراق سابقه بمناسبت و تقریبی اشاره شد که در شریعت حضرت \*\*\* ص 385 \*\*\* آدم و نوح و ابراهيم ازدواج اقارب حتی خواهر و برادر ممدوح و مرسوم بود و حضرت کلیم ترویج برادر و خواهر را منع فرمود اما نکاح دخترخواهر و برادر را نهی نفرمود و در شریعت حصرت مسیح ازدواج اقارب وخویشان بکلی ممنوع شد و در شریعت مطهره محمد دوباره وصله با اقارب مباح و معمول شد اما در این امر مبارك هر چه وصلت باجنس بعيد باشد محبوبتر است و چون ازدواج و مواصلت از اموری است که تعلق بمعاملات زندگانی نوع بشر دارد در این خصوص در الواح الهیّه تصریح و توضیح نشده و محول به بیت‌العدل اعظم گشته و قبل از تشکیل بیت‌العدل مانند شریعت اسلام است و نكاح اقارب ممنوع نیست چنانچه از مبین آیات حضر ت عبدالبهاء جلّ ذكره الاعلى سؤال شده از جمله در لوح مفصلی که قسمتی از آن این است که در جواب سائل می‌فرماید قوله عزّ بيانه "اما امر نكاح بکلی از احکام مدنیّت است و مع ذلك در شریعت الله شروطش وارد و ارکانش واضح ولى اقتران اقارب غیر منصوص راجع است ببیت‌العدل که بقواعد مدنیّت و مقتضای طب و حکمت و استعداد طبیعت بشریه فراری دهند و شبهه نیست که بقواعد مدنیّت طبابت و طبیعت جنس بعيد اقرب از جنس قريب و نظر باین ملاحظه در شریعت عيسویه با وجود آنکه نکاح اقارب فی­الحقيقه جائز چه که منعش منصوص نه مع ذلك مجامع اولیّه مسيحيه بكلی ازدواج اقارب را تا \*\*\* ص 386 \*\*\* هفت پشت منع کردند والى الان در جميع مذاهب عيسويه مجری زیرا این مسئله صرف مدتی است باری و آنچه بیت‌العدل در این خصوص قرار دهند همان حكم قاطع و صارم الهی است هیچکس تجاوز نتواند" و چون ملاحظه نمائید مشهود گردد که این امر یعنی ارجاع احکام مدنیه به بیت‌العدل چقدر مطابق حکمت است زیرا وقتی مشکلی حاصل گردد که امرالجائی در مسئله­ئی رخ گشاید آنوقت بیت‌العدل چون قرار سابق را داده بود باز بیت‌العدل خصوصی بجهة الجائات ضروریّه می­تواند در مورد و موضع مخصوص امری جدید خصوصی صادر نماید تا دفع محذور کلی شود زیرا آنچه را بیت‌العدل قراردهد فسخ نیز تواند در فرقان نیز مسئله تعذیر بوده که راجع باراده اولی­الامر بوده نصوصی در درجات تعذیر نبوده مرهون و منوط برای ولی امر و آن تعذیر از درجه عتاب تا درجه قتل بوده که مدار سیاست در ملّت اسلام اكثر بر این بود الى آخراللوح اما مواصلت و ازدواج در این امر مبارك محدود و مقيد بطايفه و ملّتی مخصوص نیست بلکه ازدواج با کلّ ملل عالم جائز است و محصور و مقید بطايفه و ملّتی مخصوص نیست بلکه ازدواج با كلّ ملل عالم جائزاست و محصور در داخله مومنین نیست چنانچه در سؤال و جواب با باحه و جواز آن تصریح شده سؤال قرآن با مشرکین جائز است یانه جواب اخذ و عطاهر دو جائز هذا ما حكم به الله اذا ستور على عرش الفضل والكرم. \*\*\* ص 387 \*\*\*

**نطق هفتاد و چهارم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

انّه قد حددّ فى البيان برضآء الطرفين انّا لمّا اردنا المحبة والوداد و اتحاد العباد لذا علقناه باذن الابوين بعدهما لئلاّ تقع بينهم الضغينة و البغضآء و لنا فيه مآرب اخرى و کذلک کان الامر مقضياً لايحقق الصهار الّا بالامهار قد قدّر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابريز و للقرى من الفضّة و من اراد الزيادة حرم عليه ان يتجاوز عن خمسةٍ و تسعين مثقالاً کذلک کان الامر بالعزّ مسطوراً والّذى اقتنع بالدرجة الاولى خيرٌ له فى الکتاب انّه يغنى من يشآء باسباب السموات و الارض و کان الله على کلّ شىء قديراً.

دراین آیات مبارکه اداب و شرایط ازدواج و مواصله را بیان می‌فرماید و خلاصه مفهوم آیات مبارکه این است که امر ازدواج در کتاب مقدس بیان مشروط برضایت طرفین بود ولی چون اراده ما محبت و مودت و یگانگی عباداست لهذا مشروط گردانیدیم برضایت پدر و مادر هر دو طرف برای اینکه کدورت و دشمنی فیمابین ایشان روی ندهد و بعلاوه حوائج و فوائد دیگر در آن منظور و ملحوظ است شرط دیگر می‌فرماید زناشوئی تحقق و استقرار نمی‌یابد مگر بادای مهریه و مهریه مقدّر شده است برای شهرها نوزده مثقال طلا برای نجات نوزده مثقال نقره اگر کسی زیادتر از این بخواهد نباید از نود و پنج مثقال تجاوز کند و \*\*\* ص 388 \*\*\* کسیکه به درجه اوّل اكتفا و قناعت نماید بهتر است برای او موافق حكم كتاب الهی البته خدا بی‌نیاز میگرد‌اند هر که را بخواهد بوسائل و اسباب آسمانها و زمین و خداوند بر چیزی قادر و تواناست و در سائر الواح الهيّه نیز آداب و شرائط ازدواج مشروحاً از قلم اعلى و يراعه میثاق و کلک حضرت ولیّ امرالله شرف نزول يافته چنانچه در لوح آداب عقد مناكحت را باین عبارت می‌فرماید "و اینکه احکام نکاح و طلاق خواسته بودند ما نزل في هذا المقام فی كتاب الاقدس از قبل ارسال شد و همچنین خطبه از سماء احدیّه در این ایّام نازل بعد از رضای طرفین و رضای ابوین در محلی از اتقیا حاضر شوند و این خطبه مبارکه را بكمال روح و ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محل عليحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد مهر را زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقه مهر نمایند و همچنین شهدا و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لابأس عليهم قرائت آیتین کافی است و این قانون در بین بهائیان شرق و غرب متحدالشکل معمول و مجری است و مسائل متفرقه و متعلقه باین موضوع را تا آن حدی که اطلاع داریم و از نصوص صريحه است در این اوراق می­نگاریم اما شرط و تعلیق امر تزویج برضایت ابوین حضرت زین از مصدر امر سؤال کرده و جواب \*\*\* ص 389 \*\*\* نازل گشته اینست سؤال معلق بودن امر تزویح برضایت ابوین از طرف مرد و زن هر دو لازم یا از یک طرف کافیست و در باکره و غيرها یکسانست یانه جواب تزویج معلق است برضایت پدر و مادر مرء و مرئه و در باکره و دون آن فرقی ندارد و از حضرت ولى امرالله سؤال شده که اگر ابوین بهائی نباشند آیا رضایت آنان شرط صحت عقد است یا نه جواب می‌فرماید اجرای مراسم بهائی مشروط برضایت والدين طرفين است چه بهائی چه غیر بهائی اگر چنانچه یکی از ابوین راضی نباشند عقد بهائی غیر مشروع اجرای آن غیر ممکن ... در هر حال رضای ابوین لازم و واجب تأویل در این مقام جائز نه و انحراف مخل در نظم الهی و حكم كتاب الله است و اما در خصوص مهریه که زیاده از نود و پنج مثقال حرام است در صورتی است که به عنوان صداق و مهریه باشد اما اگر زوج بخواهد بعنوان هبه و بخشش هر چه بزوج خود بدهد ممنوع نیست چنانچه از مبین آیات و مركز میثاق سؤال شده و جواب نزول یافته و آن اینست:

"هوالله‌ای ثابتان بر میثاق معمول به مهر بهائی است و ماعدای آن معمول نیست مگر در موقعی که تقیه لازم و موانعی در میان قوه مجبره حاصل و اگر چه زوج بزوجه معقوده خويش عطيه‌ئی بدهد مشروع است و عليكم البهاء الابهی ۲4 ع اوّل ۱۳۲۸ حيفا عبدالبهاء عباس."

و اما مقصد از اقتناع بدرجه اولى چه در شهرها و چه در دهات همان نوزده مثقال نقره است چنانچه در سؤال و جواب است سؤال از مهر \*\*\* ص 390 \*\*\* اقتناع بدرجه اولى مقصود از آن ۱۹ مثقال نقره است و از حضرت ولیّ امرالله نیز همین سؤال شده و همین جواب را فرموده است و نیز حضرت زین سؤال کرده در خصوص مهریه که آیا مهر باعتبار زوج است یا زوجه و جواب از مصدر امر شرف نزول یافته و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال در مهر اهل قری که فضه تعیین شده باعتبار زوج است و یا زوجه و یا هر دو در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگر از قرى باشد چه باید کرد جواب مهر باعتبار زوج است اگر از اهل مدن است ذهب و اگر از اهل قری است فضه و نیز سؤال شده که آیا میزان شهری بودن زوج یا دهاتی بودن تولّد در ده یا شهر است یا میزان توطن در شهر باقریه است وعبارت سؤال و جواب اینست سؤال میزان شهری و دهاتی به چه حد است هر گاه شهری هجرت بده نماید و یا دهاتی هجرت به شهر کند و قصد توطن نماید حکمش چگونه است و كذلك محل تولّد میزان است یانه جواب میزان توطن است هر جا وطن نماید مطابق حکم کتاب رفتار شود و همچنین سؤال شده که سن بلوغ پانزده سال تمام تصریح شده آیا در ازدواج هم این حکم منظور و مشروط است یا قبل از بلوغ هم مانند شریعت اسلام ازدواج ممدوح و جائز است می‌فرماید ازدواج قبل از بلوع ممنوع و حرام است و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال حدّ بلوغ شرعی در رساله مسائل فارسیه سنه ۱5 تعیین شد آیا زواج نیز مشروط ببلوغ است یا قبل از آن جائز جواب چون در \*\*\* ص 391 \*\*\* كتاب الهی رضایت طرفین نازل و قبل از بلوغ رضایت و عدم آن معلوم نه در اینصورت زواج نیز ببلوغ مشروط و قبل از آن جایز نه و از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء نیز بهمین مضمون سابقاً زیب اوراق نمودیم و نیز حضرت زین سؤال کرده است که هرگاه شخصی دختری را بشرط بکریت ترویج کرده و بعد از نکاح و تسليم مهریه خلاف آن معلوم شود آیا شوهر حق فسخ عقد دارد مانند سایر عقود که چون شرط منتفی شد مشروط نیز منتفی می‌شود یا حق فسخ ندارد عبارت سؤال و جواب اینست سؤال اگر شخصی باکره­ئی را نکاح نمود و مهریه را هم تسلیم کرد هنگام اقتران معلوم شد که باکره نیست آیا معروف و مهریه برمی‌گردد یا نه و اگر بشرط باکره بودن نکاح شد آیا فساد شرط سبب فساد مشروط می‌شود یا نه جواب در اینصورت مصروف و مهریه برمی‌گردد و فساد شرط علّت فساد مشروط است و لكن در اينمقام ستر و عفو شامل شود عندالله سبب اجر عظیم است و نیز در اباحه و حرمت ازدواج و نکاح اقارب سؤال شده این حکم را احاله به بیت­العدل می‌فرمایند و عبارت سؤال و جواب اینست سؤال از حليت و حرمت نکاح و اقارب جواب این امور هم بامنای بیت‌العدل راجع است و نیز از بلوغ و وقت مواصلت سؤال شده و جواب از فم مشیّت شرف صدور یافته است سؤال در باب نامزد کردن بنت قبل از بلوغ جواب حرمت آن از مصدر امر نازل و بیش از نود و پنج یوم قبل از \*\*\* ص 392 \*\*\* نکاح ذکر وصلت حرام است و همچنین از مرکز میثاق و حضرت ولیّ امرالله مکرر در این خصوص سؤال و تکرارا جواب نازل شده از آن جمله در لوحی که بافتخار میرزا عبدالمجيد فروغی است می‌فرماید قوله الاحلى "بعد از قرار ازدواج و تحقق واعلان آن در بین ناس رسماً یعنی بد وستان و ياران و خویش و پیوند اخبار شود که ازدواج آن دو نفس تحقق و تقرر یافت پس از آن نود و پنجروز بیشتر فاصله جایز نیست باید زفاف حاصل گردد و آيتين تلاوت شود و مهر تسلیم گردد اگر از نود و پنج بگذرد حرام است و عصيان امر پروردگار ولی عقد باطل نگردد هر کس سبب تاخیر زفاف گردد مسئول است و مواخذ و زجر و عتاب گردد و نفقه و كسوة و سکنی از یوم تقرر یاهد و عليك البهاء الابهی. ع ع"

و مسئله تاخیر در صورت عذر از حضرت ولیّ امرالله سؤال شد تشخیص عذر را بمحفل مقدس روحانی احاله فرموده‌اند که تحقیق شود که آیا عذر موجه بوده یانه و در لوحی که بافتخار مرحومه فائزه خانم است می‌فرماید قوله العزیز "در خصوص مسئله ازدواج و مدت منصوصه بین تعیین و قرارداد ازدواج مرقوم نموده بودید این نص قاطع کتاب الهی است تأویل بر ندارد و آن این است که در قدیم بعد از قرار تعيين بلکه عقد و كابين مدت مدیده زفاف تاخیر می‌شد و از این جهت محظورات کلیّه حاصل می‌گشت حال نص كتاب اقدس اینست چون اقتران زوج و زوجه مقرّر شد یعنی این دختر بنام این پسر شد و اقتران قطعی شد بجهت تهیه و تدارك جهاز و سائر امور بیش از نود و پنج روز ملّت جائز نه باید زفاف شود واما عقد در ليل زفاف است یعنی بين عقد و زفاف فاصله \*\*\* ص 393 \*\*\*

نه این صريح است تأویل ندارد که تاويل مثل سابق شود و عليك البهاء الابهی. ع ع"

و اما در خصوص تسلیم مهریه سؤال شده این عبارت سؤال و جواب است سؤال در مهر ورقات هرگاه نقد و دفعة واحد نباشد بعنوان قبض رد شود و دست بدست شود و بعد از امكان بضلع رد نماید چگونه است جواب اذن باین فقره از مصدر امر صادر و از این قبیل بیانات در فواصل جواب سئوالات از این موضوع هم از یراعه میثاق و هم از كلك ولی امرالله متعدد نزول یافته برای اطلاع و انتباه همین مقدار کافیست.

**نطق هفتاد و پنج**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد کتب الله لکلّ عبد اراد الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتاً لصاحبته فى اَيّة مدةٍ اراد اِن اتى و وفى بالوعد انّه اتبع امر مولاه و کان من المحسنين من قلم الامر مکتوباً والّا ان اعتذر بعذر حقيقى فله اَن يخبر قرينته و يکون فى غاية الجهد للرجوع اليها و ان فات الامران فلها تّربص تسعة اشهر معدودات و بعد اکمالها لا بأس عليها فى اختيار الزوج و ان صبرت انّه يحبّ الصابرات و الصابرين اعملوا اوامرى و لا تتبّعوا کلّ مشرک کان فى اللوح اثيماً و ان اتى الخبر حين تربصّها لها اَن تأخذ المعروف انّه اراد الاصلاح بين العباد و الامآء ايّاکم ان ترتکبوا ما يحدث به العناد بينکم کذلک قضى الامر و کان الوعد ماتياً.

دراین آیات مبارکه محل رأفت كبرى بعباد خود وظائف و تکالیف و حقوق متبادلّه رجال و نساء و آداب معاشرت و طرز مصاحبت و سلوك با یکدیگر را بیان می‌فرماید چه بهترين اوصاف حمیده انسان بالاخص برای زن و شوهر وفا و مهربانی و مصاحبت و مرافقت و مدارا و حسن سلوك با یکدیگر است زیرا يك عمر باید با یکدیگر زندگانی و سلوك نمایند و در زندگانی شریك و سهیم یکدیگر باشند و اولاد را بتربيت الهی پرورش دهند و سرمشق اخلاق کریمه برای اولاد باشند چه اگر بغیر محبت و وفا وحسن اخلاق با همدیگر معاشرت و رفتار کنند اولاد نیز از پدر و مادر سرمشق سوء اخلاق گرفته به مفاسد اخلاق تربیت یابند چه مسلم است حسن اخلاق یا سوء اخلاق از پدر و مادر در ا ولاد زود‌تر تاثیر می‌کند تا اخلاق اشخاص دیگر و این بدیهی و محسوس است هیچ حاجت بدلیل و برهان نیست از آنجائیکه انسان معرض نسیان و عصیان است ممکن است وقتی ما بین زن و شوهر کدورت و کراهتی حادث گردد یا مفارقت و مسافرتی پیش ‌آید لذا در این آیات باهره بنهايت فضل و عنایت تکلیف و احکام آنها را بیان می‌فرماید از جمله هرگاه برای شوهر مسافرتی پیش ‌آید حکمش اینست که شوهر مدت و میعادی برای مراجعت خود تعیین کند که بوقت معین مراجعه نماید و اگر مانعی برای او پیش ‌آید که نتواند مراجعت کند قرینه خود را به \*\*\* ص 395 \*\*\* عذری که برای او پیش آمده اخبار نماید چنانچه در این دو امر مسامحه و مساهله نمود یعنی شوهر نه وقت مراجعت را در حین مسافر تعیین کرد و نه قرینه خود را حصول عذرحقیقی خبردار نمود آن زن مختار باشد که تا نُه ماه بیانی در خانه توقف کند و تربص نماید و چون نُه ماه منقضی ‌شود در اختیار شوهر مختار باشد و اگر دراختیار شوهر تعجيل نكند و صبر نماید تا خبری از شوهرش برسد البته بهتر است و بصواب نزدیکتر و خداوند صابران را دوست می‌دارد و اگر بقصد تربص در خانه توقف کند که بعد از انقضای نُه ماه آزاد و مختار نفس خود باشد در بین تربص و اصطبار از شوهرش خبری برسد البته باید از خیال خود منصرف گردد و این حکم در صورتی است که طرفین از حکم کتاب مطلع باشند یعنی اگر شوهر از این حكم مطلع نباشد و حین مسافرت وقت مراجعت را تعیین نشد و مفقودالاثر شود و هیچ خبر از او نیاید دراینصورت زن باید یکسال تمام صبر کند بعد از یکسال مختار و آزاد است در اینکه شوهر اختیار کند یا بمعروف تشبث نماید یعنی در خانه بماند تا خبر قطعی صحیح از شوهر برسد چنانچه حضرت زبن المقربين سؤال کرده و جواب صریح از قلم اعلى نزول یافته و عبارت این است سؤال اگر نفسی سفر کند و میقات رجوع یعنی مدت سفر را معین ننماید و مفقود الخبر و الاثر شود تکلیف ضلع چیست جواب "اگر امر کتاب اقدس را شنیده و ترك نموده ضلع یکسال تمام تربص نماید و بعد اختیار با او است در معروف یا اتخاذ زوج و اگر شخصی آمر کتاب را نشنیده ضلع صبر نماید تا امر \*\*\* ص 396 \*\*\* نزوح او را خداوند ظاهر فرماید و مقصد از معروف در این مقام اصطبار است مقصود اینست که در هر صورت زوج و زوجه باید حال یکدیگر را داشته باشند رأفت و محبت و شفقت را در باره ضجیع خود معمول دارد و همچنین زن باید متنها درجه وفا و مهربانی را در باره شوهر خود مجری و معمول دارد چه تساوی حقوق مقتضی چنین رفتار و سلوک است جمال مبارك جلّ كبريائه در لوحی از الواح بلسان رأفت وشفقت می‌فرماید باید دوستان حق بطراز عدل و انصاف و مهر و محبت منين باشند چنانچه بر خود ظلم و تعدی روا نمی‌دارند بر اماء اللهی هم روا ندارند و همچنین حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى درالواح عديده بنصائح مشفقانه عباد و اماء را متذکر می‌دارد و امر بوفا و محبت و رعایت یکدیگر می‌فرماید و این مطلب را نیز متذکر می­شویم که در الواح متعدده نازل شده که از قرارداد ازدواج تا عقد و زنان نباید بیش از نود و پنج روز بگذرد و همچنین قرار ازدواج را باید اعلان نمود و از قرار سرّی باید احتراز و اجتناب کرد که مانند دوره اسلام مشکلاتی حاصل نشود و در این ورقه قسمتی دیگر محض تذکار تکرار می‌کنیم حضرت عبدالبهاء جلّ ذكره الاعلی می‌فرماید "و اما مسئله ازدواج و مدت منصوصه مابين قرار اقتران و زنان این نصرصریح است تأویل برنمی‌داد چون طرفین وابوين راضی شدند و اقتران تقرّر یافت باید بعد از نود و پنج روز حكماً زفاف واقع گردد تاخیر نشود تا محظوراتی و مشکلاتی که در سابق حاصل می‌شد نگردد و اگر بنای تأویل شود محظورات سابقه \*\*\* ص 397 \*\*\* بتمامها حاصل فرقی نمی‌کند و اما مسئله عقد در ليل زفاف واقع گردد یعنی آیتین تلاوت شود و عليک البهاء الابهی. ع ع"

بنابراين بيانات صريحه باید بهائیان از قرارداد ازدواج سرّی يا عقد ازدواج پنهانی اجتناب نمایند تا مشکلاتی حادث نگردد چنانچه در اوائل امر چنین امر غير محبوبی واقع شده بود و مرحوم حاجی آخوند ایادی از ساحت جمالقدم حكم آنرا سؤال نموده و جواب از قلم قدرت نزول یافته و آن اینست صورت سؤال از قول خادم و جواب بلسان عظمت جمالقدم جلّ فضله الاعظم است قوله جلّ بيانه "اینکه سؤال نموده بودید که شخصی با شخصه­ئی مدعی شد که تو عقد منی و آیه رضا را من و تو قرائت نمودیم و بمهر معینی هم موافق حكم كتاب مقرّر دیگر از طرفین کسی را نداشتند که باذن و اجازه ایشان واقع شود و شهود دیگر هم در میانه نبود حال شخصه منکراست می­گوبد ابداً همچه امری واقع نشده و کذب است تکلیف چیست وحکم چه اين مراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند این موافق حكم كتاب واقع نشده چه که باید خطبه خوانده شود و جمعی حاضر باشند تا بعد احدی نتواند انکار نماید خطبه فرض نیست و لكن شهود لازم است و بعد از تحقق بیت عدل و رجال آن البته شخصی را مع بعضی از برای این امر مخصوص معین می‌نمایند تا امور موافق قانون الهی اجرا شود اگر ما بين دو نفر فی الحقيقه هم امری واقع شود چون بما حكم به الله واقع نشده مقبول نبوده و نیست \*\*\* ص 398 \*\*\* چه اگر بغیر این عمل شود سبب هرج و مرج و فساد و جدال خواهد شد انّه ظهر و اظهر صراطه المستقيم تا هر امری در مقام خود محکم شود لهما ان يتوبا و يرجعا إلى الله الغفور الكريم انّه بغفر عباده و هوالمشفق العزیز الرحيم انتهی ملاحظه فرمائید در این شریعت مقدّسه جميع امور بالاخص امر ازدواج و مواصلت بر محور حکمت و اتقان و شالوده محكم متین بنا و جریان یافته که فی الحقيقه هر يك از احكام محکمه را نسبت باحکام سابقه می‌توان از مزایای این ظهور اعظم شمرد چه در شریعت مطهره اسلام ازدواج پسر و دختر را قبل از بلوغ جائز می‌دانستند و ممنوع نبود حتی پسر و دختر شیر خواره را اوليائشان عقد می‌کردند و بعد از رشد و بلوغ آن پسر و دختر هزاران اختلاف و مشکلات بمیان می‌آمد و همچنين عقد فضولي را جائز می­شمردند و عقد می‌کردند مشروط بقبول دختر اگر دختر قبول می‌کرد آن نیز صحیح بود و اگر دختر نکول می‌نمود آن عقد نیز باطل بود و صد‌ها طرق دیگر که ما به اختلاف و کدورت بود تجویز می‌نمودند اما در این ظهور اعظم بفضل و عنایت جمالقدم جلّ ظهوره در جميع امور خصوصاً در ازدواج و نکاح هر چه را احتمال اختلاف یا حدوث فتنه و فسادی یا وقوع کراهت و کدورتی یا بروز ضغينه و عنادی در آن می­رفته منع و سدّ فرموده و جميع رخنه‌های متصوره را مسدود نموده‌اند بشأنیکه شائبه فساد و اختلافی در آن متصور و معقول نباشد حتی در تجویز و اباحه اقتران و اباحه ازدواج اهل بهاء با ملل سائره که قبلاً از حضرت ولیّ امرالله \*\*\* ص 399 \*\*\* سؤال نموده بود و فرموده بودند که باید هم بقانون بهائی مراسم عقد و ازدواج بعمل آید و هم بقاعده اسلامی و عبارت مبارک این است قوله تعالى "راجع بازدواج بین بهائی و غیر بهائی باید در این قضایا طرفین از جاده صراحت و صداقت منحرف نگردند و حقیقت واقع را بد ولت اظهار نمایند و اطمینان دهند که اجبار و اکراه در دین و معتقدات اصليه نبوده و نیست ولی اجرای دو عقد لازم الى آخر اخيراً سؤال کرده‌اند که اگر ازدواج بين بهائی و غیر بهای واقع شده باشد و منجر بطلاق شود آیا حکم اصطبار و نفقه چگونه است جوابی که نازل شده اینست قوله جلّ بیانه "راجع بامر طلاق و اصطبار زوج به یک سنه كامله واعطای نفقه بزوجه در مدت اصطبار سؤال نموده بودید که آیا این حکم در حق زوجین بهائی است و اگر زوج بهائی نباشد حکمش چگونه است فرمودند بنویس شخص بهائی باید متمسک بحكم كتاب باشد انحراف بهیچ وجه من الوجوه جائز نه ولو زوجه غير بهائی باشد اقتران با اغیار معلق و مشروط باجرای احکام کتاب است ازطرف شخص بهائی والّا اقتران بهائی با غیر بهائی جائز نه" الى آخر ملاحظه در ا ستحکام احکام این امر نمائید در صورتیکه ازدواج بهائی باغیر باطلاع دوائر رسمی دولتی صورت پذیرد دیگر طرفین را به تمرّد و اختلاف ندارند و مجبور بر اطاعت و انقیادند فله الحمد والثناء على اوامره المجرمه حمدا يليق ببابه. \*\*\* ص 400 \*\*\*

**نطق هفتاد و ششم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

و ان ایتها خبرالموت او القتل و ثبت بالشيّاع او بالعدلين لها ان تلبث فى البيت اذا مضت اشهر معدودات لها الاختيار فيما تختار هذا ما حکم به من کان علی الامر قویّاً و ان حدث بينهما کدورة او کره ليس له ان يطلّقها و له ان يصبر سنة کاملة لعلّ تسطع بينهما رآئحة المحبة و ان کملّت و ما فاحت فلا بأس فى الطلّاق انّه کان على کلّ شىء حکيماً قد نهاکم الله عمّا عملتم بعد طلقات ثلاث فضلاً من عنده لتکونوا من الشاکرين والّذى طلق له الاختيار فى الرجوع بعد انقضآء کل شهر بالمودة و الرضا ما لم تستحصن و اذا استحصنت تحقق الفصل بوصل آخر و قضى الامر الّا بعد امر مبين کذلک کان الامر من مطلع الجمال فى لوح الجلال بالاجلال مرقوماً.

در این آیات مبارکه نیز احکام متعلقه بزناشوئی را بیان می‌فرمایند آیه اوّل می‌فرماید اگر شوهر بسفر رفته باشد وخبر فوت یا کشته شدن شوهر بزن برسد و ثبوت این خبر بشیوع و شهرت بین مردم باشد که يقين بر فوت یا قتل حاصل شود یا صحت خبر شهادت دو نفر عادل ثابت و معلوم گردد تكليف آن زن اینست که نُه ماه در خانه صبر کند پس از انقضای مدت معینه در نفس خود مختار و آزاد است \*\*\* ص 401 \*\*\*  که شوهر اختیار کند یا نکند و این مطلب را نیز زین‌المقربين از ساحت قدس احدیّت استیضاع خواسته و جواب از قلم اعلى نازل گشته و آن اینست سؤال از آیه مبارکه و آن اتيها خبرا لموت الخ جواب "مراد از لبث اشهر ممدودات نُه ماه است و درباره ثبوت عدالت که چگونه باید یقین بر عدالت شخص حاصل نمود اینهم سؤال شده و جواب از مصدر فضل صدور یافته و عبارت اینست سؤال از حدّ عدالت در مقامی که اثبات امر بشهادت عدلين می‌شود جواب حدّ عدالت نیکوئی صیت است بين عباد و شهادت عباد‌الله از هر حزبی لدى العرش مقبولست مسلم است هیچکس از باطن کسی جز خدای خبیر مطلع و آگاه نیست همینکه شخصی معروف بحمت رفتار و کردار مشهور براستی و درستی و نیکوکاری باشد از هر ملّتی و مذهبی باشد شهادتش مسموع و مقبولست چه مظاهر مقدّسه الهيّه با آنکه علیم و خبیر بحال عباد و اسرار کائنات بودند مآمور بظاهر بودند پس خلق که بحقائق امور مطلع و آگاه نیستند بطریق اولی باید بظاهر اعمال اشخاص ناظر باشیم نه بباطن نفوس جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوحی می‌فرماید قوله جلّ فضله و احسانه "و اینقدر معلوم باشد که قدر خردلی از اعمال ممکنات مكتوم و مستور نیست و لكن نظر بعطوفت کبری و احاطه رحمت برا شیاء اظهار و ابراز نشده و نخواهد شد و چون جسارت از حدّ اعتدال میگذرد لهذا بعضی عباد را مطلع می‌فرماید \*\*\* ص 402 \*\*\* که شاید سبب خجلت شود و ممنوع شوند والّا از غایت رحمت و عنایت مرکز راضی بر کشف عيوب عباد خود نبوده و نخواهد بود" إلى آخراللوح و در لوح سلمان می‌فرماید قوله جلت عطوفته ‌ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین ناس حکم فرموده و جميع نبيين و مرسلین مآمور بوده‌اند که ما بين بریّه بظاهر حكم نمایند و جز این جائز نه مثلاً ملاحظه نما نفسی حال مومن و موحّد است و شمس توحید در او تجلی فرموده بشأنیکه مقر و معترف است بجميع اسماء و صفات الهی و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه در ا ینمقام كلّ اوصاف در حق او جاری و صادقست بلکه احدی قادر بر وصف او على ما هو عليه الاالله نبوده و کلّ این اوصاف راجع می‌شود بآن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حق اعراض نموده چه که در او دیده نمی‌شود مگر تجلیات الهی مادامیکه در این مقام باقیست اگر کلمه دون خبر درباره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقر خود باز گشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند و اگر به بصر حديد ملاحظه شود آن لباس را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود آیه دیگر و حکم آن می‌فرمایند اگر فیمابین زن و شوهر کراهت و کدورتی حاصل شود نباید شوهر او را طلاق دهد بلکه باید یکسال تمام صبر نماید \*\*\* ص 403 \*\*\* و از هم کناره جویند اگر در بین سال هر وقت محبت و رأفت در میانشان واقع شود اگرچه یکروز قبل از اتمام یکسال باشد با هم زن و شوهرند اما اگر سال تمام شود و فيما بين الفت و محبت حاصل نشود حالا طلاق واقع و محقق است و مسائلی که متعلق باین حكم است و زین­المقربين سؤال نموده و جواب از مصدر جلال صدور یافته دراینجا درج می‌کنیم اوّل قانون سنه اصطبار سؤال از طلاق جواب چون حق جلّ جلاله طلاق را دوست نداشته در این باب کلمه­ئی نازل نشده و لکن از اوّل فصل الى انتهای سنه واحده باید دو نفس مطلع باشند اوازیدوهم شهدا اگر درانتها رجوع نشد طلاق ثابت باید حاکم شرعی بلد که از جانب امنای بیت­العدلست در دفتر ثبت نماید ملاحظه این فقره لازم است لئلايحزن به افئدة أولی الألباب و چون هنوز بیت‌العدل تاسیس نیافته بموجب صریح بیان مبین آیات و مرکز میثاق باید در دفتر محفل مقدس روحانی محل روز اوّل اصطبار ثبت گردد و لوح مبارک اینست قوله الاحلى "باری درایران مسئله طلاق پیش بنهایت سهولت تحقق میافت در میان ملّت قديمه متصل بواسطه امر جزئی طلاق واقع می­گردید چون انوار ملکوت تأیید نفوسیکه از روح بهاءالله زنده شدند بکلی از طلاق اجتناب نمودند حال درایران در میان احباء طلاق واقع نمی‌گردد مگر آنکه امر مجری در میان آید و ایتلاف مستجل باشد در اینصورت ناد را طلاق واقع \*\*\* ص 404 \*\*\* گردد حال احبای امر نیز باید بر این روش و حرکت سلوک نمایند از طلاق نهایت اجتناب داشته باشند مگر آنکه سبب مجبری در میان ‌آید که طرفین از یکدیگر بیزار گردند و باطلا ع محفل روحانی قرار بر فصل دهند و یک سال باید صبر و تحمل کنند اگر در ظرف این یکسال ایتلاف حاصل نشد طلاق واقع گردد نه اینکه بمجرد ادنی اغبراری که در بین زوج و زوجه واقع زوج با زن دیگر بفكر الفت افتد و یا نعوذ بالله زوجه نیز در فكر زوجی دیگر افتد این مخالف عصمت ملکوتی و عفت حقیقی است" الی آخر بيانه الاعلى و اگر شخشی اراده طلاق نماید و قرار بر اصطبار داد و در اثناء سال گاهی محبت و وقتی کراهت حاصل شود از حکم آن سؤال شده و جواب نزول یافته و عبارت این سؤال در مدت اصطبار هر گاه متضوع شود رایحه حبّ و باز کرا هت حاصل شود در ظرف سنه گاه کراهت و گاه میل و در حالت کراهت سنه بآخر رسد در اینصورت افتراق حاصل است يا نه جواب در هر حال هر وقت کراهت واقع شود از یوم وقوع ابتدا سنه اصطبار است و باید سنه بآخر رسد و نیز سؤال شده که در اثنای سنه اصطبار اگر از یکطرف میل ظاهر شود و از طرف دیگر محبت پیدا نشود چگونه است عبارت سؤال و جواب اینست سؤال در باب طلاق که باید صبر شود یکسنه اگر رائحه رضا و میل بوزد از یک طرف و طرف دیگر نوزد چگونه است حکم آن جواب حکم برضایت طرفین در کتاب اقدس نازل اگر از هر دو طرف رضایت نباشد \*\*\* ص 405 \*\*\* اتفاق واقع نه و همچنین از حضرت ولیّ امرالله سؤال شده و چنین جواب فرموده قوله العزيز و اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع حكم تربص جاری در اينمقام حقوق طرفين مساوی و امتیاز و ترجیحی نه و از جمله مسائل متعلقه باین موضوع حضرت زین سؤال نمونده سؤال اگر در ایّام اصطبار اقتران حاصل شود و بعد ندامت حاصل گردد آیا قبل از اقتران از ایّام اصطبار محبویست و یا آنکه سال را از سر گیرد و آیا بعد از طلاق تربص لازمست یانه جواب اگر در ایّام اصطبار الفت بمیان آید حکم زواج ثابت و باید بحكم كتاب عمل شود و اگر ایّام اصطبار منتهی شود و بما حكم به الله واقع گردد تربص لازم نه و اقتران مرء با مرئه در ایّام اصطبار حرام است و اگر کسی مرتکب شود باید استغفار کند و نوزده مثقال ذهب به بیت‌العدل جزای عمل برساند سؤال دیگر حضرت زین‌المقربين در این موضوع اینست سؤال هرگاه زمان اصطبار منقضی شود و زوج از طلاق دادن امتناع نماید تکلیف ضلع چیست جواب بعد از انقضاء مدت طلاق حاصل و لكن در ابتدا و انتها شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند و اما مفهوم آیه دوم که می‌فرماید بعد سه طلاق ازدواج ممنوع است این حکم اشاره باعمال سابقه است که در اسلام معمول بوده و در این شریعت مقدّسه ذکرش مستهجن و قبيح است تا چه رسد به عمل آن ولی حضرت زین از مفهوم آیه مبارکه توضیح خواسته و سؤال نموده و عبارت اين است سؤال از آیه \*\*\* ص 406 \*\*\* مبارکه قد نهاكم الله عمّا عملتم بعد طلقات ثلاث جواب مقصود حکم قبل است که باید دیگری آنرا ترویج نموده بعد بر او حلال شود در کتاب‌اقدس نهی از این عمل نازل اما مفهوم آیه سوم اگر سنه اصطبار تمام شود و شوهر از طلاق پشیمان گردد و اگر زن شوهر نگرفته باید مجدد عقد و مراسم ازدواج بعمل آید والّا فصل محقق است مگر آنکه شوهر دوم فوت شود یا طلاق دهد در این صورت ممکن است دوباره مراسم ازدواج بعمل آید و توضیح این آیه از حضرت ولیّ امرالله سؤال شده قوله العزيز راجع بآیه جواز رجوع شوهر بزن مطلقه خود درهر ماه فرمودند بنویس تنفيذ حكم اصطبار و احکام دیگر که منصوص کتاب است از فرائض حتميّه بهائیان وتخلف به هیچ وجه جايز نه درخصوص ازدواج بعد از طلاق فرمودند اجرای عقد لازم و اعطای مهریه واجب و نیز حضرت زین در موضوع ازدواج سئوالی کرده و آن این است سؤال بعد از قرائت آیتین و اعطا مهر اگر کره واقع شود طلاق بدون اصطبار جایز است یانه جواب بعد از قرائت آيتين و اعطاء مهر قبل از قرآن اگر اراده طاق نماید جائز است ایّام اصطبار لازم نه و لكن اخذ مهر ازمرئه جایز نه.

**نطق هفتاد وهفتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

الذى سافر و سافرت معه ثمّ حدث بينهما الاختلاف فله ان يؤتيها نفقة سنة کاملة و يرجعها الى المقر الذى خرجت عنه او يسلّمها بيد امين و ما تحتاج به فى السبيل ليبلغها الى محلّها اِنَّ ربّک يحکم کيف يشآء بسلطان کان على العالمين محيطاً و الّتى طلقّت بما ثبت عليها منکر لانفقة لها ايّام تربصها کذلک کان نيّر الامر من افق العدل مشهوداً اِنَّ الله احبّ الوصل و الوفاق و ابغض الفصل و الطلاق عاشروا يا قوم بالروح و الريحان لعمرى سيفنى من فى الامکان و ما يبقى هو العمل الطيب و کان الله على ما اقول شهيداً.

در این آیات مبارکه که نیز احکام متعلقه بازدواج و طلاق را بیان می‌فرماید در آیه اوّل می‌فرماید کسیکه با قرینه خود مسافرت کند پس از آن در میانشان اختلاف واقع شود تکلیف شوهر این است که مصارف و خرجی یکسال تمام بقربنه خود بدهد و او را بوطن خود برگرداند یا قرینه خود را بشخص امینی بسپارد یا هر چه احتیاج دارد در بین راه تا قرینه او را بوطن خودش برساند مفهوم آیه دوم این است که هرگاه زنی بسبب ارتكاب عمل نامشروعی طلاق داده شد در سنه اصطبار حق نفقه ندارد در آیه سوم بوصل و موافقت و اجتناب و احتراز از طلاق و مفارقت و معاشرت زن و شوهر با الفت و محبت توصیه و نصیحت می‌فرماید چه در این امر مبارك طلاق بسیار مبغوض و مذموم است در این مبحث ذكر بعضی از مسائل و نصایح كه متعلق بازدواج یاطلاق دارد خالی از لزوم نیست از آن جمله این مطلب را که حضرت زین سؤال کرده و آن این است سؤال اگر شخصی در \*\*\* ص 408 \*\*\* خيال جلای وطن باشد بالفرض و اهل او راضی نشود و منجر بطلاق گردد و ايام تدارك سفرطول کشید تا یك سنه ایا از ایّام اصطبار محتسب است و یا آنکه از یوم مفارقت باید حساب شود و یك سنه صبر نماید جواب اصل حساب از یوم مفارقت است و لكن اگر قبل از مسافرت بیکسال مفارقت نمایند وعرف محبت متضوع نگردد طلاق واقع والّا از یوم مسافرت حساب نمایند تا انقضای یک سنه بشروطی که در کتاب اقدس نازل شده وحضرت عبد­البهاء جلّ اسمه البها می‌فرماید قوله العزيز و اما مسئله طلاق می­تواند شخص بكلی آنچه موافق رأیش هست مجری دارد نهایتش این است که زوجه را یکسال بی­سر و سامان نگذارد و این عده است و نهایت این است که پیش مدت تکلیف نفقه چند ماه بود حال يك سال است اما اگر جهتين کامل باشند و عوارضی در میان حاصل گردد که سبب برودت شود در فصل تام تعجیل نکنند یکسال صبر نمایند شاید آن عوارض زائل گردد و دوباره الفت حامل شود الى آخر بيانه الاعلى و از حضرت ولیّ امرالله سؤال شده که هر گاه طلاق بمیل وخواهش زوجه باشد آیا آن حق نفقه دارد یا نه جوابش این است قوله تعالى فضله درخصوص اجرای امر طلاق در صورتیکه بمیل زوجه حاصل آیا اخذ نفقه درمدت اصطبار از زوج باید بشود یانه فرمودند بنویس در هر حال نفقه را باید زوج بر حسب حكم كتاب تأدیه نماید و نیز از مرکز میثاق سؤال شده هر گاه زن با شوهر خود ناسازگاری کند و با شوهر موافقت ننماید تکلف چیست جواب می‌فرماید قوله العزيز \*\*\* ص 409 \*\*\* اما مسئله جددیده را که مرقوم نموده‌اید جواب این است اگر زوجه بدون عذر مقبول و مشروع از زوج کناره جست حق طلب نفقه ندارد ناشزه شمرده می‌شود باید باطاعت زن پردازد اگر چنانچه عذر مشروعی دارد باید به محفل روحانی بیان کند اعضای محفل ملاحظه نمایند و تحقیق کنند اگر عذر زوجه درخروج از بیت زوج مشروع است یعنی عدم رضایت زوجه باسباب مجبره مشرعه است زوجه حق نفقه و مسكن شرعی دارد یا آنکه زن زوجه را راضی کند و بخانه ببرد حال چون امرالله مستوراست باید بخوبی و خوشی بهر نحو باشد بین زن و زوجه التیام داد و چون امر شیوع یابد حکم قاطع حاصل شود الى اللوح و در لوحی دیگر می‌فرماید قوله الاحلی در خصوص مسئله تساوی حقوق رجال ونساء در امر طلاق مرقوم نموده بودید عقد نکاح مشروط برضایت طرفین است ولی فصل و طلاق موکول باراده زوج است تنها زوجه را چنین صلاحیت نه که طلب فراق کند و بعد از مدت یکسنه طلاق جوید این حكم­الله ولی بعد از نفرت زوجه تعصّب زوج بسیار بیجاست و مخالف بزرگواړی عالم انسان البته انسان ربّانی راضى بآن نگردد که در حالت نفور اسیر تعلق زوجۀ بیشعور باشد بحض آنکه احساس نفور کند البته از او بگذرد و فراق و طلاق مجری دارد باری در این امر مباراک وفاق و الفت زن با شوهر بسیار ممدوح و مقبول و طلاق و مفارقت بسیار مذموم و منفور است بقدری امر طلاق مخالف رضای جمال مبارك است \*\*\* ص 410 \*\*\* که صیغه از لسان عظمت نازل نفرمزده است و حال آنکه ازبرای عقد مناکهت را زنان صیغه عقد نازل وهم خطبه‌های متعدده از قلم اعلى و كلك میثاق نازل گشته است چه تساوی حقوق رجال و نساء مقتضی الفت و محبت و وقاق است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى دربيانات و الواح مقدّسه خود بی‌نهایت طلاق را مذمت و توبيخ فرموده است در لوحی می‌فرماید هر يك از زن یا شوهر که بفكر فصل و طلاق افتند بمشقت و وبال عظیمی گرفتار شوند از جمله بیان مبارك این است قوله العزيز "باری اساس ملكوت الفت است و محبت است و وحدت است اتصال است نه انفصال اتحاد است نه اختلاف على الخصوص بین زوج و زوجه اگر سبب طلاق یکی از این دو باشد البته درمشقات عظيمی افتد و بوبال عظیمی گرفتار گردد و بینهایت نادم و پشیمان شود" و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه می‌فرماید قوله الاحلی در خصوص امر طلاق فرمودند "امر طلاق بسیار مذموم و قبيح و مخالف رضای الهی است" آنچه از قلم حضرت عبدالبهاء در این خصوص نازل بین عموم یاران انتشار دهند و كلّ را بیش از پیش متذکر دارند اجرای حکم طلاق مشروط بتصویب و اجازه امنای محفل روحانی است باید در این قضایا اعضای محفل مستقلاً بكمال دقت تمعن و تجسس و تفحص نمایند و اگر چنانچه عذر مشروعی موجود و اتحاد و ائتلاف به هیچ وجه من­الوجوه ممکن نه و تنفر شدید و اصلاح ودفع آن \*\*\* ص 411 \*\*\* محال طلاق و اقتران را تصویب نمایند خلاصه این مقدار از الواح و نصوص صریحه که در مدائح ومحاسن ازدواج و ذمائم و مضرّات افتراق و تفرد شرف ترقیم یافت برای ارباب دیانت و وجد آن کفایت است و زیاده از این ترقيم الواح منزله در این موضوع این اوراق استيعاب ننماید.

آب جیحون را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

و اما مساوات بين رجال و نساء تصور نمی‌کنم در جامعه بشر کسی باشد که نشنیده باشد تساوی حقوق بین رجال ونساء یکی از تعالیم اساسيه حضرت بهاءالله است مگر در بعضی امور مخصوصه ازجمله بیانات مبارکه در مجامع اروپا درضمن خطابه می‌فرماید قوله تعالی "در نزد خدا زن و مردی نیست هر کس قلبش روشن‌تر است در نزد خدا مقبول تر" و در خطابۀ که درکلیسای موحدین و منتریال کانادای آمریکا اَدا فرموده است می‌فرماید قوله الاحلى "سادساً آنکه نساء اسیر بودند حضرت بهاءالله اعلان وحدت حقوق رجال و نساء فرموده که مرد و زن هر دو بشرند و بندگان به خداوند نزد خدا ذكور و اناث نیست هر کس قلبش پاکتر و عملش بهتر نزد خدا مقربتر خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت ترتبیت است زیرا انسات مثل رجال تربیت نمی‌شوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جميع مراتب متساوی شوند زیرا هر دو بشرند" ضمن لوحی می‌فرماید قوله الاحلی "در موقع انتخابات آینده بعموم یاران اطلاع دهند \*\*\* ص 412 \*\*\* تشکیل و تاسیس لجنه‌های مختلط چه مرکزی و چه محلی در جمیع ولایات ایران جائز من بعد متدرجا وسائل اشتراك و عضويت نساء در محافل روحانی و انجمن شور روحانی و محفل ملی بهائیان آن سامان نیز فراهم خواهد شد مطمئن باشند و حضرات اماءالرحمن را ترغیب و تحریم و تشجیع نمایند تا بر استعداد و قابلیت و فعالیت بیفزایند و در کسب معارف امریّه و کمالات معنويه وترویج سنن الهیّه و شعائر دینیه بیش از پیش همّت گمارند و بآنچه لایق این امر اعظم است در آن اقلیم مفتخر گردند و گوی سبقت را در میدان خدمت از رجال بربایند" الى آخر و این موضوع را ببیان مبارك مرکز میثاق اكتفاء و ختم می‌کنیم قوله جلّ بیانه "در شریعت الله نساء و رجال در جميع حقوق متساویند مگر در بیت‌العدل بنص كتاب رجالند دیگر در سایر محافل عموماً مثل محفل بنای مشرق الاذکار و محفل تبليخ و محفل روحانی مثل محافل خیریه و محافل علمیه رجال و نساء مشترکند در جميع حقوقگ و نیز می‌فرماید قوله تعالى "و اما مساوات زن و مرد لازم است مانند دو بال هستند برای عالم انسانی اگر یک بال ضعیف باشد بال قوی را مانع از طيران خواهد بود باید هر دو بال قوی شود تا طیران کند."

**نطق هفتاد و هشتم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

يا عبادى اصلحوا ذات بينکم ثمّ استمعوا ما ينصحکم به القلم الاعلى و لا تتبّعوا جباراً شقياً ايّاکم ان تغرنکم الدنيا کما غرّت قوماً قبلکم اتّبعوا حدود الله و سننه ثمّ اسلکوا هذا الصرّاط الذى کان بالحقّ ممدوداً انالّذين نبذوا البغى و الغوى و اتّخذوا التقوى اولئک من خيرة الخلق لدى الحق يذکرهم الملأ الاعلى و اهل هذا المقام الذى کان باسم الله مرفوعاً.

دراین آیات مبارکه عباد خود را بآنچه مصلحت و ترقیات مادی و معنوی ایشانست بنصائح مشفقانه متذکر می‌دارد می‌فرماید ای بندگان در اصلاح فیمابین خود مشغول گردید و نصائح قلم اعلی را بشنوید و از نائره فساد احتراز کنید و متابعت هر شقی ستمکار ننمائید مبادا دنيا شما را فریب دهد چنانچه‌ ام­سالفه را فریب داد متابعت قوانین و سنن الهیّه نمائید و در این صراط مستقيم سلوک و رفتار کنید از طغیان و ضلالت بپرهیزید و بذیل تقوی و تقدیس بیاویزید و از جاده تقوی و پرهیزکاری انحراف نورزید بعروه محکم اتحاد و یگانگی تمسک و توسل جوئید و رسم بیگانگی و نفاق را منفصل و منقصم نمائید و در الواح سائره بقدری تأکید شده که ما فوق آن متصور نیست از آن جمله در لوح محمد تقی می‌فرماید قوله جلّ جلاله دستان الهی را تکبیر برسان انشاءالله كلّ فائز شوند بآنچه که سبب علو و سمو مقام انسان است بگو بچند یومی باراده حِصن حرکت نمائید وللحق باصلاح خلق قیام کنید العمرالله اذا ترون شمس الطاف ربكم الكريم هر نفسی اليوم باصلاح \*\*\* ص 414 \*\*\* خود مشغول شد على ما امرالله فی الكتاب او فی الحقيقه باصلاح عالم قائم است فاعتبروا یا اولی الالباب فاعتبروا یا اولی الابصار و در لوح دیگر می‌فرماید قوله تعالى شأنه "يا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالی و تهذیب اُمَم باشید اصلاح عالم از اعمال طيبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیّه بوده ناصر امر اعمال است و معینش اخلاق یا اهل بهاء بتقوى تمسلک نمائيد هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله جلت "رأفته انّا نكون بينكم فی كلّ الاوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لانحب ان نجد سواه يشهد بذلك كلّ عارف بصیر انتم اوراق السدرة تمسكوا بها ثمّ انصروا ربکم" در لوح ديگر مي‌فرمايد قوله جلّ احسانه "قسم باسم اعظم حیف است این ایّام نفسی بشئونات ارضيه ناظر باشد بایستید بر امر الهی با یکدیگر بکمال محبت سلوك کنید خالصاً لوجه المحبوب حجبات نفسانیه را بنار احدیّه محترقه نمائید دنیا وجود ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید" و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "نصائح مظلوم از نظر نرود امید آنکه مابین اولياء عرف محبت و دوستی متنوع گردد و با یکدیگر محبت وشفقت معاشرت نمایند" و در لوح ديگر می‌فرمايد قوله جلّ عناینه "در هر حال باید بتأليف و اتحاد نفوس مشغول باشند اعمال طيبه جندا­لله بوده و هست و اخلاق مرضیّه هادی عباد آنچه سبب اجتناب واحتراز عباد است بعزّ قبول فائز نه و بطراز رضا مزين نه" و در لوح دیگر می‌فرمایند قوله تعالی "باید اليوم كلّ باتحاد و اتفاق توجه نمایند و اگر امری غیر \*\*\* ص 415 \*\*\* مقبول حادث شود بكمال تعجیل در صدد رفع آن برآیند و لله قيام نمایند و لله بخدمت مشغول شوند امروز کلمه که سب و علّت اختلاف شود نزد حق محبوب نبوده و نیست احباء را تکبیر برسان و بآنچه ذکر شده متذکر دار شاید جمیع ارادات در اراده حق فانی شود" و در لوح مرحوم عندلیب خطاب با باماء­الرحمن می‌فرماید قوله عزّ بیانه "یا اماء­الله ان المظلوم يدعوالله ان یقربكن على العصمة و العفة والبر والتقوی انصرن ریکن بالاعمال الطبية الطاهرة والاطاق المرضية المباركة یا اماءالله دنیارا فنا احاطه نموده طوبی از برای نفسیکه شئونات ایّام او را از مالک انام منع ننمود" الى آخراللوح مفهوم بیان مبارک بدين تقرّب است ای کنیزان الهی این مظلوم از خدا می­خواهد که شما را مقرّب نماید و تأیید فرماید شما را بعزّت و عفت و نیکوکاری و پرهیزکارت نصرت کنید امر پروردگار خود را باعمال طيّبه طاهره و اخلاق پسندیده مبارکه و در لوح دیگر می‌فرماید قوله عزّ و جلّ "فانظروا الى هيكل الله فی الارض انّه انفق نفسه لاصلاح العالم انّه لهوالمنفق العزيز المنيع ان ظهرت کدرة بینکم فانظرونی امام وجودیکم وغضوا البصر اما ظهر خالصا لوجهی و لامری المشرق المنير" منطوق آیه مبارک چنین است به هیکل حق ناظر باشید که جان خود را برای اصلاح عالم انفاق فرموده اگر کدورتی در بین حادث شود مرا پیش روی خود ببینید و چشم از کدورت حادثه بیوشید محض خلوصی که بمن دارید و برای محبتی که بامر مشرق \*\*\* ص 416 \*\*\* منیر من دارید که با وجود این بیانات مبارکه الهیّه که بنهایت الطاف و عنایت عباد خود را متذکر می‌دارد چگونه محبّ صادق راضی می‌شود که مرتب افعالی شود که سبب حدوث کدورت و وقوع کراهت فيما بین یکدیگر شود على الخصوهر زن و شوهر که باید مانند روح و جسد با هم مانوس و مألوف باشند و اما بیانات حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى از حدّ و حصر خارج است در لوحی می‌فرماید قوله العزيز مظاهر مقدّسه الهی زحمتها و بلایای شدیده تحمل نمودند یکی هدف هزاران تیر شد یکی حبس افتاد و دیگری نفی بلاد شد یکی بالای صلیب رفت ودیگری در قعر زندان افتاد این بلایا را بجهت این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود با یکدیگر الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند جان خود را فدای یکدیگر نمایند راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند در مقام دیگر می‌فرماید قوله الاحلى "محبت است که سبب حیات عالم انسانی است اتحاد است که اسباب سعادت بشراست" در لوح دیگر می‌فرماید قوله الاعلى "ملاحظه نمائید چون اتحاد و اتفاق در میان خاندان واقع شود چه قدر امور سهل و آسان گردد وچه قدر ترقی و علویت حاصل شود امور منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود خاندان محفوظ ماند سبب غبطه گردد و روزبروز علویت و عزّت ابدیّه بیفزاید و چون این دائره اندکی اتساع یابد اما قریۀ بمحبت و اتحاد \*\*\* ص 417 \*\*\* پردازند و الفت و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند چه قدر ترقی نمایند و چگونه محفوظ و مصون کردند پس این دایره را اندکی واسع­تر نمائیم یعنی اهل مدينه بتمامها اگر روابط اتحاد و اتفاق را محکم سازند در اندک زمانی چقدر ترقی نمایند و به قدرت و قوتی تجلی فرمایند و چون دائره اتحاد بیشتر اتساع یابد یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند بصمیم دل وجان اتحاد و اتفاق جوپند و با یکدیگر مهربان گردند آن اقلیم سعادت ابدیّه یابد و عزّت سرمدیه جوید و بثروت کلیّه رسد و راحت و نعمت موفوره یابد" الى آخر بيانه الاحلى درلوح دیگر می‌فرمایند "محبت نور است در خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانۀ لانه نماید" الى آخر و در لوحی دیگر می‌فرماید "قسم بجمال قدم که الیوم نفسی بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ که جان خویش جهت احیای رحمن فدا نماید تا باین درجه انسان نرسد بعهد و میثاق وفا ننموده و قطرۀ از بحر صفا نچشیده و از گلستان جنت ابهی رائحه­ئی استشمام نکرده پس احیای حقیقی بدل و جان با یکدیگر مهربان باشند و در محبت یکدیگر جانفشان گردند تا در درگاه احدیت مقبول شوند" إلى آخر و در لوحی دیگر می‌فرماید "قسم بجمال قدم روحی لاحبائه المتحدين فداء که فرح و سروری از برای عبدالبهاء نه جز بشارات اتحاد و اتفاق أحباء زیرا اساساس امرالله وحدت \*\*\* ص 418 \*\*\* و یگانگی و محبت است که باید قلوب چنان و ارواح و انفس احباءالله را احاطه کند که کلّ عبارت از یک هیکل رحمانی شوند و هر یکی جزئی از اجزاء و عضوی از اعضاء لذا باید و شاید و سزاوار چنینن است که هر یک خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی همدیگر شوند اگر احباء باین مقام بلند اعلى رسند آنوقت جنت ابهی در قطب امکان خیمه و خرگاه زند و کوه و دشت و صحرا رهاص ملاء اعلى شود آه وا شوقی لتلك الموهبت العظمی و ظماء قلبی لذلک لماء العذب الفرات" و حضرت ولیّ امرالله جلّ ثنائه می‌فرماید "نام و نشان و دلیل و برهان اگر مؤید و توأم بحسن روش و سلوك و اخلاق طيبه مرضیّه نباشد در این عصر مذموم و مطرود جهان و جهانیان است و حسن اخلاق کمالات و مظاهرش حسن سلوک و رفتار و یگانگی و الفت و اتحاد و اتفاق و حسن معاملات در جزئیات و کلیات و تعاون و تعاضد مستمری صمیمی و محبت و خلوص نیّت و صفای قلب و طهارت نفس و صداقت و امانت مابه­الامتياز یاران است چه که این صفات ممدوحه که اهل عالم از آن غافل و محجوبند اولین و آخرین دلیل مقنع و برهان كافی لامع اين آئين الهی است محک تجربه است و یگانه ممیز بهائیان از سایر طوایف و اُمَم مقصد اصلی عموم انبیاء و رسل است و یگانه مقصود و مطلوب و منتها آمال و آرزوی حضرت اعلى و جمال ابهی و حضرت عبدالبهاءست" این موضوع را باین بیان مرکز میثاق خاتمه می­دهیم قوله عزّ . \*\*\* ص 419 \*\*\* بیانه "جميع مظاهر الهى بجهت محبت و الفت آمده‌اند جميع کتب آسمانی بجهت محبت و الفت نازل گشته جميع تعاليم سبحانی بجهت محبت و الفت بوده" چه خوش سروده است حافظ:

خلل پذیر بود در بنا که می‌بینی بجز بنای محبت، که حال از خلل است

**نطق هفتاد و نهم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد حرّم عليکم بيع الامآء و الغلمان ليس لعبد ان يشترى عبداً نهياً فى لوح الله کذلک کان الامر من قلم العدل بالفضل مسطوراً و ليس لاحد ان يفتخر على احد کلّ ارقآء له و ادلّاء على انّه لااله­الّاهو انّه کان على کلّ شىٍ حکيماً.

گر چه همه ما بهائیان بموجب صريح بيانات الهیّه معتقدیم که هر یکی از شرایع وادیان بوضع و تشريع الهی بوده و هریه از شرایع در ازمنه سابقه بر وفق مقتضيات عصريه بوده است ولی امروز نمی‌توانیم پی‌بحکمت و فلسفه بعضی از احکام شرايع گذشته ببریم از جمله احكام جواز بيع و شرای کنیز و غلام بوده که نمی‌دانیم در تجویز آن چه حکمت ملحوظ و منظور بوده چه در این عصر منجمله اگر این عمل را بمیزان عدل و انصاف بسنجيم عدل و انصاف تجویز نمی‌کند که انسان نوع خود را مانند حیوانات خرید و فروش نمایند زیرا \*\*\* ص 420 \*\*\* همه بشرند و مولود از یک پدر و مادر همه اولاد یک آدمند و مخلوق یک خالق و بنده­ی خدای مهربان و مرزوق یك رازق منان و رحمانند جمیعا از يک دوحه بشریت رسته‌اند و تماماً اوراق و اغصان و آزهار و اثمار يک شجره انسانیّت محسوبند نهایت آنکه بر حسب اختلاف امكنه تفاوتی در الوان دارند اختلاف الوان را حکمی نه بوده و نیست بلکه تفاوت در اختلاف صفات و اخلاق است هر که باخلاق روحانيه و صفات رحمانیه متخلق و متصف مقرب بارگاه احدیت است و هر که برذائل و خصائل ذمیمه سبعیت متصف گشت مردود و مطرود درگاه عزّت ربّ­البريه چنانچه معروف است که حضرت لقمان بنده زر خرید بود و يك تار موی او رسولی و مالکش ترجیح داشت در بزرگواری وجلالت قدرش همین بس که در قرآن مجید یك سوره بنام لقمان مصروف و صفات حمیده­اش در آن سوره مبارکه مصرّح و منصوص است و همچنین در الواح الهیّه خصال ممدوحه‌اش از قلم اعلی در موارد عدیده نزول یافته از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله جلّ جلاله "گفته‌اند لقمان با مولای خود عزم سفر نموده چون شب درآمد لقمان قدری راحت نمود و بعد برخاسته بذکر الهی مشغول شد چون مولای خود را خفته یافت گفت بهتر آنکه او را آگاه نمایم که شاید در اینوقت از دریای رحمت الهی قسمتی اخذ نماید لذا ببالین مولا حاضر و گفت ای مولا برخیز که وقت تجارت است ابواب رحمت باز و \*\*\* ص 421 \*\*\* طالبان ثروت حقیقی در سوق الهی به بیع و شرّی مشغول جهد کن تا بی‌نصیب نمانی بمنزل خود راجع شد قدری گذشت ؟؟ خود مولا را نوم فرا گرفته باری مکرر ببالين مولی شتافته و او را بیدار نمود و لكن كثرت نوم او را از قیام و تذکر بازداشت بالاخره قريب بصبح لقمان ببالین جاضر گفت ای مولی برخیز که آخر وقت است نزدیک به آن شده که بازار و تجارت منتهی گردد فی الجمله وقت باقی است به تدارک مافات قیام نما شاید در این هنگام آخر بفیوضات فیاض فائز شوی و در اشراق شمس محمدی از افق حجاز بلال حبشی از انوار ایمان مستضئی و روشن شد با آنکه بندۀ زرخرید بکنفر یهودی بود و ابوجهل و نضرين حارث که اعلم علمای مکه بودند از مشاهده و استغضائه نير فلک رسالت محرم و مظلوم گشتند در واقعه شهادت مظلوم آفاق حضرت سید الشهداء غلام زر خرید حضرت سید الساجدین موفق بشهادت كبری شد و شمر ذی­الجوشن و عمر سعد و سنا بن­انس که هر یک از عُلما و اکابر صحابه و تابعین بودند مستوجب عذاب ابدی و لعنت سرمدی ‌گشتند و در طلوع شمس حقیقت از مشرق فارس مبارک غلام مشکفام حضرت اعلی که نام مبارکش نیز مبارك بود بفوز ایمان فائز گشت و در سفر حج ملازم رکاب آن حضرت بود و علمای فارس ازاین سعادت محروم گشتند و همچنین در این ظهور اعظم و عصر مكرم چه بسیار از غلامان سیاه اندام که مهر منیر ایمان از آفاق قلوب منوّر شأن اشراق نمود و عالم را بنور یقین و عرفان روشن نمودند و ارباب عمائم بيضاء قلوبشان از ليالی ظلماء تاریکتر شد و بتمام \*\*\* ص 422 \*\*\* همت براطفاء شمس حقیقت قيام نمودند از جمله آن غلامان یاقوت نام غلام مرحوم میرزا سید حمید فراهانی بود در اوقاتی که شمس قدم از افق دارالسلام مشرق بود مرحوم میرزا سید حسین با حرم محترمش و بانو غلام بعزم تشرف بغداد رفتند هر وقت به قصد مثول و تشرف میرفتند یاقوت را به ملاحظه حکمت با خود همراه نمیبردند غافل از اینکه شمس ایمان و ایقان نیز از افق قلب آن غلام خوش فرجام اشراق نموده تا اینکه روزی مولایش با حرم خود عزم تشرفت نمودند یاقوت بكمال ادب گفت ای آقا چرا مرا به همراه نمیبری و تشرف خود را از من پنهان می‌داری و حال آنکه شاید من پیش از شما و خانم بشرف ایمان و ایقان موفق و مشرف گشته او را بهمراه خود برد و پس از تشرف مورد عنایت و الطاف مخصوصه جمال مبارک شد و الوان عديده بافتخار آن سیاه نورانی از قلم عزّ نزول یافته باری اختلاف الوان هیچ مدخلیتی در ایمان وعرفان نداشته و ندارد بلکه چنانچه گلهای الوان سبب زینت وآرایش باغ و بوستان است الوان و نژادهای مختلف انسان نیز موجب زیب و زیور حديقه و بوستان عالم امکانست هر کس بحق خود توجه نمود مقرّب است خواهی سفید چهره و خواهی سیاه باش و در این ظهور اعظم جمالقدم جلّ ذكره وثنائه ما بين عباد تبعیض و تفریق نفرموده و در این آیه مبارکه بصریح بیان می‌فرماید حرام شده است بر شما خرید و فروش کنیزان و غلامان جائز نیست برای \*\*\* ص 423 \*\*\* هیچ بنده‌ئی که بخرد بنده‌ئی را این عمل در لوح الهی نهی و ممنوع است و از قلم عدل بفضل مسطور شده و جایز نیست کسی بر کسی افتخار و مباهات کند جميع بندگان حقند و دلیل بر وحدانیّت ذات الهی و چون این آیه الهی از قلم اعلى نازل گشت بسرعت برق این حکم در عالم ظاهر گشت اوّل از امریکا آزادی سیاه پوستان اعلان شد و پس از آن انگلیس بآزادی آنان اقدام نمود و در لوحيكه بافتخار ملکه انگلیس از قلم اعلى نزول یافته بسبب همین اقدام ملکه را تحسین می‌فرماید و او را مستحق اجرعظیم می‌فرماید و اکنون چند آیه از آن لوح مبارك را زیور این اوراق نموده تا بر ارباب فهم و فراست نفوذ كلمةالله مبرهن و مغلوم گردد قوله جلّ كبريائه "قد بلغنا انك منعت بيع الغلمان والاماء هذا ما حكم به الله فی هذا الظهور البدیع قد كتب الله لك جزاء ذلك انّه موفی اجور المحسنين ان تتبعی ما ارسل اليك من لدن عليم الخبير ان الّذی استكبر بعد ما جائته البينات من لدن منزل الآیات ليحبطالله عمله انّه على كلّ شئی قدیر ان الاعمال تقبل بعد الاقبال من اعرض عن الحق انّه من احجب الخلق كذلک قدر من لدن عزیز قدير."

خلاصه مفهوم آیات مبارکه اینست بما رسیده است که تو منع کردی خرید و فروش غلامان و کنیزان را این حکمی ایست که خداوند در این ظهور فرموده است براستی خدا از برای تو ثبت فرمود اجر \*\*\* ص 424 \*\*\* این عمل را و البته او وفا می‌کند اجر نیکوکاران را اگر متابعت کنی لوحی را از طرف خدای آگاه بتو ارسال شده البته هر کس اعرا ض و استکبار نماید پس از آنکه شواهد روشن از خدا باو رسیده و هر آینه باطل می‌گرداند خدا عمل او را البته خدا بر هر چیزی قادر است بدرستی که قبول می‌شود اعمال بعد از اقبال هر که اعراض کند از حق البته او از محتجب‌ترین خلق است و حضرت عبدالبهاء جلّ اسمه الاعلى در الواح و خطابه‌های عدیده باص بیان و اوضح تبیان این امر مبرم را توضیح و تصریح و تبیین فرموده و از آنجمله خطابه مبارکه‌ئی که در محل خانه سیاهان امریکا اَدا فرموده و قسمتی از آنرا زیب این اوراق می‌کنیم قوله جلّ بیانه "هوالله امروز من در نهایت سرورم زیرا می‌بینم بندگان الهی در این مجمع حاضرند سفید و سیاه با هم همنشینند در پیش خدا سفید و سیاه نيست جميع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است بو و رنگ حکمی ندارد قلب حکم دارد اگر قلب پاك است سفید یا سیاه هیچ لونی ضرر نرساند خدا نظر بالوان ننماید نظر بقلوب نماید هر کس قلبش پاکتر اخلاقش نیکوتر خوشتر هر کس توجهش بملكوت ابهی بیشتر، پیشتر، الوان در عالم وجود هیچ حکمی ندارد ملاحظه نمائید در عالم جماد الوان سبب اختلافی نیست بلکه الوان سبب زینت گلستانست زیرا لون واحد زینتی ندارد اما وقتی که گلهای رنگارنگ می‌بینی آنوقت جلوه و زینت دارد عالم بشر هم نظیر بوستان است و نوع انسان مانند گلهای رنگارنگ پس رنگهای مختل زینت است همینطور درعالم حیوان \*\*\* ص 425 \*\*\* الوانست کبوتران رنگارنگند با وجود این در نهایت الفتند هیچ وقت برنگ یکدیگر نگاه نمی‌کنند نگاه بنوع می‌کنند چه بسیار کبوتران سفید یا سیاه پرواز می‌کنند همینطور سایر طیور و حيوانات مختلف اللون ابداً نظر برنگ نمی‌کنند بلکه بنوع نظر دارند حال ملاحظه کنید در حالتی که حیوان عقل ندارد ایران ندارد با وجود این الوان سبب اختلاف نیست چرا انسان که عاقل است اختلاف می‌کند ابداً سزاوار نیست على­الخصوص سفید و سیاه از سلاله یک آدمند از یک ‌خاندانند دراصل یکی بوده‌اند یک رنگ بوده‌اند حضرت آدمی رنگی داشت حوّا يك رنگ داشت سلاله جميع بشر بآنها می‌رسد پس اصل یکیست این الوان بعد بمناسبت آب و اقلیم پیدا شده ابداً اهمیّت ندارد لهذا من امروز بسیار مسرورم که سفید و سیاه در این محفل با هم مجتمع شده‌اند امیدوارم این اجتماع و الفت بدرجۀ برسد که مابین امتیاز نماند و با هم در نهایت الفت و محبت باشند الى آخر بيانه الاحلى چه همه شنیده و می‌دانیم که قبل از مسافرت آنحضرت بامریکا اجتماع سیاه و سفید در یک مجلس ممتنع و محال بود نهایت استيجاش و تنفر از یکدیگر داشتند.

**نطق هشتادم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

زينّوا انفسکم بطراز الاعمال و الّذى فاز بالعمل فى رضاه انّه من اهل البهآء قد کان لدى العرش مذکوراً انصروا مالک البرّيّة بالاعمال الحسنة ثمّ بالحکمة و البيان کذلک امرتم فى اکثر الالواح من لدى الرحمن انّه کان على ما اقول عليماً.

در این دو آیه مبارکه بندگان خود را باعمال حسنه و اخلاقی مرضیّه امر می‌فرماید حضرت ولیّ امرالله نیز در موارد عدیده احیای خود را تذکر می‌دهد و بصریح بیان می‌فرماید ما به الامتیاز بهائی از سائر ملل عالم فقط و فقط اعمال است از آن جمله در لوحیه در سال بعد از صعود مرکز میثاق از کلک اطهرش نزول یافته می‌فرماید قوله جلی بیانه ایّام گوشه نشینی و سکوت و خموشی گذشته باید از زاویه خمول در آئیم و در میدان وسيع قدم گذاریم و مباشرت بعمل نمائیم مقصود این نیست که حکمت را فراموش نمائیم و پرده دری نمائیم و از حدّ اعتدال خارج کردیم و بمخالفت اصول و قوانین و رسوم دولت و ملّت قیام کنیم حاشا که یاران الهی چنین نمایند بلکه مقصود این است که با اعمال و افعال بتیلیغ امر حضرت بهاءالله قیام نمائیم تبلیغ باعمال حکمت قبول ننماید و تقیه و تحدیدی نداند کلّ از وضيع و شریف و قدیم و جدید پیر و جوان قابلیت و توانائی پیمودن این سبیل را داشته و دارند و حضرت بهاءالله جلّ كبريائه در کلمات مكنونه فارسی می‌فرماید قوله عزّ و جلّ لازال هدایت باقوال بوده و این زمان با فعال گشته یعنی باید جميع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال كلّ شریکند ولكن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست پس بجان سعی نمائید تا بافعال از جمیع \*\*\* ص 427 \*\*\* ناس ممتاز شود و نیز در کلمات مكونه می‌فرماید تعالى قوله براستی می‌گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید برای برادران باعمال خود را نه باقوال و در لوحی دیگر می‌فرماید قوله عزّ قوله "لعمری اعمال طيبه ناصر حق بوده و خواهد بود اگر اليوم نفسی قیام نماید و بما يحب و يرضى عمل کنند البته عرف اعمال او هادی شود و ناس را برحیق مختوم که بعنایت اصبح حضرت قیوم ظاهر و جاری شده دلالت کند" و در مقام دیگر می‌فرماید قوله عزّ قوله "امروز روز عمل پاک و خدمت است" و در لوح دیگر قوله تعالى شأنه "یا اولياء الله لكم ان تتمسكوا بالحكمة و ما امرتهم به فی الكتاب جميع را وصیّت می‌کنیم بآنچه در کتاب الهی نازل شده هرنفسی اليوم بآن عمل نمود از اهل بها مذكور قل عليكم بالمعروف و علیکم بالمعروف به بظهر امرالله المهيمن القيوم و در لوح دیگر می‌فرماید تعالی فضله جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوى الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ" در لوح دیگر قوله عزّ افضاله "از حق می‌طلبیم کلّ را تأئید فرماید بر اعمال و اخلاق و کلمه طيبه راضیه مرضيه فتح مدائن قلوب بجنود اخلاق و اعمال مقدّر" در لوح دیگر قوله عزّ اسمه "باخلاق حسنه مزیّن شود و باعمال پسندیده انشاءالله موفق گردید آنچه از سماء مشیّت ربّانی \*\*\* ص 428 \*\*\* نازل مقصود تربیت و الفت و محبت عباد بوده با یکدیگر" و در لوح دیگر می‌فرماید تعالی احسانه کل "با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزیّن گردید و همتتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید و در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار ؟؟ از شما ظاهر شود چه که شمائید اول وجود و اول عابد بدین و اول ساجد و اول طائفین فواّلذی انطقنی بما اراد کما سماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما" و در لوح دیگر می فرماید "جلت نصائحه امروز روز عقل طیب و روز ذکر و بیان است انشاالله فائز شوید بآنچه که سبب ارتفاع امرالله است اعمال طیّبه بنفسها مروج امر الهی بوده و هست طوبی لمن عمل بما امر به من لدی الله وویل للغافلین" و در لوح دیگر می فرماید "ای دوستان امروز روز عمل است و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بفیوضات نامتناهیه الهیه فائز شوید و دارای مقامات باقیه گردید باید بحول الله و قوته بتقدیس تمام و تنزیه کامل باوامر الهیه متشبث باشید و باحکامش متمسک اینست خیر اعظم و فضل اعظم طوبی للعالمین" و در لوح دیگر می‌فرماید جلّ بیانه "انسان بمثابه شجر است اگر باثمار مزیّن گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست والا شجر بی‌ثمر قابل نآراست اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیّه و اعمال حسنه و کلمه طیّبه از اثمار این شجره محسوب ربیع \*\*\* ص 429 \*\*\* اشجار انسانیه ایّام ظهور حق جلّ جلاله بود و اگر در این ؟؟ ربیع الهی سدره­های وجود باثمار ذكوره مزیّن شوند انوار عدل من على الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظل حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است در يك آن غرس می‌شود و در آن دیگر از امطار رحمت رحمانی فرعش در سما مشاهده می­گردد" الى آخراللوح و اما الواح و بيانات مبارکه حضرت عبدالبهاء عزّ اسمه الاعلى در این موضوع از تعداد خارج است و در این اوراق ببیان برخی از آن اکتفا می‌کنیم از آن جمله در نطلق مبارك در پاریس در منزل مرحوم دریفوس اَدا فرموده قوله عزّ بیانه "دين الله فی الحقيقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نیست زیرا دين الله عبارت از علاج است دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد اگر طبیب جميع ادویه را بداند اما استعمال نکند چه فایده دارند تعالیم الهیّه عبارت از‌ هندسه و خریطه بناست اگر هندسه شود وخريطه کشیده گردد و ساخته نشود چه ثمری دارد تعالیم الهیّه باید اجرا گردد باید عمل شود مجرد خواندن و دانستن ثمری ندارد" إلى آخر بيانه الاحلی و نیز نطق مبارك در پاریس در منزل خود اَدا فرموده است قوله تعالى "جمع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند جميع ذکر می‌کنند که محبّ خیرند جمیع می‌گویند صدق \*\*\* ص 430 \*\*\* مقبول است و کذب مذموم امانت فضیلت عالم انسانی است خیانت ذلت عالم انسانی دلها را خوشنود کردن خوبست نه دلها را شکستن مهربانی خوش است نه بغض عداوت عدل خوبست نه ظلم رحمت خوبست نه زحمت حسن اخلاق خوبست نه سوء اخلاق نور مقبولست نه ظلمت علم عزّت انسان است نه جهل کرم ؟؟ خوش است نه بخل توجه به خدا خوب است نه غفلت از خدا هدایت خوش است نه ضلالت و امثال ذلك ولی جمیع اینها در عالم قول باقی میماند عملی در میان نیست هر نفسی بهوی و هوس خود مشغول است هر کس در فکر منفعت خویش است ولو مضرت دیگران در آن باشد هر نفسی در فکر ثروت خود است نه دیگران هر کس در فکر راحت و آسایش خویش است نه سائران نهایت آرزوی ناس اینست و مسلکشان چنین ولی بهائیان نباید چنین باشند باید ممتاز باشند باید عملشان بیش از قولشان باشد بعمل رحمت عالميان باشند نه بقول برفتار و کردار اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانیرا آشکار کننده نورانیّت آسمانی را واضح نمایند اعمالشان فریاد برآرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند اگر انسان باعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم ندارد" إلى آخر بيانه الاحلی و درصفحه ۲۱۰ از سفرنامه جلد دوم در نکوهش قول بی‌عمل می‌فرماید:

بعضی گیریم بدانند چه عملی خوب است و چه بد ولی در وقت عمل \*\*\* ص 431 \*\*\* نفس و در غالب و آنها مغلوب می‌شوند در زمانی که مجلس لاهای تشکیل شد و از طرف دول و ملل مختلفه نفوس كبيره حاضر آن محضر شده در صلح عمومی خطابه ها اَدا می‌نمودند من نوشتم بایران که مثل آنها مثل شراب فروشها است که در حرمت شرب خمر اجلاس نمایند و در مضرت شراب بحث و مذاکره بسیار به میان آرند ولی چون از مجلس بیرون روند باز كما فی السابق به باده فروشی مشغول گردند خلاصه در این آیه مبارکه می‌فرماید هر کس در عمل برضای الهی موفق و فائز گشت او از اهل بها محسوب است والّا اگر کسی بزبان اظهار بهائیت کند و باعمال و اخلاقی پائین عامل و مزیّن نباشد بصريح بیان قلم اعلی ناصر اعدای الهی است و مخرب بنیان شریعت رحمانی چنانچه در لوحی که با فتخار مرحوم عندلیب نزول يافته می‌فرماید "بگو ای اهل بها از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست چه که نفوس غافله بمجرد اصغاء عمل منکری نار فساد برافروزند و بانتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آنرا بمبدء راجع کنند مکرر از قلم اعلی این کلمه عليا نازل جنود یکه ناصر حقند اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سردار این جنود تقوى الله است آنانيکه لایق اصغاء این نداء است قليل" مشاهده می‌شود بهتر آنکه این موضوع ببيان مبارک که در کلمات حکمت نازل گشته خاتمه یابد رأس الايمان هو التقلل فی القول والتكثر فی العمل \*\*\* ص 432 \*\*\* من کان اقواله ازيد من أعماله فأعلموا ان عدمه خير من وجوده و فنانه أحسن من بقائه مفهوم اینست اصل و سر ایمان گفتار کم و کردار زیاد است کسیکه گفتارش بیش از کردارش باشد بدانید که مرگس بهتر از حیات و فنایش خوشتر از بقاست په نيکو گفته است شیخ علیه الرحمه:

عمل بیار و زبا ن آوری مکن سعدی چه حاجت است بگوید عمل که شیرینم

**نطق هشتاد و یکم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

لا یتعرس احدٌ على احدٍ و لا يقتل نفس نفساً هذا ما نهيتم عنه فى کتاب کان فى سرادق العز مستوراً اتقتلون من احياه الله بروح من عنده ان هذا خطأ قد کان لدى العرش کبيراً اتّقواالله و لا تخربوا ما بناه الله بايادى الظلم و الطغيان ثمّ اتّخذوا الى الحق سبيلاً لمّا ظهرت جنود العرفان برايات البيان انهزمت قبآئل الاديان الا من اراد ان يشرب کوثر الحيوان فى رضوان کان من نفس قد حکم الله السبحّان موجوداً.

جمال قدم جلّ جلاله بندگان آستان خود را بنصائح الهیّه که مستلزم راحت و سعادت دین و دنیای انسان است نصیحت و دلالت می‌فرماید و از آنچه موجب فساد و خسران دنیا و آخرت ایشان است نهی و انذار می‌فرماید و بکمال رأفت می‌فرماید نباید کسی بر \*\*\* ص 433 \*\*\* دیگری اعتراض نماید و نباید کسی دیگری را بکشت در کتاب الهی از این عمل نهی شده انسان بنیان الهی است و هدم بنیان الهی خطای عظیم است خدای مهربان انسان را بروح خود احیا فرموده است قتل و اعدام او جنایت و گناهی است بزرگ انسان بنیان الهی است بنیان الهی را نباید بدست ظلم و طغیان خراب نمود بلکه باید نهایت همّت و قدرت در اصلاح و تعمیر بنای عالمی سعی و کوشش نمود باید راه خدا را گرفت و شقاوت را بسعادت و ظلم را بعدالت تبدیل نمود و نصایح مشفقانه خدای مهربانرا آویزه گوش هوش نمود تا ظلمات اوهام مستوليه بر امكانرا باشراقات انوار یقین و عرفان تبدیل کرد و ليس هذا من فضل الله ببعيد چه هر کسی بنوایای خالصه بر نصرت و ترویج نصائح الهیّه قیام نماید افواج تأئید نازل و جنود لم تروها ناصر و معين اوست باری این پند و نصیحت نه تنها در این کتاب مستطاب اقدس نازل گشته بلکه نظائر این آیه مبارکه در الواح سائره از حدّ احصا و شماره افزونست از آنجمله در لوحی می‌فرماید قوله عزّ اسمه "یا حزب الله لا تعترضوا على من اعترض عليكم ذروه فی خوضه مقبلين الى الفرد العليم" مفهوم این است این جزب الهی اعتراض نکنید برکسی که بر شما اعتراص كند بلكه او را واگذارید در خیالات خودش و توجه کنید بسوی حق يگانه دانا و در لوح دیگر می‌فرماید "ان يسبكم احد و يمسكم ضر فی \*\*\* ص 434 \*\*\* سبيل الله اصبروا و توكلوا على السامع لبصير انّه يشهد و یری و یعمل ما اراد بسلطان من عنده انّه لهوا لمقتدر القدير." یعنی اگر کسی شما را دشنام دهد واذیتی بشما رساند در سبيل الهی صبر کنید و توکل بخدا کنید بر خدای شنوای بينا البته او شاهد است و می‌بیند و می‌کند هر چه بخواهد بسلطنت خودش البته او قادر و تواناست و در لوح دیگر می‌فرماید "لا تسبوا احدا بینکم ولا تتبعوا خطوات الغافلين قد جئنا لاتحاد من على الارض واتفاقهم يشهد بذلك ما ظهر من بحر بیانی بین عبادی و لكن القوم اكثرهم فی بعد مبین" مفهوم بیان مبارک چنین است که احدی را دشنام ندهید و پیروی اقدام غافللان ننمائيد ما برای اتحاد و اتفاق اهل عالم آمده‌ایم شاهد این مطلب است آنچه از دریای بیان من ظاهر شده است در بین آستان و لكن بیشتر مردم در دوری آشکار و در لوح دیگر می‌فرماید یا احباء الله لا تعملوا ما يتكدر به صافی سلسبيل المحبة و ينقطع به عرف المودة لعمرى قد خلقتم اللوداد لا للضغينة والعناد ليس الفخر لحبكم انفسكم بل لحب ابناء جنسكم و لیسا النمل لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم."

مضمون بیان مبارک این است ای دوستان الهی کاری نکنید که سلسبيل صاف محبت را مکدر و تیره نمائید و بوی دوستی ومودت را قطع نمائید قسم بذات خودم شما برای دوستی آفریده شده‌اید نه برای دشمنی و کدورت افتخار شما در این نیست که خودتانرا دوست بدارد بلکه فخر شما در اینست که نوع خود را دوست بدارید فضيلتی نیست برای کسیکه وطن را دوست دارد بلکه فضیلت برای کسی است که علم را \*\*\* ص 435 \*\*\*

دوست می‌دارد هم در این لوح مبارک است "یا قوم دعوالرذائل وخذوا الفضائل كونوا قدوة حسنة بين الناس وصحيفة يتذکر بها­الناس" ای قوم من رذالت را ترک کنید و فضیلت را اتخاذ کنید پیشوای نیکو باشید در میان مردم و مکتوبی باشید که مردم از آن پند گیرند و در لوح سلطان ایران می‌فرماید "والّذين يفسدون فی الارض يسفكون الدماء و ياكلون اموال الناس بالباطل نحن برءاء منهم و نسئل الله ان لا يجمع بيننا و بينهم لا فی الدنيا و لا فی الآخرة الّا ان يتوبوا اليه انّه ارحم الراحمين ان الّذی توجه الى الله ينبغی له ان يكون ممتاز فی كلّ الاعمال عمّا سواه و یتبعا أمر به فی الكتاب كذلك قضى الامر فی کتاب مبين والّذين نبذوا امرالله وراء ظهورهم و اتّبعوا اهوائهم اولئك فی خطاء عظيم" منطوق بیان مبارك بدین تقریب است کسانیکه فساد می‌کنند در زمین و خونریزی می‌کنند و مال مردم را بناحق میخورند ما از ایشان بیزاریم و از حق درخواست می‌کنیم که جمع نکند میان ما و ایشان را نه در دنیا و نه در آخرت مگر آنکه توبه کند و باز گردند بسوی خدا البته او مهربانتر است از هر مهربانی براستی هر کس بحق روی نماید سزاوار است برای اوکه جميع اعمال از غیر خود ممتاز باشد و متابعت کند هر چه را که در کتاب الهی بآن مآمور گشته است این چنین مقدّر شده است امر در کتاب مبین و کسانیکه امر الهی \*\*\* ص 436 \*\*\* را پشت سر انداختند و پیروی هواهای خود نمودند آنان نه در خطای بزرگند و در لوحی که با فتخار احبای عرب که در بغداد بودند نزول یافته می‌فرماید "ان لا تختلفوا فی امرالله و لاتتركوا أحكام الله الّتی نزل فی البيان من لدن عزیز کریم ثمّ اجتمعوا على الحب ثمّ اصلحوا ما وقع بينکم من الکدورات لتكونوا کنفس واحدة على مقعد صدق منيع ایاكم ان لا تجاوزوا عن حدود الله و لاتعتدوا عنها ولا تكون من المحسنين و ان يكون بينكم ذات فقر فانفقوا عليه ما وهبکم الله و لا تكونن من المانعين و آن وجدتم ذات غیر فارحموا عليه ثمّ استاء­نسوا به برفق منیع و آن وجدتم ذات ضعیف فی الایمان لا تعترضوا عليه ثمّ ذكره برفق و بلسان لين مليح لیعرف امرالله فی نفسه و یطلع بما امر به من لدن عالم علیم" الى آخراللوح مفهوم آیات مبارکه قریب باین مضمون است اختلاف نکنید احکام خدا را که در بیان نازل شده است از جانب خدای عزیز کریم پس از آن جمع شوید بر محبت و دوستی و اصلاح نمائید هر کدورتی که در میان شما حادث گشته تا مانند یکنفس بر محل بلند صدق و راستی ساکن باشید تعدی و تجاوز از احکام الهی ننمائید و از اهل فساد مباشید و اگر فقیری در میان شما باشد بر او انفاق کنيد از آنچه خدا بشما بخشیده است و مواهب الهیّه را از او منع و دریغ ننمائید و اگر زیان دیده‌ئی را یافتید بر او رحم کنید پس با او موأنست جوئيد بمحبت و مدارائی و اگر بیایید کسی را که در ایمان ضعیف باشد بر او اعتراض نکنید پس به \*\*\* ص 437 \*\*\* نرمی و مدارائی و زیان ملايم مليح او را متذ‌کر نمائید تا امر الهی را بشناسد و بآنچه مآمور است اطلاع حاصل کند" و در لوح دیگر می‌فرماید "تالله الحق لو انتم تظلمون أحب عند ی من ان تظلموا على احد و هذا من سجيتی و احسن خصالتی لو انتم من الموقنين ان اصبروا يا أحبائی فی الباسا والضراء و ان یضلكم من ظالم ارجعوا حكمه الى الله الّذی بيده ملكوت كلشئی و انّه لهو المقتدر على ما يشاء و انّه هو اشد المنتقمين" مفاد این است قسم بخدای حق اگر مظلوم واقع شوید محبوب­تر است در نزد من از اینکه ظلم کنید برکسی و این است از خوی و سجيه من و نیکوترین صفات من اگر از مخمل یقین هستید صبر کنید ای دوستان من در شدائد و اذيتها و اگر ستم کاری بر شما ستم نماید رجوع نمائید حکم او را بسوی خدائیکه ملکوت هر چیزی در قبضه قدرت اوست و البته او قادر است بر آنچه بخواهید و البته او سخت ترانتقام گیرنده کانست اگر بخوا هم آيات منزله از قلم نصح الهی را در این موضوع بنگارم و این اوراق کفایت ننماید همین قدر که از قطره می‌توان پی بدربا برد کافی است اکنون چند نفره از بیان مبین آیات و مرکز میثاق را زیب این اوراق نمائیم از آن جمله در لوحی که با افتحار دکتر کلوک است می‌فرماید "زنهار زنهار از اینکه نفسی را بیازارید زنهار زنهار از اینکه با نفسی بخلاف محبت حرکت و سلوک کنید زنهار زنهار ازاینکه انسانی را مایوس کنید هر نفسی که سبب حزن \*\*\* ص 338 \*\*\* جانی و نومیدی گردد اگر در طبقات زمین ماوی جوید بهتر از آنستکه بر روی زمیں سیر و حرکت نماید و هر انسانی که راضی بذلت نوع خوب شود البته نابود شود بهتر است زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت او بهتر از حیات" و در لوح دیگر می‌فرماید "احبای الهی بموجب این تعالیم ربانی قيام کنند اطفال بشر را پدر مهربان باشند و جوانان انسان را برادر غمخوار کردند و سالخوردگان را اولاد جان فشان شوند مقصود اینست که باید با كلّ حتی دشمناں بنهایت روح و ریحان محبّ و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا وفا مجری دارد و در موارد ظهور بغضاء بنهایت صفا معامله کنید سهم و سنان را سینه­ئی مانند آئینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را بكمال محبت مقابلی کنید و در لوحی دیگر می‌فرماید تا توانید خاطر موری میازارد چه جای انسان وتا ممکن سر ماری مکوبید تا چه رسد بمردمان همّت بر آن بگمارید که سبب حیات و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید خواه آشنا و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق نظر پاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید بلکه نظر برحمت عامه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایت جهان و جهانیانرا احاطه نموده و فيض نعمتش عارفان و جاهلان را مستغرق فرموده بیگانه مانند آشنای یگانه بر خوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند متصل از دریای الطافی مغترف" و در لوحی دیگر می‌فرماید "ای یاران با اهل جهان خواه \*\*\* ص 439 \*\*\* دوستان و خواه دشمنان مهربان باشید و خیر خواه گردید درستی نمائید و حق پرسش کنید راستی جوئيد و آشتی طلبید خاطری میازارید ولو مبغض عظیم باشند و دلی افسده ننمائید ولو دشمن پُر کین گردد آئين مهر و وفا بنهید و از هر قیدی آزاد شود نظر بخدا بنمائید نه به خلق و توجه به جهان آفرین نمائید نه جهان بشر بافتاب بگشائید نه بگلشن و گلخن اگر جفا بینید وفا کنید اگر مورد محنت گردید منحت بخشید اگر معرض ملام شوید تحیت و سلام نمائید اگر انکار و استكبار مشاهده کنید عجز و انکار فرمائید اعداء اگر زهر دهند شهد بخشید اگر تلخ شوند شکر گردید مقصود این است که بفضل و عنایت نور میین آئین دوستی و راستی باجميع اقوام عالم تاسیس نمائید و ترویج کنید اینست فضل عظيم و اینست فوز مبین اینست رحمة للعالمين باکسی بجنگ و ستیز برمخیزید و بنیان جدال مسارید بلکه بنهایت مهربّانی خضو خشوع کلمه حق القاء نمائید و حجت و برهان بنمائید اگر قبول نمود فنعم المراد والّا دلگير مشوید غمگین نگردید ملال میارید کلال مجوئید شکایت ننمائيد" الى آخر اللو ح.

**نطق هشتاد و دوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

قد حکم الله بالطهارة على مآء النطفة رحمةً من عنده على البرّية اشکروه بالروّح و الريحان و لا تتّبعوا من کان عن مطلع القرب بعيداً قوموا على خدمة الامر فى کلّ الاحوال انّه يؤيّدکم بسلطان کان على العالمين محيطاً.

\*\*\* ص 440 \*\*\* ؟؟ی جلّ جلاله در آیه اوّل از راه فضل و رحمت حکم اطهارت ماء نطقه می‌فرماید و عباد را امر بشكرانه الهی می‌نماید از جمله چیزهایی که موجب تحیر برده یکی همین ‌بوده که آیا در بعضی از شرایع چه حکمتی منوّر بوده که چیزی را که منشاء خلقت انسان است نجس می‌دانند و مدفوعات حیوانات و طيور را که حلال گوش است پاک و طاهر می­شمردند بهر حال در این امر مبارك بطهارت نطفه حکم شده است و از حضرت عبدالبهاء نیز سؤال شده و این لوح مبارک درجواب صدور یافته:

"هوالله ماء نطفه را که ماده وجود انسان است از پیش علمای شیعه مانند اوساح كثیفه می‌دانستند ولی در شریعت حضرت رسول نیز چنین نبوده ولی غسل را مقصدی تعليم صلوة که صحیح بخوانند لازم است لهذا اعراب جائز آمحمد جعفر و نایب حسین قهیازیرا تحيّت ابدع ابهی برسانید فرصت بیش از این نیست ع ع" و در آیه دوم عباد را بر خدمت امر می‌فرماید و در الواح سائره به صریح بیان تصریح می‌فرماید که مراد از خدمت امر تبلیغ و تبشیر ناس است از آن جمله در لوحی می‌فرماید: "الحمدلله بعنایت الهی مؤید شدی و بشطرش توجه نمود و تا آنکه وارد سجن اعظم کشتی و ندای مظلوم آفاق را بگوش ظاهر و باطن اصغاء نمودی و کوثر لقاء که امل مقربین و مخلصین بود از یَد عطا آشیامیدنی بنبغی لك ان تحمد الله و تشکر بدوام الملك و الملكوت انشاءالله باید بخدمت امر مشغول شوی و آن تبلیغ بوده یعنی نفوسی که در بیدای غفلت سائرند بمبارکی اسم اعظم \*\*\* ص 441 \*\*\* ببحر علم و حکمت الهی دلالت نمائی بگو ای دوستاں امروز باید کل بشأنی از حرارت محبّ الهی مشتعل باشید که اثر حرارت آن از جمیع رگها و اعضاء و اجزای شما ظاهر شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت مشتعل شوند و بافق مقصوده توجه نمایند و كل را وصیّت می‌نمائیم بعمل ماانزلناه فی الكتاب باید جمیع بطراز اخلای الهیّه مزیّن شوند و آنچه سبب ارتفاع امرالله واعزاز نفوس است عامل گردند" إلى آخراللوح و در لوح عبد­الوهاب است قوله جلّ جلاله "امروز اولیاء بخدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است آنهم بحکمت و بیان باید کلّ بآن متمسک باشند" الى آخر و در لوح دیگر می‌فرماید: "قسم بمسخر عالم که هر نفس اليوم بخدمت امر ولو آدامن ذرّ باشد و عمل بما انزله الله فی الكتاب فائز شد البته بمكافات آن در دنیا و جمیع عوالم فائز خواهد گشت میزان عدل دو کفه بوده و خواهد بود مکافات محسنین و مجازات مسنيئين این است سیاست حقیقی نظم عالم و سکوة آن و راحت عباد بآن معلق بوده و خواهد بود و لكن اليوم عين فضل باول ناظر چه که حق عطوف فضال بنفسه ظاهر” الی آخر و در لوح حضرت اشرف شهید می‌فرماید "امروز روزیست عظیم و یومیست کبیر اگر از لسانی کلمه لوجه الله وحیه ظاهر گردد درمرات علم حقیقی کتابی مشاهده شود قرون واعصار بدقیقه­ئی از دقایق این یوم معادله ننماید جوهر نعیم از برای نفسی است که اليوم بمقام يوم ظهور و کلمه آگاهند" و \*\*\* ص 342 \*\*\* در سوره مبارکه بیان می‌فرماید قوله تبارک و تعالی "یا ایّها المسافر الى الله حذ نصيبک من هذا البحر و لا تحرم نفسك قدر فیه و کن من الفائزين ولو ترزقن كلّ من فی السموات و الارض بقطرة منه ليغنين فی انفسهم بغنا الله المقتدر العليم الحكيم خذ بيدالانقطاع غرفة من هذا البحر الحيوان ثمّ رشح منها على الكائنات ليطهرهم عن حدودات البشر و يقربّهم بمنظرالله اکبر هذا المقر المقدس المنبرو ان وجدت نفسک وحيدا لا تحزن عاكف بربّک ثمّ استأنس به و كن من الشاكرين بلغ امر مولاک الی من فی السموات والارض و ان وجدت مقبلاً فاظهر عليه لئالی حکمة الله ربّک فيما الروح و كن من المقبلين و ان وجدت معرضا فاعرض عنه فتوکل علی الله ربك و ربّ العالمين تالله الحق من بفتح اليوم شفتاه فی ذكر اسم ربه لینزل عليه جنود الوحی \*\*\* ص 443 \*\*\* عن مشرق اسمی الحکیم العلیم و ینزلن علیه اهل ملاء الاعلى و بصحاف من النور و کذلک قدر فی جبروت الامر من لدن عزیز قدیر والله خلفک سرداق القدس عباد يظهرون فی الارض و ينصرون هذا الأمر و لن یخافن من احد ولو یحارین معهم کل الخلائق اجمعین اولئک یقومن بین السموات و الارض ويذكرن الله باعلى ندائهم و یدعون الناس الی صراط الله العزيز الحميد ان اقید بهولاء ولا تخف من احد وکن من الّذين لا يحزنهم ضوضاء الناس فی سبیل بارئهم ولا یمنعهم لومة اللائمین" مفهوم آیات مبارکه قریب باین بیان است ای مسافر \*\*\* ص 443 \*\*\* بسوی حق بگير بهره خود را از این دریا و محروم مکن خود را از آنچه در آن مقدر گشته و از فائزان باش اگر مرزوق کردند اهل آسمانها و زمین بیك قطره از این دریا البته بی‌نیاز خواهند شد بغنای خداوند قادر حكيم دانا بگیر با دست انقطاع جرعه­ئی از این دریای حیات پس از ان بپاش نَمی‌‌از آن برموجودات تا پاك سازد ایشان را از حدودات بشرّی و مقرب گرداند آنان را بمنظر بزرگ الهی این مقام مقدس نورانی و اگر خود را تنها یافتی محزون مشو اكتفا كن بپروردگارخود و با او مأنوس شو از شاکران باش تبلیغ کن امر مولای خود را باهل آسمانها و زمین اگر مقبلی را یافتی اظهار كن بر او جواهرات حکمت خداوندی که پروردگار تواست در آنچه آموخته است تو را روح قد سی و از مقبلان باش و اگر معرضی را یافتی از او اعراض کن و بر خدای خود توکل نما قسم بخدای حق هر کس امروز دو لب خود را در ذکر اسم پروردگارش بگشاید هر آینه نازل می‌شود بر او جنود وحی از مشرق اسم حكيم دانای من و البته نازل می‌شوند اهل ملأ اعلى با قدحهای نور چنین مقدر شده است در جبروت امر از جانب خدای عزیز قادر و برای خدا در عقب سرا پرده قدس بندگانی است که ظاهر خواهند شد در زمين و نصرت خواهند کرد این امر را و از احدی نخواهند ترسید اگر چه محاربه کنند با ایشان جمیع خلايق آنان قیام خواهند کرد در بین آسمانها و زمین و ذکر خواهند کرد خدا را \*\*\* ص 444 \*\*\* ببلند‌ترین ندای خود و دعوت خواهند نمود باین راه خداوند عزیز حمید تو نیز بایشان اقتدا کن و مترس از احدی و از کسانی باش که محزون نمی‌کند ایشان را ملا مت ملامت کنندگان با وجود این مواهب الهیّه از وفا و ايمان دور است که ساکت و خاموش نشینم.

مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان جام می‌ نگرفتن از جانان گرانجان بود.

**نطق هشتاد و سوم**

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

تمسکوا بحبل اللطافة على شأن لا يرى من ثيابکم آثار الاوساخ هذا ما حکم به من کان الطف منکل لطيف والّذى له عذر لا بأس عليه انّه لهو الغفور طهروا کلّ مکروه بالمآء الرحيم الّذى لم يتغير بالثلث ايّاکم ان تستعملوا المآء الّذى تغير بالهوآء او بشئىٍ آخر کونوا عنصر اللطافة بين البرّيّة هذا ما اراد لکم مولاکم العزيز الحکيم.

بر ارباب دیانت و يقين واضح و مشهود است که هر يك از مظاهر الهیّه درهر عصری که عالم را بظهور خود منوّر نموده بر حسب مقتضيات زمان و مكان شریعتی تشریع نمودند که جامع جميع اداب و کمالات و فضایل عالم انسانی وکافل سعادت و راحت و آسایش نوع بشر باشد و اوامر و نواهي آن بسبب حفط و صيانت نوع انسان و انتظام عالم امکان بوده پس چون در اوامر و احكام هرشریعتی بنظر دقت ملاحظه کنیم می­یابیم که بعضی از احکام تعلق باصول اخلاق روحانیه دارد از قبيل صدق و صفا و امانت و وفا و الفت \*\*\* ص 445 \*\*\* و محبت و عدالت و انصاف و عفت و عصمت و طهارت قلب و مناعت طبح و علو همّت و اعتماد بر نفس و امثال ذلك و نهی از کذب و نهی از جفا و خیانت و عداوت و بغضا و ظلم و تعدی و شرارت و دون همّتی بی‌عصمتی و ناپاکی و امثال ذلك آنگونه احکام از اوامر و نواهی همیشه محفوظ از تغییر و تبدیل بوده و خواهد بود و برخی از اوامر و نواهی تعلق بمعاملات در زندگی بشر دارد و این بر حسب تغییر مقتضیات زمان تغییر می‌کند و بعضی از احكام تعلق بعبادات و اعمال دارد و آن نیز محض امتحان عباد یا حکمتهای بالغه دیگر بر حسب مصلحت وحکمت تغییر می‌کند و پاره از احکام تعلق بحفظ صحت و سلامتی بشر دارد چه مبرهن است که عقل سالم در بدن سالم است و مسلم است که تکلیف عرفان و عبادت منوط و مشروط بصحت عقل و بر مجنون و مریض تکلیفی نبوده و نیست پس امر باستعمال یا نهی از استعمال بعضی چیزها فقط برای حفظ صحت انسانیست و از جمله چیزهائیکه مدخليت تامه در حفظ صحت دارد لطافت و نظافت است چه بثبوت رسیده است که تولید اغلب میکروبها مضره که مولد امراض گوناگون است كثافت و اوساخ است لهذا حق رؤف بكمال رأفت در این آیه مبارکه عباد خود را متذکر می‌دارد و می‌فرماید بحبل لطافت و پاکیزگی تمسک جوئید بقسمی که آثار چرک و کثافت درجامه و لباس شما دیده نشود مگر کسیکه عذر واقعی داشته باشد که نتواند خود را نظیف، نگاه دارد \*\*\* ص 446 \*\*\* در این صورت معذور و معفواست تطهیر نمائید هر مکروهی را بابی که تغییر نیافته باشد بیکی از سه چیز مبادا استعمال کنید آبی را که به سبب ‌تصرف هوا با چیزهای دیگر تغییر کرده باشد جوهر و خلاصه لطافت باشید در میان خلق این است آنچه خدای عزیز حکیم از برای شما اراده فرموده است و در توضیح این آیه مبارکه زین­المقربین استیضاح نموده و جواب از لسان عظمت نازل شده و عبارت سؤال و جواب این است "از ماء بكر حدّ مستعمل آن جواب از آب قليل مثل یک کأس یا دو مقابل یا سه مقابل آن بدست و رو و در آن شستن از مستعمل مذکور و لکن اگر بحدّ کُر برسد از تغسيل یك وجه یا در وجه تغییر نمی‌نماید و در استعمال آن بأسی نبوده و نیست و اگر یکی از اوصاف ثلاثه در او ظاهر شود يعنی فی الجمله لون آب تغییر نماید از مستعمل محسوب است انتهى مزيد اللتوضيح.

عرض می‌شود مقصود از حدّ اشاره بمسائل اسلام و احکام اوست در باب طهارت و مقدار کُر 128 من بسنگ تبریز و در احکام اسلامی چنان بود که اگر مقدار آب کمتر از آن بود بملاقات چیز ناپاک نجس می‌دانستند اگر چه یک قطره باشد و لكن چون بمقدار کُر می‌رسید بملاقات هر کثیفی ولو جانوری مرده باشد از قبیل سگ مرده یا گربه مرده یا كثافات دیگر و اما اوصاف ثلاثه که در بیان مبارك است مقصود از آن همان قاعده است که در احکام اسلام مابين فقها معمول و معنون بوده و آن \*\*\* ص 447 \*\*\* عبارت بود از تغییر رنگ آب یا تغییر بوی آب یا تغییر طعم آب که در آب یکی از سه وصف پیدا می‌شد استعمال آنرا جایز نمی­دانستند ولی اخیراً چنان شده بود که حوض‌های آب بقدری متعفن و بد رنگ می‌شد که شامه انسان از دور از رائحه منتنه آن متاذی و متنفر می‌شد تا چه رسد به نزدیک شدن بآن حتی امروزه که ایرانیان مدعی تمدن و حفظ صحت هستند در اغلب امكنه كما فی السابق همان آبهای کثیف متعفن را استعمال می‌کنند و پاک می‌دانند از این جهت جمال مبارك جلّ افضاله می‌فرمایند آب بکُر باید استعمال شود و استعمال آب مستعمل جائز نیست و از حدّ استعمال شده سؤال گشته می‌فرماید مثلاً یک کاسه یا دو یا سه کاسه آب اگر کسی در آن دست و روی خود را شست دیگری نیز بخواهد در آن دست و روی خود را بشوید مستعمل محسوبست و جائز نیست اما اگر این مقدار کُر باشد از یك یا دو دست و روح شستن ممنوع نیست ولی بیشتر جایز نیست باری در این امر مبارک نهایت تأکید را در تلطیف و تنزیه فرموده است چنانچه در کتاب مستطاب اقدس در چند موضع تكرار شده و در سائر الواح الهیّه و مرکز میثاق و ولی امرالله از شمار دنبیر از آنجمله اين لوح مبارك از كلك اطهر میثاق صدور یافته.

"هوالابهی ‌ای منجذب بكلمة الله طهارت و تقدیس از اس اساس دین الهی است و اعظم وسیله وصول درجات عاليه غير متناهی و این جوهر لطیف و نظیف چه در ظاهر و چه در باطن بیسیار محبوب \*\*\* ص 448 \*\*\* و مقبول و درعالم وجود از جمله شئون جسمانی که تعلق و تأثیر در مراتب روحانی دارد نظافت و لطافت و طهارت است چون به محل پاک و طیب و طاهر داخل شوی یا نفحه روحانی استشمام نمائی لهذا در این کور اعظم این امر اتمّ اقوم را نهایت تأکید جمال قدم روحی لاحبائه الفداء فرموده‌اند "اما اصل تقدیس و تنزیه و پاکی و لطافت و طهارت قلب است از جميع ما سوى الله این است که می‌فرماید حتى اورادی و اذکاری کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتك سرمدا هنيئا لمن فاز بهذا المقام الاعز الاعلى عبدالبهاء عباس."

این لوح منیع گر چه مختصراست ولی معانی بلیغه و مفاهیم کلیّه ازآن مستفاد و معلوم توان داشت در بحر كلماتش لئالی منیره مکنون و مخزون است چنانچه آئینه تا از زنگار پاك نشود حاکی از انوار آفتاب جهانتاب نگردد همچنین آئینه قلب تا از آلایش و زنگار طبیعت پاك و مقدس نگردد سلطان روح در آن مقر و استقرار نجوید و همچنین روح تا مؤید بایمان و عرفان نشود تلألؤ و اشراق آن ظاهر و آشکار نگردد و چنانچه شمس ظاهر را مشرق و افقی لازم تا تجلی بر آفاق نماید و عالم امکان را روشن و نَیّر گرداند همچنین تجلی شمس روح را افقی واجب تا جلوه و اشراق فرماید و هياكل ظلمانی را نورانی نماید و این واضح است که افق این شمس منير قلب انسانست و از قلب بجميع اعضاء و جوارح پرتو افکند پس اوّل چیزی که برای هر انسانی لازم است تنزيه وطهارت است چون قلب از سهام تیره اوهام و آلایش ظنون و خرافات \*\*\* ص 449 \*\*\* مقدس و مطهر شود. انوار ایمان و ايقان بكمال حرارت و ضياء لمعان و اشراق نماید و در این خصوص الوان و آثار بیحد و حصر است لذا به پند فقره اکتفا می‌شود در کلمات مكنونه عربی می‌فرماید یابن البشر هیكل الوجود عرشی نظفه عن کلّ شئی لاستوائی به و استقراری علیه‌ ای فرزند بشر هیکل وجود سرير من است آنرا از هر چیز پاکیزه و نظیف کن تا من بر آن جلوس و استقرار نمایم یابن الوجود فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحك منظری طهرها لظهوری ای پسر وجود قلب تو محل نزول من است آنرا مقدس گردان برای نزول من و روح نظرگاه من است آنرا مطهر کن برای ظهور من باز در این موضوع این لوحی را که از قلم اعلى بافتخار نبيل نازل شده زیب این دفتر می‌نمائیم هوالباقی ای نبيل این مقام مقامی است که جز قلب لطيف ادراك ننماید و جز فؤاد منيع بذکرش فائز نگردد که در بعضی موارد احکام بصر و سمیع و ذائقه جمیع مرتفع گردد جز فؤاد اوهم اگر از حجبات و اشارات محفوظ ماند و از ذکر غیر دوست مطهر گردد و چون مطهر از ذکر ماسوی شد در اینصورت کلّ ارکان انسانی بتطهیر او مطهر شوند و بنور او منير گردند و بعلم او عالم چنانچه بسقم او جمیع سقیم مشهود آیند ملاحظه در دو ماء صافيه بنما که ملح اجاج است و یکی عذب فرات در اينقام حكم سمع خارج است چه که صوتی از این دو ماء مرتفع نه که ادراك نموده تمیز دهد و یا تفصیل نماید و بصر هم چون هر دو را خالص و صافی ملاحظه نماید از تمیز آن عاجز گردد پس حكم بصر هم در این مقام مرتفع شد.